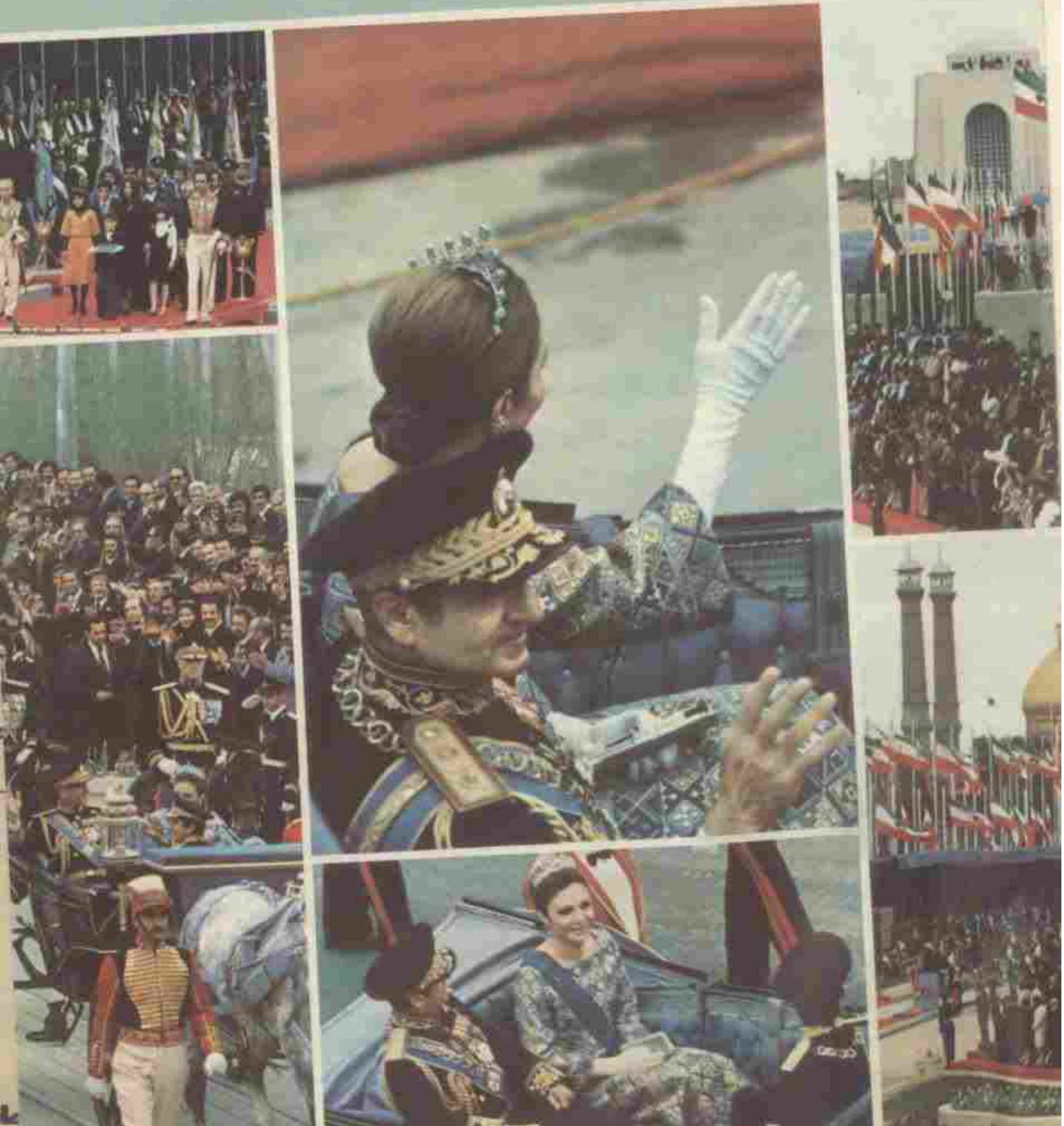
تماشا

سال ششم ـ شماره ۲۵۵ ـ شنبه ۱۴ فروردین ۲۵۳۵ شاهنشاهی
۳ ربیع‌الثانی، ۱۳۹۶ هجری‌قمری ـ بها ۲۰ ریال



Sony Stereo Systems
SONY

سیستم استریوی خود را انتخاب کنید

دیگر لازم نیست مهندس الکترونیك باشید تا بتوانید یك سیستم مناسب استریو برای خود جور کنید. مهندسان سونی این‌کار را برای شما کرده‌اند.
دراینجا پنج سیستم استریو می‌بینید ـ با مشخصات فنی متفاوت و قیمتهای مختلف. مهم اینست‌که تمام اجزاء استریو با یکدیگر هماهنگی دارند.

■ برای کسب اطلاع بیشتر به نمایشگاه مرکزی سونی ـ خیابان شاه چهارراه شیخ هادی یا فروشگاههای محصولات سونی مراجعه فرمائید.



سیستم A
آمپلی‌فایر استریو TA–70 بقدرت 30 وات، تیونر AM/FM مدل ST–70، ضبط دك‌کاست TC–121 یا TC–117، گرام استریو PS–1100 بلندگوهای SS–70 یا SS–310



سیستم B
تیونر آمپلی‌فایر AM/FM مدل STR–230A باقدرت 40 وات،دك ضبط صوت استریو TC–129A، گرام استریو PS–1100، بلندگوهای SS–610 یا SS–630



سیستم C
آمپلی‌فایر TA–1066، باقدرت 50 وات و تیونر آمپلی‌فایر ST–5066 با امواج AM/FM، دك ضبط صوت‌کاست استریو TC–132SD با سیستم دالبی‌ گرام استریو PS–5100 بلندگوهای های فیدلیتی SS–7050 یا SS–1500



سیستم D
تیونر آمپلی‌فایر STR–7035 باقدرت 70 وات، گرام استریو PS–5520 یا PS–5550 اتوماتیك تك صفحه، دك ضبط کاست استریو TC–136SD با سیستم دالبی، بلندگوهای SS–4050 یا SS–1850



سیستم E
آمپلی‌فایر TA–1150 یا TA–4650 با قدرت 100 وات، تیونر استریو ST–5150 یا ST–4950 با امواج AM/FM گرام استریو PS-5520 یا PS-4750 اتوماتیك تك صفحه، دك ضبط کاست استریو TC–137SD و بلندگوهای SS-7330 یا SS-5050

SONY®
برای برخی فقط سونی وجود دارد ـ آنها که از هر چیز بهترینش را میخواهند.

TORKIAN 111

تماشا ۲۵۵

شنبه ۱۴ فروردین ۲۵۳۵ — ۳ ربیع‌الثانی ۱۳۹۶ — ۳ آوریل ۱۹۷۶

● صاحب امتیاز و مسئول: رضا قطبی ● زیر نظر: رضا سیدحسینی ● مسئول هیئت تحریریه: فیروز فولادی
● طرح و تنظیم: گروه گرافیک تماشا زیر نظر آیدا شیوا
● دفتر مجله: خیابان تخت طاووس ـ چهارراه بوزولت ـ ساختمان رادیو تلویزیون‌طبقه ۷ ☎ ۸۳۲۵۲۹ ● صندوق پستی ۳۳-۳۰۲ ● چاپ: { درکت افست سهامی (خاص) چاپخانه بیست‌وپنجم شهریور } ۲۵۲۰۵۹ ۲۵۲۶۱۶ ۲۵۱۷۲۹
آگهی‌ها: دفتر مجله تماشا
بهای اشتراک: یکساله ۱۳۵۰ ریال ـ ششماهه ۷۰۰ ریال ـ برای دانشجویان وفرهنگیان یکساله ۱۱۰۰ ریال ـ ششماهه ۶۰۰ ریال

از چشم تماشا

چیست؟

تاریخ ایران آسان میشود: قرن یکم قرن کوروش، شاهنشاه هخامنشی، قرن هشتم قرن اردشیر، شاهنشاه ساسانی، قرن شانزدهم قرن فردوسی، قرن بیست‌ویکم قرن شاه اسماعیل صفوی، قرن بیست وچهارم قرن کریمخان زند، قرن بیست‌وپنجم قرن رضاشاه کبیر، قرن بیست و ششم قرن آریامهر، شاهنشاه پهلوی...

فرماندهان تاریخ: هرقرن با سده بنام بزرگترین شاهنشاه ایران در آن قرن است، هرسده‌ی ایران را بنام بزرگترین‌فرمانده‌اش بنامیم، بیست و شش قرن، بیست و شش‌بار طلوع خورشید و هزاران‌ماه و ستاره که بـر ایران و جهان نور پاشیدند...

کریمخان زنـد قـرن بیست‌وچهارم را آغاز کرد، رضاشاه‌کبیر قرن بیست‌وپنجم را پایان داد...

سال دوهزار و پانصـد، سال جلـوس شاهنشاه آریامهر برتخت سلطنت‌کوروش‌است که تاریخ شاهنشاهی ایران را آغاز کرد...

قرن پانزدهم را رودکی پایان داد، قرن شانزدهم قرن روشنائی بود، فردوسی خورشید قرن شانزدهم، از خراسان برآمد که در خاك مقـدس خور یاخورشیدآسان است وستارگانی مانند دقیقـی و کسانـی کـه از این خـاك برخاستند...

رودکی، پایان قرن پانزدهم، در پی سه قرن تاریکی، راه‌گشا بود و فردوسی در آغاز قرن شانزدهم آینده‌ی ایران را ساخت، رضا شاه‌کبیر، پایان قرن بیست‌وپنجم، در پی دو قرن تاریکی راه‌گشا بود و آریامهر ایران در آغاز قرن بیست و ششم، تمدن بزرگ را پی نهاد...

فردوسی از فرماندهان تاریـخ ایـران است، فردوسی از خراسان یـا «خـوراسان» برخاست اما برایران کوروش یاایران‌بزرگ تابید، فردوسی برگهای پراکنده‌ی فـرهنگ ایران را جلد کرد، این برگها از دره‌ی سند تا مدیترانه و دریای سیاه پـراکنـده بـود، مرزهای فرهنگ فردوسی بجای ماند، فردوسی ایران را دیگربار نوشت تاایرانی، تاریکی‌ها را ایران‌نپندارد،مردم‌ایران‌نوشته‌ی‌فردوسی‌را سینه بسینه بما رساندند، اگر قرنها پیش وحشیان، شاهنامه را میسوزاندند ملت ایران میتوانست با آنچه در سینه دارد بار دیگـر شاهنامه را بنویسد. طبیعت، هرنوروز جوان میشود اما نوروز فردوسی بهنگام صدها نبرد و پیکار خونین رزمندگان ایرانی بود که‌ایران را بما رساندند.... یکی از این رزمندگان رضاشاه‌کبیر بود که صاحب قرن بیست و پنجم است و قـرن بیست و پنجـم بنـام اوست، نخستین شاهنشاه پهلوی روزی‌که از میدان نبرد باز آمد تاایران آسیبدیـده را بسازد آرامگاه فردوسی را ساخت، بیستم مهرمـاه ۲۴۹۳ روز گشایش آرامگاه فـردوسی است، بیستـم مهرمـاه ۲۵۲۰ شاهنشاه آریـامهـر نمایشگاه عظیم هفتهزارسال هنر ایران را در پاریس گشودنـد، بیستم مهرمـاه ۲۵۳۰ شاهنشاه آریامهر و ملت ایـران دوهـزار و پانصدسال شاهنشاهی ایران را جشن‌گرفتند. بیستم مهرماه، روز کوروش و روز فردوسی است، پهلوی اول از توس غبار افشانـد و پهلوی دوم از آرامگاه کوروش...

ونوروز این راه‌پیمائی‌دشوار وبزرگ، یکم فروردین‌ماه ۲۵۳۵ بود، دراین نوروز، آرامگاه‌رضاشاه‌کبیر میعاد اندیشه‌های ایران‌ساز کوروش تا پهلوی بود، خسروانی سرود ملك‌الشعراء بهار، شاعر شاهنشاهی پهلـوی، بروز یکم فـروردیـن‌ماه ۲۵۳۵ در پیشگـاه شاهنشاه آریامهر تابش و نمود اندیشـه‌هـای فردوسی بود...

آنچه میگوئیم درباره روم و مقدونیـه نیست که نامشان افسانه شد و سخن دربارهٔ یونان نیست که استقلالش را صدوپنجاه سال پیش‌بازیافت: سخن دربارهٔ ایران است یعنی نیروئی تازه‌نفس‌ورشدیابنده‌که‌هفتهزار سال تاریخ هنر ودوهزاروپانصدسال‌تاریخ عظمتش را جشن گرفته است و برای تمدن بـزرگ آماده میشود، تمدن بزرگ به‌انسانهای‌بزرگ نیاز دارد: نوروز ۲۵۳۵ آغاز خانه رُفتن‌است از هرچه بد و ناپسند، و آغاز گامهای‌بزرگ در میدانهای نبرد هوش و لیاقت واندیشه‌های انسان معاصر...

نقطه‌های پیوند برای آینـده‌ی تمـدن بزرگ: کوروش، فـردوسی، پهلـوی... و گامهای استوار و باراده‌ی میلیونها ایرانی آگاه و شایسته‌که راه‌آینده را، هرقدر دشوار، خواهند پیمود.

نخستین نیمه قرن بیست و پنجم آنچـه ایرانی بود بی‌قدر بود و نخستین نیمه‌ی قرن بیست و ششم آنچه ایرانی است و آنکه ایرانی است قدر میبیند.

قرن بیست و ششم قرن بیداری ایران و بهار فـرهنگ کهنسال و پیشرو ایـران است. فرهنگ ایران هیچگاه درمرزهای‌سیاسی زندانی نبوده است، فرهنگ ایران پایدار و پویاست، این فرهنگ با سخاوت از روزگار باستان برجهان اندیشه واحساس نور افشانده و از جهان اندیشه و احساس برخود افزوده است. هویت جهانی این فرهنگ، رمز و راز عظمت و تازگی و سخاوت آنرا نیز در درون دارد، اندیشه‌های محدود که فرهنگ ایران را همانند فرهنگهای بومی، محدود و متعصب می‌بینند مفهوم شاهنشاهی ایـران را نیـز نمیتوانند دریابند... که در زیر پرچمش در طول قرنها کران تا کران جهان به‌آزادگـی زیسته‌اند...

جایگاه و مرتبه‌ی ایران و فرهنگ و شاهنشاهی ایران را در جهان و جهان تاریخ بشناسیم، شناسندگان این جایگاه، جهان را از بالا، زیر چشم خواهند داشت و همانند پر کاه بازیچه‌ی امواج روزگار نخواهند بود...

اگر این پیام را بروز یکم فروردین‌ماه دوهزار و پانصدوسی و پنج دریافته‌ایم به‌آن رسیده‌ایم که رهبرمان خواسته‌اند... شمـا، نوجوان ایرانی، خود را بشناس و با برترین و پراندیشه‌ترین جوان این روزگـار بسنج، کافی نیست که گـزیده‌ی شهر و روستـایت باشی، شما برمسند مـدیریت یك سازمـان، کارخانه یا مؤسـسه‌ی بخش‌خصوصی یا عمومی یا وزارتخانه، اگر بـه‌سند لیاقت و کاردانـی دست یافتی باید آن سند، مسند جهان اندیشه و تدبیر باشد زیرا ایران امروز کـه تمدن بزرگ را انتظار میکشد در جریان تکوین یك قدرت جهانی است باهمه‌ی ویژگیهای انسان‌دوستانه‌ی شاهنشاهی آن،

در قرنهای محدودیت، که اندیشه‌های محدود داشتیم نتوانستیم فرهنگ بیمرزمـان را با همه‌ی وسعت دریابیم لذا آن را در قالب های کوچك با ذهن ودماغ محـدود تصویـر کردیم تا به‌آسانیش بفهمیم...

اما امروز؟

روز بازشناختن ایران است.

جعفریان



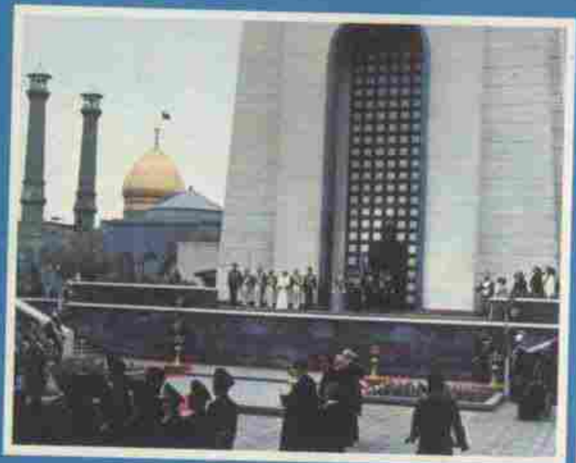
...ده هزار نفر در محوطه‌ی آرامگاه رضاشاه بزرگ، در جوار مرقد مطهر حضرت ...عظیم به‌سخنان تاریخی شاهنشاه گوش‌فرا میدهند «درود گرم من به‌ملت بزرگ ایران...»



یکم‌فروردین ۲۵۳۵، شاهنشاه آریامهر، علیاحضرت شهبانو و والاحضرت‌ولیعهد، پیش از آغاز مراسم بزرگداشت پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی، برابر آرامگاه رضاشاه بزرگ.



...ایندگان ملت‌ایران مقدم شاهنشاه‌آریامهر، علیاحضرت شهبانو و والاحضرت ولیعهد ...گرامی میدارند.
...ملی حماسه‌آفرین، افتخارات‌کهن حماسه‌ای او در اساطیری‌ترین چهره‌ی آن ...گرید...»



در برابر آرامگاه رضاشاه بزرگ، نخست‌وزیر و دبیرکل حزب رستاخیز ملت ایران، رؤسای دو مجلس، وزیر جنگ، مقدم‌السفراء امام‌جمعه تهران در سمت راست و اعضای هیات دولت در سمت چپ به‌احترام ایستاده‌اند. در سمت راست جایگاه، اعضای‌خاندان جلیل سلطنت دیده میشوند.



...درفش‌ها و پرچمها به‌احترام فرود آمده‌اند، پرچمهای ایران در اهتزاز است. پنجاه‌سال ...شاهنشاهی پهلوی، در اوج قدرت ملی موردتکریم و بزرگداشت ملت ایران است. ...نمایندگان ملت در آرامگاه رضاشاه‌کبیر به‌احترام برخاسته‌اند و مقدم اعلیحضرتین‌را گرامی میدارند.



هفده‌تن از نمایندگان برگزیده‌ی مردم، حماسه‌آفرینان انقلاب شاه و ملت، لوحه‌ی سپاس ملت ایران را به‌پیشگاه شاهنشاه آریامهر تقدیم میکنند: «به‌نشان‌سپاس بیکران مردم به‌دودمان پهلوی که...»

حظه‌ای از بیست‌وشش قرن



ساعت ده و پنجاه و دو دقیقه‌ی روز یکم فروردین‌ماه دو هزار و پانصد و سی و پنج[1]

ـ‌ما خاندان پهلوی مهری جز مهر
ـ نداریم و وظیفه‌ای جز خدمت
ـور و ملت خویش برای خود
ـشناسیم. ما از میان ملت ایران
ـاسته‌ایم، در خاك مقدس ایران
ـ شده‌ایم و در همین سرزمین
ـس نیز به‌خاك خواهیم رفت.»

شاهنشاه، اول فروردین ۲۵۳۵

ـ درود گرم من به‌ملت بزرگ ایران، به‌ملتی
ـیروی لایـزالش بار دیگر در آئین شکـوهمند
ـستگی شاه و ملت متجلی شده است.
ـ درود من به شاهنشاهان بـزرگ و سرداران
ـ تاریخ ایران، به‌همه مردان و زنان ایرانی، که
ـم برافتخار این شاهنشاهی کهن را چون ودیعه‌ای
ـن از نسلی به‌نسل دیگر سپردند.
ـ درود من به‌رضاشاه‌کبیر سردار بزرگ تاریخ
ـن و بنیانگذار شاهنشاهی پهلوی: مردی که از
ـ ملت ایـران برخاست و هـرگز جز بـه‌ایران
ـیشید، برای ایران زیست و برای ایران مرد.
ـ امـروز در دوهزار و پـانصدوسی وپنجمین
ـوز شاهنشاهـی ایران ودر پنجـاهمین نوروز
ـنشاهی پهلوی، در برابرآرامگاه ایرانی‌بزرگی،
ـروانش در کنار ما وهمراه ماست، بنام‌پرچمدار
ـنشاهی ایران، پیمان جاوید دودمان پهلوی را
ـملت خودم که به فرمانروائی آن افتخـار دارم
ـید میکنم.
ـ در پیشگاه تاریخ ایران اعلام میدارم که ما
ـدان پهلوی مهری جز مهر ایران و عشقی جـز
ـفرازی ایرانیان نداریم و وظیفه‌ای جز خدمت
ـشور و ملت خویش برای خود نمی‌شناسیم. ما
ـ میان ملت ایران برخاسته‌ایم، در خـاك مقدس
ـان زاده شده‌ایم ودر همین سرزمین مقدس نیز
ـاك خواهیم رفت.
ـ پنجاه سال است که جبهه پیوسته‌ی شاه وملت
ـ گرماگرم تلاشی شکوهمند در راه رستاخیز ملی
ـران است.
ـ پنجاه سال است که ایران، ایران سازندگی و
ـرینندگی است واگر در این میان دوران فترتی
ـن نهضت بزرگ ملی را متوقف ساخت اکنون آن
ـران شوم برای همیشه سپری شده است.
ـ امروز ما به یقین میدانیم که راه ملت ایران

بجـانب دوران تمـدن بـزرگ راهـی است کـه پیروزمندانه ادامه خواهد یافت و در کوتاه زمانی این ملت را در نخستین صفوف ملل سرفراز جهان جای خواهد داد.

راهی کهما و شما دست در دست هم از روز تاریخی سوم اسفند تـا بـه‌امروز پیموده‌ایم راهی براستی دراز و دشوار بوده است.

بسیاری از شما در این مدت خود در کارهای کشور شرکت داشته‌اید. بسیاری دیگر نیز جوانان و کودکانی هستید کـه از خلال صفحات تاریـخ با ماجراهای این دوران پرنشیب وفراز آشنا خواهید شد. نمیخواهـم این صفحات را اکنون بـرای شما ورق بزنم زیرا قضاوت آنچه گذشته است باتاریخ و با ملت ایران است. فقط یادآوری میکنم کـه در خلال ایـن مدت، در یکـی از شوم‌ترین روزهای تاریخ چند هزار سالـه‌ی مـا، حاصل تلاشـهـا و کوشش‌های طاقت فرسای سردودمان خاندان‌پهلوی با شبیخون بیگانگـان یکشبه درهم ریخت، زیـرا خوشباوری ما در برابر روابط بین‌المللی، وعـدم امادگی نظامی که الحق فرصتی نیز برای آن نبود، کار را برشبیخونگران آسان کرده بود.

پس‌از آن در طول دوازده سال، این‌سرزمین جولانگاه نیروهای اهریمنی شد که جز پراکندگی‌و آشفتگی و بیگانه‌پرستی و مردم‌فریبی چیزی برای آن به‌ارمغان نیاوردند، اما در تاریخ ایران مقدر چنین بوده است که هرگز اهریمن را دراین‌سرزمین فروغ جاوید امکان پای گرفتن نباشد.

بدین جهت، با عنایات کامله پروردگار، من وشما توانستیم به‌نیروی‌پیوند ناگسستنی وجاودانی خود این دوران غم‌انگیز را در پشت سر گذاریم و با انقلاب پیروزمندانه‌ی شاه و ملت عصری تازه‌را در تاریخ کهن این کشور آغاز کنیم. عصری که‌در آن ظلمت اهریمنی برای همیشه پایان یافته و جای خود را به‌فروغ‌یزدانی سپرده است.

در این دوران پرافتخار نوین بود کـه یکبار دیگر اعجاز نبوغ‌ایرانی بصورتی‌پرشکوه برصفحات تاریخ ایران نقش بست.

ملتی حماسه آفرین، بدنبال افتخارات کهن، حماسه‌ای نو در انسانی‌تریـن چهـره آن آفریده: حماسه‌ای بـه‌تابناکی آسمان ایران، بـه‌استواری صخره‌های البرز کوه، به زایندگی امواج نیلگـون خلیـج پارس؛ حمـاسه‌ی شکـوهمند سازنـدگی و آفرینندگی؛ حماسه‌ی سرفـرازانـه آزادمـردان و آزادزنان، کشاورزان از بند رسته و کارگران پولاد بازوی نیروآفرین و برخوردار، سهیم و شریك در حاصل تـلاش خویش، سپاهیـان افسانه‌ای دانش و آبادانی و تندرستی؛ حمـاسه‌ی گسترش کشورگیر دادگستری قضائـی و عـدالت اجتماعی؛ حماسه‌ی احقاق کامل حقوق ملی از بابت ثروتهای خدادادہ ملت ایران؛ حماسه‌ی رهبری پیکار جهانی بـرای گزینش نظمی‌عادلانه درجای نظام بیدادگرانه‌کهن.

من بنام فرماندهی این شاهنشاهی جاودان با تاریخ ایران پیمان می‌بندم که این حماسه زریـن ایران نو تا پیروزی کامل ادامه خواهد یافت وهیچ نیروئی در جهان یارایی برابری با پیوند پولادین شاه وملت را نخواهد داشت. دیگر شبیخون‌ناپهنگام ما را غافلگیر نخواهد کرد، زیرا که ملت ایران و نیروهای مسلح آن کـه از ملت بـرخاسته‌اند و از قدرت لایـزال ملی نیرو میگیرند بـرای پاسداری سرزمین مقدس خویش روز و شب بیدارند. دیگـر بیگانه و بیگانه‌پرست را امکان رخنه در بنای‌استوار حاکمیت ملی ما نخواهد بود، زیرا اکنون سرنوشت ایران تنها بدست ایرانی با نیروی ایرانی وبخاطر ایران تعیین میشود و همواره نیز چنین خواهدبود.

ایران امروز ایران سازندگی، ایران ایمان و اعتقاد وامید، ایران معنویت و بشردوستی است واین نقشی است که ما نه‌تنها در کشور خویش‌بلکه در صحنه جهانی نیز ایفا میکنیم.

ما نیك میدانیم وهمه جهانیان نیز میدانند که ایران امروز کشوری نیرومند بـا قدرت روز-افزون سیاسی واقتصادی ونظامی و بـرخوردار از حیثیت بیسابقه جهانی است، ولی ما اعلام‌کرده‌ایم که این نیرو جز در راه خیر وصـلاح جامعه بشری بکار نخواهد رفت.

ما برای همه ملل جهان خواستار صلح‌وترقی، خواستار رفاه و نیکبختی هستیم و صدای ما در هر مورد صدای حق و عدالت است.

ما خـوشبختی و رفاه خویش را در رفـاه و خوشبختی همه ملـل جهان و نـه‌به‌حساب دیگران میجوئیم.

دنیا میتواند روی‌کشور ما و نیروی مایمتوان یك پشتوانه محکم حق و عدالت حساب کند و ما این رسالت انسانی را با همه مسئولیت‌های آن با وقوف کامل میپذیریم.

ملت بزرگ و عزیز من، بار دیگر میگویم‌که رمز همه پیروزی‌های ملی ما در میراث معنوی‌تاریخ کهن ایران، در رابطه هـزاران ساله‌ی فرماندهی شاهنشاهی ایران با نیروی ملـی و در فـداکاری متقابل این‌دو مقام نهفته است.

یکپارچگی ملی اکنون با استقرار یك حـزب واحدکاملاً ایرانی، یعنی حزب رستاخیز ملت ایران، بیش از هروقت دیگر تحقق یافته است واین‌وحدت توام با قدرت قوای مسلح شاهنشاهی ایران شرایطی را پدید آورده است کـه در پرتو آن هیچ عامـلی نمیتواند مانـع پیشرفت روزافـزون کشور ما و رسیدن به‌هدفهای ملی و تعیینانه آن گردد.

بیاری پروردگار توانا، من و شما دست در دست هم راه پیروزمندانه خویش را بسوی عظمت و قدرت روزافزون کشور و بسوی ترقی وسعادت هرچه بیشتر مردم آن مصممانه دنبال‌خواهیم کرد.

ما با اتکاء بمیراث پرشکوه کهن، آینده‌ای بازهم پرشکوه‌تراز گذشته خواهیم ساخت.

من پرچم شاهنشاهی ایران را افـراشته و پرافتخارتر از همیشه به‌شاهنشاه آینده ایران‌خواهم سپرد واو نیز آن را همچنان پـرافتخار وافـراشته بدست جانشین خود خواهد داد. ایران جاوید روز بروز سرفرازتر وملت ایران روزبروز برومندتر و سعادتمندتر خواهد شد.

خداوند ایران در این راه شکوهمند مقدس‌یار همه‌ی ما باد.

ـظه‌ی ورود شـاهنشـاه آریـامهـر وعلیاحضرت شهبانـو و والاحضرت ولیعهـد بـه‌کالسکه‌ی سلطنتی»



عباس هویدا، نخست‌وزیر و دبیرکل حزب رستاخیز ملت‌ایران، پیش از شروع مراسم
گداشت به یادگار عکسی می‌گیرد.



روز یکم فروردین ۲۵۳۵، ساعت ده و پنجاه‌وسه‌دقیقه، یک لحظه از بیست‌وشش‌قرن. چند دقیقه دیگر مراسم بزرگداشت پنجاه سال‌شاهنشاهی پهلوی آغاز می‌شود.



سخنان آقای امیرعباس هویدا نخست‌وزیر و دبیر کل حزب رستاخیز ملت ایران



در تاریخ درخشان ایران مردانی پدید آمده‌اند تا خود تاریخ‌ساز و تاریخ‌پرداز کشور خویش شوند

با آغاز شاهنشاهی پهلوی غبار غم از چهره‌ی جانها زدوده شد و ایرانی پیدا کردیم که دست نوشته‌ی تاریخ نیست، بلکه دل نوشته‌ی رضاشاه بزرگ و شاهنشاه آریامهر است.

سپاس به‌شاهنشاهی که با تکیه به‌تعالیم آسمانی اسلام و باعزم واراده آهنین خویش این سرزمین مقدس را کامکار و این ملت بزرگ را نامدار واستقلال این مرز وبوم را پایدار ساخت.

آن روز و آن روزگاران که کورش بزرگ نخستین منشور حقوق بشر را می‌نگاشت و داریوش تخت‌جمشید را بنا مینهاد و خسرو انوشیروان زنجیر داد به ایوان خویش می‌بست ویعقوب لیث‌یاران وبهکاران را به‌ایران‌خواهی میخواند و شاه اسماعیل‌و نادر پرچم‌افتخار می‌افراشتند... ایرانی‌داشتیم سرفراز و کامکار. و آنروز که از بدروزگار کشوری ازهم گسیخته، نظمی بربلا رفته، کارگری رنجدیده و کشاورزی جور کشیده، کتاب روز و سابقه روزگار سیاهمان رامی‌ساخت، ایرانی داشتیم ناتوان و بیمار.

اما دیروز، دیروز تاریخ که قیام دلیرانه رضاشاه بزرگ طلوع خورشید شاهنشاهی پهلوی را بشارت داد و رفاه و امنیت و استقلال و یکپارچگی را به‌ارمغان آورد و حرکت و پیشرفت آغاز شد وایران نو چهره نمود دورانی پدیدار شد شکوهمند و پرافتخار.

و امروز درخشش نیرفزن شاهنشاهی پهلوی که موجی از سربلندیها ما را براوج همه دورانهای پرافتخار تاریخمان جای داده و پیوندی تاریخ‌ساز گذشته تابناکمان را به امروز درخشان پیوسته وزنه‌ای سیاسی و اقتصادی‌هستیم وفرهنگی هم‌سنگ‌روشن‌ترین فرهنگها، کارگری آزاد و دهقانی با خانه آباد و ملتی باداش و راه اطلس موجودیت ما راساخته، ایرانی داریم بلندآوازه ونامدار.

و فردا که پرچم‌افتخارانمان بردروازه‌های تمدن بزرگ افراشته شود و ستاره بیخشان پرتشالیی روزگار بیش از پیش بدرخشد ایرانی خواهیم داشت پرشکوهتر از گذشته‌ها که نامش با ازلیت دمساز و با ابدیت همراز خواهد بود.

شاهنشاها، علیاحضرتا،

در تاریخ درخشان ایران مردانی‌پدید آمده‌اند که دست روزگار در پیش دست توانایشان باز شده تا خود قلم سرنوشت را بدست‌گیرند و تاریخ‌سازو تاریخ‌پردازکشور خویش شوند.

ملتی که چنین فرماندهانی پیدا کند هرگز راه‌فنا وفراموشی نمی‌پیماید و هیچگاه ستاره نامش غروب نمیکند.

به‌یقین راز بقای قوم ایرانی در طول بیش از بیست وپنج قرن شاهنشاهی وجود چنین شاهنشاهانی بوده که دست سرنوشت در پنجه تدبیرشان اسیر و عشق سرشارشان به ایران عزیز برنظیر بوده است...

ملت ایران ۱۵۰ سال از دوقرن‌اخیر را در غبار فراموشی و بی‌خبری گرفتار شد تا با آغاز شاهنشاهی پهلوی غبار غم ازچهره جانها زدوده شد و ایرانی پیدا کردیم که دست نوشته تاریخ نیست، بلکه دل نوشته رضاشاه بزرگ و شاهنشاه آریامهر است: آریامهری که مهر ایران همچون مهری بر صحیفه جانش جای دارد، و از این‌روست که اکنون در بزرگداشت پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی، در آرامگاه سردار بزرگ تاریخ ایران، تجدید پیمان یگانگی شاه و ملت اوج شکوهمندی یافته است.

شاهنشاها، علیاحضرتا،

نوروزخجسته‌امسال درتاریخ۲۵۳۵ساله شاهنشاهی‌ایران‌نوروزی‌نو وروزی‌براستی‌نوین است باتاریخی‌که از پس‌تاریکیها بافروغی تابنده‌بیرون‌آمده‌و‌رستاخیزی‌که اینک قدرت همبستگی شاه و ملت رامتجلی ساخته است. برای جاکر افتخار بزرگی است که درچنین مکان مقدس در جوار مرقد مطهر حضرت عبدالعظیم و درکنار آرامگاه رضاشاه کبیر، در چنین روزی فرخنده، از صمیم دل مراتب تبریک و تهنیت خود و هیئت دولت و قسات و کارکنان دولت و اعضای حزب رستاخیز ملت‌ایران‌را به‌پیشگاه‌مبارک‌شاهنشاه آریامهر و علیاحضرت شهبانو و والاحضرت همایون ولایتعهد ایران معروض دارد و از درگاه خدای بزرگ سلامت وجود مبارکشان را مسئلت نماید.

سپاس بیکران خداوندی را که‌غرور‌انگیزترین و روشن‌ترین دورانهای ایران دوران آریامهر را به قوم ایرانی ارزانی‌داشته و سپاس به‌شاهنشاهی که با تکیه به‌تعالیم آسمانی اسلام و با عزم و اراده آهنین خویش این سرزمین مقدس را کامکار و این ملت بزرگ را نامدار و استقلال این مرز و بوم را پایدار ساخت.

سخنان آقای جعفر شریف‌امامی رئیس مجلس سنا



روزی که شاهنشاه آریامهر براورنگ شاهنشاهی نشستند، در اثر جنگ دوم جهانی‌تمام رشته‌ها گسیخته و شیرازه کارها از هم در رفته بود

امروز همگام با پیشرفته‌ترین کشورها، با نیروی مادی ومعنوی و قدرت دفاعی مجهز ایران راه به‌سوی تمدن بزرگ را با استواری می‌پیماید.

مشروطیت ایران،که با فداکاری آزادیخواهان بدست امده بود، فقط در دوران شاهنشاهی پهلوی به‌صورت واقعی تحقق یافت

ما سعادتمندیم که در عصر پهلوی زندگی می‌کنیم:

عصری که با کار و کوشش و تلاش، ایران دیگر بار از پی ساخته شد،

عصری‌که شاهنشاه آریامهر ایران را آن‌چنان برفرهنگ و تدبیر هزاران سال پی افکندند... که همیشه ودر هرحال ایران وایرانی به‌پیش درحرکت باشد.

شاهنشاها، علیاحضرتا،

روزیکه رضاشاه کبیر با نیروی‌توانای خود ایران را از مراتب نابودی رهائی بخشید و ایران نو را بنیان نهاد کشور ما، که با تدبیر و شمشیر کورش بزرگ شاهنشاهی آن آغاز شده بود، کشوری‌ناتوان و بی‌سرو سامان بود. ولی، آن سردارنامی تاریخ با نیروی اراده و ایمان اساسی نوافکند و با حفظ استقلال وایجاد امنیت و ثبات مملکت را رو بترقی و کمال هدایت فرمود.

روزیکه شاهنشاه آریامهر در عنفوان جوانی براورنگ شاهنشاهی نشستند دراثر جنگ دوم جهانی تمام رشته‌ها گسیخته و شیرازه کارها ازهم دررفته بود: سرزمین ما در اشغال سربازان بیگانه و ملت با قحطی و ناامنی و هرج ومرج دست‌بگریبان بود،ولی دراثر حسن تدبیر و بردباری شاهنشاه جوان و پیکاردل ما موانع و مشکلات را یکی بعد از دیگری ازمیان برداشت کشور ازسربازان اشغالگر و آذربایجان عزیز از دست بیگانه‌پرستان نجات یافت و با انقلاب شاه و ملت و فرماندهی داهیانه شاهنشاه ایران در صحنه سیاست جهان، هرروزموفقیتی ممتاز و مقامی والاتر بدست آورد و امروز همگام باپیشرفته ترین کشورها با نیروی مادی و معنوی و قدرت دفاعی مجهز راه بسوی تمدن بزرگ را با استواری می‌پیماید.

شاهنشاها،

اگر در روزگاران تاریک رهبران ناتوان غم و اندوه برای ملت ایران بیادگار گذاشتند در دوران شکوهمند دودمان پهلوی روزگار ما با روشنائی و امید و سربلندی و سرفرازی همراه بود. فصل برجسته این دوران درتاریخ‌ایران جاودان‌است. درلحظاتی چنین فرخنده از خداوند بزرگ میخواهم که ملت ایران در پرتو شاهنشاهی این دودمان جلیل همه‌روزش نوروز باشد.

شاهنشاها، علیاحضرتا،

مشروطیت ایران که با فداکاری آزادیخواهان بدست آمده بود فقط در دوران شاهنشاهی پهلوی بصورت واقعی تحقق‌یافت وحکومت هرج‌ومرج وخودکامگی حکام و قانون‌شکنی زورمندان و اعمال نفوذ بیگانگان پایان یافت و براثر انقلاب شاه و ملت زنان و مردان با برابری کامل ازحقوق سیاسی برخوردار شدند و در سایه توسعه روزافزون دانش و بینش عمومی اکنون هر کس میتواند از کلیه حقوق خود بهره‌مند شود.

شاهنشاها، علیاحضرتا،

ما سعادتمندیم که در عصر پهلوی زندگی میکنیم، یعنی عصری که با کار و کوشش و تلاش، ایران دیگر بار ازپی‌ساخته شد عصری‌که شاهنشاه آریامهر ایران را آنچنان بر فرهنگ و تدبیر هزاران سال پی افکندند تا هرگز از حوادث روزگار آسیب نبیند و همیشه و در هرحال ایران و ایرانی به‌پیش در حرکت باشد. جاکر افتخار دارد این جاودانگی و این فضای همیشه بهار ایران پهلوی و این جشن شکوهمند را به‌پیشگاه مبارک از سوی ملتی تبریک عرض کند که در جهان‌موقعیتی ممتاز دارد و همراه و همگام قدرتمندان روزگار به‌پیش میرآند. همچنین از سوی‌همه نمایندگان سنا بهترین تهنیت‌ها را تقدیم و دوام و بقای ذات انورشاهانه و علیاحضرت شهبانوی ایران و والاحضرت ولیعهد را از خداوند بزرگ آرزو دارم.

سخنان تیمسار ارتشبد ازهاری، رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران



بازوی توانا و تدبیر شاهنشاهان بزرگ پرچم ایران را باسربلندی به‌نسل امروز ایران رسانده است.

شاهنشاهی پهلوی عصرسرافرازی وسربلندی پرچم شاهنشاهی ایران و عصر اعتلای نام ایران بزرگ است.

افسران ودرجه‌داران و سربازان نیروهای مسلح شاهنشاهی افتخار دارند که به رهبری هوشیارانه‌ی بزرگ ارتشتاران، پاسداران ایران سرسبز و پررونق امروز هستند و با قدرت صلح رادر پهنه عظیم این منطقه حیاتی پاسداری می‌کنند.

شاهنشاها، علیاحضرتا،

آفتاب دوهزار وپانصدوسی‌وپنج فروردین بر پرچم شاهنشاهی ایران تابیده است. پرچم شاهنشاهی ایران در دوهزارو پانصدوسی‌وپنج سال صدها میدان نبرد را آزموده است. دهها بار اهریمنان پرچم ایران را به‌خاک و خون کشیده‌اند و هزاران بار فرزندان ایران زمین در پرتو راهبری شاهنشاهان بزرگ پرچم ایران را سرافراز و سربلند پاسداری کرده‌اند. پرچم ایران امروز رمز و راز عظمت چندین هزار سال تاریخ ایران را در درون دارد. بازوی توانا و تدبیر شاهنشاهان بزرگ پرچم ایران را یکی بعداز دیگری باسربلندی به‌نسل امروز ایران رسانده است.

شاهنشاها، علیاحضرتا،

در یك لحظه تاریخی به‌آروز که بیگانگان پرچم ایران را سرافکنده می‌خواستند دست توانای اعلیحضرت رضاشاه کبیر سردار تاریخ ایران این پرچم را به استواری برپا نگاه داشت. شاهنشاهی پهلوی عصر سرافرازی و سربلندی پرچم شاهنشاهی ایران و عصر اعتلای نام ایران بزرگ است.

شاهنشاها، علیاحضرتا،

در این لحظه تاریخی در این نوروز سال ۲۵۳۵ پرچم شاهنشاهی ایران از کران تا کران ایران بزرگ برفراز کوه و دشت برفراز کارخانه‌ها و کشتزارها، برفراز شهرهای بزرگ صنعتی، برفراز هزاران مدرسه و دانشگاه برفراز هزاران سازمان خدمتگزار کشور و برفراز امواج آبهای ایران از خزر تا خلیج فارس تا آبهای دوردست در اهتزاز است.

شاهنشاها، علیاحضرتا،

در این لحظه تاریخی سربازان ایرانی با قلبهای آکنده از مهر شاه نوروز را جشن میگیرند در این نوروز فرخنده پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی قدرت اقتصادی و نظامی و سیاسی ایران را به‌اوج عظمت رسانیده است و دشمنان ایران در برابر استحکام مادی و روحی سربازان ایران گرفتار ضعف و ترس و ناتوانی هستند.

شاهنشاها، علیاحضرتا،

افسران و درجه‌داران و سربازان نیروهای مسلح شاهنشاهی افتخار دارند که به‌رهبری هوشیارانه بزرگ ارتشتاران پاسداران ایران سرسبز و پررونق امروز هستند و با قدرت صلح را درپهنه عظیم این منطقه حیاتی جهانی پاسداری میکنند.

شاهنشاها، علیاحضرتا،

ما ارتشیان که درس جانبازی و خدمتگزاری را در مکتبی که بدست توانای دو شاهنشاه پرقدرت و خردمند پایه‌گذاری شده است آموخته‌ایم آماده‌ایم تا بفرمان فرمانده تاجدار خود در راه حفظ شرافت ملی و استقلال این مرز و بوم و آزادگی ملت ایران و بقای شاهنشاهی برفروغ جان خود را نثار کنیم و نشان دهیم که تلاش و کوشش خجسته سردودمان شاهنشاهی پهلوی و اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران را پاس میداریم و اطمینان داریم که پنجاه سال سلطنت پهلوی حلقه زرینی است که گذشته پرافتخار را به آینده‌ای درخشان‌تر و بزرگ‌تر پیوند میزند. در این روز تاریخی افسران، همافران، درجه‌داران، سربازان و کارمندان نیروهای مسلح شاهنشاهی ضمن تجدید سوگند سربازی، با قلبی سرشار از عشق به‌شاهنشاه بزرگ و میهن گرامی به‌مناسبت پنجاهمین سال شاهنشاهی پهلوی گرم‌ترین شادباش‌ها، درودها و سپاسهای سربازی خویش را به پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران تقدیم میدارند، و از درگاه یزدان پاك سلامتی و پیروزبختی اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران علیاحضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران و والاحضرت همایون ولایتعهد ایران‌را مسئلت مینمایند و آرزومندیم که فروغ آریامهری براین سرزمین یزدانی جاوید بماند وآفتاب درخشان شاهنشاهی‌پهلوی‌همواره برگستره خاك این مرز و بوم بتابد.

جاوید اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر بزرگ‌ارتشتاران، پاینده ایران و سرافراز نیروهای مسلح شاهنشاهی.

سخنان آقای عبدالله ریاضی رئیس مجلس شورای ملی



پنجاه سال پیش روزی را بیاد می‌آوریم که اعلیحضرت رضاشاه کبیر در دورانی تاریك از تاریخ میهن ما زمام امور را بدست تدبیر وکفایت و درایت خود گرفت.....

امروز را می‌بینیم که به‌برکت انقلاب شاه و ملت و در سایه‌ی فرماندهی داهیانه آن رهبر خردمند و با اتکاء به‌اصل اصیل حزب رستاخیز ملت ایران، با سرعت به‌سوی تمدن بزرگ پیش میرویم.

با سربلندی و غرور به‌فردای خود می‌نگریم که بابرخورداری ازآنچه دردوران پرشکوه‌آریامهری بدست آورده‌ایم، متکی به‌وحدت ملی و عدالت اجتماعی و استقلال اقتصادی و موارث گرانقدر فرهنگی و معنوی جای خود را در رده اول ازکشورهای جهان باز یافته و به‌تمدن بزرگی که در اندیشه آن رهبر خردمند است، رسیده‌ایم.

شاهنشاها ـ علیاحضرتا

نوروز دوهزار و پانصد و سی‌وپنجمین سال شاهنشاهی ایران را هنگامی جشن میگیریم که آئین‌ملی بزرگداشت پنجاهمین سال سلطنت دودمان شکوهمند پهلوی با عظمت و ابهتی بی‌مانند در چنین مکان مقدسی آغاز میشود.

اجازه میخواهد تا از جانب خود و عموم نمایندگان مجلس شورای ملی و ملت ایران دو جشن باستانی و ملی را به‌پیشگاه بافر و جاه شاهنشاه آریامهر و علیاحضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران و والاحضرت همایون ولایتعهد و خاندان جلیل سلطنت تبریك و تهنیت عرض کند و با اغتنام فرصت سپاس و درود بی‌پایان خود را بروان پاك و تابناك سردار نامدار تاریخ ایران و بنیان گذار با اقتدار دودمان پر افتخار پهلوی تقدیم بدارد.

پنجاه سال پیش روزی را بیاد می‌آوریم که اعلیحضرت رضاشاه‌کبیر در دورانی تاریك از تاریخ میهن ما زمام امور را بدست تدبیر و کفایت و درایت خود گرفت و با نیروی اراده‌ای تزلزل‌ناپذیر و ایمانی راسخ از کشوری درهم ریخته و از هم گسیخته و ملتی پریشان و سرافکنده ایرانی آزاد و آباد و سرافراز و بخود متکی و از غیر بی‌نیاز بوجود آورد شالوده استقلال و وحدت ملی را بسرتیانی قویم استوار و راههای پیشرفت بسوی مراحل ترقی و کمال را هموار ساخت، و دست اجانب را کوتاه و باین حقیقت مسلم آگاه ساخت که از این سو دیگر راهی نیست.

سپس روزی را بیاد می‌آوریم که فرزند برومندش اعلیحضرت همایون محمد رضاپهلوی آریامهر در اوان جوانی براریکه سلطنت باستانی تکیه زدند و با عزمی جزم و اراده‌ای نیرومند بازه‌آوردهای جنگ جهانی دوم که کشور ما را نیز بتلحق در آتش بیداد خود میسوزاند به‌مبارزه برخاستند و درابن جهاد مقدس بخواست خداوند و در سایه درایت و ابتکار ذاتی برهمه مشکلات و موانع پیروز شدند. رشته‌های پیوند ملی را که در آن هنگام سوئی بست، بلکه بمکر بیگانگان و بیگانه‌پرستان از هم گسسته بود، باردیگر محکم و استوار بهم پیوستند.

اکنون، امروز را می‌بینیم که به برکت انقلاب شاه و ملت و درسایه‌فرماندهی داهیانه آن رهبر خردمند و با اتکا به‌اصل اصیل حزب رستاخیز ملت ایران با سرعت بسوی تمدن بزرگ پیش میرویم و با سربلندی و غرور بفردای خود می‌نگریم که با برخورداری از آنچه در دوران پرشکوه آریامهری بدست آورده‌ایم متکی بوحدت ملی و عدالت اجتماعی و استقلال اقتصادی و موارث گرانقدر فرهنگی ومعنوی جای خود را در رده اول ازکشورهای پیشرفته جهان بازیافته و به‌تمدن بزرگی که در اندیشه‌بلند آن رهبرخردمند است‌رسیده‌ایم.

در این روز فرخنده از درگاه‌خداوند متعال مسئلت داریم که شاهنشاه ما را صد سال باین سالها براریکه شاهنشاهی‌ایران مستدام و پایدار بدارد تا راهی را که این چنین با درایت و کفایت در مسیر رستگاری و سرافرازی ملت خود پیموده‌اند همچنان با شهامت و استقامت ادامه‌دهند وبغایت‌آمال خویش در تامین هرچه بیشتر سربلندی و سعادت ملت ایران نائل آیند.



ولادیمیر یروفیف، مقدم‌السفرا، سفیر اتحاد جماهیر شوروی در دربار شاهنشاهی

در طول نیمقرن گذشته ایران موفقیتهای اساسی در زمینه‌های اقتصادی واجتماعی بدست اورده و سهمی فعال را در پهنه‌ی بین‌المللی و فعالیتهای سازمان ملل متحد به‌عهده گرفته است.

اعلیحضرتا، برای اینجانب مایه کمال و مسرت است که نه‌تنها از جانب پادگورنی صدر هیئت رئیسه اتحاد شوروی سوسیالیستی بلکه در عین نام مقدم‌السفرا از جانب همه رؤسای های نمایندگی سیاسی در دربار شاهی شادباشهای صمیمانه و بهترین خالصانه را بمناسبت نوروز تقدیم‌دارم. آغاز سال نو ۲۵۳۵ شاهنشاهی امسال گذشت پرشکوه سال پهلوی مقارن در طول نیم قرن گذشته ایران های اساسی در زمینه‌های اقتصادی و ی بدست آورده و در سالهای اخیر سهمی فعال را در پهنه بین‌المللی و های سازمان ملل متحد به‌عهده گرفته اینجانب و همکاران برای دولت ایران راه موفقیتهای بازهم بیشتری را آرزو و اعتقاد داریم که پیشرفتهای ایران بخصوص در سالهای اخیر نه‌تنها مرهون رهبری خردمندانه آن اعلیحضرت و منابع طبیعی فراوان سرزمین شما و هوشیاری و کوشش ملت ایران بوده بلکه در عین حال تاحد زیادی نتیجه‌عادی‌شدن اوضاع بین‌المللی در جهان بوده است. ما امیدواریم آن اعلیحضرت کماکان مساعی موثری درتقویت تشنج‌زدائی سالهای اخیر به‌منظور توسعه همکاری بین‌المللی و تفاهم متقابل و تحکیم صلح در این منطقه از جهان مبذول‌فرمایند.

در پایان اجازه میخواهم جام هیئتهای نمایندگی‌سیاسی در دربار شاهنشاهی‌بهترین تبریکات و تهنیتهای صمیمانه را به‌آن اعلیحضرت و علیاحضرت شهبانوی ایران و والاحضرت همایون ولایتعهد و به‌همه اعضای دیگر خاندان سلطنت و به‌ملت دوست ایران تقدیم دارم.

سخنان آقای سیدحسن امامی، امام جمعه تهران



بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

الحمدالله ذی‌الملك والملوك الحمدالله ذی‌العزة والعظمة والقدرة والکبریاء والجبروت و صلی‌الله علی‌محمد خاتم‌النبیین و علی‌الائمه‌المعصومین من الان الی قیام یوم‌الدین

سرزمین ایران به‌نور لایزال نبی‌اکرم (ص) وائمه اطهار روشن است.

ایران سرزمین پاك رضوی و مشهد مقدس حضرت ثامن الائمه علی‌بن موسی‌الرضا علیه‌السلام است.

ایران در دوران شاهنشاهی پهلوی بدرجه‌ای از توانایی و پیشرفت رسید که امروز یکی از تواناترین کشورهای اسلامی در سراسر جهان‌اسلام است.

امروز کشورهای اسلامی به‌قدرت ایران امید بسته‌اند و شاهنشاه ایران دست یاری ومددکاری بسوی کشورهای اسلامی گشوده‌اند.

کمك به‌گروههای محروم جامعه واستقرار عدل و مبارزه بـا ستم و تبعیض از نخستین روز سلطنت شعار شاهنشاه آریامهر بوده است.

فرمان دانش رایگان وبهداشت رایگان، یعنی ترویج علم و ترویج سلامت و تندرستی امرصریح شارع مقدس اسلام است.

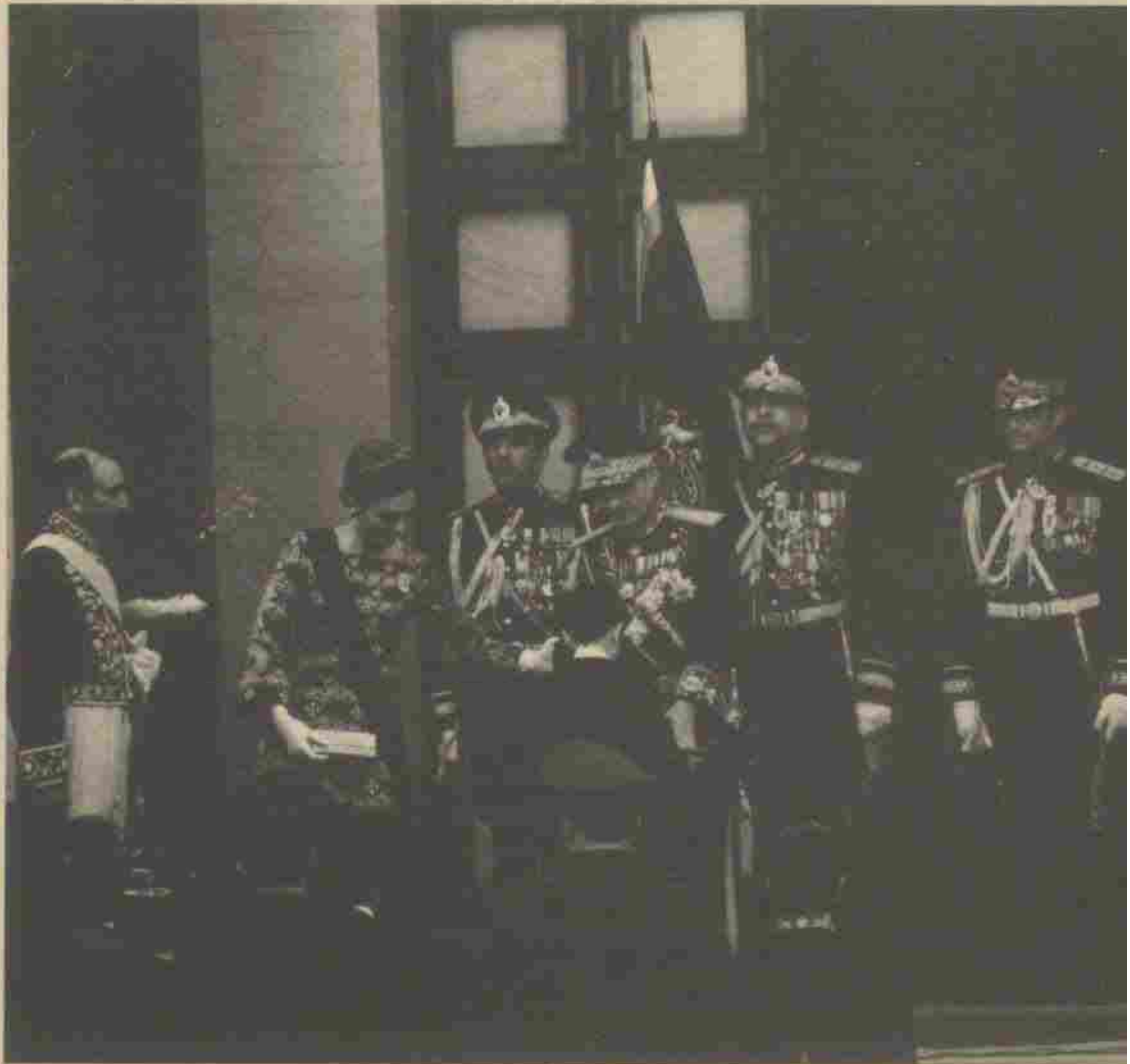
شاهنشاها، علیاحضرتا،

ملت مسلمان ایران هرنوروز را بـا نام خداوند آغاز میکند سرزمین پاك ایران همیشه به‌نور خداپرستی روشن بوده است. این سرزمین به‌نور لایزال نبی‌اکرم (ص) و ائمه اطهار روشن است. هفتسین ایرانی و سفره نوروز ملت ایران همواره به قرآن کریم منور بوده و خواهد بود. ثامن‌رضا برای ملت ایران نامی است مقدس که قلب هر ایرانی را روشن میکند ایران سرزمین‌پاك رضوی و مشهد مقدس حضرت ثامن‌الائمه علی‌بن موسی‌الرضا علیه‌السلام است. قلب شاهنشاه ایران، قلب خاندان جلیل سلطنت با قلب ملت ایران همیشه و همه‌جا به‌مهر شاه خراسان روشن میباشد. شاهنشاهان بزرگ پهلوی نام رضا را دارند رضاشاه کبیر ـ اعلیحضرت محمدرضا پهلوی و والاحضرت رضا ولایتعهد جوانبخت ایران. از خداوند بزرگ مسئلت دارم که این نام مقدس را در ایران پایدار و روشن بدارد. این نام مقدس بهترین فال‌نیك برای توفیق و بقای دودمان پهلوی در ظل توجه و تائید خاص حضرت ثامن‌الائمه علیه‌السلام در راه خدمت به خلق است. ایران در دوران شاهنشاهی پهلوی به‌درجه‌ای از توانائی و پیشرفت رسید که امروز یکی از تواناترین کشورهای اسلامی در سراسر جهان اسلام است. امروز کشورهای اسلامی به قدرت ایران امید بسته‌اند شاهنشاه ایران دست یاری و مددکاری بسوی کشورهای اسلامی گشوده‌اند. کشورهای اسلامی در آسیا و افریقا از کمکهای بیدریغ ایران بهرمند شده و خواهند شد. شاهنشاه اسلام پناه موجب شد که میلیونها مسلمان در کشورهای اسلامی با تکیه به‌کمك مادی و ارشاد ایران برای بهبود زندگی خود کوشش و تلاش کنند و این حکم قرآن مجید است که برادرمسلمان بکمك برادر بشتابد. ازخداوند مسلمانان را یاری‌دهد. ازخداوندبزرگ مسئلت دارم کـه وجود مبارك شاهنشاه را بـرای خدمت به‌اسلام پایدار و درامان بدارد. کمك به‌گروههای محروم جامعه و استقرار عدل و مبارزه بـا ستم و تبعیض از نخستین روز سلطنت شعار شاهنشاه آریامهر بوده است. شاهنشاه آریامهر با انقلاب شاه و ملت که متکی برتعالیم عالیه اسلامی میباشد آرزوی سردودمان پهلوی و آرزوی پهلوی دوم را تحقق بخشیدند. فرمان دانش رایگان و بهداشت رایگان یعنی ترویج علم و ترویج سلامت و تندرستی امر صریح شارع مقدس اسلام است شارع مقدس اسلام همیشه مسلمانان را تندرست و دلهایشان را بنور علم روشن خواسته است. شاهنشاه آریامهر همواره ایمان عمیق و قلبی خود را بمقدسات مذهبی نشان داده‌اند و بطوری که خـود نوشته‌اند احساس رسالتی دارند که ازجانب اولیای دین در راه خدمت به‌کشورشان و به‌عالم اسلام به‌معظم‌له محول شده است. در پناه قرآن مجید و در پناه توجه و تائید حضرت خاتم‌النبیین محمدبن عبدالله (ص) و درپناه ائمه‌اطهار علیهم‌السلام برای اعلیحضرت همایون محمد رضا پهلوی شاهنشاه آریامهر و علیاحضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران و والاحضرت همایـون رضاپهلوی ولایتعهد ایران آرزوی دوام و بهترین نوروز وبهترین سال را دارد تا ملت مسلمان ایران همچنان در زیر پرچم شاهنشاهی ایران کـه تحت حمایت قرآن مجید و ولی عصر عجل‌الله تعالی فرجه میباشد آسوده و مرفه و فیروزمند زندگی کند.

شعر از ملك‌الشعرای بهار، شاعر شاهنشاهی پهلوی

ه که بگرفت جای، از بر تخت کیان،
شاه جهان پهلوی، میرجهان پهلوان
بغة راستین، قائد ایران زمین،
پادشه بی‌قرین، خسرو صاحبقران
ردل و پیل‌تن، یکه‌سوار وطن،
فارس لشکرشکن، قائد کشورستان
زبرجیس‌خواست کاصل سعادت کجاست،
روی بشه‌کرد راست، گفت که آنست آن
نو نشستی به‌تخت، تا تو رسیدی بگاه،
گشت سمرها درست، گشت خبرها عیان

فر تو تجدید کرد، عهد تو تکرار داد،
عزم تو کرد استوار، بخت تو کرد امتحان
خسروی کیقباد، سلطنت داریوش،
واقعه اردشیر، نهضت نوشیروان
باش که از فر بخت، باز مکرر کند
عهد همایون تو، شوکت عهد کیان
سرحد ایران کند؛ فسحت دیرینه کسب
با سخن پارسی، امر تو گردد روان
پرتو انصاف و عدل، کرده منور زمین
غرش سعی و عمل، خاسته تا آسمان



لوحه سپاس ملت ایران

پیشگاه اعلیحضرت همایون محمدرضا پهلوی
آریامهر شاهنشاه ایران

به‌نشان سپاس بی‌کران مردم به‌دودمان پرافتخار پهلوی که در مدت پنجاه سال شاهنشاهی بر ایران‌زمین این کشور کهن را به‌رهبری دو پیشوای بزرگ تاریخ ایران اعلیحضرت رضاشاه‌کبیر و اعلیحضرت همایون محمدرضا پهلوی آریامهر شاهنشاه ایران به‌شکوه و سرافرازی جهانی رسانید.

سپاس ملت ایران

بروزگار پهلوی
که روزگار شکفتن است و خانه رُفتن
بروزگار پهلوی
که هرروزمان یك نوروز است
بروزگار پهلوی
که روشن است از امواج خزر تا دهانه هرمز
سخن نگوئیم از تاریکی‌ها
که گفته‌اند سخن گستران این سرزمین
یاد شب در حضرت خورشید شرط ادب نیست.

***

جمشید خورشید ایران بود
خداوند بزرگ، روشنائی‌ها را به‌او سپرد
چندین هزاره در آتش دل سوختیم
تا پیشاپیش عروسان اندیشه‌ی انسان
مشعل‌های همیشه روشن برافروختیم...
ما فرزندان ایران و مشعلدار تمدن انسانیم
ما آفریدگار تاریخیم، ما ایرانیم
ایران: این سرزمین هزاره‌های روشن.

***

آنروز که خورشید در آسمان ایران فرو می‌نشست
آنروزکه گلهای همیشه‌بهار ایران می‌پژمرد
آنروز که یك ملت جز یاد گذشته‌ها چیزی بیاد نداشت
آنروزکه‌خاموش بودتخت‌جمشید ودشت مرغاب
آنروزکه در زیر غبار اندوه بود شاهنشاه‌نامه‌ی سردار توس
آنروز که تنها مانده بودند سعدی‌هایمان، حافظ‌هایمان و فردوسی‌های این سرزمین اندیشه و خرد
آنروز که دلهای آشنا بیگانه بودند درسرزمین آشنائی‌ها
آنروز که یك ملت درانتظار خورشید بود
با نام تو، ای شاهنشاه بزرگ
با نام تو، ای رضاشاه‌کبیر
خورشید ایران از درون آرزوهای یك ملت برآمد

تو برآمدی و تو گفتی
که نمیمیرد آن ملت که کوروش‌ها در سینه دارد.

***

کوروش‌کیست؟ آن داریوش
کوروش‌کیست؟ آن اردشیر
کوروش‌کیست؟ آن نوشیروان
کوروش‌کیست؟ آن یعقوب پسر لیث، که زادگاهش سیستان است
کوروش‌کیست؟ آن شاه اسماعیل، که از آذربایجان برخاست
کوروش‌کیست؟ آن شاه که برخاست از سرزمین زیاریان
از سرزمین دیلمیان، از الشت مازندران
اوشاه شاهان،
رضاشاه، فرزند ایران:
ایران این سرزمین هزاره‌ها
ایران این سرزمین کوروش‌ها
ایران این سرزمین خورشید،
ایران این سرزمین آتش‌های همیشه روشن
این سرزمین‌نور، سرزمین رای، این سرزمین خرد.

***

بروزگار پهلوی
که روزگار شکفتن است و خانه رُفتن
بروزگار آریامهر ایرانزمین
که هرروزمان یك نوروز است
که روشن است خانه‌ی کارگر
که روشن است کاشانه‌ی روستائی
که روشن است کاخ‌های سرافراز ایران از نیاوران تا جزیره کیش
که روشن است از امواج خزر تا دهانه هرمز
سخن نگوئیم از تاریکی‌ها
که گفته‌اند سخن‌گستران این سرزمین
یاد شب در حضرت خورشید شرط ادب نیست.

***

خداوندا بما آن شایستگی بخشای
که فرمان بریم بپایستگی دادگر ایران را
وپاس‌دارش درپرتو رحمتت ای‌دادگرآسمان‌ها.
سرافراز ایران
و سنگرهای سربازانمان پرگل باد

نوروزمان پیروز
و هرروزمان یك نوروز.

• از مسعود جمشی‌پان

مسائل مهم مطبوعات جهان

بن ـ نمایندگی رادیو تلویزیون ملی ایران

روزنامه General Anzeiger، چاپ بن، ۱۹۷۶

اتحاد اروپای غربی خاری در دیدگان مسکو است

کرملین هنوز قادر به پذیرفتن روند یگانگی اروپای غربی نیست. گرچه مسکو مجبور به قبول شرکت جامعه اروپا بعنوان یک واحد گمرکی در گفتگوهای اقتصادی کنفرانس امنیت و همکاری اروپا شده ولی هنوز اجازه گفتگوهای بازرگانی با پروکسل را به کشورهای بلوک شرق نداده است. تیندمانس نخست‌وزیر بلژیک در گزارش خود دربارهٔ «اتحادیه اروپا» پیشنهادی را در مورد سیاست دفاعی گروهی بازار مشترک اروپا مطرح کرد که بنظر مسکو با روح «قرارداد نهائی کنفرانس هلسینکی» مغایرت دارد. کشورهای اروپای شرقی که در کنفرانس امنیت و همکاری اروپا شرکت داشتند تغییر صلح‌آمیز مرزها را درصورت توافق کشورهای ذینفع پذیرفتند. آنها می‌دانستند که این اصل که کشورهای غربی خواستار گنجانیدن آن در متن قرارداد بودند با توجه به از میان برداشتن مرزها در آینده جهت ایجاد یک اتحادیه اروپائی انجام گرفته است. اگر چنانکه در قرارداد هلسینکی درنظر گرفته شده است کشورها اجازه یگانگی داشته باشند میتوانند درعین حال یک سیاست دفاعی یگانه را نیز طرح‌ریزی کنند و چنین اقدامی کمتر میتواند علائق مسکو را بخطر بیاندازد.

اگر پکن در هشدار دادن به هر یک از میهمانان غربی خود پافشاری نمیکرد شاید مسکو در برابر اتحاد اروپای غربی مردد و نگران نمیشد. پکن همواره به این سیاستمداران اخطار میکند که بایستی در تقویت بازار اروپائی کوشا باشند زیرا که مسکو نقشه‌های مغرضانه‌ای در سر دارد. اما از طرف دیگر کلیهٔ رهبران غربی مانند هلموت شمیت صدراعظم آلمان فدرال طی اقامت خود در پکن تاکید کرده‌اند که اتحاد اروپائی علیه هیچ گروهی نیست. لذا بایستی در مسکو رفته‌رفته این اندیشه بوجود بیاید که برخلاف کلیه اقدامات برای ایجاد اختلال در یگانگی اروپای غربی، این روند ادامه می‌یابد. در نتیجهٔ در پیش گرفتن سیاست بازرگانی آزاد جامعه مشترک اروپا بزرگترین شریک اقتصادی کشورهای جهان سوم شده است و در مرکز جامعه اروپا در بروکسل تعداد سفیران اکردیته شده کشورهای جهان سوم بیشتر از تعداد آنان در اکثر کشورهای اروپای شرقی و شاید در مسکو است.

حزب کمونیست ایتالیا بطور قطع از گسترش جامعه اروپا پشتیبانی میکند زیرا منافع ملی کشور در میان است. گرچه حزب کمونیست فرانسه در افکار ملی خود پافشاری میکند ولی اخیراً از نظر ایدئولوژی به‌هم‌مسلکان‌های ایتالیائی نزدیکتر شده است. حتی در داخل حزب کمونیست فرانسه نیز نظرهای متفاوتی در مورد روش حزب در برابر بازار مشترک اروپا موجود است. ناهمگونی‌های تایید شده میان نمایندگان کمونیست در بازار اروپائی از یک طرف و هیئت رهبری حزب از طرف دیگر نمایانگر این واقعیت است. مهمتر آنست که هیچ روند دیگری نمیتواند مانند بوجود آمدن یک اتحادیه سیاسی در بین کشورهای جامعه اروپا موجودیت آلمان شرقی را بعنوان یک کشور مستقل تضمین کند. در چنین حالتی آلمان فدرال برای همیشه در چارچوب یک دولت واحد در اروپای غربی قرار خواهد گرفت و «مسئله آلمان» از نظر دولتی بطور مطمئن حل خواهد شد. در چنین صورتی برلن شرقی میتواند به بسیاری از کوشش‌های خود برای فاصله‌گیری از آلمان فدرال و ایجاد مرز بین دو کشور پایان دهد. از طرف دیگر در صورتیکه برخلاف انتظار کوششها برای ایجاد اروپای یگانه با شکست روبرو شود و در این اقدام تجدید نظر گردد مطمئناً «مسئله آلمان» در هر دو بخش بطور حادتری جلوه‌گر خواهد شد. در صورتیکه در اروپا «افکار ملی» بار دیگر قوت بگیرد، اندیشه یگانه ساختن ملت

بقیه در صفحه ۸۳

LE MONDE diplomatique

توافق‌های تسلیحاتی مصر و فرانسه

مارشال هوائی شاکر عبدالمنعم فرمانده نیروی هوائی مصر طی بازدید رسمی خود از فرانسه که در ۲۳ اسفندماه پایان یافت در پایگاههای هوائی فرانسه واقع در «کونیاری» و «ایستره» از مدلهای گوناگون هواپیماهای نظامی بویژه ازخانواده «میراژها» بازدید بعمل آورد. این دیدار فرمانده‌نیروی هوائی مصر که در چهارچوب مذاکراتی قرار دارد که هم‌اکنون در مورد تقویت کمک نظامی فرانسه بمصر بین دوکشور صورت میگیرد در شرائط و اوضاع خاص سیاسی حاضر مفهوم و معنی ویژه و شایان اهمیتی را بخود گرفته است.

برابر اطلاعات‌واصله مذاکرات‌طرفین در زمینه معاملات تسلیحاتی بنحورضایت‌بخشی در حال پیشرفت است. محور اصلی این گفتگوها در وهله اول درگرداگرد تحویل هواپیماهای جنگی و آموزشی، موشکهای ضدتانک و هلیکوپترهای فرانسوی دورمیزند و مرحله دوم مذاکرات که متعاقبا صورت خواهد گرفت براساس ساختن صنایع و کارخانجات نظامی تولیدکننده جنگ‌افزارهای فوق در حومه قاهره بهزینه شرکتهای عربی و برای مصرف کشورهای خاورمیانه استوار است.

در ابتدا در انجام این معامله،فرانسه با یک رقابت از ناحیه انگلستان روبروگردید ولی چند هفته است که سروکله امریکائیها در این میانه پیدا شده وکشور اخیر علیرغم ناراضایتی شدید اسرائیل در راه فروختن جنگ‌افزارهائی از هرقبیل بمصر تلاش میکند که اولین موج آن بشکل تحویل ۶ فروندهواپیمای حمل‌ونقل «س ۱۳۰» تجلی‌نمود. ضمناً مصریها در زمینه هواپیماهای «اف ۵» و موشکهای ضدتانک «تو» و سایر جنگ‌افزارهای امریکائی از صاحبان صنایع امریکائی اطلاعاتی بدست آورده‌اند.

اخیراً خلبانان مصری از تکامل و ویژه‌گیهای پروازی و قابلیت هدایت هواپیماهای میراژ ۳ که بموتور جت «آتار ۹-K-50» مجهزند درفرانسه بازدیدنمودند. همین موتورهاست که در حال حاضر نیروی مصر که هواپیماهای رهگیر میراژ «اف ۱» و هواپیمای مشقی دوموتوره «آلفاجت» را که ساخت مشترک آلمان و فرانسه است تامین میکند.

انگلستان نیز در راه رقابت بافرانسه بمصریها پیشنهاد کرده است که هواپیمای مشقی یکموتوره «هاوک» و دوموتوره تاکتیکی «جاگوار» را که ثمره همکاری مشترک فرانسه و انگلیس است خریداری نمایند.

تعداد هواپیماهای مشقی «آلفاجت» را که مصر احتمالاً خریدار آن است به ۱۲۰ فروند تخمین میزنند.

درباره کمک شوروی

مصر همچنین برای خریداری هواپیماهای میراژ ۳ و میراژ اف ۱ مجهز بموتور «آتار ۹-K-50» علاقمند است ولی در حال حاضر از تعداد موردنیاز آن کشور اطلاع دقیقی در دست نیست.

نیروی هوائی مصر هم‌اکنون در حدود ۲۵۰ فروند میگ ۲۱ روسی دراختیار دارد که فعلا دولت شوروی از اداره وتامین و تحویل قطعات یدکی آنها قویا خودداری میکند. بنابراین دولت مصر خود را ناچار

بقیه در صفحه ۱۰۰

بن ـ نمایندگی رادیو تلویزیون ملی ایران

فصلنامه سیاسی Aussenpolitik، چاپ آلمان فدرال، سه ماهه اول ۱۹۷۶

هند و سیستم امنیت جمعی در آسیا

بلافاصله پس ازپایان کنفرانس امنیت و همکاری اروپا و امضای قرارداد هلسینکی درماه اوت ۱۹۷۵ شوروی بار دیگر پیشنهاد سال ۱۹۶۹ خود را مبنی برایجاد یک سیستم امنیت جمعی در آسیا تکرار کرد. تاکنون روشن نبود که آیا مسکو در نظر دارد این طرح را در آسیا نیز مانند اروپا با گردهم‌آئی و گفتگوهای تمام کشورها عملی سازد و یا سیستمی مورد نظر است که در آن مجموعهٔ قراردادهای دوجانبه‌ای که هریک از کشورها بایستی با شوروی ببندند عامل اصلی بشمار میرود. پیشنهاد شوروی درآسیا بازتاب ضعیفی داشت و از سوی دیگر روشن بود که شماری از دولتها،بویژه پکن دراین طرح شرکت نخواهند کرد زیرا آن را یک طرح شوروی برای محاصره کردن جمهوری خلق‌چین میدانند. در طرح شوروی توجه ویژه‌ای بهند شده است زیرا این کشور در سال ۱۹۷۱ یک قرارداد دوستی با مسکو امضاء کرد و برژنف در سفر خود بدهلی‌نو در نوامبر ۱۹۷۳ پیشنهاد خود را تکرار کرد. Maharaj K Choprd معتقدست که دولت هند تاکنون موافقت آشکار خود را بااین طرح اعلام نکرده‌است. وی تردید هند را در پنج ماده خلاصه کرده‌است که بنا به‌آن طرح شوروی با اصول سیاست‌هند بمویژه با اصل سیاست غیر متعهد این کشور مغایرت دارد. از سوی دیگر بسیاری از کشورها در برابر بستگی هند به‌یک‌سیستم امنیتی تفاهم کمتری نشان خواهند داد.

سفارت شوروی در دهلی نو اخیراً با یک روش غیرعادی سندی را منتشر کرد که در آن باردیگر فکر ایجاد یک سیستم‌امنیت جمعی در آسیا را مورد بحث قرار داده است در پیشنهاد تازه موضوع جالب‌توجه این است که مسکو ایدهٔ خود را که تاکنون بطور مبهم تشریح میکرد آشکارتر مطرح‌ساخته است. بنا به‌این سند پیشنهاد جدید همان اصولی را دنبال میکند که در قراردادنهائی کنفرانس امنیت و همکاری اروپا نیز قید شده‌است. این کنفرانس که ابتداء در هلسینکی، سپس در ژنو و درپایان باردیگر در هلسینکی برگزار شد دراول اوت ۱۹۷۵ بهپایان رسید. فکر ایجاد یک سیستم امنیت اروپائی که سالهای دراز فقط بصورت‌نطفه باقی‌مانده بود بالاخره بخود شکل گرفت که مورد استقبال شوروی نیز واقع شد. شوروی این فکر خود را با سرسختی کامل دنبال کرد و درواقع سرمشق اروپا میتواند بعنوان مدلی برای سایر ملتها نیز بشمار آید. انتخاب زمان انتشار این پیشنهادها دردهلی نو نیز بهمین‌جهت بسیار ماهرانه انجام گرفته است.

احتمال دارد که شورویها درپایتخت‌های دیگر آسیائی نیز گامهای مشابهی برداشته‌اند. اما هند دارای یک وضع ویژه‌ای بوده است. در شبه‌قاره‌هند این کشورها دارای یک موضع برتر میباشد، در جنوب آسیا از نظر جغرافیائی یک نقش حساس برعهده دارد و از لحاظ استراتژیکی روش آن میتواند روی سایر کشورهای آسیائی اثر گذارد. اینک از آنجا که در آسیا پاکتوازن جدید نیروها در شرف تکوین است پیش از همه باید پرسید: طرح شوروی بچه منظور است هند چه نقشی را برعهده دارد وامکان تحقق‌یافتن این طرح چه‌اندازه است؟

...ح شوروی

فکر سیستم امنیت جمعی برای اولین
در تاریخ ۷ ژوئیه ۱۹۶۹ در سخنرانی
ـمبرژنف در کنفرانس جهانی احزاب
ـنیست و کارگری در مسکو برزبان آمد.
کل حزب کمونیست شوروی وضع جهان
بطور دقیق تجزیه و تحلیل کرد و بطور
ل نظر خود را دربارهٔ «وظایف درازمدت،
ـژه ایجاد یك سیستم امنیت جمعی درتمام
ـهای جهان که در آنها خطر بروز یك
ك و یا یك درگیری نظامی وجود دارده
کرد و گفت «چنین سیستمی بهترین
ـین برای گروهبندیهای نظامی وسیاسی
ـود بشمار میرود... ما عقیده داریم که
وقایع و وظیفه حکم می‌کند که یك
ـتم امنیت‌جمعی برای‌آسیا بوجود آوریم».
چند هفته پس از سخنرانی برژنف،
ومیکو وزیرخارجه‌شوروی این طرح را
ـست و چهارمین مجمع عمومی سازمان
متحد ارائه داد. اما دراین بین روشن
ـه بود که تلاش‌هائی که تاکنون اینجا
آنجا برای عملی کردن این طرح بعمل
ـده بود تا چه حد با عدم موفقیت روبرو
ـه است.علیرغم تلاش‌های گسترده شوروی
ـویك از کشورهای هند، پاکستان،
ـستان یا سایر کشورهای منطقه گامی
راه یك همکاری جمعی و سازنده
ـنداشتند. باین ترتیب این طرح برای‌مدت
ـه سال در کشوی میزها خاك خورد. در
ل ۱۹۷۲ بار دیگر سر و کله آن پیدا
ـت. این‌بار برژنف گام دیگری بجلو بر-
ـت و چند اصل را که میتوانست در
ـشنهاد وی نقش تعیین کننده داشته باشد
ـریح کرد. علاوه برآن گفتگوهائی نیز
یك سلسله از کشورها از جمله هند،
ـکستان، افغانستان، بنگلادش، ایران، عراق
ـوری ومالزیا انجام گرفت.
حین این تلاش‌ها در صحنهٔ جهانی
ـایع مهمی اتفاق افتاد که از جانب شوروی
ـعنوان سرآغازی برای پیشنهاد آن مورد
ـتفاده قرار گرفت. مسکو استدلال میکرد
ـه تشنج‌زدائی که بدنبال نزدیکی امریکا
چین آغاز شده باید صلح در آسیا را هم
ـر بگیرد. یعنی با پایان‌جنگ درهندوچین
تکمیل طرح امنیت اروپا میبایستی سیستم
ـیت جمعی در آسیا نیز ایجاد شود. بنظر
ـرسد که مسکو از هروسیله‌ای برای جلو
ـدن اسب در گل‌ماندهٔ خود استفاده می-
ـند.

...ظر شوروی

این طرح را فقط زمانی می‌توانیم‌بطور
صحیح ارزیابی کنیم که آن را ازدیدشوروی
ـنگریم. سیستم امنیت جمعی در آسیا جزو
ضرورات امروزی شوروی بشمار میرود. در
ـال حاضر امنیت بطور طبیعی بیش از همه
ـلوگیری از بروز جنگ میباشد. اما امنیت
ـوچنین بایستی بعنوان محافظت دربرابر
ـجاوزهای «امپریالیستی» قدرت‌های استعماری
ـشمار رود و علاوه بر آن به‌نیروهای
ـوسیالیست نیز امکان فعالیت آزادانه بدهد.
ـا توجه بداین موارد امنیت از دید شوروی
ـدارای جنبه‌های ایدئولوژیکی و نظامی می-
ـاشد.

یك سیستم امنیتی باید در سطح
ـجهانی باشد. سیستم‌های مقدماتی منطقه‌ای
ـبهترین وسیله برای رسیدن بداین هدف
ـمیباشند. شوروی دراین مورد بدون اینکه
ـفریقا وامریکای لاتین‌را از نظر دورنگاهدارد
ـتلاش‌های خود را روی اروپا و آسیا متمرکز
ـکرده‌است و استدلال میکند که این دوقاره
ـدر گیر بروز درگیریهای گوناگون بوده‌است.
ـاز آنجا که تصور میشود اروپا از آفتاب
ـقرارداد هلسینکی گرمی میگیرد اینك‌رقابت
ـیك تجربهٔ نظامیهٔ مشابهی در آسیا می-
ـباشد.

وسانه‌های گروهی شوروی (از جمله
ـپولوسکی در «سویتسریویه» مورخ ۱۲ اوت
۱۹۷۲، ولسکی در «نیوتایمز» شماره ۳۴ سال
۱۹۷۳ ومیر گریف در «International
Affairs» مورخ اوت ۱۹۷۵) صحنهٔ

آسیارا از دیدخود تشریح می‌کند. آنان می-
گویند از پایان جنگ دوم جهانی تا کنون
آسیا دچار درگیریهای نظامی بیشماری‌بوده
است و شماری چند از این درگیریها بعلت
«نتیجه مستقیم دخالت نظامی قدرت‌های
امپریالیستی» بروز کرده‌است. این عوامل و
نیز تجربیات جغرافیائی و تاریخی آسیا از
همکاری ملتهای این بخش از جهان جلو-
گیری کرده‌است. این ملتها برای مبارزهٔ
پیروزمندانه بخاطر ثبات وامنیت فاقد یك
پایه مشترك هستند. این مبارزه نه‌تنها برای
جلوگیری از ویرانی و فقدان زندگی انسانی
بلکه برای دستیابی به‌اشتیاق‌های ملی و
پیشرفت‌های اجتماعی و اقتصادی کاملا
ضروری است. اینك از آنجا که دکترین
نیکسون که شامل خروج آمریکا از قاره
آسیا میباشد کاملا عملی شده‌است و پیمان-
های نظامی در حال از بین رفتن هستند و
جنگهای جنوب شرقی آسیا پایان یافته است
راه برای ایجاد یك سیستم امنیت جمعی
هموار شده‌است.

البته موانعی نیز وجود دارد: آسیا
همچنان در معرض خطر «یورشهای
امپریالیستی» میباشد. ادعای تسلط‌طلبانهٔ
چین در کار است، پکن در یك سلسله از
کشورها به‌پشتیبانی ازفعالیت‌های‌خرابکارانه
برخاسته است وخطر دخالتهای امپریالیستی
خاورمیانه را تهدید می‌کند. شوروی تمام
این موارد را بعنوان دلیلی برای عملی‌ساختن
پیشنهاد خود در مورد ایجاد یك سیستم‌امنیتی
میداند.

اهمیت‌امنیت برای هند

اگر بخواهیم واکنش هند را بطور
صحیح ارزیابی کنیم باید بگوئیم که کلمهٔ
«امنیت» در گوش هندیها طنین ناراحت-
کننده‌ای دارد. این کشور از زمانیکه ۲۵
سال پیش استقلال خود را بدست آوردپیوسته
مجبور بوده‌است‌نگران ثبات‌ملی ویکپارچگی
ارضی خود باشد. علت آن از یك سو به
دلیل خطرهائی بود که پس از تقسیم فاجعه-
انگیز شبه قاره بوجود آمد و هرگز تخفیف
نیافت و از سوی دیگر از محیط ژئوپولیتیك
جدیدی سرچشمه می‌گرفت که بیش ازهمه
متوجه جمهوری خلق‌چین در مرزهای شمالی
هند بصورت یك قدرت بزرگ نشانهٔ آن
است. نیروهای دفاعی هند زیر علم امنیت
کاملا تقویت شدند و هند برای دفع تجاوز
در چهار جنگ بزرگ شرکت کرد.

هیچ فرد هندی اهمیت امنیت را دست
کم نمی‌گیرد ومی‌داند بهرقیمتی که شده باید
آنرا حفظ کند. اما هند خواهان جنگ
نیست زیرا هرجنگی حتی در صورت پیروزی
هم دارای پیامدهای منفی میباشد. جنگ‌بیش
از همه تلاش‌های‌مربوط به‌ایجاد رفاه‌اجتماعی
و پیشرفت را که هند با جمعیت روزافزون
خود نیازمند است نقش برآب‌میکند. ساده‌تر
بگوئیم: مصلحت ملی هند دراین است که
در شبه قارهٔ هند جنگی رخ ندهد، ملت با
همسایگان خود در صلح زندگی بکند و در
مرزهای آن هیچ درگیری نظامی که سابقه-
های خطرناك خود را روی کشور می‌اندازد
رخ ندهد.

این بدان‌معنا است که هردو هدف
اصلی که پشت پیشنهادات امنیتی شوروی
قرار دارد بطور کلی مورد قبول هند است.
این دو هدف عبارتند از:

۱ـ ثبات ملی، زندگی عاری از خطر
حمله و یکپارچگی ارضی، بالاترین اهمیت
دارد.

۲ـ شبح جنگ که پس از پایان‌جنگ
دوم جهانی بر آسیا سایه افکنده است بایستی
از بین برود.

این حقیقت که هند می‌تواند این
هدفها را که چندان تازه هم نیستند بپذیرد
بدان‌معنا نیست که باید در مورد مشکلات
گوناگون و درمورد روشهائی که بایستی
برای عملی ساختن این هدفها در پیش گرفته
شود امتیازاتی داده شود. درست نکتهٔ مهم
همینجا است زیرا در این مورد نظرات
استراتژیکی، تجربیات و عقاید سیاسی هند

مطرح است.

نظر هند

کوشش هند بعد از کسب استقلال
بیش از همه صرف آن شده است که کشور
خود را در چهارچوب آنچه بعنوان مرزهای
قانونی خود می‌شناسد حفظ کند. دلایل
عمیقتر جنگ با پاکستان و چین نیز همین
موضوع بوده‌است. تا چندی پیش برای
استراتژی مورد استفاده تنها با توجه به
خطراتی که از جانب این دو کشور متوجه
هند بود تعیین میشد. یعنی بطور کلی قدرت
نظامی هند در درجهٔ اول متوجه شمال وشمال
غربی یعنی مرزهای چین و پاکستان بود. این
قدرت نظامی محدود و دفاعی بود. این امر را
میتوان بروشنی در گزارش سالیانه وزارت
دفاع هند که تا ۱۹۷۱ بیش از همه خطرات
ناشی از پاکستان و چین را مورد بررسی‌قرار
داده است مشاهده کرد. اما از ۱۹۷۲ تا
کنون، یعنی بعد از جنگ با پاکستان که به
تشکیل کشور بنگلادش منجر شد تصورات
امنیتی هند گسترش یافته است. اگر وضع
را با توجه به‌گزارش اخیر وزارت دفاع در
مورد سالهای ۱۹۷۴/۷۵ ارزیابی کنیم باید
عوامل گوناگونی را نیز مورد توجه قرار
دهیم. این‌عوامل عبارتند از: روند تشنج‌زدائی،
روابط ابرقدرت‌ها، قطع‌پیوند چین وشوروی،
بحران هندوچین، بحران خاورمیانه، استفاده
از اسلحه نفت از جانب کشورهای عربی،
پیامدهای گشایش آبراه سوئز، هم‌چشمی در
اقیانوس هند و روابط با پاکستان و چین.
بنا به گزارش مزبور این عوامل‌اجزاء سازندهٔ
یك «طرح امنیت ملی» بشمار میروند.

بدون تردید این طرح درمقایسه با
دید محدود پیشین دارای آینده‌ای در سطح
جهانی میباشد. اما ارزیابی واقع‌بینانهٔ
عناصر گوناگون امنیت آنگونه که شوروی
خواستار آن است به‌معنای ایجاد یك طرح
جهانی و یا یك بنای امنیتی کلی نیست.
هند حملهٔ امپریالیسم، درگیری بین
سرمایه‌داری و سوسیالیسم و یا دگرگونی
نیروهای طبقاتی را جزو عناصر امنیتی نمی-
داند. در هند ایدئولوژی نتوانسته است وارد
طرز تفکر استراتژیکی شود. علاوه بر آن
نکته‌ای وجود دارد که کاملا با تصورشوروی
مغایرت دارد: هند بخوبی آگاه است که
هیچ وسیله‌ای برای اثر گذاری مهم تاریخی
روی وقایع جهانی ندارد (در صورتیکه‌شوروی
این امکان را دارا میباشد). روی این اصل
افقهای امنیتی هند خیلی تنگتر است و از
نظر محتوی به‌داخل کشور محدود میشود.
این واقعیتی است که با آنچه بعنوان دوست
و دشمن محسوب میشود و با تعیین موضع
سیاسی و شناسائی ضرورت امنیت جهانی و
منطقه‌ای بستگی دارد.

هیچ چیز بهتر از سیاست غیرمتعهدی
که هند دنبال میکند طرز فکر این کشور را
نشان نمی‌دهد. البته تعبیر «غیرمتعهد بودن»
از زمانی که نهرو برای اولین‌بار آن را بکار
برد دگرگون شده است. اما اصول اساسی
آن هنوز پا برجاست: هند وارد هیچ پیمان
نظامی نمیشود، هیچ نیروی بیگانه را درخاك
خود تحمل نمی‌کند و درعمل تصمیمات‌سیاسی
خود را آزادانه اتخاذ میکند. گذشته از
برخی استثناها هند کوشش دارد روابط
یکسانی با کشورهای سرمایه‌داری و
سوسیالیستی داشته باشد. در داخل نیز یك
طرز زندگی با ویژگیهای ملی بوجود آمده
است. این‌طرز زندگی‌براساس‌یك دمکراسی
پارلمانی قرار گرفته است که به‌هنگام ضروری
از دست زدن به اقدامات تند وبیشگام‌فعالیت-
های عظیم بخش خصوصی از استفاده ازسلاح
سوسیالیسم ابا ندارد. این وضع موجب می-
شود که ملت آزاد و عاری از هر گونه‌عقیده
و فکر جزمی باقی بماند.

گفتگوهای هند و شوروی دراین
ارتباط گسترده صورت میگیرد. در مورد
مسائل امنیتی هند حتی قبل از ارائهٔ نظریه
برژنف دربارهٔ پیامدهای آن اظهارنظر کرده
بود.

ایندیرا گاندی در ۲۶ ماه مه ۱۹۶۸
هنگام بازدید از استرالیا در کانبرا گفت که
«تضمین‌های بین‌المللی» در مورد بیطرفی و
استقلال کشورهای آسیائی موجب طاز بین
رفتن نگرانیهای قابل درك برخی از کشورها
دربارهٔ امنیت آنها خواهد شد. روی این‌اصل
پیشنهاد دبیر کل حزب کمونیست شوروی با
خلاء روبرو نشد بلکه در واقع وی از این
طریق جرات یافت مسئله امنیت کشورهای
آسیائی را پیگیرانه دنبال کند.

گفتگو بین مسکو ودهلی نو

هنگامی که در اوت ۱۹۷۱ قرارداد
دوستی و همکاری هندو شوروی امضاء شد
گفتگوهای امنیتی بین دو کشور نیز بخود
شکل گرفت. این گفتگوها دراصل بررسی
یك سند سیاسی واقتصادی دور میزدند، اما
سه اصل از ده اصل آن (اصلهای ۸، ۹ و
۱۰) اثرات نظامی دارند. دراین اصلها عدم
شرکت در پیمانهای نظامی که علیه یکی از
دو کشور امضاءکننده بوجود آمده باشد
ذکر شده است. همچنین درصورت تجاوز
به‌یکی‌ازاین‌دو کشور، کشوردوم‌به کمك‌خواهد
شتافت. سومین اصل مربوط به‌عدم‌تعهدات
نظامی در برابر یك کشور ثالث میباشد. این
قرارداد تحت‌تاثیر قدرت اتمی روزافزون
چین بسته شد و هند بعنوان یك قدرت غیر
اتمی احتیاج به‌پشتیبانی یك ابرقدرت
بعنوان عامل ارعاب داشت. این قرارداد
تحت‌تاثیر روش تهدیدآمیز پاکستان
و بیم از اتحاد پنهانی بین اسلام‌آباد و پکن
بوجود آمد. منتقدین ادعا کرده‌اند که این
قرارداد بمعنای روگردانی هند از سیاست
غیرمتعهد است. البته هند این اتهام را بااین
استدلال رد میکند که این قرارداد بیشتر
نشانه دوستی واتحاد میباشد. سه‌ویژگی
اساسی، نظر هند را تأیید میکند:

۱ـ این قرارداد هیچ گونه مکانیسمی
که شبیه طرز کار پیمانهای ناتو و سیتو باشد
بوجود نیاورده است.

۲ـ این قرارداد حتی مانند قرارداد
امنیت امریکا و ژاپن تشکیل کمیسیونهای
رایزنی را پیش‌بینی نکرده است.

۳ـ دراین قرارداد برخلاف قرارداد
همکاری و دوستی شوروی و مصر از
مستشاران و پایگاههای نظامی سخنی به‌میان
نیامده است.

مواد این قرارداد بیش از همه روی
همکاریهای صنعتی، بازرگانی و علمی تکیه
میکند. توجه دقیق به‌آنچه هنگام‌سفر برژنف
به‌هند در نوامبر ۱۹۷۳ منتشر شد به‌روشن
شدن قضیه کمك میکند. برژنف در یك
سخنرانی در پارلمان هند گفت: «طرح‌مربوط
به‌حفظ امنیت از طریق کوششهای جمعی
روزبروز با علاقه بیشتر روبرو میشود». در
این سفر توافقهائی دربارهٔ همکاری دو کشور
بعمل آمد و یك اعلامیه مشترك نیز انتشار
یافت. جالب اینجاست که دراین اعلامیه از
«امنیت جمعی» اسمی برده نشده است بلکه
گفته میشود هند و شوروی «به‌ایجاد گستردهٔ
یك همکاری بسود هردو کشور و تقویت‌صلح
و ثبات درآسیا از طریق تلاشهای مشترك
تمام کشورهای بزرگترین و پرجمعیت‌ترین
منطقه جهان اهمیت ویژه‌ای قائلند».

وزیرخارجه هند نظر همتای روسی
خود را دربارهٔ سیستم امنیت‌جمعی در آسیا
سئوال کرد. گرومیکو پاسخ داد که این
کشور فقط پنج اصل همزیستی مسالمت‌آمیز
را دنبال میکند و خواهان یك پیمان وابسته
کننده نیست. هیچ‌کس مخالف این پنجاصل
نیست و بهمین‌جهت دراعلامیه مشترك گفته
شده‌است که «روابط کشورها بایستی
براساس اصولی مانند عدم‌استفاده از نیروی
نظامی، احترام به‌استقلال کشورها و تغییر-
ناپذیری‌مرزها، عدم دخالت در امور داخلی
کشورها و گسترش همکاریهای اقتصادی و
غیر برپایهٔ برابری و سود متقابل استوار
باشد». از سفر برژنف تاکنون دربارهٔ پیشنهاد
شوروی بحث زیادی شده است. گرایش
افکار کاملا موافق خطمشی است که در
اعلامیهٔ مشترك آمده است ولی دربارهٔ هریك
از اصلهای آن نظرهای مخالفی ابراز می-
شود.

تردید هند

روشنفکران، روزنامه‌نگاران و کار-

...ان استراتژیکی هند در تحلیل‌های خود ...ح مورد نظر تردیدآمیز دارند.

۱ـ این پیشنهاد دراصل از دید جهانی ...ی تنظیم شده‌است که در آن نیروهای ...د بهیك مبارزه وادار میشوند و درنتیجه ...یك طرف ـ البته طرفی که از سوی ...ی پشتیبانی میشود ـ برنده محسوب ...ی طبیعی است که چنین دیدی برای ...قابل قبول نیست. بدتر از همه با چنین ... شالودهٔ امنیت بیش از آنچه یك عنصر ...نگی باشد یك عامل درگیری بشمار ...د رفت. چنین طرحی نمیتواند پوشش ...صلح باشد.

۲ـ پیشنهاد شوروی از حوزهٔ تئوری ...ز سیاسی تفلیسی جهت داده است ...یکه یك دوستی جهانی با گرایش‌های ...ی در مورد امنیت هم‌آهنگی ندارد. ...خیلی‌ها میتواند این توهم بوجود آید ...ن گامها علیه آنها برداشته شده‌است. ...ه چین و ایالات متحده که بیش از همه ...رض حملات تبلیغاتی شوروی قرار ... آیا تمام طرح شوروی از فرضیه‌های ...سرچشمه نمیگیرد؟

۳ـ اگر تمام جزئیات را بطور دقیق ...ی کنیم میبینیم که پیشنهاد شوروی ...ن بدون سود شخصی نیست. این طرح ...ی از رقابت برسر حضور در آسیا در ...وب تشنج‌زدائی باتوجه بهخروج امریکا ... یافتن چین و اثرات متقابل نیروها در ...ترین و پرجمعیت‌ترین قارهٔ جهان است. ...ی نه‌تنها کوشش بهحفظ وضع موجود ...دارد بلکه تلاش میکند وضع موجودرا ...رج از مرزهای خود نیز هرجا که مصالح ...ش ایجاب میکند تغییر دهد.

۴ـ تفسیر دقیق این پیشنهاد باعث ...ر آمدن شك و تردید میشود. هرگونه ...تفسیر کنیم باز هم «امنیت» یك زمینه ...ی «امنیت جمعی» حالت گروه‌بندی و ...شیه نوعی مکانیسم را دارا میباشد. ...ها نیز دارند که تمام این جریان‌چیزی ...همان کوشش قدیمی برای ایجاد یك ...ۀ جهانی باشد که فقط ظاهر آن با ...یمان معمولی فرق دارد ولی هستهٔ مرکزی ...ایهای آن تغییر نیافته است. سیاست‌غیر ...ه چنین شالوده‌ای را رد میکند.

۵ـ هند باید رعایت واکنش‌های ...رهای دیگر آسیائی را هم بکند. چین ...یشنهاد شوروی رابعنوان حیله‌ای ...ی برای محاصرهٔ خود میداند. این ...هاد را قبول نخواهد کرد. پاکستان اعلام ... است که قصد شرکت دراین طرح را ... مگر آنکه چین نیز به‌آن ملحق‌شود. ... و استرالیا در برابر این طرح باسردی ...ش نشان داده‌اند. کشورهای Asean ...چین، مالزیا، سنگاپور، تایلند و ...زی) که کوشش دارند خودشان‌اتحادی ...د آورند و بهمین‌جهت تمایل چندانی به ...ت در یك سیستم امنیت دیگری ندارند. ... آنها با پیمان‌های دیگر فرق دارد زیرا ...اتحاد بمثابه «بیطرف کردن» جنوب‌شرقی ...است. از خاور نزدیك گرفته تا خاور ...وابستگی‌ها ورزش‌های یا برجائی وجود ... (برخی از آنها را خود شوروی بوجود ...ه است) که انتظار نمیرود درآیندهٔ ...ك تغییری در آنها وجود آید.

... اما روش کشورهای جنگ دیده ...چین چگونه‌است؟ فقط یك کشور روش ...را اعلام کرده‌است و آن هم کامبوج ...شد. شاهزاده نورودوم سیهانوك رهبر ...کشور گفته است: «ما میخواهیم کاملا ...ل، مستقل و بدون هیچ‌گونه بستگی ...مانیم. ما قصد نداریم باهمسایگان‌خود ...اك فدراسیون منطقه‌ای و یا همچنین ...ت کنیم. هرکشور آسیائی باید به ...ی مسئولیت حفظ امنیت خود را برعهده ...د. امنیت آسیا باید توسط آسیائی‌ها ...د آید نه‌بوسیله اروپائی‌ها. شوروی‌برای ...وپا محسوب میشود» بنوین جدید را ... سخن میگوید که حتی بخش بزرگی ...ت آن را بهتر بیان کند. یعنی هرچه ...ه از جانب شوروی عنوان میشود رد می‌ ... در واقع همچنین روزبروز بیشتر

بصورت صحنه رقابت‌های چین و شوروی درمی‌آید. در اینجا (و شاید هم در هیچجای دیگر) طرح شوروی عملا شانس موفقیت ندارد.

اصول کنفرانس امنیت وهمکاری اروپا

در اینجا باید اصول کنفرانس امنیت و همکاری اروپا را که پیشنهاد شوروی بر اساس آن تنظیم شده‌است بررسی بکنیم. کنفرانس سران ۳۵ کشور در هلسینکی بدون تردید بسیار موثر و تصمیمات آن‌برای فراگرد تشنج‌زدائی دارای‌اهمیت زیادی‌است. اما بدبختانه آنچه دراروپا مهم است حتماً برای آسیا مهم نیست.

تاریخ، فرهنگ و تجربه، روابط بین کشورها، شالوده جغرافیائی و شرایط سیاسی آسیا کاملا با اروپا متفاوت است. آیا قابل تصور است که مثلا سنگاپور، مغولستان خارجی واسرائیل دور یك میز بنشینند وبیك زبان درباره امنیت صحبت بکنند؟ حتی در مورد اروپا نیز گفتگوهای مقدماتی دودهه بهدرازا کشید و پایان کنفرانس پس از مذاکرات خیلی سخت به‌نتیجه رسید. پایهٔ این‌گونه گفتگوها در آسیا که درآنجا یك سلسله از کشورها حتی بایکدیگر حرف نمی‌زنند آماده نشده است. پس از بررسی دقیق تمام جنبه‌ها آنچه در تئوری آنقدرجالب بنظر میرسد باید در عمل نیز ثابت شود. ما باید صبر کنیم تا نتایج عملی قطعنامهٔ هلسینکی که برخی از مواد آن خیلی مبهم بنظر میرسد ثابت شود. در این حال باید سئوال کرد که آیا این قطعنامه تغییری در اروپا، یعنی در قاره‌ای که هنوز هم مسلح‌ترین نقطه‌جهان‌است‌بوجود آورده‌است‌یاخیر.

ده اصل قطعنامه‌ای که نیروی محرکه سیستم امنیت جمعی دراروپا بشمار میرود عبارتند از: تساوی برابری مستقل‌حکومتها، عدم توسل بهتهدید یا زور،تغییرناپذیری مرزها، یکپارچگی ارضی کشورها، حل مسالمت‌آمیز بحران‌ها، عدم دخالت درامور داخلی کشورها، احترام بهحقوق بشر وآزادی‌های بنیادی، حق برابری وخودمختاری‌ملتها، همکاری بین کشورها و انجام وظایف بین‌المللی.

بدون تردید باید تمام این اصول را قبول کرد ولی ویژگی مشکوك و ظاهرسازی برخی از آنها را نمیتوان نادیده گرفت. بعنوان مثال «حقوق بشر و آزادی‌های‌بنیادی» در رژیم‌های کمونیستی معنای کاملا دیگری دارد تا در حکومتهای دمکراسی لیبرال. وقتی حکومت با کشوری رابطه‌ای ندارد ولی حزب ادعای حق اجرای سیاست خارجی را میکند «عدم دخالت درامور داخلی کشورها» جمله بیهوده‌ای بیش نیست. صحبت کردن‌از تغییرناپذیری مرزها، آن هم در قاره‌ای که شوروی با چین وژاپن، هند باچین وپاکستان و اسرائیل با کشورهای عربی درگیری‌های ارضی ومرزی دارند و در تمام این درگیریها امید چندانی بهحل مسالمت‌آمیز وجود ندارد یك اصل غیرواقعبینانه بشمار میرود.

بهمین‌جهت در حال حاضر طرح یك امنیت جمعی نه برای هند جالب است و نه برای دیگر کشورهای آسیائی. با توجه به این واقعیت تکرار پیوستهٔ این موضوع از جانب شوروی مبنی براین که این طرح روز بروز ضروری‌تر میشود، و یا «محافل عمومی کشورهای آسیائی تمایل زیادی به این طرح نشان میدهند» خیلی خوش‌بینانه است. اما مسکو باز هم‌پیشنهادخود را تکرار میکند و شاید دراین مورد گفته قهرمان داستان لوئیس کارول را مثال میکند که میگوید: «هرچه را که سه‌بار بگویم حقیقت دارد». ولی در حالیکه این قهرمان در «آلیس سرزمین شگفتی‌ها» سخن میگوید مسکو در یك دنیای سیاسی حرف میزند که در آن تکرار یك موضوع دلیل پیشرفت‌آن نیست. برای تحقق یافتن این طرح (اصولا اگر تحقق‌پذیر باشد) زمان بسیار درازی لازم است.

نوشته: Maharaj K - Chopra
ترجمه: سعید ایمانی

observateur

مسکو و عهدشکنان اروپائی‌اش

این نخستین باری نیست که اتحاد جماهیر شوروی بجنگ جزمی ایدئولوژیك مبادرت میورزد. لیکن هرگز تا بهامروز، احزاب کمونیست غرب، این چنین آشکار از شوروی [illegible] سرباز نزده بودند.

لئونید برژنف کوشش خود را کرده است. وی تصمیم گرفته است قلم را در کنگرهٔ [illegible] و بنام اصل کهن «بین‌الملل گرائی پرولتاریائی» برقرارسازد. این اصل بمفهوم پیروی تمامی احزاب کمونیست از شوروی و وفاداری بدون قید و شرط به‌اصول جزمی کمونیسم است. از اینرو از تمامی [illegible] دعوت بعمل آمده است [illegible]

[illegible]

چهارشنبه گذشته، گوئی بخاطر [illegible] مسکو وجود دارد، مارشال گرچکو [illegible]

[illegible]

ضربه‌ای مشابه درمقابل هرضربه

بنظر میرسد که اختلاف نظری که در ماههای اخیر احزاب کمونیست طرفدار خودمختاری اروپای غربی [illegible] شوروی را دربرابر یکدیگر قرار داده بود تشدید یافته است [illegible]

[illegible]

نخواهد شد و بمعرفت که داشتند با آموزش جدید شوروی هنگام نخواهند [illegible]

از اینرو، از این پس دیگر رهبران [illegible] برژنف [illegible] با شوروی [illegible]

[illegible]

لیکن مسلما [illegible] برژنف [illegible] در سال ۱۹۷۵ در شوروی [illegible]

[illegible]

مهشید ضرغام

برگهای اندیشه

گفتگوهای کنفرانس اقتصادی ملل متحد برای آسیا و اقیانوس آرام

در جریان برگزاری سی‌ودومین نشست کنفرانس کمیسیون اقتصادی و اجتماعی ملل متحد برای آسیا و اقیانوس آرام که با حضور نمایندگان کشورهای عضو دربانکوک تشکیل شد، وزیر صنایع و معادن و رئیس هیات نمایندگی کشور ما، ضمن بیان فعالیتهای مختلف عمرانی که در ایران بعمل آمده است،به وضع کنونی اقتصادجهان اشاره کرد و خاطرنشان ساخت که با وجود تفاهم بیشتری که در زمینه همکاریهای اقتصادی بین‌المللی بدست آمده، مشکلهائی که در سطح جهانی در زمینه ماندگاری شرایط نا-مطلوب‌مبادله‌های اقتصادی‌وانتقال درجریان منابع مالی به کشورهای در حال رشد وجود دارد، هنوز حل نشده است. رئیس هیات نمایندگی ایران تاکید کرد «کشور ما با توجه به مسئولیتهای جدیدی که در صحنه فعالیتهای بین‌المللی برعهده گرفته است، منابع مالی خود را جهت توسعه اقتصادی و اجتماعی کشورهای درحال رشد و نیز افزایش نقدینگی بین‌المللی بکار میبرد و طی ۳ سال گذشته مجموع تعهدات مالی دو-جانبه و چندجانبه ایران به بیش از ۱۱میلیارد دلار رسیده است.» همزمان با گزارشهائی که در چهارچوب کنفرانس اقتصادی ملل متحد برای آسیا و اقیانوس آرام مطرح‌شد و مورد تبادل‌نظر قرار گرفت، سازمان تعرفه‌وتجارت جهانی وابسته به ملل‌متحد نیز گزارش جدیدی در باره وضع اقتصادی جهان درسال گذشته و سال جاری منتشر ساخت. در این گزارش ضمن اشاره به وضعیت اقتصادی کشورهای در حال رشد، مسائلی که این کشورها در حال حاضر با آن روبرو هستند مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. این گزارش حاوی چند تغییر وضع مهم در موقعیت کنونی کشورهای در حال رشد جهان است. از جمله این مساله را مورد تاکید قرار میدهد که بهبود وضعیت اقتصادی، که در گروهی از کشورهای صنعتی از نیمهٔ دوم‌سال گذشته آغاز شده است، ناشی از بهبود وضع کلی تجارت جهانی نیست بلکه ناشی از انتقال منابع درآمدهای تجارتی، از کشورهای در حال رشد، بسوی کشورهای صنعتی است زیرا حجم کل تجارت جهانی، بعلت کم شدن حجم تجارت کشورهای غیر صنعتی جهان، در سال ۱۹۷۵ نسبت به‌سال ۱۹۷۴ معادل ۶درصد کمتر بوده است و تولید جهانی کالاها نیز برای نخستین‌بار در سال-های اخیر ۳درصد کاهش نشان میدهد، در حالیکه تغییر وضع مهمی در ارزش واردات و صادرات کشورهای‌صنعتی پدیدآمده است: ارزش صادرات این کشورها از ۵۰۳میلیارد و ۳۰۰میلیون دلار‌به ۵۳۴میلیارددلار رسیده اما ارزش واردات این کشورها در سطح قبلی متوقف شده و یا کاهش یافته است بطور نمونه ارزش صادرات ایالات متحده-آمریکا در سال ۱۹۷۵، ۹میلیارد و ۲۰۰-میلیون دلار، فرانسه ۶میلیارد و ۴۰۰میلیون دلار، ایتالیا ۴میلیارد و ۶۰۰میلیون دلار و انگلستان ۵میلیارد و ۲۰۰میلیون دلار بیش‌از سال گذشته است، اما ارزش وارداتایالات متحده‌آمریکا ۴میلیارد و ۶۰۰میلیون دلار، ایتالیا ۳/۵ میلیارد دلار و انگلستان ۱میلیارد دلار کمتر شده است. در مقابل، درآمدهای صادراتی کشورهای در حال رشد که شامل کشورهای صادرکننده نفت نیز میشود، و در سال ۱۹۷۵ معادل ۶درصد کاهش نشان می-دهد و واردات آنها یک‌پنجم بیشتر شده‌است. در واقع در این رابطهٔ منفی، وضعیت اقتصادی کشورهای صادرکننده نفت نیز مشابه‌وضعیت اقتصادی دیگر کشورهای در حال رشدجهان است و مازاد صادراتی کشورهای صنعتی، به کشورهای صادرکننده نفت تقریبا دوبرابر شده است. از سوی دیگر نرخ افزایش‌قیمت کالاهای مصرفی داخلی در کشورهای‌صنعتی ۹درصد است در حالیکه در کشورهای در حال رشد با وجود اقدامهای وسیعی که برای کنترل تورم بعمل آمده و رشد سریع تورم مهار شده است، هنوز قیمت کالاهای مصرفی حدود ۲۵درصد رشد دارد. رشد تولید کالا-های صنعتی نیز در کشورهای پیشرفته صنعتی سیر نزولی دارد که خود برعدم تعادل عرضه و تقاضا میافزاید. بنابراین بهبود کنونی در وضع اقتصادی گروهی از کشورهای توسعه یافته صنعتی، تقریبا بطور کامل ناشی از انتقال سهم کشورهای در حال رشد و پدید آمدن رابطهٔ منفی تجاری است. هرچند در گزارش سازمان تعرفه و تجارت جهانی تغییر وضع عمده‌ای در سال جاری برای تعدیل و بهبود این وضعیت پیش‌بینی نشده است، با اینحال با توجه به آنکه هدف اساسی کنفرانسهای اقتصادی و اجتماعی ملل متحد بررسی مشکلهای کشورهای در حال رشد جهان است، ابراز امیدواری شده است که در سال جاری فضای مناسبی برای جستجوی راه‌حلهای اساسی جهت مقابله با مشکلهای کنونی فراهم شود.

هما وزیری

سیاست‌های نو

در سیاستهای بازرگانی کشور تغییری در جهت کمک به رونق صنعت و کشاورزی در داخل کشور مشاهده میشود. بطوری که اینک میتوان گفت‌ضابطهٔ‌اصلی دربازرگانی حمایت از رشد صنعت و کشاورزی در داخل کشور است و نه خدمت به جامعهٔ بی‌نظم-بار مصرف.

آسانترین عمل، یا بهتر بگوئیم، عمل مسکن‌گونه، برای تامین نیازمندیهای جامعهٔ شهری، که شمار و وسعت آن رو به فزونی است، تکیه زدن به بازارهای خارجی است. بدین معنی که هرگاه کمبودی مشاهده‌شود، به جای بررسی دلایل اقتصادی بروز این کمبود و رسیدگی به نارسائیها، به منابع خارجی متوسل شوی و با رفع این مشکل کوچک، به‌نظام تولیدی کشور زیان رسانیم.

این گونه سیاستهای نسنجیده، که اکنون نقطهٔ پایانی بر آن گذاشته شده است، در درازمدت مشکلات اقتصادی‌بسیاری را میآفرینند، چه، بدون توجه به زیربنای اقتصادی کشور، یعنی راسا، بنظر و شبکه توزیع و ارتباط، بر آن بود که از طریق سازماندهی امور نکته با صرف ثروت ملی، و در مواردی دور ریختن آن، به حل‌مشکلات مربوط به‌تامین نیازمندیهای شهرها و رفع کمبودها اقدام کند، و نتیجهٔ آن فارغشدن از نظام تولیدی در داخل کشور و در برخی از موارد، بی‌اعتنائی به مصالح آن بود. این سیاست، به رغم پیروزیهای ظاهری، نمی-توانست مورد تائید جامعه‌ای باشد که متحول کردن کشور و رونق کشاورزی‌داخلی را [illegible] که به مرزهای خودکفائی نزدیک شود، از هدفهای عمدهٔ آن بشمار می‌آید و به همین سبب نیز مشاهده می‌کنیم که به نحوی قاطع کنار گذاشته میشود.

در سیاستهای جدید بازرگانی، تاکید بر ترمیم و تکامل شبکهٔ توزیع داخلی و تکیه بر بازار داخلی عرضه و تقاضا و اتکاء رفع کمبودها از طریق منابع خارجی است. طبیعی است که در این سیاست هر تولید کنندهٔ داخلی که بر پایهٔ ضوابط‌اقتصادی درست عمل کند و نخواهد که صرفا با برخورداری از حمایت دولتی در اندیشهٔ سودجوئی‌های نامشروع باشد مورد تایید قرار میگیرد و به او کمک میشود تا به رفع بخشی از نیازهای بازار داخلی همت کند و سازمان تولیدی خود را بعنوان سازمان سالمتی بر پایه‌هائی استوار بنیاد نهد.

شک نیست که پشتیبانی این سیاست-های اصولی، هم دولت و هم سازمانهای اجتماعی تولیدکنندگان مسئولیت و نقش اساسی دارند. دولت باید معلوم سازد که برای تامین نیازهای جامعه‌چه‌شیوه‌ای و درسالهای به چه کالائی نیاز دارد و برای تامین این نیازها در داخل کشور چه سیاستهای حمایتی اتخاذ می‌کند و تولیدکنندگان نیز باید معلوم دارند که چه تعهداتی را در برابر اینگونه سیاستها و جامعه می‌پذیرند.

انتظار میرود که با رونق بیشتر بازرگانی داخلی در سال ۲۵۳۵ و معلوم شدن این سیاستهای اصولی برای همهٔ تولیدکنندگان، بویژه تولیدکنندگان مواد کشاورزی، استراتژی تامین نیازهای داخلی از طریق منابع داخلی با پیروزی مواجه‌شود و جامعهٔ ایران بیشتر به روی پای خود بایستد و به فراورده‌های ایرانی متکی باشد.

درباره: مقررات صادرات و واردات سال جاری

براساس سیاستهای جدیدی که در زمینه‌نظام‌بازرگانی‌خارجی کشور اعمال‌میشود، در مقررات صادرات و واردات سال جاری، صنایع نوپا مورد حمایت‌بیشتری قرار گرفته، و در مقابل حمایت از صنایعی که به رشد کافی رسیده‌اند کاهش یافته است. همچنین بر اساس این مقررات از واردات کالاهای غیر ضروری جلوگیری بعمل خواهد آمد و اقلام وارداتی‌بیشتر محدود‌به کالاهای‌سرمایه‌ای خواهد شد. برمبنای این اصل جدید کالاهای مصرفی و سرمایه‌ای نیز از کشورهایی خریداری می‌شوند که در مقابل واردکننده کالا از کشور ما باشند و در زمینه قیمت-گذاری تولیدهای صنعتی، قیمتهای‌ریشه‌ای کالاها مشخص و تثبیت خواهد شد. علاوه‌بر آن، سود بازرگانی برخی از کالاهای‌مصرفی، بویژه لوازم خانگی که در سال گذشته نیز بین ۱۰ تا ۵۰ درصد تقلیل یافته بود در مقررات سال جاری نیز کاهش یافته یاحذف شده است.

هدف دیگری که در تنظیم مقررات صادرات و واردات سال جاری مورد توجه قرار گرفته است، در جهت کنترل نوعی‌واردات کالاها است، که بمنظور اعمال حد اکثر هماهنگی و تعادل در ورود انواع‌مختلف کالا-ها انجام می‌گیرد.

هدف دیگر کاهش‌هزینه تولیدگروهی از کالاهای صنعتی جدید بوده است و با کاهش سود بازرگانی این گروه از کالاها از جمله ماشین‌آلات کشاورزی، زمینه‌لازم برای افزایش عرضه و کاهش هزینه تولید فراهم شده است.

باتوجه به‌اینکه‌مقررات جدیدصادرات و واردات در جهت تامین بازارهای مصرفی و پایه حفظ حقوق مصرف کننده وضع شده است انتظار می‌رود با اجرای مقررات سال جاری تعادل لازم بین عرضه و تقاضا، و در نتیجه هدف جلوگیری از افزایش قیمتها و تشویق تولید داخلی تامین شود.

روشن لباشخواه

DER SPIEGEL

اتحاد شوروی: نگاهی ژرفتر

۲

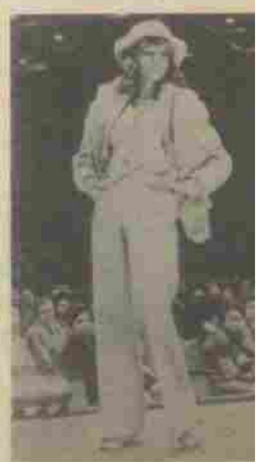
● طبقه ممتاز در شوروی

● دستیابی به‌امتیازها باپول میسر نیست

ترجمه: موسی رادمنش



مانکن مرد درشوروی



مانکن زن درشوروی

فروشگاه خیابان گرونووسکی که فقط امتیازهای فردی را آشکار میکند، در عین حال همانند قله‌ای از یک کوه بیشناور شاخص تمامی نظام امتیازهاست: امتیازهائی که دستیابی بدان با پول میسر نیست.

پیداست که از میزان حقوق بیشترین بهشت امتیازها پی برد. حقوق رسمی برژنف ماهانه ۹۰۰ روبل است اما درآمد وی از امتیازهای فردی بحدیست که ارزش مادی آن از حساب خارج است. این امر در مورد بسیاری از قدرتمندان صدق میکند: با این حال حقوق رسمی برژنف کمتر از حقوق یک مارشال شوروریست (حداکثر ۲۰۰۰ روبل در ماه) بمظاهر دانشمندان، پژوهشگران و دارندگان مقامهای حساس دولتی در مقایسه با رهبر حزب عایدیشان خیلی بیشتر است. (آنها نیز نزدیک به ۲۰۰۰ روبل در ماه درآمد دارند). نویسندگان طراز اول نیز در صورتیکه آثارشان بصورت فیلم درآید می‌توانند تا صد وپنجاه هزار روبل درآمدداشته باشند.

اما آن امتیازهایی که بهاشتش می‌ارزد، مانند مزایای مناصب سیاسی وخدمات فردی به کشور، از دسترس مردمان عادی بدور است.

در غرب اگر یک حلبی‌ساز، یاقصاب یا یک دکاندار بخواهد پولش را بباد دهد، میتواند یک اتومبیل گرانقیمت بخرد یا در بهترین و گرانترین رستورانها غذا بخورد. اما اینکار در کشور شوراها نشدنیست، نظام حاکم بر آن بهترین‌ها را فقط نصیب‌طبقه‌ای میکند که به سبب قبضه کردن دستگاه‌دولت از امتیازها و مزایای آن برخوردار است.

این طبقه ممتاز بخش قابل ملاحظه از جامعه شوروی را تشکیل میدهد و بیش از یک میلیون نفر از مردم شوروی به این طبقه تعلق دارند. در شوروی بطور رسمی فقط دو طبقه وجود دارد ـ دهقان و کارگر ـ و قشری که کارمندان و روشنفکران را در بر میگیرد. شماره کارمندان و روشنفکران نزدیک به ۳۰ میلیون نفر است (جمعیت شوروی ۲۵۵ میلیون نفر). حقیقت اینست که طبقه ممتاز شوروی فقط از قشر بالای روشنفکران تشکیل شده است.

عنصرهای اصلی

عناصر اصلی در شوروی اغلب «نومن کلاتوراه» نامیده میشود که واژه‌ایست غیر قابل ترجمه. این عنوان شامل همه‌مسئولانی میشود که از سوی رهبران حزب برای مقامهای مهم برگزیده شده‌اند. در شوروی «نومن کلاتوراه» دفتر سیاسی یعنی آنهایی که از سوی دستگاه عالی رهبری حزب مقامیابی را احراز کرده‌اند مانند وزیران دولت مرکزی، روسای دانشکده‌های علوم، سردبیران پراودا و ایزوستیا و نیز سران حزب در جمهوریها. دبیرخانه کمیته مرکزی نیز بنوبه خود هزاران مقام و مسئولیت مهم را تقسیم میکند. این امر در سطوح مختلف از جمهوری گرفته تا شهرستان، شهر، بخش و دهات ... رعایت میشود. یک نظام ولینعمتی عظیم و فراگیرنده.

در مرکز هر ایالت فروشگاههای غیر رسمی و موسسه‌هایی برای استفاده‌ی نخبگان وجود دارد که فقط عرضه کالا در آن کمتر از مسکو است. «نومن کلاتوراه» همانند یک جامعه بسته عمل میکند. اعضای عادی حزب از آن بی‌نصیب میمانند و تنها اعضای‌رهبری و کارکنان حزب «آپاراتچیک‌ها» هستند که میتوانند منافعشان را از این باصطلاح‌شرکت سیاسی مطالبه کنند.

راه دیگری نیز برای پیوستن به گروه نخبگان شوروی وجود دارد. در نظام‌شوروی‌دستیابی به‌مقام و امتیاز، برای آنهایی که خدمتگزار دولت نیستند و مقام و مسئولیت سیاسی ندارند تنها در شوراهی میسر است که با تلاش چشمگیر خود بر قدرت واعتبار دولت شوروی بیافزایند. یک دانشمند بلندپایه، یک هنرمند مشهور باله، یک‌شاعر، یک قهرمان بازیهای المپیک، یک نوازنده مشهور ویلن نیز تحت شرایطی در گروه نخبگان شوروی پذیرفته میشود و از این راه اعتبار کسب میکند. البته اعتبار فاقد قدرت. تفاوت‌اساسی بین‌نخبگان سیاسی وگروههای ممتاز دیگر نیز از همینجا ناشی میشود.

اعطای جوایز نقدی، دادن نشانها و سپردن منصبها و ازاین طریق تامین‌زندگی مطلوب برای شخصیت‌های بلندپایه‌فرهنگی و علمی در انحصار حزب است. و این حزب است که درباره انتشار آثار نویسندگان تصمیم میگیرد و از این راه به درآمدآنان میافزاید.

معمولا حزب به کسانیکه موفقیت داشته‌اند، بعنوان نشانه‌ی بارز این موفقیت هنرپیشه مردمی اتحادجماهیر شوروی» یا «برنده جایزه لنین» میدهد و آنها بدین طریق در محافل طبقه ممتاز راه می‌یابند و میتوانند از خانه‌های ییلاقی زیبا چون ملک شخصی خود استفاده کنند. در عصر تزار وضع بهمین منوال بود. نجیب زاده‌ای که شجاعانه از تاج و تخت دفاع میکرد، به ضیاع و عقار و القاب نجیب‌زادگی دست می‌یافت.

هر چند سوسیالیسم‌حدفش‌برابریست، با این حال لنین پس از انقلاب فرمان میدهد که به کارگران ماهر بیش از کارگران معمولی دستمزد بپردازند و حقوق خواروبار دانشمندان بیشتر از دیگران باشد. سپس استالین با منطق سرمایه‌داری قاطعانه به دفاع از نظام امتیازها برخاست و آنرا بسط و گسترش داد. افراد بسیار مفید به حال کشور لیاقت برخورداری از حقوق و مزایای بهتر را دارند.

در حال حاضر موسسه‌ای به نام «اداره امور» توزیع امتیازها را برعهده دارد. این موسسه بودجه‌اش محرمانه است. آپارتمانهای گرانقیمت، خانه‌های ییلاقی، مهمانسراهای دولتی‌واستراحتگاهها را اداره‌میکند وهمچنین یک موسسه عظیم حمل و نقل و گردانی از خدمتکار که پیش از استخدام وضعشان به دقت بررسی شده است، دراختیار دارد.

خدمتکاران باید ضمن امضاء تعهد نامه‌ای قول بدهند که از افشاء زندگی خصوصی نخبگان خودداری خواهند کرد. در عوض این رازداری، آنها نیز میتوانند در فروشگاههای‌مخصوص خدمتکاران‌خرید کنند و تعطیلات خود را در خانه‌های ییلاقی که برای آنان «درنظر گرفته شده است» بگذرانند.

استفاده‌ی روسا از اتومبیل‌های تشریفاتی با راننده چشمگیرترین نشانه‌ی مقام و امتیازهاست. این اتومبیل‌ها که پرده‌های خاکستری رنگشان کشیده شده است تا کنجکاوان نتوانند افراد بسیار مهم درون آنرا ببینند، در وسط خیابان با سرعت زیاد حرکت میکنند و پلیس موظف‌است رانندگان سایر وسائط نقلیه را به کنار خیابان‌هدایت کند.

در تقاطع خیابان گرونووسکی،خیابانی که لئونید برژنف باید برای رفتن ازخانه‌اش به کرملین از آن بگذرد، صدای آژیر به پلیس‌های راهنمائی دستور میدهد که خودروهای دیگر را در طول مسیر متوقف کنند. به مجرد آنکه اتومبیل یکی از رهبران، کرملین را بقصد محله‌ای که دولتیان در آن سکونت دارند، ترک میکند، حرکت آن از طریق بی‌سیم به پلیس‌های راهنمایی مسیر اطلاع داده میشود.

قشر بالای نخبگان، مرکب از ۳۶ نفر یعنی اعضاء و نامزدهای دفتر سیاسی، رهبران حزب در جمهوریها و دبیران کمیته مرکزی از اتومبیل‌های سیاه‌رنگ سفارشی که هر یک ۷۵ هزار دلار قیمت دارداستفاده میکنند.

استالین‌همیشه با شش‌خودرو اسکورت میشد. پنج اتومبیل «زیل» و یک «پاکارد» تشریفاتی ـ و برای آنکه کسی متوجه نشود که وی در کدام اتومبیل نشسته است، در ابتدای هر خروجی اتومبیلش را عوض‌میکرد. تعداد اتومبیل‌های‌اسکورت درزمان خروشچف به چهار کاهش یافت. برژنف نیز از سال ۱۹۶۹ پس از آنکه یک ستوان ناراضی‌چند تیر بسوی وی شلیک کرد، با چهار اتومبیل اسکورت میشود.

دومین قشر نخبگان از نظر مرتبت، بجای «زیل» از «چایکا» استفاده میکنند. چایکا اتومبیلی است قوی، جادار و با سقف بلند که شبیه اتومبیل پاکارد سالهای پنجاه است. وزیران، دریاسالاران، ژنرالها، شخصیت‌های بلندپایه خارجی که از این کشور دیدار میکنند و هیات‌های نمایندگی برای رفت و آمد از این خودرو استفاده میکنند.

دیدن «کله‌گنده‌ها» در اتومبیل‌های مجلل که رانندگان آنرا میرانند، برای شهروندان شوروی‌امری طبیعی‌است، آنهافقط از آن ناراضیند که رانندگان‌این‌اتومبیل‌های تشریفاتی در چهار راههایی که دید ندارد با سرعتی دیوانه‌وار میرانند، پیاده‌ها را چون مرغان فراری میدهند و با بی‌توجهی به رانندگان دیگر، آنان را به حاشیه خیابان می‌کشانند.

زندگی استثنائی طبقه‌ممتاز

طبقه ممتاز در محله‌های مسکونی منحصر به فرد و دور از انظار زندگی میکنند، اوقات فراغت خود را در خانه‌های ییلاقی یا در باشگاهها با افراد همطرازخود میگذرانند. برژنف در یک طبقه از ساختمان عظیم ۹ طبقه‌ی خیابان ـ کرتوزف شماره ۲۶ زندگی میکند.

آپارتمانی که کاسیگین در آن‌زندگی میکند بیش از همه حسادت برمیانگیزد. او در یک آپارتمان مدرن برفراز «تپه لنین» که از یک سو به‌منظره شهر و از سوی دیگر به رودخانه «مسکوا» مشرف است، زندگی میکند. پادگورنی در خیابان الکسی ـ تالستوی در آسمانخراشی راحت با نمایی از سنگ‌های زرد آنتیک منزل دارد.

یکی از خبرنگاران زن که دوستانی در هیات حاکمه دارد تعریف میکرد کهدیدن قفسه‌های دیواری، میز آشپزی با روکش مصنوعی، اجاق گاز و یخچال ساخت کارخانه کوپرزبوش آلمان غربی در آشپزخانه‌های آنان مایه تعجب وی شده است.

او میگفت که اتاقهای نشیمن با مبل‌های مدرن ساخت فنلاند بسیار با سلیقه تزئین شده‌اند. لوازم منزل آنان از نظر فنی خیلی دقیقتر از اجناس مشابه‌ایست که در اتحاد شوروی میتوان خرید. از این روست که نخبگان کارگرانی را برای گذراندن دوره تخصص به آلمان غربی میفرستند تا آنها بتوانند از عهده نصب و تعمیر لوازم



...ئه‌هایشان برآیند.

یك دانشجو كه اغلب بدیدن خانواده ... الكسی میكویان میرفت ـ الكسی ... میكویان فرزند ارشد آناستاس میكویان ... عضو قدیمی دفترسیاسی ـ احتمالا آپارتمان ... اثاثه و محقل این خانواده قرار گرفت. ... یك از اعضاء خانواده اتاقی منحصر به خود دارد، اتاق غذاخوریشان آنقدر بزرگ ... است كه در یك گوشه آن پیانو بزرگی كه ... یكبار پیانیست مشهور امریكائی وان كلیبورن ... آن استفاده كرده بود، قرار دارد. برای ... ۹۹ درصد از مردم شوروی تصور فضایی این ... چنین وسیع غیرممكن است.

آشنایی این دانشجو با محیط خصوصی خانواده میكویان اندكی غیرعادی بنظر می‌رسد زیرا فقط تعداد كمی از مردم شوروی موفق میشوند برای یكبار بداخل حصاری كه طبقه ممتاز بدور خود كشیده است نظر بیافكند.

آنجاكه سران احزاب برادر سلامتی خود را باز می‌یابند

«همه چیز پنهانی صورت می‌گیرد» این عبارت را بوی یك كمونیست كه اكنون مغضوب واقع شده است به من گفت. او ... جوانیست كه بعنوان كارشناس سیاست خارجی شغل دولتی دارد. در حالیكه از محله «سوروف ...» كه بسیاری از نخبگان در آن سكونت دارند میگذشتیم، به من گفت: «در این خانه‌ها اعضاء كمیته مركزی زندگی میكنند. نگاهی به خانه‌های محقر مقابل آن بیندازید. اینطور را میشود باهم مقایسه كرد» اینطور ساختمانی را كه آنطرف می‌بینید مهمانسرای كمیته مركزی است، اما ... تابلویی دارد و نه نشانه‌ای از مهمانسرا. ما به رفتن ادامه دادیم تا به یك ساختمان پنج طبقه بدقواره كه ظاهری به سبك معماری قدیم داشت رسیدیم، حصاری بلند بدور آن كشیده بودند، در جلوی آن توقفگاه‌های ... مخصوص ... بلندپایه توقف كرده بود، یكی از رانندگان كه كلاهی پهن و لبه باریك بسر و بارانی مخصوص ماموران امنیتی را بتن داشت در كنار اتومبیلش قدم میزد، دوستم گفت: اینجا بیمارستان مركزی كرملین است، با آن گنبد بزرگ و ستونهای شبه یونانی‌اش ـ به سبك معماری استالینی.

بیمارستان مركزی كرملین از كلینیكها و بیمارستانهای مجهز تشكیل شده است. ساختمان آن كه بسیار جلب توجه میكند روبروی كتابخانه لنین بنا شده است. البته دوستان روسی من بعید میدانند كه ... و شخصیت‌های مهم دیگر برای معالجه در آنجا بستری شوند. خبرنگاری میگفت: اگر آنها بیمار شوند پزشكان بخانه‌هایشان میروند.

افراد بسیار مهم ترجیح میدهند در بیمارستانهای دور افتاده تحت معالجه قرار گیرند. مثلا بیمارستان كونتسوف در محله‌ی خانه‌های ییلاقی نخبگان، در آنجا سیاستمداران كشورهای بلوك شرق، شخصیت‌هایی نظیر اریش هونكر، بستری میشوند. با توجه به معیارهای شوروی هزینه گزافی صرف تزئینات داخلی این بیمارستان شده است.

الكساندر نوواردسكی، شاعری از قشر ممتاز كه در این بیمارستان بستری شده بود به رفقایش گفت: «كمونیسم در این ۸۰ تخت خلاصه شده است».

آسایشگاهها و كلینیك‌های دیگری نیز در ساحل دریای سیاه در نزدیكی تفریحگاه‌ها ساخته شده است كه ویژه‌ی اشرافزادگان كمونیست است وزیر نظر دایره چهارم وزارت تندرستی كه روسها برای سهولت بیان آنرا «دایره چهارم» می‌نامند اداره میشود.

كاركنان موسسات معتبر، مانند دانشكده علوم و تاتر بلشوی، نیز از كلینیك‌ها، بیمارستانها و پزشكان اختصاصی استفاده میكنند. شهرت آنان بحدیست كه برخی از پزشكان و دندانپزشكان این كلینیكها ـ بطور غیر قانونی بیمار خصوصی می‌پذیرند و از این راه درآمدهای خوبی دارند.

بیشترین نشانه‌ی اعتبار و تشخص را میتوان در ییلاقها یافت نه در مسكو. اگر برژنف آب‌وهوای معتدل كریمه را نپسندد، میتواند هوای خشك روسیه‌ی مركزی را برگزیند. وی خانه‌ای در شكارگاههای اطراف زاویدوف دارد كه مانند اشراف سابق میهمانان خارجی نظیر هنری كیسینجر را برای شكار گراز به آنجا دعوت میكند. علاوه بر این او میتواند در جنگلهای پوشیده از درختان سرو و كاج در حوالی مینسك، آنجا كه از پمپیدو رئیس جمهوری فقید فرانسه پذیرایی كرده بود، به استراحت بپردازد. تقریبا در هر یك از مناطق بزرگ ییلاقی و در بسیاری از روستاهای شوروی كه برای گذراندن تعطیلات مناسبند، رستورانهای دولتی ویژه‌ی نخبگان و میهمانان آنان وجود دارد كه در انتهای یك خیابان بن‌بست پشت یك دیوار و در میان انبوهی از درختان كوچك مستور و نهان از نظرها مخفی است.

یكبار كه با گروهی از خبرنگاران امریكایی به شهر اشخباد و گرمسیر سورگات در شرق سیبری رفته بودم، برای سكونت ما میهمانسرایی را در نظر گرفتند كه قبلا كاسیگین نخست وزیر شوروی در آن اقامت كرده بود. دیوارهای اتاق روكشی از چوب درخت گلی داشت و تزئینات داخلی آن خوب و ساده بود ... و مایه دلگرمی در مقایسه با خانه‌های پیش ساخته و یكنواختی كه مخصوص خانواده‌های كارگرنشین.

یكبار نیز در «قطار» بطور اتفاقی با لودمیلا گویشیانی، دختر كاسیگین و خانواده‌اش برخوردیم كه به «لیتوی» میرفتیم تا تعطیلاتشان را در كنار چشمه‌های آبگرم بگذرانند. همراه با همكارم «مایك ماك‌گیر» از «شیكاگو تریبیون» سر صحبت را با لودمیلا گویشیانی و شوهرش باز كردیم.

با هواز تجارت و از مناطقی كه روسها تعطیلات خود را در آنجا میگذرانند صحبت كردیم. گویشیانی یك گرجی خوش‌قیافه و لاغراندام است كه برای لباسهای خوشدوخت و كراوات‌های «دیور» ارزش قایل است. از نظر ظاهر با یك مدیر كل در غرب فرقی نداشت. بعدا گفت رفتن بسواحل لیتوی و استونی را بر كرانه‌های دریای سیاه ترجیح میدهد، زیرا هوای گرم تابستان در سوچی درد كمر او را تشدید میكند. ما هنوز سرگرم گفتگو بودیم كه غذای خانواده گویشیانی را از رستوران قطار به كوپه آوردند ـ كاری كه بهیچ وجه مرسوم نیست. مك‌گیر و من قصد برخاستن داشتیم كه با كمال تعجب دریافتیم ما نیز بعنوان آشنای نزدیك خانواده گویشیانی میتوانیم در كوپه غذا بخوریم ـ با انتظار بعدا گفتند كه راه‌آهن لیتوی این چنین پذیرائی میكند. اما هنگام بازگشت وقتی خواستیم كه غذایمان را دوباره به كوپه بیاورند، پیشخدمت جوان فورا سفارش ما را رد كرد و گفت: امكان ندارد. ما هرگز اینكار را نكرده‌ایم.

«داچا» واژه‌ای سحرآمیز

داچاهای برخی از اعضای دفترسیاسی در مناطقی چون كریمه و كرانه‌های دریای سیاه آنقدر مجلل است كه مقامهای پایبند به‌اصول اخلاقی حزب را نگران میكند. یك نمونه از آن ویلائی است كه پیوتر شلست، رهبر پیشین حزب كمونیست «اوكراین» برای خود ساخته است. كریمه در جمهوری اوكراین واقع است، بنابراین شلست هرقدر نیرو، كار و مصالح مرغوب كه میخواست میتوانست فراهم كند. او مانند سلاطین میسینا در كالیفرنیا دستور داد قصری چهار طبقه در كنار باغ نیكیتا در یك زمین ساحلی كه هشتصد متر درازای آن بود برای او بسازند. ساحل خصوصی شلست را سیم‌ریزی كردند، آب‌بندها را خراب كردند، چشمه‌های آب زلال از میان انبوه درختان قطبی زمزمه كنان تا ساحل روانند و ماموران گشتی شناگران و تفریح كنندگان را از نزدیك شدن بقصر منع میكنند.

با اخراج شلست از دفتر سیاسی، وی مجبور شد از «داچا»یش صرفنظر كند. در یك چنین مواردی حزب مقررات بی‌رحمانه‌ای دارد. از دست دادن مقام یعنی صرفنظر كردن از داچای دولتی است.

این مقررات تنها در مورد آناستاس میكویان اعمال نشده است. این ارمنی پیر و استاد دسیسه‌های حزبی، كسیكه مردم شوروی میگویند از «ایلیچ تا ایلیچ» (یعنی از ولادیمیر ایلیچ لنین تا لئونید ایلیچ برژنف) پشت سر گذاشته است، یك استثناء بزرگ است.

با آنكه جانشینان خروشچف در سال ۱۹۶۵ میكویان را بازنشسته كردند، او توانست ویلای زیبای خود را در «كارگاه» واقع در كرانه‌ی دریای سیاه حفظ كند. میگویند این ویلا دارای دو استخر یكی برای آب شیرین و دیگری برای آب شور است. علاوه بر این خانه‌ای با شكوه با خدمتكار دراختیار دارد كه چون قصر شاهزادگان روسی پیشین است، آنرا احاطه كرده است و اطراف آن را خندق حفر كرده‌اند ـ برحسب اتفاق این املاك پیش از انقلاب به یك تاجر قندسازی ثروتمند تعلق داشت.

واژه‌ی «داچا» یكی از آن واژگان سحرآمیز در زبان روسی است كه مفهومی مبهم دارد. بسیاری از مردم شوروی وقتی سخن از «داچای خود» بمیان میاورند، هیچ اشاره‌ای نمی‌كنند كه منظورشان كدامیك از انواع «داچا»ست. «داچا» انواع مختلفی دارد، از آلونك گرفته تا یك كلبه چوبی یك اتاقه در زمینی كوچك و محصور در میان كلبه‌های كوچك تا یك ویلای مجلل كه در گذشته به یك اشرافزاده تعلق داشت یا خانه‌های مدرن ییلاقی كه در سالهای چهل زندانیان جنگی آلمانی آنرا ساخته‌اند.

یك تفاوت چشمگیر دیگر نیز بین داچاهای مختلف بچشم میخورد داچاهایی كه به دولت یا یك سازمان دولتی تعلق دارد كه بدون اجاره یا با اجاره بهای بسیار كم واگذار میشود (۲۰۰ تا ۳۰۰ روبل) و داچاهای شخصی.

داچاهای شخصی بر دو گونه‌اند. آنهایی كه در دوره حكومت استالین به مناسبت انجام خدمات ارزنده به كشور شوراها، دولت بین مقامها تقسیم كرده بود و آنهایی كه با جواز قانونی ساخته شده‌اند.

ویلاهای مجلل رهبران حزب در زمینهایی كه چندین جریب مساحت دارند ساخته شده‌اند. این ویلاها را دولت به‌رایگان به‌آنان داده است. بدورآن پرچین‌های مرتفع كشیده‌اند و مردم عادی به آن نزدیك نمی‌شوند. یكی از اهالی مسكو بمن گفت: حتی كودكان نیز این قانون غیر مدون را می‌آموزند.

بسیاری از این ویلاها در نزدیكی جاده‌ای كه محل تلاقی روستای امیشكویه با رودخانه‌ی «مسكو» است، ساخته شده‌اند.

در یكی از جاده‌های فرعی آن كه به محل داچاهای نخبگان منتهی میشود تابلویی با عبارت عبور ممنوع نصب كرده‌اند. بدستور مقامهای بلندپایه افراد پلیس مخفی در چهار راه‌های مهم كشیك میدهند تامبادا رانندگان برحسب تصادف وارد این خیابانها شوند.

مردم شوروی این نوع زندگی را ریشخندی آشكار به آرمانهای ماركسیستی می‌انگارند و عقده‌هایشان را با ساختن لطیفه‌هایی اینچنین خالی میكنند:

«یكی از مقامهای بلندپایه شوروی میخواهد مادرش موفقیت‌هایی را كه اوبدانها دست یافته است ببیند. نخست خانه بزرگ شهری‌اش را به مادرش نشان میدهد. اما او تنها از

بقیه در صفحه ۹۰

فرزند برگزیده:

دختری ۱۶ ساله که مادر سه برادر است

خانم فریده دیبا: آثار محبت هرگز از بین نمی‌رود.

فرزند برگزیده، درآغوش مادر شهبانو فرح پهلوی

گزارش از: هما ـ احسان





نوروز امسال، بیش از همه بـرای ... فرهنگ فلاح» خوش‌خبر و مبارک ... او که بعنوان «فرزندنمونه سال» انتخاب ... است، یکساعت بعد از تحویل سال نو ... ه‌ی سرکار علیه بانو فریده دیبا، مادر ... علیاحضرت شهبانو» حضور یافت و ... سکه‌ی پهلوی طلا عیدی، و یک کمک ... ه‌ی تحصیلی تا پایان تحصیلات عالی ... گرفت.

وقتی به‌کاخ سرکار علیه خانم دیبا ... می‌شدیم، چشممان با رویت چهره‌ی ... ن علیاحضرت شهبانو و والاحضرت ... ون ولایتعهد روشن شد و دلهایمان از ... این دیدار تپید. شهبانو و والاحضرت ... عهد همراه والاحضرت‌ها فرحناز وعلیرضا ... پهلوی، ازدیدار مادر ومادربزرگشان باز ... گشتند. همه، این برخورد را به‌فال نیک ... یم و سراپا شور و هیجان شدیم و بیش ... ه «فاطمه» سر از پا نمی‌شناخت و وقتی ... نو و والاحضرت‌ها را در اتومبیلهایشان ... رزید و گفت:

«وای خدای من، شهبانو، ولیعهد».

هنگامی کـه بـه‌خانه‌ی مادر بزرگ ... ه‌ی ایران وارد شدیم، بوی انواع گلهای ... رنگارنگ که در سبدهای بزرگ و ... ه راهرو سالن را سراسر پوشانده ... با بوی باران بهاری و هوای لطیف درینه ... یم آمیخته بود آمدن بهار را باورمی‌ ... ومیدانستم که دیدارچهره‌ای پرمحبت و ... ا درانتظار ما، بخصوص‌فاطمه‌ی فرهنگ ... فرزند برگزیده‌ی سال،بود. چه خدمات ... این بانوی گرامی به‌زندگی کودکان ... ی که در شبانه‌روزیهای جمعیت‌خیریه ... ی از آنها نگهداری می‌شود، رونق می‌ ... و سخنی را که بارها، از دهان مادر ... ک ولیعهد ایران دربارهٔ ایـن بچه‌ها ... مایم به‌یاد می‌آورد: «بچه‌هایمان!»

از کمک‌های پنهانی‌شان به‌انسانهای ... و رسیدگی به کـودکان محـروم از ... نهای پدر و مادر، حکایتهای زیبائی ... م هربار که اجازه خواسته‌ام آنها را ... گفته‌اند: «من کار مهمی نمی‌کنم، ... دیگر نیست».

در جلسات کمیسیون انتخاب «مادر ... سال» که ریاست و نظارت آنرا بـه ... داشتند بارها از ایشان استدعا شده‌است ... اجازه دهند از ایشان نیز بعنوان یک مادر ... ی ستایش نام ببرند و از فضائل ... و کوششهای بی‌دریغشان سخن رود. ... ویند: «من مادر یک فرزند بودم کـه ... محبت پدری ازایشان دریـغ شد، ... خدا عنایتها شامل حالشان بود که به ... چنین ارجمند و بـه‌مسئولیتی چنین ... و تاریخی برسند. این فضل خدابود، ... کاری نکرده‌ام. مادرخالی را باید ... که با سختی و تنگدستی فـرزندان ... را خوب و خدمتگزار وطن تربیت ... شده».

حتی یکبار به‌ایشان گفتم: «همه می‌ ... که سرکار علیه می‌توانید همه‌اوقاتتان را به‌استراحت در بهترین استراحتگاههای دنیا بپردازید ولی شاید کمتر کسی بداند شما چقدر خودتان را گـرفتار فعالیتهای اجتماعی و خیریه کرده‌اید، ذکر این خدمات خـویش بـرای مادرانی کـه دختـرانشان مسئولیتهائی ولو کوچک دارند آموزنده‌است که میتوانند یار و همکار آنها باشند» خوب بیاد دارم که گفتند:

«من چطور می‌توانم همه اوقاتم را به استراحت بگذرانم وقتی اینهمه کار هست که تمام وقت و فکر شهبانو را بخود مشغول کرده‌است، اما این کارها قابل ذکر نیست. مهم نیست! انجام وظیفه است. خیلی‌ها بیش از من انجام‌وظیفه می‌کنند، خدمت می‌کنند بخشش می‌کنند، باید از آنها گفت ونوشت».

یکبار تقاضا شد اجازه دهند نامشان را بریک مدرسه‌ی دخترانه بگذارند.

گفتند «چرا من؟ من نه‌شاعرم، نه نویسنده‌ام و نه آدم مهمی هستم، من یک ایرانی ساده‌ام که آرزو دارم خدمتگزار شاه و همه ایرانیها باشم. ما نامهای زیادی داریم که شایسته‌ی جاودانه شدن هستند به‌نام‌آنها باید مدرسه ساخت».

بهرحال با شناختی که ازایشان‌داشتم، می‌دانستم که با صفا و صمیمیت بسیار ما را خواهند پذیرفت و همینکه ساعتی بعد از تحویل سال نو اجازه‌ی دیدار داده بودند، خود نشانی از محبتشان بود. اما «فاطمه» فرزند برگزیده، مثل همه‌ی جوانهای حساس و سالمی درایـن مواقع، سخت دستپاچه بود. با دو دستش که سرد بود ومی‌لرزید‌دستهایم را گرفت و گفت:

ـ من تا بحال بااینجور جاهانیامده‌ام باید چکار کنم؟

ـ دلت‌میخواهد چکار کنی؟

ـ دلم میخواهد مثالم دیبا را یک لحظه به‌جای مادرم در آغوش بگیرم وببوسم، اجازه می‌دهند؟

ـ مطمئناً

با ناامیدی گفت: شوخی می‌کنید!؟

ـ نه، مطمئنم که ایشان ترا درآغوش خواهند گرفت. فقط نباید اینقدر دستپاچه باشی. یادت باشد این ملاقات که افتخارآن نصیب ما هم شده، بخاطر تو و برای قدردانی از توست. در جمع مـا تـو مـیهمـان ارجمندی. مفتخر باش و خوشحال!

در حالیکه با سماجت مـی‌کـوشیـد جلوی ریزش اشکهایش را بگیرد، آهسته گفت:

ـ خوشحال‌که هست، خیلی خوشحالم خیال میکنم خواب می‌بینم.

مادر گرامی شهبانو، در لباس حریر سبز گلدار، از قسمت دیگر سالن بطرف ما آمدند. با همان چهره‌ی با صفا، و پیش از اینکه فرصت باشد بعد از عرض ادب کلامی بزبان بیاورم، گفتند:

«چه خوب که این دختر خوب را به دیدن من آوردید»

و او را به‌آغوش کشیدند وگفتند:

ـ چه خوب که امروز بخانه‌ی مـن آمدی.

و بعد اجازه دادند که بنشینیم

توضیح دادم که دوشیزه «فاطمه فرهنگ فلاح» از بین بیشتر از ششصد داوطلب، به‌عنوان «فرزند برگزیده» انتخاب شده‌است.

سابقه‌ی این انتخاب را می‌دانستند. دریکی از جلسات کمیسیون انتخاب « مادر سال» بود که پیشنهاد شد، همچنانکه برای تجلیل از مادران و یادآوری وظایف یک مادر، هرسال سه نفر بعنوان «مادر نمونه سال» برگزیده میشوند، فرزندانی نیز انتخاب کنیم تا وسیله‌ای باشد برای یاد آوری وظایف فرزندان نسبت به‌پدر ومادر و همچنین قدردانی از فرزندانی که بیشتر از معمول بپدر ومادر و خانواده‌ی خود خدمت می‌کنند. پیشنهاد پذیرفته شد و برنامه‌ی خانواده‌ی تلویزیون اجرای این برنامه و انتخاب را آغاز کرد.

اعلام آغاز این برنامه را در ۲۵ آذر، روز مادر، از برنامه‌ی خانواده تلویزیـون شنیدیم و در روز ۲۴ اسفند، «روز پدر» نتایج انتخاب بـه‌اطلاع رسید که:

نفر اول دوشیزه فاطمه فرهنگ‌فلاح ۱۶ ساله، ساکن تهران خیابان آرامگاه، دانش‌آموز سال پنجم دبیرستان دخترانه‌ی مجتمع آموزشی خرانه.



و نفر بودم....
سرکار علیه خانم دیبا گفتند:
«چه خوب که سازمان رادیوتلویزیون ملی ایران فکر همه‌چیز را می‌کند. این مسابقه‌ها تاثیر تربیتی بسیار خوبی دارد. نه همه‌ی فرزندان برای پدر و مادرشان ... بودند ولی شنیدن قصه‌ی فداکاری یک فرزند برگزیده میتواند سرمشق باشد»
و مایل بودند قصه زندگی «فاطمه»را بشنوند که شنیدنی است. خودش درنامه‌ای به گروه خانواده‌ی تلویزیون چنین نوشته است:
«وقتی که سیزده ساله بودم، مادرم دچار بیماری سرطان شد. در روزهای آخر که حالش بشدت بد بود و خودش می‌دانست که چیزی از زندگیش باقی‌نمانده شب و روز گریه می‌کرد و دعا می‌خواند. نه از ترس نه برای خودش، بلکه از نگرانی تنها گذاشتن من و سه برادر کوچکترم که بی سرپرست می‌ماندیم. او می‌دانست که جز او کسی را نداشتیم و پدرمان که عصبی بود و هم بیمار نمی‌توانست زندگی ما را تامین کند. این مادرم بود که جوان بود و کار می‌کرد. وقتی حال مادرم را می‌دیدم خدا می‌داند چه حال می‌شدم. دختر تنهائی بودم که مادر خود را از دست می‌داد و شاهد رنگ پریدگی او بود و نگرانی بیش از حدش را می‌فهمید. و بالاخره یکشب که مادرم خیلی نگرانی می‌کرد و از خدا می‌پرسید بعد از او تکلیف بچه‌ها چه خواهدشد، خودم را به آغوشش انداختم و به‌او قول دادم که پس از مرگش از فرزندان‌او، برادرهای کوچکم، نگهداری کنم و دراین راه هرگز خسته‌نشوم و برای آنها مادری دلسوز و خواهری مهربان باشم. به‌مادرم قول دادم که سرپرستشان شده به‌آنها کمک کنم تا به‌تحصیل خود ادامه دهند و همان افرادی بشوند که مادرم آرزو داشت. شما نمی‌دانید که مادرم بعد ازشنیدن قول و قسمهای من چه احساس آرامشی کرد. مرا بوسید و گفت «میدانم که تو میتوانی این کار را بکنی. به‌من قول بده تا آنها به جائی نرسیده‌اند ازآنهاجدا نشوی وتنهایشان نگذاری.»
گفتم «قول میدهم‌مادر، مطمئن باش.»
گفت «امیدوارم خوشبخت بشوی. خیالم را راحت کردی.»
مادرم مرد، و من همه مسئولیتها و وظایف او را بعهده گرفتم.
همه‌ی این قصه را که میدانستم برای خانم دیبا تعریف کردم. نگاه مهربان مادر گرامی شهبانو پشت پرده‌ی اشکی که می‌خواست پاره بشود و به‌گونه بلغزد پنهان شد. به«فاطمه» گفتند:
ـ خوب می‌فهمم چه می‌گوئی. قصه‌ی تو بسیار شبیه قصه‌ی خود من است. مادر منهم بیمار قلبی بود. مدتها بستری بود. چه رنجی میبرد، و من هرروز بااین اشتیاق از مدرسه به‌خانه می‌آمدم که سرم را کنار تختش بگذارم و برایش کتاب بخوانم تا او بخوابد و هرشب، همانجا، در حالیکه پیش تختش زانو زده بودم و سرم روی بالشش بود، روی کتابم خوابم می‌برد. هرگز نمی‌گذاشتم پرستاری، پرمن، اورا کمک کند، می‌ترسیدم خسته شود و گله‌ای به‌زبان یا به‌دل راه بدهد. خودم حمامش می‌کردم. خودم پرستاریش می‌کردم و مخصوصا دراواخر عمر که بسیار ضعیف شده بود، خودم همیشه در خدمتش بودم. می‌فهمم تو چه کشیده‌ای. چیزی که هست ما از لحاظ مالی در رفاه بودیم. پس تو سختی‌بیشتری کشیده‌ای ولی خدمت به‌مادر گم نمی‌شود. آدم پاداش خدمت به‌مادر را می‌گیرد. حضرت رسول اکرم فرموده «بهشت زیرپای مادر است». این شوخی نیست. کلام خداست، دروغ نیست. کسی که به‌مادرش خدمت کند، بهشت راخریده است. نگاه کن، فضل خدا را ببین، بهشت مرا ببین که امروز، چون نتوانستم سر سفره‌ی هفتسین حاضر شوم، بعد از تحویل سال نو، دخترم یگانه‌فرزندم شهبانو فرح، همراه نوه‌هایم والاحضرت ولیعهد و والاحضرت فرحناز و والاحضرت علیرضا و والاحضرت لیلا، قدم به‌چشم من گذاشتند و دل مرا غرق‌شادی کردند وعیدی شاهنشاه آریامهر را برایم‌آوردند ومرا غرق افتخار کردند. ببین چه بهشتی از زیر پای مادرم بدست آوردم. تو مطمئن باش چیزی نباخته‌ای. این حکم طبیعت است که پدر و مادر می‌روند و مسئولیتها به‌فرزندان می‌ماند. روزهای سخت زندگی تو تمام شده، مطمئن باش تو هم بهشت راخواهی دید. مطمئن باش که دعای خیر مادرت همیشه بدرقه راه توست. خواهر وبرادرهای کوچکت هم بخوبی بزرگ خواهند شد. حالا بااین کمکی که سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران می‌کند بهتر و بیشتر می‌توانی وسائل آسایش و رفاه پدر پیر و خواهر وبرادرهای کوچکت را فراهم کنی.»
سخنان سرکار علیه که تمام شد برای چند لحظه سکوت‌شد، ومن که‌هم میکروفن صدابرداری فیلم تلویزیون را در دست‌داشتم وهم عهده‌دار گویندگی و اجرای آن‌برنامه بودم، چنان غرق دنیای پاک و بهشت باصفای بانوی پاکدلی که مادر شهبانوی ایران است شده بودم که ضبط و فیلم از یادم رفت، همه‌اش نگران آن پرده‌ی اشک بودم که پاره شد، کنار رفت، مثل ابر پس رفت ودوباره آفتاب آن نگاه مهربان که تااعماق دل آدم نفوذ می‌کند درخشید، و دوباره آن لبخند.
گفتند: **نمی‌خواستم ناراحت بشوید وقتی قصه‌ات را شنیدم یاد خودم افتادم ویاد مادرم. یاد مادرها در این روز مبارک است. روانشان شاد. چه خوب که مرا به‌یاد مادرم انداختی. متشکرم که به‌دیدنم آمدی و مرا به‌یاد مادرم انداختی.**
مادر شهبانو از جای برخاستند و «فاطمه» را که نه میگریست، نه‌می‌خندید، و نه‌حرکتی می‌کرد اما میلرزید ودستهایش را درهم میفشرد، سخت در آغوش گرفتند. چنانکه گوئی مادر و دختری پس‌از سالها دوری‌بهم رسیده بودند. پشت سر هم این گونه و آن گونه‌اش را میبوسیدند ومی‌گفتند:
«تو خیر میبینی، مطمئن باش، دوره سختی تمام شده، دختر خوب، دختر نمونه»
همه غرق هیجان واحساسات بودیم. خانم دیبا رو به خانم پیری فاطمی مسئول گروه خانواده ومن که مبهوت ایستاده بودیم کردند و گفتند:
«چه خوب که‌این دختر را به‌دیدن من آوردید»
گفتم ـ او آرزو داشت برای لحظه‌ای سرکار علیه او را در آغوش بگیرند که به آرزویش رسید. سرکارعلیه دوباره «فاطمه» را در آغوش گرفتند و گفتند «باز هم در آغوشش می‌گیرم. دختر خوبی است.زندگیش عالی می‌شود.»
دختر فاطمی، پاکتی را که در آن تعهدنامه سازمان رادیو تلویزیون ملی‌ایران مبنی برپرداخت کمک هزینه‌ی تحصیلی به فرزند برگزیده‌بود، به‌سرکار علیه‌دادکه به «فاطمه» اهداء کنند.
متن نامه چنین است
«دوشیزه فاطمه فرهنگ فلاح
نظر به‌اینکه در مسابقه انتخاب‌فرزند نمونه که به‌ابتکار سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران برگزار شد دختر ممتاز شناخته شده‌اید، این سازمان تا زمانی که مشغول تحصیل هستید ماهانه معادل دویست امتیاز حقوقی کارمندان خود را که در حال‌حاضر ۵۰ ریال و جمع آن ده هزار ریال است بعنوان کمک هزینه تحصیلی به‌شما پرداخت می‌کند.
با آرزوی موفقیت‌های بیشتر ـ کمیته آموزش»
سرکار علیه وقتی‌هدیه سازمان‌رادیو تلویزیون ملی‌ایران رابه‌فرزندبرگزیده‌می‌دادند از او پرسیدند: رسیدگی به دروس برادر کوچک درس خواندن را برایت مشکل نمی‌کند؟
جواب داد: مشکل که هست ولی‌سعی می‌کنم خوب درس بخوانم. هرروز صبح‌زود بیدار می‌شوم و بعد از اینکه صبحانه‌ی بچه‌ها را دادم و آنها را به‌مدرسه فرستادم ناهارشان را آماده می‌کنم و گاهی اوقات غذا را سر چراغ می‌گذارم و به‌مدرسه‌میروم ودر فاصله‌های زنگ تفریح درس میخوانم و سر کلاس هم خیلی خوب گوش میدهم. با اینکه مدرسه‌ی ما یکسره است ولی‌مدیر دبیرستان به‌من اجازه داده‌اند ظهرها به‌منزل بروم و غذای بچه‌ها را بدهم، ولی‌بعد ازناهار دوباره به‌مدرسه میروم‌ودرس میخوانم‌شبها هم لباسهای بچه‌ها را میشویم و به‌درسهای آنها میرسم. متاسفانه یکی از برادرهایم ناچار درسش را رهاکرد وحالا به‌یک کارگاه میرود اما باگرفتن این پول حالا سعی می‌کنم دوباره او را به‌مدرسه بفرستم.
سرکار علیه از پدرش میپرسند، می‌گوید:
پدرم پیر و مریض است و نمی‌تواند کار بکند ولی سابقا کارگر کوره‌پزی بوده است.
از سرکار علیه خواهش کردم بعنوان یک مادر استثنائی پیامی برای فرزندان ایرانی بفرستند.
گفتند: آرزوی من اینستکه فرزندان ایرانی همیشه قدر محبتها و زحمتهای پدر و مادرهاشان را بدانند. محبت بهترین‌چیز دنیاست که آثارش هرگز از بین نمی‌رود، مخصوصا اگر محبت فرزند به‌مادر و پدر باشد که در حکم وظیفه‌است. هیچ‌چیز دنیا را نمیشود با محبت پدر ومادر عوض کرد. فرزندان ایرانی باید با ایمان به‌خدا و مهر به‌شاه ومحبت به پدر و مادر و خانواده بزرگ بشوند.
وقتی از خانه‌ی مادر بزرگ ولیعهد ایران بیرون می‌آمدیم، قلبهایمان آکنده از محبت بود ودر دستهایمان یک سکه پهلوی طلا، امیدبخش اینکه سال نو، سال پربارتر و باصفاتر از هرسال خواهد بود.



گفت و شنودی با دکتر احسان نراقی

● مهم اینست که در دریای پر تلاطم زمانه، قطب‌نمایی دردست داشته باشیم.
● «درسرزمین ما باید تفکری ببالد که ریشه درآرمان‌ها و آرزوهای دیرینه‌مان‌داشته باشد.»
● در هرکسی یک «شرق» هست و یک «غرب».
● «باید دوقطب «واقعیت» و «حقیقت» را بهم نزدیک کرد».
● «راستی چرا آدم استادش‌را به‌مرحلهٔ خدایی برساند و بعد ناگهان یک پول‌سیاهش کند»؟

دکتر احسان‌نراقی چهره‌ای آشناست؛ ...ها برای کسانی‌که به‌مسائل جامعه‌شناسی ... دارند، بلکه حتی برای خوانندگان ...ند به‌مسائل جاری اجتماعی و فرهنگی. انتشار کتاب «غربت غرب» که بطور ... به‌مسائل نظری جامعه‌شناسی می‌پردازد، ...چنین مطرح شدن نظرات دکتر نراقی ...رهٔ مسائل اجتماعی و فرهنگی امروز - از ...ه نظام آموزشی و پیشنهاد حذف امتیازهای ...رک تحصیلی - در مطبوعات؛ ...زهٔ گفتگوی ما با دکتر نراقی شد؛ ...ین دلیل‌هم این گفتگو در دو «سطح» ...وت جریان دارد: یکی طرح مسائل کلی ...نظری و دیگری پرداختن به‌مسائل جاری ...نگی و اجتماعی. و این شاید موجب ...کندگی‌یی در طرح مسائل شده باشد؛ ...همه، از آنجا که گفتگوی ما با روالی ...ت وطبیعی پیش‌رفت، ضرورتی دریکدست ...دن محتوای آن ندیدیم.

دکتر احسان نراقی، این روزها ...رست مؤسسهٔ تحقیقات و برنامه‌ریزی ...ی و آموزشی را به‌عهده دارند.

فرنوش مقصودی

● کتابخوان‌ها، و بخصوص آنهایی ...به‌مسائل فرهنگی و اجتماعی علاقمندند ...عقاید و نوشته‌های شما آشنایی دارند و ...باشد که در مجامع فرهنگی بین‌المللی، ...رهای آشنا هستید. بااینهمه، این خود ...جالبی است که بدانیم در این سالهای ...گرگون - که ما ایرانی‌ها به‌آن سالهای ...سال» می‌گوئیم - چگونه به‌گذشته‌تان ... می‌کنید: برخوردها، موفقیت‌ها، خطاها، ...هایی که درشکل‌دادن، دیگرگون کردن، ...سال اندیشه‌ها و عقایدتان اثرگذار بوده‌اند؛ ...جز اینها....

— نوزده‌ساله بودم که به‌اروپا رفتم. ... می‌خواستم اقتصاد بخوانم اما به‌استادم «پیاژه» برخوردم که نظرم را تغییر داد و ...وادارم کرد جامعه‌شناسی بخوانم. آنموقع ...دانشگاه ژنو تنها چهارنفر جامعه‌شناسی ...میخواندند - یعنی آنوقتها جامعه‌شناسی به ...اصطلاح خریداری نداشت! به‌نظر دانشجویان ...سخت‌گیری‌های پیاژه به‌زحمتش‌میارزید ...به تأمینی برای آینده بود. ما دانشجوها باید سال اول به‌یک کلاس عمومی می‌رفتیم و از سال دوم در کلاس‌های تخصصی شرکت می‌کردیم. چون دانشجو کم‌بود، چند کتاب با راهنمایی استاد انتخاب می‌کردیم - هشت تا ده‌کتاب - باهم کار می‌کردیم وامتحان‌مان هم عبارت از تجزیه و تحلیل و انتقاد از این کتابها بود. «پیاژه» به‌نظر شخصی وانتقادی دانشجوخیلی اهمیت‌میداد؛ می‌گفت:دانشجوی جامعه‌شناسی باید هم بینش داشته باشد و هم علاقه. این «پیاژه» بود که در طرز فکر من اثر گذاشت؛ گرچه بعدها، در بعضی موارد و نظرات، با او اختلاف‌نظر پیدا کردم. برداشت من و «پیاژه» از مسأله آموزش - بخصوص از بحران جهانی آموزش - باهم نمی‌خواند: «پیاژه» هنوز نخواسته تزلزل و بحران ارزش‌های اجتماعی و فرهنگی غرب را بپذیرد و همچنان وابسته به‌طرز تفکر علم‌گرای قرن نوزدهم خودش باقی مانده است - با همان «راسیونالیزم» و برداشت عقلانی از مسائل. بااینهمه «پیاژه» استادی متفکر بود. لازم نیست دانشجو تاآخر عمر، دربست پیرو نظریات استادش باشد؛همچنانکه من‌نیز با استادان غربی‌ام همیشه تفاهم کامل نداشته‌ام. اصولا چرا آدم یک استاد را به مرحلهٔ خدایی برساند و بعد، ناگهان، اورا به‌اصطلاح «یک پول سیاه» کند؛ کاری که میان جوانان ما معمول‌است. موقع‌خداحافظی «پیاژه» به‌من گفت: تو آدمی هستی که دیگران را بطور طبیعی بطرف خودت جلب می‌کنی، وقتی‌هم آنها را جلب کردی، توقعشان آنقدر از تو زیاد می‌شود که ممکن است نتوانی این توقعات را برآورده کنی. آنوقت است که از تو سرمی‌خورند؛ ومعتقد بود که استاد باید دانشجو را «از خود براند». من البته، این نصیحت را درست نپذیرفتم؛ اما این حرف، به‌اصطلاح مثل «تلنگری‌بود» که مرا به‌فکر کردن واداشت. من همیشه از اینکه آدمها، خیلی بطرف من جلب شوند، وحشت داشته‌ام؛ و سعی می‌کنم که حالت «مرید و مرادی» پیش نیاید....

● یعنی رابطهٔ مرید و مرادی، نوعی رابطهٔ عاشقانه است که موجب می‌شود «محصل»، بی‌چون‌وچرا و دربست تابع‌نظرات استادش شود؛ و این برای دانشجو در حکم «سکون» است و همچنین دانشجو را ازتفکر انتقادی بازمی‌دارد. استاد باید تفکر جدلی و انتقادی دانشجورا برانگیزد وحتی به‌اصطلاح «تو ذوقش بزند» تا این رابطه زنده باشد و حالت یکجانبه پیدانکند. منظورتان همین‌بود؟

— بله، من اغلب با دانشجویانم گفتگو می‌کنم، و نهایت آزادی را در این گفتگوها رعایت می‌کنم. همه چیز را برایشان مطرح می‌کنم، عقایدشان رامیشنوم، ولی همیشه با صراحت کامل به آنها می‌گویم که من به‌عنوان استاد، وظیفه‌ای دارم، که مطالبی را برای شما بگویم و اگر قضاوتی از جانب شما مرا خشنود کند قضاوتی است که بعدها درباره این مطالب خواهید کرد. در حال حاضر نمی‌خواهم «وجیه‌الملة» بشوم زیرا من تجربه دارم و از دانشجویم بیست - بیست‌وپنج سالی بزرگترم، هرگز گرایش‌ها و خواسته‌های ما با هم یکی نیست. اگر بخواهم دانشجو را متوجه حقایق کنم، می‌دانم که نقش استاد بسیار مهم است - نه درشتی و خشونت بیش از اندازه، و نه نرمی و ملایمت بیش از حد، هیچکدام در کار من نیست. و اما در مورد تحصیلاتم: من نزدیک شش سال در ژنو درس خواندم. سال ۱۳۳۲ برای اتمام مطالعات رسالهٔ دکترا به ایران برگشتم (موضوع رساله‌ام جریانات فکری پیش از نهضت مشروطهٔ ایران بود). درایران تصمیم خودم را دربارهٔ رسالهٔ دکتری‌ام تغییر دادم و ترجیح دادم بدنبال روشهای جدید تحقیقی بروم به این‌جهت در موضوع متدولوژی (روش شناسی) جمعیت و جامعه‌شناسی مطالعه کردم، من از همانموقع نسبت به «متدولوژی» غربی تردید داشتم. آنموقع قرار بود سرشماری‌یی به وسیله کارشناسان خارجی در ایران به‌عمل بیاید. من با کاربرد روش‌های شناخت آنها در جامعهٔ ایران موافق نبودم؛ و اساساً هیچیک از این روشهارا بطور مطلق نمی‌پذیرم، بخصوص در مورد کشورهای غیرغربی که تجربهٔ تحقیق‌آماری دقیقی نداشته‌اند. در پاریس، با مدارکی که جمع کرده بودم، رساله‌ای انتقادی از این روشها تنظیم کردم که بعدها دانشگاه پاریس آنرا به‌چاپ رسانید و در کشورهای شمال افریقا مورد توجه قرارگرفت. ازپاریس که برگشتم، در سال ۱۹۵۷، با همکاری دوستانم دکتر کاردان، دکتر راسخ، دکتر بهنام، و دکتر عباسقلی خواجه‌نوری مؤسسهٔ تحقیقات اجتماعی را به ریاست دکتر صدیقی پی ریختیم...

● شما بانی مؤسسهٔ تحقیقات اجتماعی بودید، کار تحقیق - کار درست پژوهشی در ایران به‌شکل منظم و هدفدار - با این مؤسسه شروع شد. تمرکز امکانات ونیروهای پژوهشی، امکان تجربه کاری و آزمون نسل کار را نیز فراهم آورد. انگیزه وهدفی که در کار ایجاد این مؤسسه داشتید، چه بود؟

— فکر می‌کردم که در بعضی زمینه‌های تحقیقی، می‌توانیم قدمهایی برداریم، مثلا این تهران که اینهمه دربارهاش صحبت می‌شود، مهمترین موضوع تحقیق ما بود. از شروع کار مؤسسه یعنی از هفده سال پیش من پیش‌بینی می‌کردم که تهران مشکلات و مسائل زیادی در آینده خواهد داشت. بهمین جهت به‌تحقیقات مفصل و وسیعی در این‌باره پرداختیم. در زمینهٔ تحقیقات عشایری هم زحمات زیادی کشیدیم - بخصوص دکتر نادر افشار در این قسمت سهم بسزایی‌داشت. دکتر فیروز توفیق هم از محققان برجستهٔ ما بود که منجمله دربارهٔ صنعت فرش تحقیق جامعی کرد که متأسفانه هنوز منتشر نشده. دکتر امانی و سپس محققان جوان‌تری در کاردیوگرافی کارهای باارزشی انجام‌دادند و کسانی از قبیل صفی‌نژاد با موشکافی هر چه تمامتر روستاهای ایران را مورد بررسی قرار دادند. کتابهایی منتشر کردیم، از جمله کتابهایی در زمینهٔ ایلاتشناسی و جامعه‌شناسی... باری، دوازده سال در این مؤسسه کار کردم. اواخر سال ۴۹ برای کار به «یونسکو» - پاریس - رفتم. قریب شش سال آنجا بودم...

● و این سالها، درست مصادف‌بود با یکی از بحرانی‌ترین دوره‌های زندگی سیاسی، اجتماعی... غرب، از جمله مسائل ناشی از جنگ ویتنام - بخصوص مسأله جوانان و دانشگاهها و بحران دانشجویی سال ۶۸ فرانسه.

— بله، مسأله‌ای که من در آنموقع مطرح کردم [illegible] مغزها، در سالهای بعد هم مسائل جوانان را مطرح کردم بهمین علت بود که رنه مائو مدیرکل پیشین یونسکو در شش سال پیش مرا به کار دعوت کرد. من در سالهایی که با رنه مائو کار می‌کردم از او و از طرز همکاری با او بهرهٔ فراوان گرفتم و بهمین جهت از مرگش - در دو ماه پیش - فوق‌العاده متأثرشدم. «رنه‌مائو» از آن آدمهای استثنایی بود که من در زندگی‌ام دیده‌ام: قابلیت کار، درک مسائل، احساس مسئولیت در کار بین‌المللی - اعتقاد به صلح مبتنی بر عدالت و نزدیکی ملتها به‌یاری فرهنگ. «رنه‌مائو» برای علم و آموزش معنای انسانی قائل‌بود. با همه ملاطفت و حساسیت روحی که داشت در کار آدم خیلی سخت‌گیر و جدی بود.



در سال ۱۹۶۸ که «بحران جوانان»
لا گرفت، توجه یونسکو به شدت به این
ساله جلب شد. من برای پژوهش بین‌المللی
این موضوع، دعوت شدم. ابتدا برنامه‌ای
ه موضوع کار به‌من پیشنهاد کرد: علوم
جتماعی، آموزش عالی و جوانان. من گفتم:
ر زمینهٔ علوم اجتماعی دوازده سال کار
رده‌ام و دیگر خسته شده‌ام.» گفت «از چه؟»
فتم «از اینکه همیشه و همه‌جا، در عمل،
ن مسئولان امور نیستند که علوم اجتماعی
ست که تحت‌الشعاع تصمیمات و نظریات
سیاست». در مورد آموزش عالی هم که به
عتقاد من، در دانشگاه تنها مسالهٔ دوگانهٔ
ستاد» و «دانشجو» مطرح است. استاد،
غییرناپذیرترین موجود جامعه است، به‌غلط
ا درست تغییر نمی‌کند. بنابراین یونسکو
گر بهترین برنامه را هم تنظیم کند،
ستادان به‌آن عمل نمی‌کنند. اساتید جنت
کان می‌گویند: ببینید کارمان به‌کجا
کشیده است که حالا دیگر یونسکو برایمان
رنامه‌ریزی می‌کند!

● منظورتان از «تغییرناپذیری» استادان
ست که شخصیت‌فرهنگی‌شان کاملاً‌شکل
گرفته و دیگر هیچ تغییر نمی‌کند؟

ـ بله، چون استادان عادت کرده‌اند
که هر واقعیتی را «مطلق» ببینند. استاد با
ین تمام چیزی را می‌گوید و معتقد است
تنها واقعیت همین است و جز این نیست!
بنابراین تغییر دادن استاد و نفوذ در او سخت
است.

و اما «دانشجو»: دانشجو، جوان است
و کار کردن با جوان‌ها جالب است. در
همان‌ملاقات به رئیس‌مالو گفتم یک‌مثل فرانسوی
هست که می‌گوید: «کاشکی جوانان می‌
دانستند و پیران می‌توانستند». مفهوم این
ضرب‌المثل، دست‌کم در غرب، به دلایلی
تغییر کرده است. حالا، شاید بشود عکس
این را هم گفت: یعنی «کاشکی پیران می‌
دانستند و جوانان می‌توانستند!» خیلی‌مسائل
هست که پیران نمی‌دانند و کارهایی هم
هست که جوانان نمی‌توانند به آن عمل
کنند، چرا که جوانان در اثر طولانی شدن
دورهٔ تحصیل و کار علمی، تقریباً امکان‌عمل
را از دست می‌دهند.

● یعنی، در غرب پیرها با پیشرفت
سریع تکنولوژی و دگرگونی مهارت‌ها و
تخصص‌ها، توانایی انطباق و عمل را در محیط
کار از دست می‌دهند (بخصوص که از سن
بازنشستگی هم دائماً کم می‌شود) و جوانها

هم دورهٔ تحصیل و پژوهش علمی‌شان آنقدر
طول می‌کشد که نسبت به کار و جامعه بیگانه
می‌شوند. مقصود همین است؟

ـ بله، من هم به همین علت گفتم که
حاضرم در موضوع «جوانان» پژوهش کنم.
موضوع «جوانان» را انتخاب کردم که جوانان
جنبه‌های مختلف هنر، فرهنگ، علم، تأثیر
متقابل علم در جوانها و جوانها در علم، مسائل
سیاسی، صلح و جز اینها را بررسی کنم.
با صاحبنظران، چهل تا پنجاه جلسه داشتیم،
این بحث‌ها که یکش در یونسکو برگزار داشت
و راه استفاده از نظریات و آراء جوانان را
گشود، هوای یونسکو را یکسره عوض کرد
و می‌توانم بگویم تصویر این سازمان خشک
بین‌المللی را در انظار به‌صورت یک سازمان
زنده و متحرک تا حدودی تغییر داد و این
شدنی نبود مگر به همت «رنه ماهو».

● از مسائلی که این روزها باب
شده، یکی هم همین مساله بیطرفی استاد
یا پژوهشگر است. از طرفی گفته می‌شود که
استاد یا پژوهشگر در کار تحقیق نباید
جانبدار باشد و تحقیق درست باید با بی‌
نظری و بیغرضی تمام همراه باشد. از طرف
دیگر هم گفته می‌شود که زمان ـ خواه
ناخواه ـ زمان «تعهد، مسئولیت و گرایش»
است، به اصطلاح کسی نیست که «گستره
حادثه بر دامن کبریایش ننشیند». گذشته
از این استاد به‌کسی خطاب می‌شود که
صاحب «نظر» ـ صاحبنظر ـ باشد. فرض بر
اینست که هر دانشجویی با سابقهٔ ذهنی که
دارد هر استادی را با نظرات و عقایدش باز
می‌شناسد و از این میان به‌آزادی و اختیار
کامل، کلاس یا واحد درس را برمی‌گزیند.
نظر شما چیست؟

ـ به عقیدهٔ من این‌دو نظر هر دو
درست است: استاد باید بی‌طرف‌باشد و برای
گسترش دامنهٔ علوم و جامعیت بخشیدن به
فرهنگ دانشجو، همهٔ گونه‌ها و کارهای
موضوع تخصصی‌اش را مطرح کند. درواقع،
برای پژوهش، به‌دانشجو «شاهکلیدی»
بسپارد، نه اینکه صرفاً از یک دیدگاه مساله
را مطرح کند و با تحمیل نظر خاص خودش،
تنگ‌نظری را باب کند. استاد باید‌به‌دانشجو
درس آزادمنشی بدهد. اما از طرف دیگر،
باید نظر خودش را هم با صراحت بگوید،
و در این میان، چیزی را پنهان نکند، ریاکار
نباشد. اگر استاد این دو جنبه را با هم
رعایت کند: آنوقت است که هم نظر دیگران
را گفته است و هم موضوع خاص خودش را
آشکار کرده است. و اما برگردیم به‌حاصل
تجربه‌هایم از کار با جوانها و «یونسکو».
پیش از آنهم من فکر می‌کردم که
شناخت خودمان خیلی مهم است؛ وهمینطور
شناخت دنیای خارج از سرزمین خودمان.
هدف من از تمام کارهای تحقیقی‌ام، همین
بود.

این چندسالی که در اروپا بودم ـ
بخصوص مدتی که در دانشگاه «پولس» ـ
پاریس درس می‌دادم ـ فرصتی بود تا باغرب
و بخصوص نسل جوان غرب و مشکلات و
دلهره‌هاشان از نزدیک آشنا شوم. سرانجام
به این نتیجه رسیدم که هرچند شناخت
عوامل خارجی طبیعی یا اجتماعی‌مهم‌ اساسی
است، ولی مهمتر از همه موضعی است که
انسان می‌گیرد: در این موضع گیری و از
این نقطه نظر، غرب نمی‌تواند چیزی بما یاد
بدهد، این تمام غنای فرهنگی ما، گذشتهٔ
ما و تجربه و تمرین روحی ما طی چند قرن ـ
و بخصوص میراث فرهنگی هزار سال گذشته
ملت ـ که به‌ما یک دنیای درونی عمیق و
وسیع داده است و ما نباید این دنیا را فدای
شناخت دنیای خارج کنیم... اگر بخواهم
بگویم تغییری هم در من پدید آمده، صرفاً
همان مساله نسبی پنداشتن مفاهیم و نظریاتی
است که غربی‌ها به‌ما داده‌اند.

● اجازه بدهید به مسائل ضروری‌تر
و اساسی‌تری که این روزها مطرح شده
است بپردازیم بخصوص در مورد ایران.
برخورد ما با غرب به این شکل بوده است
که پیش از مشروطیت بیشتر اندیشمندان و
روشنفکران ما، راز پیشرفت مادی و فرهنگی
و جبران عقب افتادگی اقتصادی و اجتماعی



ایران را در غرب می‌جستند، و این شیفتگی
به تمدن غربی به‌جایی رسید که بعضی از
این اندیشمندان، اقتدای به غرب را تنها راه
نجات ما دانستند. اما همین‌ها از یاد برده
بودند که پیشرفت غرب، در واقع، ریشه در
عقب ماندگی شرق دارد این موضوع را
«غرب‌زدگی» اصطلاح کرده‌اند. بعدها، همین
آگاهی موجب سرخوردگی روشنفکران ما
از غرب شد و عکس‌العمل شدیدی در برابر
غرب پدید آمد و چون این عکس‌العمل
گاهی اوقات با تحلیل علمی و آگاهی همراه
نبود، نوعی «شرق‌زدگی» را موجب شد، این‌
بار، دو جهان بینی «شرقی» و «غربی» را در
برابر هم گذاشتند و گفتند فرهنگ غرب
«مادی‌گرا» و عقلانی است و فرهنگ شرق
«معنوی، اشراقی».
آنهایی که به وجود «جهان‌بینی‌یی
شرقی» باور دارند که کاملاً ضد «جهان‌بینی
غربی» است، در توجیه نظرشان ـ به‌جای
استدلال علمی ـ اغلب از تعابیر ومصطلحات
«عرفانی» استفاده می‌کنند که گاهی‌شدیداً
بازاری و تفننی روشنفکرانه جلوه می‌کند، چرا
که «شیخ اشراق»، که اینهمه به‌اندیشه‌
هایش استناد می‌شود، بهر حال بی‌بهره از
فلسفهٔ‌افلاطون ونوافلاطونیان نبوده، بنابراین،
نمی‌توانیم بگوییم که اساساً فرهنگ
اسلامی ـ از جمله ایرانی ـ تلفیقی است از
اندیشهٔ افلاطون و ارسطو. فکر می‌کنید که
تضادی به این شدت میان فرهنگ شرق و
فرهنگ غرب وجود داشته باشد؟

ـ حقیقت اینست که تا دورهٔ رنسانس،
فلسفه جنبهٔ کلی و جهانی داشت؛ فلسفه
اینهمه از زندگی مادی جدا نبود، هر حوزهٔ
فلسفی، هرچه را حق می‌دانست، جویای
تحققش در عالم مادی‌هم بود؛ فلسفه می‌خواست
از «حقیقت» به «واقعیت» برسد. مظهر فلاسفهٔ
پس از رنسانس «فرانسیس بیکن» است که
می‌گفت: «دانایی توانایی است؛ دانش قدرت
است». البته، فردوسی ما هم می‌گوید: «توانا
بود هر که دانا بود». اما، فرانسیس بیکن، به
این اندیشه، مفهومی عینی بخشید. انسان از
آنوقت که پی برد می‌تواند بر طبیعت چیره
شود، این عینیت و واقع‌بینی را برای‌چیرگی
بر طبیعت ضروری دانست، این بینش مادی
عقل‌گرا ـ اندیشهٔ چیرگی بر طبیعت ـ در
شرق سابقه نداشته، در غرب قبل از رنسانس
هم نبوده، در قرن پانزده و شانزده بود که
این طرز تفکر، پاگرفت. شاید ناتوانی انسان
به‌او جرات نمی‌داده که از علم به‌عنوان ابزار

قدرت استفاده کند. «انسان شرقی» به این
نتیجه رسید که حقیقت دور از دسترس انسان
و دور از این جهان مادی است. ببینید یک
هندی چه ساده به رابطهٔ انسان با ماوراء‌ـ
الطبیعه نگاه می‌کند. تفاوت اصلی در اینست:
حقیقت شرق در برابر واقعیت غرب. این
حرفی کلی است، با اینهمه، در حیطهٔ همین
شرق ما «بوعلی سینا» را هم می‌بینیم که تلاش
فکریش از نوع تلاش فلاسفهٔ غربی است ـ
هرچند در جوی عرفانی. بهرصورت، عرفان
و جاذبهٔ ماوراءالطبیعه، سراسر شرق را فرا
گرفته، و همچنین، حالتی از وارستگی که به
خاطر سود نیست، برای لذت معنوی است...

● منظورم این بود که وانمود می‌
شود با ارائه کلیات اخلاقی و فلسفی میان
شرق و غرب جدایی بیندازیم، چرا که بهر
حال جهان‌بینی به اصطلاح «شرقی» و «غربی»
دقیقاً مفهوم جغرافیایی و اقلیمی که نداشته...
راستی آوردن کلیاتی از این قبیل که مقصود
شیخ اشراق از «غربت» ـ که «تاریک است
و مادی» ـ فی‌المثل سوئد و نروژ یا فرانسه
و آلمان بوده است و مقصودش از «شرق»
ـ که «نورانی است و معنوی» ـ فی‌المثل
هندوستان و عربستان و چین و ژاپن بوده
است، درست است؟ در این میان، ـ و در این
شرایط تاریخی ـ کدامیک از این کشورها
«شرقی»اند و کدام «غربی»؟ گذشته از این،
در کارآیی تکنولوژی و خود فرهنگ مادی
غرب، تردیدی نیست، و اگر ما بخواهیم
تردید کنیم، درواقع مفهوم تمدن جدید را
نفی کرده‌ایم.

ـ نه، به‌این مفهوم که می‌گویند،
میان شرق و غرب، تمایزی نیست. در درون
هر کسی، در عین حال، هم یک شرق هست
و هم یک غرب. بخصوص در هر شرقی.
آنچه که مصلحت ماست و راه ما، نزدیک
کردن حقیقت به واقعیت است. غرب در
«واقعیت» غرق شده است، و شرق در غفلت
از دنیا، که هر دو رقت‌انگیزست! هدف ما
و همهٔ انسانیت باید این باشد که دو قطب
«حقیقت» و «واقعیت» را بهم نزدیک کنیم.

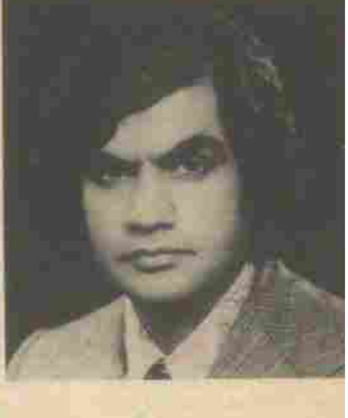
● این‌روزها، صحبت از زنده کردن
ارزش‌های اخلاقی شرقی هم در میان است.
در گفت وگو از اصول و ارزش‌های سنتی،
اجتماعی و اخلاقی شرق، ضمناً باید به این
نکته هم توجه داشت که این اصول و ارزش‌
ها دارای یک زمینهٔ اجتماعی هم بوده است:
مثلاً «ارزش گروگذاشتن» (وفای به‌عهد بدون
وثیقه) که به گذشتگان نسبت می‌دهند،
واقعیت محرزی که نبوده است. این طبیعی
است که یک جامعهٔ سنتی، قراردادهای خاص
خودش را دارد. درواقع «ارزش گرو گذاشتن»،
در گذشته، از هر سند معتبری، معتبرتر
بوده است و علتش ـ برحیثیت شخص ـ
از زندان رفتن هم بدتر بوده است! بنابراین،
بسیاری از این اصول و ارزش‌ها، نوعی
مواضعه و قرارداد اجتماعی بوده است. فکر
نمی‌کنید که روا بودن این اصول، نشانهٔ
نبودن ضابطهٔ اجتماعی است؟ نبودن چیزی...

ـ نه، ولی نبودن چیزی، نشانهٔ
نخواستن آن‌چیز نیست. تمام آن اصول و
ارزش‌هایی که در بطن جامعهٔ ما بوده، و
در عرفان ما هم منعکس است، آرزوهایی
بوده که نتوانسته جامهٔ عمل بخود بپوشد.
مثلاً سرچشمهٔ الهام مشروطیت، همین تفکر
عرفانی و روحانی بوده است. غربی‌ها برای
ما آزادی و مشروطیت نیاورده‌اند، دلیلش
اینکه، مشروطیت ما از جنبش روحانیت
آغاز شد. اگر آرمان‌های آزادگی و عروت
و جوانمردی نبود، آزادی و مشروطیتی هم
در کار نبود. باید گفت آرمانهای مشروطه،
در تماس با غرب، صرفاً تغییر آرایش پیدا
کرد. حالا هم می‌گوییم که: در سرزمین ما
باید تفکری بیابد که از آرمانها و آرزوهای
دیرینه‌مان، سرچشمه گرفته باشد.

بقیه درشماره آینده

بهار با رنگهای تابش، در شعر یک جنوبی آرام و زمزمه‌گر

شعرهای علی باباچاهی



این شعرها را، براستی ـ و برهیچ تعصبی نمی‌توانم با شعرهای امروز ـ شعرهای شاعران دیگر برابر کنم. به‌ویژه هنگامی که شاعر به‌اوج چنان پختگی و کمالی برسد، که به‌دور از وابستگی‌های موسیقی شعر بسراید و شعر، نهایت تجربه‌هائی باشد که اطلاق کمال بر آنها، هیچ تردیدی را به‌ذهن مهاجم نمی‌کند.

علی‌بابا چاهی، امروز، به‌گمان من (سوگند به‌شعر) از سه‌چهارتن شاعر راستین ایران است. و با آنکه دورافتاده ودرهمرگی ـ خوشبختانه ـ نیست و به‌اصطلاح، شعر و سیر آنرا از طریق «مورخه‌های ژورنالیستی» دنبال نمی‌کند، بیشترین تازگی‌های جهانی وباروری سرزمینی و بومی در شعرهایش متوج، وزمزمه‌گر حرکت دارد. عین‌خودش، که در راهکورههای گندمزارهای جنوب، پرصدا، می‌گذرد و پرصدا زمزمه می‌کند و... شب این زمزمه‌ها را بروی کاغذ می‌آورد.

بویژه که‌این شعرها ـ اینها که میخوانید ـ شعرهائیست که در بهار بوشهر (یعنی اواخر زمستان) سروده شده و بهار را ـ که تهرانیها یکماه، دوماه دیگرش شاید نشانه‌ای ببینند، در اوج، تماشا کرده و حس بهاری خود را، قلمی نموده است، زیرا که بهار بوشهر زمستان تهران، و زمستان بوشهر، بهار تهران است. دراین صفحه‌ها، شما بی‌تردید، زیباترین شعرهای تازهٔ بهاری شاعری جنوبی را می‌خوانید. جنوبی که جنوب ایران و جنوب دلیست.

منوچهر آتشی

سفر سبز «۱»

بارانی از ستاره،
ـ بیابانی از عبور
پیاده بودن و عاشق
و مست مست و
ـ خراب خراب،
تا اوج دوربودن،
ـ تا دور
دور...

●

مسافران عاشق!
باور کنید
خورشید،
ـ در کولبارم،
مثل چشمت شبانان،
ـ پنهانست

و عشق
تبانست
تا مرگ را وداعی بزرگ سروده باشیم
آی!
همسایگان خسته!
همسایگان خاکستر!
در انتهای جهان
چهار دختر آتشگون
چهارسیب
چهار قرمزی خون
چهار کنهٔ نارنج
چهارگنج
چهاردانه انار
چهار یار
کنار سفره،
لب جو،
در انتظار دیدارند

قدمزنان بروم
که رفتن؟
ـ نجات
وماندن!

ـ حیفا، هیهات..
از این سیاهی تنگ و «لوتگ»[1]
از این کناره، از این چاه،
ـ دود آه
و بوی دام ودیو بود،
که می‌آمد

قدمزنان بروم
هزارسال میان راه
هزار سال شکفتن میان دره و دریا
هزار بادیه را شوریده‌وار سرزدن
هزار مرحله دریاها را، پس راندن
هزار سال
هزاران سال تنهائی...

●

تمام تنهائی از یار رفت
که
بیگانه بود
تمام تشنگی از چاه
تمام غربت از ظهر خاله‌ای سرخ «جرنگ»[2]
تمام پائیز از دست دوست بود
تمام دوستی از من
تمام تفرقه از دشمن
تمام دشمن‌ها ـ
ـ من بودم.

●

قدمزنان بروم
دل گرفته، دل کوه بود
دل گرفته، دل من بود
دل گرفته، دریاست
دل گرفته، عبور هزار قافله یار است
دل گرفته، ناچار است.
قدمزنان بروم..

●

قدمزنان بروم
در انتهای جهان
گلی به‌پاکی خورشید
گلی به‌وسعت احساس ونور
برنشت دور
گسترده میشود

و شاعران
در سایه‌اش
نماز می‌خوانند
گلی که منت دریا را
گلی که منت باران را،
هرگز..
گلی که سرخ است
که سبز است
که آبی است
گلی که تنها من می‌بینم
من می‌شناسم
من می‌ستایمش
گلی به‌وسعت نور
گلی به‌هیبت هستی
گلی به‌شکل ظهور

●

قدمزنان بروم
و مرگ اگر بدشمنی دیو
شمشیر از غلاف برآورد،
چنان به قهقهه ذرات خلا را متلاشی کنم
که مرگ آب شود
که مرگ
مثل ستونی
خراب خراب شود

یا مرگ اگر بحوصله‌ای راه
دیداری بود
چنان برقص درآیم
درباوار
که شادمانی از اوج بگذرد..

●

قدمزنان بروم
من عاشق سفرم.

زمستان ۵۴

۱ـ لوتگ ـ برون پلنگ ـ آب‌های مانده و متعفن چاه بی‌مصرف.
۲ـ جرنگ ـ داغ ـ سوزان ـ طاقت‌فرسا.

سفر سبز «۲»

به‌بال ور سبز خون
خون عاشق
سفر می‌کنم تا سحرگاه دروازهٔ غربت‌آباد

سفر در سفر
کوچ در کوچ
سفر تا ابد
شاد و ناشاد

●

سفر میل بشکفتن است
سفر اوج فریادهای من است
سفر بوی صبح و «سیح»[1]
بوی گندم
سفر بوی «کاکل»[2]
سفر بوی «بابل»[3]
سفر بوی نعنا
وبوی خوش
«مرمرشانه»[4] است
سفر عاشقانه درآویختن با سحرگاه دور است
سفر شوق بالیدن داله
و «تیجه»[5] زدن از دل خاک شور است،

●

به‌جان گل لاله!
به‌خون شقایق،
به‌جریان عشق،
ـ قسم!
اگر عمر بگذاردم
سحر پر بگیرم
و

عاشق بمانم در آفاق نور ولیم

شمشیر دستان
با دامن رنگین کمان
فتح آورم دوردنیا ودین را
زری دهم
های زمین را.

جای سکوت!
ر نغمه بگذاردم
ان بال بگشایم و شعر باران کنم،
- اوج این صاف شفاف

ه سیمرغ
ران شود
بر بلندی قاف.

جای نشستن!
گر عمر بگذاردم
ن از قله‌ی سبز اوج
ن از ساحل، از موج خواهم گذشت
اده
عریان‌تر از روز
اده
اده
ن از هفت کشور
ن از هفت دریا
ن از هفت اقلیم،
خواهم گذشت
فرمان گل
ه آوای باد سحر
با لب پاک عاشق شدن
شتزار
و
شب
به‌دریا
و
آتش
مر بغاله خواهم دویدن
راز نور و نوروز و روز
راز انعکاس صدای ستاره وماه
به‌پایان این راه
نمیخواهم هرگز رسیدن.
زمستان ۵۴

۱ـ سیج ـ خاک شور ـ شوره‌زار
۲ـ کاکل ـ نوعی سبزی‌خوردنی است که مخصوص
جنوب است
۳ـ درختی است انبوه با خارهای فراوان تیز
۴ـ مرمرشک ـ گیاه خوشبوئی است که معمولا
در گندمزار میروید.
۵ـ تیه ـ جوانمردی

- می‌آید
به‌یقین،

مسافر سپیده
و صبح
در راه است.
و عشق در گلوی خروسان می‌جوشد
و عشق
مثل شکفتن
طلوع تازه‌ی هروازه است.

●

برای عاشق بودن،
پیاده بودن کافیست
وخارزار،
و تشنگی،
که ظهور نبوت و شعر است،
ودلو پاره
و چاه خشک
آی مسافر عاشق!
نمازت را بگزار
که لحظه‌ی شهادت
نزدیک است

برای عاشق بودن
خراب بودن و
پرغوغا
و شوریده‌وار بودن
- کافیست

برای رفتن!
- بی‌پاپوش بودن

وخار
و آبله
و راه
برای تشنگی
برق سراب،
نه‌چاه

●

برای نالیدن
برای شور و شکفتن
برای گفتن
دلی ز غرش توفان و کوه
دلی ز برگ گل تر
دلی ز غنچه‌ی بهار
دلی ز آب و ستاره
دلی ز عشق واشاره
- کافیست،

برای دریا بودن،
فریادی از گلوی زمین
برای آزاد بودن
شاکر باش
و عاشق،
همین!

زمستان ۵۴

سفر سبز «۳»

برای شاعر بودن
برای حماسه‌های تازه سرودن
وفتح
فتح بزرگ تمام روی زمین

برای تصرف دنیا
و کائنات
سه حرف کافیست،
آغاز کن بنام سه حرف
- سه حرف مبارک
بنام:
ع
ش
ق،

معجونی از خیال و خون
معجونی از جنون و جنون

●

هنگام که
از ارتفاع سی و سه پله
سرود تازه
ظهور تازه
و شور تازه‌ی تازه

سفر سبز «۴»

ما شهر را تصرف کردیم
و لحظه لحظه‌ی هرجاده را
در انتهای افق چشمه‌ایست،
- شتاب کنیم،
شتاب کنیم،
که غبار
بربال عمر می‌گذرد
و غربت از بلندی دنیا

غریبه‌ای که گذشت
صدای پایش از عشق بود
طنین آوازش از نور
و خون عبورش از سبز....
غریبه
سبز بود
نور بود
غریبه
اوج نور و عبور بود

●

ما شهر را تصرف کردیم،
هراس در میانه نبود
که دیدبانان

از آبگیرهای خستگی و خواب
با شتاب
ماهیان خوش خط و خال،
- پیام می‌آورند
و با شوق سکه‌ای که در کفشان می‌گذاشتیم
نگاه
بر هجوم عشق،
نبی کردند.

●

ما شهر را تصرف کردیم
بی‌آنکه خونی از دماغ گل لادن
جاری شود
بی‌آنکه پروانه‌ای
متواری شود

ما شهر را تصرف کردیم
تا عشق،
آسان شود
و روز و روشنی،
ارزان...

●

با لحظه‌های سبز
با واژه‌های آبی
ما زندگی را
آسان آسان کردیم

اکنون
بپاس برکت عشق
بپاس حرمت قانون صبح،
سرود بخوان!
سرود شور و شکفتن
سرود دریا دریا گفتن
بخوان
بخوان
که سرود
رگباری از حماسه و سنگ است،
- در مسیر آینه‌ی دشمن
بخوان که غرش فریاد،
فواره‌ایست،
در سکوت حنجره‌ی من

●

ما شهر را تصرف کردیم
و بر گروه خسته‌ی خواب‌آلودگان
شبیخون زدیم
قندیل‌های لاله و نرگس را
به‌غنیمت بردیم
و کوزه‌های شعر و عسل را...
در حقه‌های اشرفی و یاقوت،
نگاه نکردیم
که واژه‌هایمان همه یاقوت بود و
لحظه‌هایمان همه عشق وطلا

ما در برابر دنیا روئین تن بودیم
و آسمان و شب، سپر ما بود
اما دشمن
اما صدها چشم
صدها چراغ روشن،
همواره در کمین ما بود
و دشمنی به‌یقین...

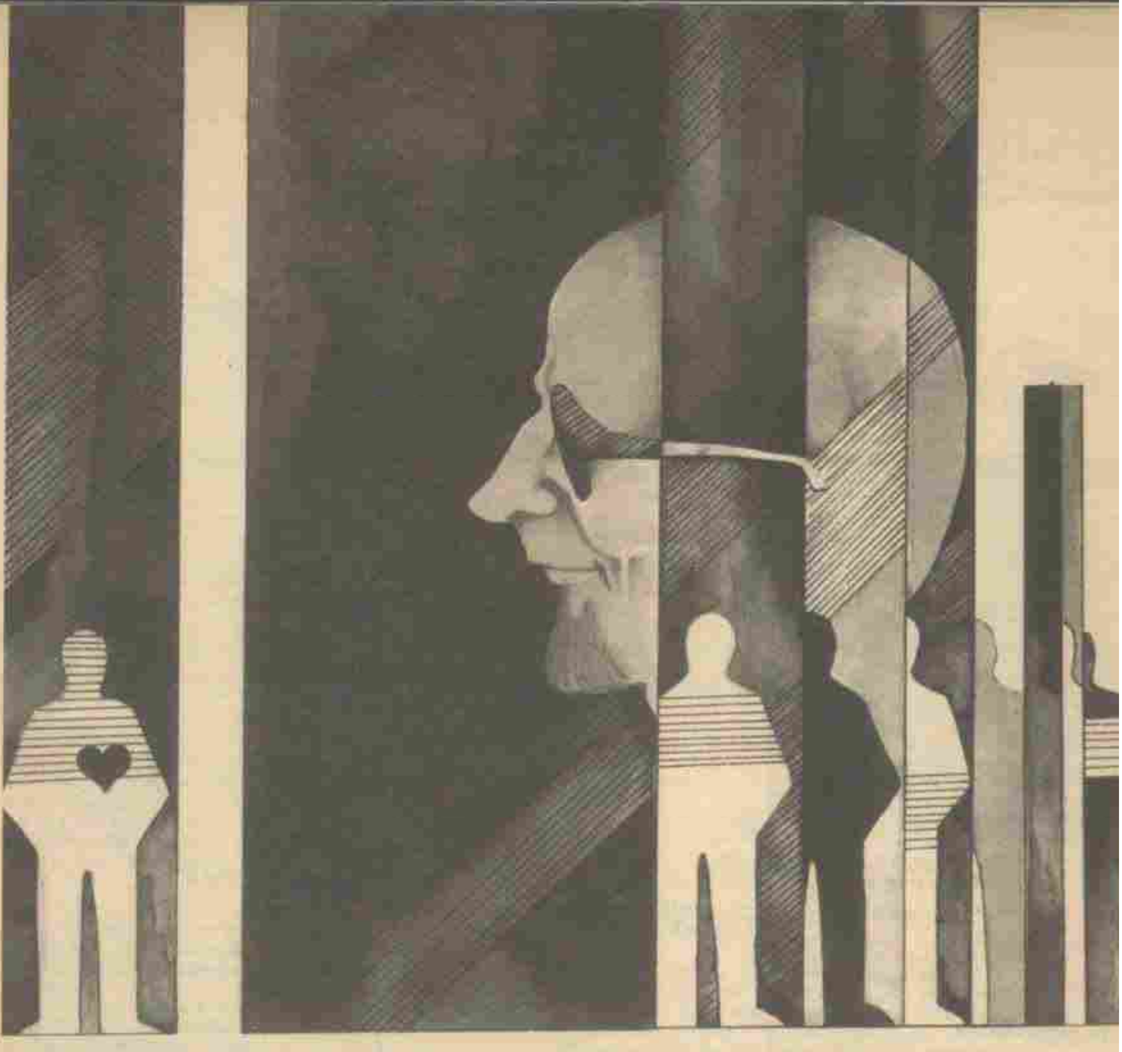
●

ما شهر را تصرف کردیم
قفل و کلون درها را
به‌آب سپردیم و
دشت را به‌آفتاب،

و عاشقان جوان را
از خواب‌های خاکستری
بیدار کردیم و
خاک را
از بوی شخم ودانه‌ی گندم
سرشار

پرنده
تا سفر سبز
پرزد
شکفتن آغاز شد
و قفل و پنجره‌ها ـ باز
جویبار
صدای نی را
با ما قسمت کرد
و عشق
عاشقانه
با ما
صحبت کرد.

زمستان ۵۴



دیوار گذر

LE PASSE MURAILLE

نوول طنز از مارسل امه
ترجمهٔ جمشید ارجمند

در محله مونمارتر، طبقه سوم خانه ...ره ۷۵ مکرر، واقع در خیابان اورشان، ...سیار خوبی بود به‌اسم «دوتی‌یول» که ...یت منحصر بفردی داشت: می‌توانست ...یوار عبور کند بی‌اینکه خم به‌ابرو بیاورد ...یول عینک دو چشمی بی‌دسته وریش بزی ...ی کوچکی داشت و کارمند دون‌پایه ...ت‌بود. زمستانها با اتوبوس به‌ادارماش ...ت و در فصل مساعد این راه را پیاده، ... ملون بسر طی می‌کرد.

دوتی‌یول چهل و سه‌سالش که‌شد ...ت خاصیت خود گشت. یک شب توی ...و آپارتمان مجردی کوچکش بود که ...رفت و در تاریکی غافلگیر شد. لحظه‌ای ...للمات کورمال کورمال کرد و وقتی برق ...ه روشن شد، خودش را در پاگرد پلکان ... سوم، بیرون از آپارتمان یافت. نظر ...نکه در ورودی از تو قفل بود، این واقعه ...ا به‌فکر فروبرد و علیرغم نهیب عقلش، ...یم گرفت همانطور که از خانه خارج ... بود، با عبور از دیوار به‌آنجا برگردد. ... توانایی عجیب که به‌نظر می‌رسید ...نگوی هیچیک از آرزوهایش نباشد، ...ی هم او را مشوش نکرد و شنبه شب ... که با استفاده از هفته انگلیسی[1] پیش ... محله رفت که قضیه را باو در میان ...ارد، دکتر خودش را متقاعد کرد که ...است می‌گوید و بعد از معاینه، علت را ...تصلب مارپیچی جدار غدهٔ تیروئید او ...یص داد و تجویز کرد، کار مفرط و خستگی‌آور انجام دهد، و سالی دو کاشه، محتوی گرد پیرت تراوالانته، مخلوط آرد برنج و هورمون سانتور[2] مصرف کند. دوتی‌یول یکی از کاشه‌ها را میل کرد وبقیه را در کنجه گذاشت و دیگر به‌فکرش هم نیافتاد.

اما از کار مفرط و خستگی‌آور؛ فعالیتهای شغلی او از کارهائی ترتیب یافته بود که هیچ فشار و شدتی نداشت ومستلزم صرف انرژی فوق‌العاده‌ای نبود. پس درپایان یک سالی که گذشت موهبت عبور از دیوار را دست نخورده حفظ کرده بود. منتهاهرگز از این استعداد استفاده نمی‌کرد، مگرگاهی از سر غفلت؛ چون دربرابر حوادث کنجکاوی زیادی نداشت و به‌وسوسه‌های تخیل هم بی‌اعتنا بود. حتی به‌فکرش هم نمی‌رسید که از راهی غیر از در وارد خانه شود، آن هم بعد از آن که شرافتمندانه کلید را در قفل می‌چرخاند، در را باز می‌کرد. اگر یک واقعه خارق‌العاده یکدفعه زندگیش را زیر و رو نمی‌کرد، شاید در آرامش و سکون روزمره‌اش پیر میشد، بی‌اینکه بوسوسه بیافتد که موهبتش را آزمایش کند. آقای «مورون»، معاون ادارماش، به کار دیگری منتقل شد و بجای او شخصی آمد به‌اسم آقای «له‌کوبیه» که خلاصه و کوتاه حرف میزد و سبیلی ماهوت‌پاک‌کنی داشت. معاون جدید از همان روز اول عینک پنسی زنجیردار و ریش بزی مشکی «دوتی‌یول» را با نظر خیلی نامساعدی تحویل گرفت و نشان داد که باو

... یك چیز كهنه مزاحم و كمی كثیف ... می‌كند؛ اما وخیم‌تر از همه این بود ... معاون ادعا كرد میخواهد اصلاحاتی ... و قابل ملاحظه واساسی در اداره، ... مشوش كردن آرامش عضو زیردست ... بعمل آورد. «دوتی‌یول» از پیشنمال ... به‌این طرف نامه‌هایش را بااین شكل ... می‌كرد: «عطف به‌مرقومه شریفه ... فلان ماه جاری، و مضافاً، عطف به ... قبلی، به‌شرف اطلاع میرسانند...» ... «له كویه» فرم دیگری را كه ریخت ... بیشتری داشت جانشین مقدمهٔ ... دوتی‌یول» كرد: «پاسخ نامه مورخ فلان به ... اطلاع می‌رساند...»

«دوتی‌یول» نتوانست بااین سیاق ... عادت كند، و علیرغم خود با سماجتی ... ارادی كه به‌قیمت تنفر روزافزون معاون ... تمام میشد، به‌سیاق سنتی خود برمیگشت. ... محیط ادارهٔ لت برایش تقریباً سنگین ... میشد، صبح، با تشویش سر كارش حاضر ... میشد و پشت در رختخواب، غالباً یك ربعی ... بفكر و خیال می‌گذراند تا خوابش ببرد. ... آقای «له كویه» از این تمایل ارتجاعی كه ... اصلاحات اورا به‌مخاطره‌انداخته بود برآشفته ... شده و دوتی‌یول را به‌یك پستوی تیره و ... باریك متصل به‌اتاق خود تبعید كرده بود. ... راه ورودی این پستو از دری كوتاه و تنگ ... در راهرو باز میشد و با حروف درشت ... روی آن نوشته بودند: قابیاره. دوتی‌یول ... با حال تسلیم، این تحقیر بی‌سابقه را قبول ... كرده بود، اما درخانه موقعی كه ماجرای ... یك واقعهٔ خونین را در روزنامه می‌خواند، ... ناگهان متوجه شد كه آرزو می‌كند كاش ... آقای «له كویه» قربانی آن واقعه می‌بود.

یك روز معاون در حالی كه نامه‌ای ... را در دست تكان میداد توی پستو نازل شد و شروع به‌هوار كشیدن كرد:

«این قب دستمال را دوباره درست ... كن! این قب دستمال بی‌سمی را كه اداره ... مرا بی‌حیثیت كرده دوباره درست كن!»

دوتی‌یول خواست اعتراض كند، ولی آقای له كویه با صدایی رعدآسا اورا سوسكی ... وابسته به‌سنتهای ارتجاعی خطاب كرد. وپیش از رفتن، نامه‌ای را كه در دست داشت مچاله كرد و توی صورت دوتی‌یول پرت كرد. دوتی‌یول آدم محجوب ولی با مناعتی بود. در پستویش، تنها، كمی خونش به‌جوش آمد، ... ناگهان دستخوش الهام شد ازصندلیش بلند شد و از دیواری كه دفتر او را از دفتر معاون جدا می‌كرد، گذشت ولی بااحتیاط، به‌طوری كه فقط سرش از آن طرف بیرون آمد. آقای له كویه پشت میز كارش، با حالتی هنوز عصبانی داشت یك ویرگول را در نوشته یكی از كارمندانش، كه برای تصویب پیش او آورده بودند، جا بجا می‌كرد، كه صدای سرفه‌ای را در اتاق شنید. چشم بلند كرد و با وحشتی توصیف‌ناپذیر، سر دوتی‌یول را كه مثل كلهٔ تزئینی شكار یك شكار بدیوار چسبیده بود دید. واین سر، زنده بود واز پشت عینك پنسی زنجیردارنگاه حسرت‌باری بهاو میافكند، عجیب‌تر اینكه سر شروع بحرف زدن كرد و گفت: ــ آقا، شما لاتید، خل و بی‌ادبید.

آقای «له كویه» كه از وحشت‌دهانش بازمانده بود، نمی‌توانست نگاه از این‌منظره بردارد. بالاخره خود را از صندلی كند وبه راهرو پرید و تا پستو دوید. دوتی‌یول قلم در دست در جای همیشگیش درحالتی آسوده و مشغول به‌كار نشسته بود. معاون مدتی درازی بهاو نگاه كرد و پس از تمجمج چند كلمه، بهاتاقش برگشت تازه نشسته بود كه سر، دوباره روی دیوار ظاهر شد.

«آقا شما لاتید، خل و بی‌ادبید.»

در جریان همین یك روزه سر وحشتناك بیست و سه دفعه روی دیوارظاهر شد و روزهای بعد هم به‌همین ترتیب، دوتی‌یول كه از این بازی آرامشی به‌دست آورده بود دیگر فقط با ناسزا گفتن به معاون راضی نمیشد. تهدیدهای گنگ و اسرارآمیزی می‌كرد. مثلاً با صدائی خفه و توام با خنده‌های واقعاً شیطانی فریاد می‌كرد:

ــ منم منم روباه تو، خاك میریزم تو آش تو (خنده) آش تو شور شود، چشمای‌تو كور شود (خنده).

به‌شنیدن اینها بود كه معاون بیچاره رنگش بیشتر میپرید، نفسش بیشتر می‌گرفت و موهایش سیخ می‌شد وعرق احتضار از پشتش سرازیر می‌گشت. روز اول نیم‌كیلو لاغر شد، هفتهٔ بعد گذشته از این كه گوشت تنش به‌حد چشمگیری آب شده بود، عادت كرده بود كه آش را با چنگال بخورد وبه پاسبانها سلام نظامی بدهد. آغاز هفته دوم، یك آمبولانس به‌خانه‌اش رفت و او را به بیمارستانی برد. دوتی‌یول كه از ظلم و زورگویی آقای «له كویه» خلاص شده بود توانست به‌سیاق انشاء محبوب خود برگردد: «عطف به‌مرقومه شریفه مورخهٔ فلان ماه جاری...»

با این حال ارضاء نشده بود. چیزی در وجودش طلب میكرد. احتیاجی تازه و آمرانه كه چیزی نبود جز نیاز به گذشتن از دیوارها.

بدون‌شك‌می‌توانست این‌كار را به‌راحتی انجام دهد. مثلا در خانه‌اش كه از این كار غافل هم نشد. ولی آدمی كه چنین موهبت عظمائی داشته باشد، نمی‌تواند مدت زیادی به‌عمل كردن آن روی چیز حقیری خود را راضی كند از طرف دیگر گذشتن ازدیوار نمی‌توانست به‌خودی خود هدفی باشد.

شروع حادثه همیشه دنباله‌ای می‌طلبد، گسترشی و در مجموع ما به‌ازائی را. «دوتی‌یول» این را خیلی خوب فهمید. در خود نیازی به‌انبساط، تمایلی روزافزون به تكامل خویش و به‌پیش گرفتن از خود، و دریغی، كه چیزی بود مثل دعوت از پشت دیوار، احساس می‌كرد. بدبختانه دراین‌میان از داشتن یك هدف محروم بود. غسن‌مطالعه روزنامه، بخصوص در قسمتهای سیاسی و ورزشی كه بنظر او فعالیتهای شرافتمندانه‌ای می‌آمدند، دنبال الهامی می‌گشت. امابالاخره وقتی فهمید كه این مسائل، برای اشخاصی كه میتوانند از دیوار عبور كنند، هیچ عایدی ندارد، بطرف اعمال خلاف متوجه شد كه وسوسه‌انگیزتر بود.

اولین سرقتی كه «دوتی یول» به آن دست زد از یك موسسهٔ بزرگ اعتباری واقع در ساحل راست[۲] بود. از دوازده دیوار و تیغه گذشت به گاو صندوقهای مختلف داخل شد و جیبهایش را پر از اسكناس كرد و پیش از آنكه خارج شود، با یك گچ قرمز، امضائی باقی گذاشت به اسم مستعار «گارو ــ گارو»، با یك پاراف خیلی خوشگل كه فردا همهٔ روزنامه‌ها عین آن را چاپ كردند.

بعد از یك هفته اسم گارو ــ گارو معروفیت فوق‌العاده‌ای به‌دست آورد. محبت مردم، بی‌ملاحظه كاری، به طرف این دزد باشخصیتی كه پلیس را خوب دست بسر كرده بود متوجه شد.

دوتی یول هر شب با یك شاهكار تازه خواه علیه یك بانك یا یك جواهرفروشی و یا یك شخص ثروتمند وجود خود را نشان میداد. در پاریس و در ولایات هیچ زن مختصر خیالباقی پیدا نمیشد كه عطش سوزان تعلق جسمی و روحی به‌گارو ــ گارو مخوف را نداشته باشد.

بعد از سرقت الماس معروف «بوردیگالا» و دستبرد به بانك شهرداری كه هر دو در عرض یك‌هفته واقع شده اشتیاق مردم به‌حد هذیان رسید. وزیر داخله مجبور به‌استعفا شد و وزیر ثبت را در این سقوط به‌دنبال خود كشید.

با این حال، دوتی یول كه یكی از ثروتمندترین مردان پاریس شده بود همچنان در اداره‌اش وقت‌شناس و دقیق بود و شایعاتی درباره اعطای جوائز آكادمیك به‌او جریان داشت. لذت بامدادی‌اش در اداره، گوش كردن به‌تفسیرهائی بود كه همكارانش درباره دسته گلهای شب گذشته او می‌كردند. می‌گفتند: این «گارو ــ گارو مرد فوق‌العاده‌ای است، سوپرمن است، نابغه است». دوتی یول به شنیدن این ستایشها از حجب سرخ میشد، و از پشت عینك پنسی زنجیردارش نگاهش از دوستی وحق‌شناسی برق میزد. روزی این محیط محبت‌آمیزچنان اعتماد او را جلب كرد كه متوجه شد نمی‌تواند رازش را مدت زیادی نگهدارد. با قیماسه حجبش به همكارانش، كه دور روزنامه‌ای كه جریان سرقت بانك فرانسه را درج كرده، حلقه زده بودند، با صدای متواضعانه‌ای گفت:

ــ میدانید، گارو گارو منم!

این اعتراف دوتی یول، با خنده‌ای شدید و طولانی روبرو شد و رفقا محض مسخره به او لقب گارو ــ گارو دادند. عصر، موقع ترك اداره دوتی یول سوژهٔ شوخیهای رفقایش شده بود و زندگی در نظرش دیگر به‌آن زیبائی نبود.

چند روز بعد گارو ــ گارو، در یك جواهرفروشی كوچهٔ لاپه Lapaix خودش‌را گیر گشت شب انداخت. امضایش را روی ماشین صندوق مغازه گذاشته بود و ضمن خواندن آوازهای مستانه با یك جام طلای خالص ویترین‌های مغازه‌ها را خرد می‌كرد برایش خیلی آسان بود كه از یك دیوار بگذرد و از دست گشت شب فرار كند، اما همهٔ قرائن دلالت می‌كند بر این كه او می‌خواست توقیف شود و احتمالاً تنها به‌این منظور كه همكارانش را كه ناباوری آنها به جانش آورده بود انگشت بدهان كند.

این همكاران فی‌الواقع وقتی كه روزنامه‌های فردا عكس دوتی یول را در صفحه اولشان چاپ كردند، سخت غافلگیر شدند ــ و به تلخی حسرت‌خوردند كه چرا همكارنابغه‌شان را بدوستی نشناخته بودند.

و برای تجلیل ازاو جملگی ریش‌بزی كوچكی گذاشتند. بعضی‌ها كه دچار ندامت وحسرت‌بیشتری‌شدند، حتی‌سعی كردند كیف بغلی یا ساعت فامیل، دوستان و آشنایانشان را كش بروند.

بدون شك این طور قضاوت خواهد شد كه خود را به‌چنگ پلیس انداختن برای متحیر كردن چندتا همكار، بی‌احتیاطی بزرگی است، كه از یك آدم استثنائی زیبنده نیست، اما محرك ظاهری اراده در اخذ چنین تصمیمی سخت ناچیز است. دوتی یول تصور می‌كرد كه تسلیم یك هوس انتقامجویانه غرورآمیز شده‌است. در حالی كه واقعاً فقط و فقط در سراشیبی سرنوشت افتاده بود. برای آدمی كه از دیوار عبور می‌كند پیشرفتی در كار وجود ندارد اگر لااقل یك دفعه زندان را تجربه نكرده باشد.

وقتی كه دوتی یول‌وارد زندان ساخته شد، این احساس را كرد كه سرنوشت نسایحش كرده است. ضخامت دیوارها برایش یك ضیافت واقعی بود. فردای همان روز حبس، زندانبانها با حیرت مشاهده كردند، كه زندانی میخی به‌دیوار سلولش كوبیده و ساعت طلای رئیس زندان به‌آن آویزان است. زندانی نتوانست یا نخواست فاش كند كه این شیئی چطور به‌تصاحب او درآمده است. ساعت به صاحبش برگردانده شد و فردا دوباره به اضافه جلد اول كتاب سه تفنگدار كه از كتابخانه رئیس برداشته‌شده بود، بالای سر او پیدا شد. كاركنان‌ساختمان خونشان بجوش آمده بود.

بعلاوه نگهبانها شكایت كردند كه از جائی كه معلوم نبود، ضربات پا به‌قسمت خلفی بدنشان نواخته میشود.

مثل این بود كه دیوارها نه تنها گوش، بلكه پاهم داشته باشند. از توقیف گارو ــ گارو یك هفته می‌گذشت كه رئیس زندان، یك روز صبح كه وارد دفترش شد این نامه را روی میزش پیدا كرد:

«آقای رئیس، عطف به مذاكره مورخ ۱۷ ماه جاری مفتخرم به اطلاعتان برسانم كه قرائت جلد دوم كتاب سه تفنگدار را بپایان رساندم و تصمیم این است كه امشب بین ساعت یازده و بیست وپنج و یازده وسی و پنج دقیقه فرار كنم.

استدعا دارم احترامات عمیق اینجانب را بپذیرید.

گارو ــ گارو»

علیرغم احتیاطات شدیدی كه آن‌شب انجام شد، دوتی یول در ساعت یازده و سی دقیقه فرار كرد. خبر فردا فاش شد و همه‌جا هیجانی فوق‌العاده در مردم به‌وجود آورد.

با این حال دوتی یول كه شهرت تازه‌ای زده و از این راه به‌اوج محبوبیت خود رسیده بود، زیاد در فكر مخفی كردن خود نبود. و بی‌هیچ احتیاطی در محله مونمارتر آمد و شد می‌كرد. سه روز پس از فرارش، «المدكی» قبل‌از ظهر توی كافه «روه» در كوچهٔ «كولن كوره» موقعی كه با رفقایش شراب سفید می‌خورد دستگیر شد.

گارو ــ گارو كه دوباره به ساختمان منتقل شده و در زندان تاریك بسیار مستحكمی محبوس شده بود، همان شب فرار كرد و رفت كه در اتاق مخصوص[۱] مهمان، در آپارتمان رئیس زندان بخوابد. فردا صبح طرفهای ساعت ۹ زنگ احضار مستخدم را زد كه برایش صبحانه بیاورد و بدون‌مقاومت، گذاشت كه نگهبانها كه خبر شده بودند، بگیرندش. رئیس كه عصبانی شده بود،یك پست نگهبانی دم در زندان او مستقر كرد و زیراخیه‌اش گذاشت. طرفهای ظهر، زندانی برای صرف ناهار به رستورانی در مجاورت زندان رفت و بعد از آن كه قهوه‌اش را نوشید به‌رئیس تلفن كرد. ــ الو ... آقای رئیس، شرمنده‌ام، همین الان كه می‌خواستم بیایم بیرون یادم رفت كیف پول شما را بردارم، بطوری كه الان توی

بقیه در صفحه ۷۲



حسن شهباز

۳
معمای جیمز جویس
و راز کتابی جهانگیر بنام «یولیسیس»



۹) ۲ بعد از ظهر ـ استفن، باك موليگان و هينز در خانهٔ ملی سخت به بحث و مناظره پرداخته‌اند. موضوع آنها شکسپیر است. استفن از فرضیه‌های خود پیرامون ت و همچنین زندگانی خصوصی شکسپیر سخن به میان ورد و آنان را به‌سوی یکی از پرونده‌های روزنامه می‌ ند. (این بخش، به‌منزلهٔ بخشی است در اودیسه مربوط سکایلا و کاریبدیس).۳۹

۱۰) ۳ بعد از ظهر ـ آقای بلوم در معیت استفن، ون ددالوس پدر او و دیلی، خواهر استفن و همچنین ی دیگر سرگشته خیابانهای دابلین می‌شوند. درهمدمه ه از این داستان، مناظر و سر و صداهای این شهر برابر خواننده مرتسم شده است. گردش در شهر باصحنه‌ای عبور نایب‌السلطنه ایرلند و اتباعش را به‌سوی بازار به نشان می‌دهد خاتمه می‌پذیرد. (این قسمت به‌جای صخره‌های سرگشته در داستان اودیسه آمده است).۴۲

۱۱) ۴ بعدازظهر ـ آقای بلوم به هتل اورماند می‌ تا ناهار صرف کند و در آنجا مجدداً پدر استفن را می‌ که در معیت برادرش، عموی استفن است. بعد عوض ند یك نامهٔ عاشقانه به معشوقهٔ خود بنویسد ـ درست مین دقایق، زنش مالی با دلدارش بلیزز مشغول معاشقه . (اینجا نمایشگر بخش ساحره‌های آوازخوان در ان اودیسه است).۴۴

۱۲) ۵ بعد از ظهر ـ آقای بلوم وارد یك «بار» می‌ تا با مارتین کانینگهام ملاقات کند و ترتیب پرداخت ت بیمهٔ خانم دیگنام را بدهد. ازقضا سر مشاجره‌اش با ل کوزاك باز می‌شود و اینجو در سر مسائل سیاسی ت به‌هم می‌تازند و اینجاست که آقای بلوم احساسات سامی از خود نشان می‌دهد و سنگ تنومند کوزاك او عقیب می‌کند و وی از بیم جان به‌اتومبیلی پناه می‌برد. زاك بست نمایشگر غول یك‌چشم است).۴۹

۱۳) ۸ بعد از ظهر ـ آقای بلوم از قدم‌زدن بسیار ه شده است. به ساحل می‌رود تا کمی بیاساید. در حالی روی شنهای ساحل لم داده، چشمش به گرتی ماکداول ند که دختر زیبایی است و دارد با عده‌ای از اطفال می‌کند. از تماشای قسمتهای عریان بدن دختر سخت یك می‌شود و با تجسم عشقبازی با مالی در سالهای ش، اطفاء شهوت می‌کند. (اینجا بخشی است که نشان ه بخش نازیکا در افسانهٔ اودیسه است).۵۰

شنایی روحی خود (در اینجا استفن چیز سخت الله در این مکان، در داستان یولیسیس، بخشی که نگر تسلط نویسنده در سبکهای گوناگون ادبی است یان می‌آید و موضوع سخن از گسترش زبان انگلیسی در رحم (زن)، ادامه می‌یابد. استفن هم در همین زایشگاه ر با باك موليگان در بخش انترن‌ها باده‌نوشی می‌کند. آقای بلوم با استفن که در حال مستی و بیخبری است، رحم او را برمی‌انگیزد. هنگامی که آنان تصمیم می‌ ند شبانه پای به محلهٔ بدنام بگذارند او نیز همسفر آنان ود (این بخش از نظر تشابه، همانند بخشی است که سید نرهٔ گاوان رب‌النوع خورشید به‌میان می‌آید).۵۱

۱۵) نیمه‌شب ـ در فاحشه‌خانه‌ای که به‌وسیلهٔ بلاکوهن ه می‌شود، و آقای بلوم در معیت استفن پای بدان نهاده ، حوادثی پیش می‌آید که منتقدان آنرا شب والپورگیس ن نام نهاده‌اند. تخیلات شیطانی و اوهام بی‌اساس گریبان و را می‌گیرد و با حوادث روسپی‌خانه و رویاهای ناشی از بهم می‌آمیزد و بالا جولانگاهی برای یکه‌تازی شده در زمینه‌های گوناگون ادبی، به‌ویژه سبکها و ای مختلف نویسندگی فراهم می‌آورد. سرانجام استفن ، مادر خود را می‌بیند، مادری که وی می‌پندارد مسئول ش اوست و در یك لحظه، بدون اینکه بداند چه می‌کند، چراغ اتاق را می‌شکند و می‌گریزد. در خارج از خانه، اع با دو سرباز انگلیسی می‌پردازد. او را بقصد کتك ند تا آنجا که بیهوش می‌شود. آقای بلوم پای به‌میان د و استفن را نجات می‌دهد، در همانحال خوشش می‌ که فرزند مردهٔ خود را یافته و رهایی بخشوده است ن بخش نمایشگر بخشی است در اودیسه که سرسه، فسونگر اودیسیوس و یارانش را افسون می‌کند).۵۲

۱۶) یك بامداد ـ استفن بخود می‌آید و درمعیت بلوم راهی خانه می‌شوند. در راه هردو قهوه‌ای می‌ ند و همصحبت یك ملوان و چند بارپیر کشتی می‌ . ملوان برای آنان داستانهای حیرت‌انگیز بیان می‌ و ه مدتی آنانرا بخود و افسانه‌های رویاآمیز مشغول سازد. (این بخش نمایشگر بخش یومیوس در افسانهٔ ه است).۵۳

۱۷) ساعت دو بامداد ـ استفن در معیت آقای بلوم انه می‌رود و بجای اینکه به خوابگاه خانهٔ خود رو کند معیت وی داخل مطبخ می‌شود وایشان هردو کاکائو رشند و پیرامون مسائل گوناگون از قبیل موسیقی، ، نجوم و آینده ایرلندیها و یهودیها بهبحث می‌ ند. ضمن این مکالمات، حقایقی پیرامون زندگانی ن و آقای بلوم به‌میان می‌آید و پرسشها وپاسخهائی

مطرح می‌شود که از نظر فرم شبیه به‌کتاب اصول دین و شرعیات است. (اینجا در مقام مقایسه با اودیسه، بخشی است که موضوع ایتاکا، زادگاه اودیسیوس، به‌میان می‌آید).۵۴

۱۸) دیرگاه شب ـ استفن سرانجام به‌خانهٔ خویش می‌رود و آقای بلوم به‌تخت پای می‌نهد تا ماجرای روز را برای همسرش که بیدار است تعریف کند. داستان یولیسیس از اینجا ببعد در گذرگاهی قرار می‌گیرد که تا پایان یکی از شگفت‌آورترین و نادرترین نوشته‌های بشری را بوجود می‌آورد. اینجاست که «سیلان هوشیاری» آغاز می‌شود و نمایشنامه‌ای در برابر چشم خواننده اجرا می‌شود که بازیگرش فقط یکنفر است: مالی بلوم، همسر لئوپولد بلوم، ومحل اجرای نمایش هم فقط یك محل است، تختخوابی که مالی بروی آن دراز کشیده وآن دیگر نقش آفرینانی که در ذهن این زن ایفای نقش می‌کنند و می‌گذرند، شوهر، فاسق و دخترش است وآنچه از آغاز تا انجام حاکم برو جودش است تمایلات شدید جنسی است و سیری در تجربه‌های جنسی از دوران‌طفولیت تا زمانی که شوهر کرده و بعد برای خود فاسق گرفته واز تماس بدنی با آنها غرق در شور وهیجان و لذت شده است. (اینجا مالی بازیگری است در مقابل پنه‌لوپه همسر قهرمان داستان اودیسه.)۵۵

این بخش از داستان یولیسیس بطور تقریب‌متضمن بیست هزار کلمه است که بدنبال هم آمده و در آغاز بصورتی است که گوئی مالی از خود سئوالی می‌کند و بعد به‌پاسخ سئوال می‌پردازد و آنگاه که حوادث چون زنجیری از رویا شروع می‌شود، دیگر از نظر فرمنگارش، نه نقطه وجود دارد، نه سرسطر و نه‌آغاز فصل ـ واژه‌ها چون سیلاب از مغز نویسنده بیرون می‌ریزند و گفته‌ها و شنیده‌ها و خیال‌ها و صحنه‌ها همه بهم می‌آمیزد وبرصفحه کاغذ می‌آیند. واین فقط نیروی فهم خواننده است که تشخیص دهد هر کلمه یا جمله متعلق بچه شخص وهر واژه نمودار چه صحنه یا خاطره است.۵۶

به‌این منظور گفتگوی مالی در دوصفحهٔ پایان کتاب یولیسیس توجه کنید. ترجمهٔ فارسی، همانند متن اصلی، فاقد نقطه‌گذاری است.۵۷

کلبارو دوست دارم دلم می‌خواست همهٔ اونجاتوی گل سرخ غرق میشدن خدای آسمون هیچ چیزمث طبیعت نمیشه مث کوههای وحشی اون موقعی که دریا و موجها هجوم میارن اون موقعی که ییلاق قشنگ با دشتهای ذرت و گندم و همه نوع‌چیزها وهمهٔ رمه‌های خوش‌منظر که اینوراونوردیرسه‌میزنن و قلبتو شاد میکنن اینکه آدم رودخونه‌ها را ببینه و دریاچه‌ها و گلها همه نوع وهمه شکل وبوهاو رنگها که همه‌جا خودشون رو نشون میدن حتی از ته گودالها وآبچال و بنفشه طبیعت مال اونهائی هرهست که میگن خدا نیس من برای همهٔ دانششون بشکن هم نمیزنم۵۸ چرا نمیرن و چیزی خلق‌بکنن من بارها از این خدا نشناسا یا هرچی میخوان خودشونو صدا بزنن پرسیدم که چرا نمیرن و اول از همه ریگهارو از ته گلشون پاك کنن و بعد برین و برای کشیشا گریه و زاری بکنن واونوقت بمیرن و چرا چرا برای اینکه اونا از جهنم میترسن بخاطر اینکه‌وجدان بدیدارن آرهجونیمن۵۹ اونارو خوب میشناسم‌چه کسی اول توی این کائنات بود پیش از آنکه یکی باشه که همه را بسازدچه کسی آه اونا نمیدونن منهم نمیدونم و مثرحالتین و ببینین که اونا میخوان ندارن خورشیدطلوع بکنه واون روزی که ما در سه‌هاوت۶۰ بودیم وسط نودوونهدونه‌ها لم داده بودیم واون سرتاپا لباس تویید خاکستری تنش بود و کلاه حصیری سرش بود بهم گفت که فردا خورشید برات طلوع میکنه و من اونو وا داشتم که بمن پیشنهاد آره بکنه۶۱ اول بیش یك تیکه کلوچه از دهن خودم بهش دادم۶۲ و مث اینسه که سال کبیسه بود آره شانزده سال پیش خداجون بعد از اون بوسه طولانی نفسم بند اومد آره بمن گفت که من گل کوهم۶۳ آره ما همه گل کوهیم همهٔ بدن زن آره اون تنها چیز راستی بود که او در تمام عمرش گفت۶۴ و خورشید امروز برات میدرخشه آره بهمین دلیل بود که من ازش خوشم میاومد برای اینکه دیدم فهمید یا حس کرد که زن چیه ومن میدونستم که همیشه میتونم با او کنار بیایم من هرلذتی میخواستم بهش دادم واونقدر باهاش بازی کردم تا از من خواهش کرد که بهش آره بگم واول جواب نمیدادم و فقط بطرف دریا نگاه میکردم و آسمون ودرباره چیزائی فکر میکردم که او از مالوی ومستر استنهوپ وهستر و بابا وناخدا گروز پیر اسلیونست ودلوانها لوتها داشتن روی اسکله بازی میکردن که پرنده‌هاشون را پرواز

توضیح و معذرت
در شماره گذشته مقاله جیمزجویس
درصفحه ۵۵ ستونهای اول وسوم اشتباها
بجای هم چاپ شده بود، لطفا هنگام
مطالعه توجه فرمائید.

دریاتارن[۹۴] و بقول خودشون میگم خوشو وطرقیاقو بشور را انجام بدن[۹۵] واون نگهبانه جلوی خونهٔ فرماندار با اون چیزی که دور کلاهخود سفیدش بود بدبخت بیچاره توی گرما داشت سرخ میشد و دخترای اسپانیائی با اون شونه‌های سر بلندش که بموهاشون زده بودن و شالهائی که رو شونه انداخته بودن ودر آن سبح خودشون را بحراج گذاشته بودن واون یونانیها و جهودها و عربها و خدا میدونه از چه جاهای دیگه از سرتاسر اروپا و خیابان دیوک و بازار مرغ و خروس که تابیرون لاربی شارونز صدای قدقدشون میومد واون الاغهای بدبخت که چرت میزدن و پس و پیش میرفتن واون آدمهای ولگرد که عبا سر کشیده بودن وروی پله توی سایه خوابیده بودن واون چرخهای گندهٔ گاریها که گاو نر اونارو میکشید واون قصرهائی که چند هزار سال عمر داشتن آره وهمهٔ اون مراکشیها که سرتاپا سفید بودن ومث سلطانها عمامه سرشون بود واز شما خواهش میکردن که یه دقیقه توی دکان اونا بشینین ورونده[۹۶] بااون پنجره‌های قدیمی مسافرخونه‌ها و اون چشمهائی که پشت شبکهٔ آهنی پنهون شده بودن و منتظر بودن که عاشقشون بیاد و به اون آهن بوسه بزنن واون شرابخونه‌هائی که شبها نیمه بازند واون قاشقکها و شبی که ما در

الجسیراس بدقایق نرسیدیم و نگهبان با اون فانوسی که در دستش بود به آرامی پرسه میزدو اوه آن سیلاب تند وحشتناکی که اومد و اوه اون دریا دریائی که بعضی وقتا سرخ بود مث آتیش واون غروبای باشکوه ودرختای انجیر باغای آلامیدا آره و تموم اون کوچه‌های کوچولوی عجیب وغریب وخونه‌های صورتی و آبی و زرد وباغای رزو یاس و شمعدونی و کاکتوس و جبل‌الطارق مث دختری آنجا که من دختر کوه بودم آره وقتی من گل سرخ رو بموهام زدم همونجوری که دخترای اندلسی میزدن و ببینم بهتر نیس یه قرمزش رو بزنم آره و اون چه جوری منو زیر یه دیوارمغربی ماچ کرد و من فکر کردم خوب اینم مث مردای دیگه و بعد با چشمام ازش پرسیدم که دوباره‌از من بخواد آره و بعدازم پرسید که من آماده‌ام آره بگم برای گل کوهم ومن اول دستامو انداختم دورش آره و پائینش کشیدم تا بتونه همهٔ عطر پستونهامو حس کنه[۹۸] آره و قلبش داشت از طپش دیوونه میشد و آره گفتم آره میگم آره.

برای آشنائی با شیوه جویس و مشکلاتی که برای درک زبان او هست، ناچار باید متن اصلی را با دقت از مقابل نظر گذراند:[۹۹]

شاخص‌ترین انگشت‌نماترین و پس سروصداترین بخش کتاب یولیسیز، قسمتی است که قهرمان زن‌داستان، یعنی همین ماریون بلوم ایفاگر نقش اصلی می‌شود واز نظر تطابق با فرم افسانهٔ ادیسه، جایگزین پنه لوپه می‌شود. تفکرات و تخیلات و رویاهای او، بشیوه‌ای که جویس عرضه کرده، مکتبی کاملا نو در دفتر ادبیات‌جهانی گشوده ودر نوع خود، از همهٔ سبکهای ارائه شده درقرن بیست پیشی گرفته است. این طرز نویسندگی، این ایفاگری دو نقش در آن واحد، این درآمیختن تفکرات درون با رفتار برون، این گردآوری اصطلاحات و تشبیهات، این به‌کارگیری شیوه‌های گوناگون نویسندگی در یک اثر واحد، این گریز از تقلید فصل‌نویسی و پرهیز از حفظ تداوم ماجرا، این احتراز از رعایت اصول نقطه گذاری‌در مواقعی که قهرمان در عالم خواب و بیداری است وزمانی که سیلان هوشیارینه آغاز می‌شود، و بالاخره این تلاش مداوم برای نشان‌دادن انسانها بدون هرنوع پیرایگی، هرچند از درون و هرچند از برون، او را یک داستانسرای استثنائی کرد، آنچنانکه الین او را «جنجالی‌ترین» و «پرجدال‌ترین» کتاب زمان ساخت. دراین اثر، که کتابی است مفصل است، هیچکس و هیچچیز کامل نیست، هیچ ماجرائی آغاز وانجام مشخص ندارد، هیچ موضوعی بطور کامل عرضه نشده، و هیچ حرفی به‌نقطهٔ پایان ختم نمی‌شود، همه کس و همه‌چیز ناتمام است وهمین ویژگی داستان جویس است. بلوم واستفن ودیگران همه بازیگرانی‌هستند که بهمین صورت ظاهر می‌شوند و بهمین صورت ناتمام از صحنه خارج می‌شوند.

شاید بهترین سخنی که تا بامروز دربارهٔ جویس گفته شده، نقدکوتاه ریچارد الین باشد که در زندگانی‌نامه وی، چاپ انگلستان بسال ۱۹۵۹، نوشت:

جویس خاریشت همهٔ نویسندگان است. انسانهای ساخته و پرداختهٔ او همه آدمهای مکروهی هستند. مانند آن مرد غمی مسکن که ناشی‌استش است یا آن آدم تن بقضا داده که اسمش بلوم است. مشکل است که بتوان آنها را دوست داشت و مشکلتر که بتوان آنها را ستایش کرد. جویس همینگونه می‌خواست. او آدمها را از آنچه ما، بحکم عادت، توقع داریم دارا باشد، تهی می‌سازد و بعد ما را وامی‌دارد تا نسبت به‌آنها احساس ترحم کنیم.[۱۰۰]

I love flowers Idlove to have the whole place swimming in roses God of heaven theres nothing like nature the wild mountains then the sea and the waves rushing then the beautiful country with fields of oats and wheat and all kinds of things and all the fine cattle going about that would do your heart good to see rivers and lakes and flowers all sorts of shapes and smells and colours springing up even out of the ditches primroses and violets nature it is as for them saying theres no God I woulnt give a snap of my two fingers for all their learning why dont they go and creat something I often asked him atheists or whatever they call themselves go and wash the cobbles off themselves first then they go howling for the nriest and they dying and why why becaus theyre afraid of hell on account of their oad conscience ah yes I know them well who was the first person in the universe before there was anybody that made it all who ah that they dont know neither do I so there you art they might as well try to stop the sun from rising tomorrow the sun shines for you he said the day we were lying among the rhododendrons on Howth head in the grey tweed suit and his straw hat the day I got him to propose to me yes first I gave him the bit of sweetcake out of my mouth and it was leapyear like now yes 16 years ago my God after that long kiss I near lost my breath yes he said I was a flower of the mountain yes so we are flowers all a women body yes that was one true thing he said in his life and the sun shines for you today yes that was why I liked him because I saw he understood or felt wat a women is and I knew I could al ways get I could leading him on till he asked me to say yes and I woulnt answer first only looked out over sea and the sky I was thinking of so many things he didnt know of Mulvey and Mr Stanhope and Hester and father and old captain Groves and the sailors playing all birds fly and I say stoop and washing up dishes they called i on the pier and the sentry in front of th governors house with the thing round hi white helmet poor devil half roasted an the Spanish girls laughing in their shawl and their tall combs and the auctions i the morning the Greeks the jews and th Arabs and the devil knows who else from all the ends of Europe and Duke Street an the fowl market all clucking outside Larby Sharons and the poor donkeys slippin half asleep and the vague fellow in their cloaks asleep in the shade o the steps and the big wheels of th cats of the bulls and the old castl thousands of years old yes and thos handsome Moors all in white and turban like kings asking you to sit down in the little bit of a shop and Ronda with the ol windows of the posadas glancing eyes lattice hid for her lover to kiss the iron and the wineshops half open at night and the castanets and the night we missed the boat at Algeciras the watchma going about serene with his lamp and O that awful deepdown torrento O and the sea the sea crimson sometimes like fire and the glorious sunsets and the figtrees in the Alameda gardens yes and all the queer little streets and pink and blue and yellow houses and the rosegardens and jessamine and graniums and cactuses and Gibraltar as a girl where I was a flower of the mountain yes when I put the rose in my hair like the Andalusian girls used or shall I wear a red yes and how he kissed me under the Moorish wall and I thought well as well him as another and then I asked him with my eyes to ask again yes and then he asked me would I yes to say my mountain flower and first I put my arms around him yes and I drew him down to me so he could feel my breasts all perfume yes and his heart was going like mad and yes I said yes I will Yes.

۷۶ـ در افسانه «اودیسه اسکائیلاه عفریت شش‌سر است که بر صخره‌ای رفیع در مسیر کشتیها قرار گرفته و دریانوردانی که از آنسوی می‌گذرند آنان را می‌رباید وبلع می‌کند. «کاریبدیس» گردابی است نیرومند که کشتیها را در آغوش می‌گیرد و آنان را غرق می‌سازد. بحث و جدال بلوم با افراد و سرانجام رهایی بلوم از حیطهٔ قدرت آنها، تشابه دو بخش را در دو داستان بوجود می‌آورد. داستانسرا بسیاری از مباحثی که معمولا بین اندیشمندان ایرلندی مورد بحث قرار می‌گیرد، در این گفتگوها به میان آورده است.

۷۷ـ صخره‌های سرگشته در افسانه اودیسه خطر بزرگی برای اودیسیوس و همراهانش محسوب می‌شدندبهمین سبب، کالیپسو، ساحرهٔ زیبا و افسونگر به هنگام وداع به قهرمان ایتاک یادآور شد که در حین سفر مواظب این صخره‌ها باشد. گردش بلوم در شهر نیز برشباهت با سفر دریائی اودیسیوس‌است. گفتگوها، برخوردهای ناخوش‌آیند، مشاجرات، برآشفتن بلوم درچند مورد جملگی صحنه‌های بخش صخره‌های سرگشته را در حماسه اودیسه بیاد می‌آورد.

۷۸ـ صایرن‌ها در افسانه اودیسه، الهه‌گانی هستند که با آوای افسونگر خود ملوانان را سحر می‌کنند و به ورطه هلاکت می‌کشانند. در داستان یولیسیز، بلوم درحال اورماندو، بلازِ بویلان را می‌بیند، متوجه می‌شود او شتاب دارد از آنجا برود و می‌داند که این مرد عازم خانهٔ اوست تا با همسرش معاشقه کند. اندیشهٔ این کار و کشتی که به مالی دارد او را مثل آوای سحرانگیزی مشغول می‌کند، در همان حال و کاغذی برمی‌دارد تا نامه‌ای عاشقانه به‌مارتا معشوقه‌اش بنویسد و خیال معشوقه‌اش نیز همانند آوای فسون‌کننده‌ای روح او را به خود مشغول می‌دارد.

۷۹ـ سایکلوپ‌ها که در جلد نهم از افسانه اودیسه خودنمایی می‌کنند غولان یکچشمی هستند که در جزیره‌ای در سر راه اودیسیوس نمودار می‌شوند. پولیفموس، فرزند پوزیدون رب‌النوع دریاهاست و طبیعی است وقتی اودیسیوس او را با تمهیدی نابینا می‌سازد، پوزیدون بر او خشم می‌گیرد و بر خود لعن می‌فرستد اگر بگذارد او به‌مقصد برسد. از اینجاست که بلایا یکی پس از دیگری سر راه اودیسیوس نمودار می‌شود. در داستان یولیسیز، محل نبرد نیز یک جزیرهٔ متروک نیست بلکه داخل یک میخانه است و کسی که در نقش پولیفموس ظاهر می‌شود تا بلوم را بمبارزه بطلبد، یک ناسیونالیست افراطی است. بحث و مشاجره کم‌کم کارش

بقیه در صفحه ۱۵۰









گابریل سلایا
GABRIEL CELAYA
۱

جوانی: از ارنانی تا سن سباستین

رافائل گابریل موخیکا سلایا روز [illegible] مارس ۱۹۱۱ در [illegible] کوچک ارنانی [illegible] چشم به جهان گشوده است. پدر و مادرش «اولین موخیکا» و «آنگلس سلایا»، در آن‌جا خانهٔ کوچکی ـ [illegible] ـ داشتند که برای دور ماندن از هیاهوی شهر، تعطیلات آخر هفته به آن‌جا می‌رفتند.

در این دهکده
من زاده شدم و نفس کشیدم
هنگامی که این کاری دشوار بود:
اقلاً آغاز شروع به بودن می‌کردم!

پدر گابریل سلایا بازرگان است که خود نیز پسر بازرگان بوده است. آنگلس سیاسلایا، مادر گابریل، [illegible] است. این محیطی [illegible] است. در این خاندان، بازرگانی [illegible] روشنفکر و دارای افکار پیشرفته، طبیب و فراماسون در آن پیدا می‌شود. [illegible] از همین طرف است که گابریل جوان میل به [illegible] به ارث می‌برد. [illegible] گابریل سلایا با خواندن [illegible] در باب پزشکی، نقد و مقاله‌های ادبی که [illegible] جوان [illegible] سلایا از خود باقی گذاشته است، با ادبیات تماس برقرار می‌کند. پزشکی دیگر که جراح است و [illegible] خوانده می‌شود، و با کولیتا سلایا خالهٔ



[illegible] کهنه است گابریل که [illegible] شده است خود را به روی آموزگار می‌اندازد، او به کوشش سیلی می‌زند و چند ضربهٔ مشت به آن می‌افزاید. او را از مدرسه اخراج می‌کنند و فقط نمره‌های خوب او است که سبب می‌شود باز دیگر او را بپذیرند.

از این دوره او فقط یک تصویر که او خود در شعری نمایش می‌دهد باقی است:

خود را در عکس‌هایم نگریستم،
در لباس‌های ملوانی‌ام، خندان،
با جعدهای طلایی و خالص
شیطان و بیدار.

او با آن که [illegible] نمی‌تواند به تحصیلات خود ادامه دهد. بسیار خسته است و بیمار می‌شود. پزشکان [illegible] تشخیص [illegible] او [illegible] مدرسه را ترک کند تا در نقطه‌ای کوهستانی استراحت کند. پدر و مادرش او را به [illegible] می‌برند و او [illegible] از ۱۹۲۲ تا [illegible] سال [illegible] می‌گزیند. [illegible] آینده [illegible] این نخستین [illegible] او است.

***

پس از این [illegible] خانواده‌اش [illegible] در اسکوریال اجاره می‌کند و [illegible] خانواده از مارس ۱۹۲۳ تا مارس ۱۹۲۴ در آن‌جا زندگی می‌کنند. اولین موخیکا [illegible] با افراد خانواده [illegible] گابریل نوجوان [illegible] بهبود می‌یابد [illegible] به کتاب‌ها پناه می‌برد [illegible] گابریل [illegible] کتابخانه [illegible].

در این هنگام [illegible] پسر نوجوان [illegible] نخستین اشعار [illegible] قصه‌ها و نمایشنامه‌هایی می‌نویسد [illegible] سلایا [illegible] نوشته‌های اولیه [illegible] در سن‌سباستین [illegible].

در سال ۱۹۲۴ پسر جوان که بهبود یافته است به سن‌سباستین باز می‌گردد و به دبیرستان [illegible] گواهینامهٔ خود را بگیرد. خود او می‌گوید:

شاگردی بسیار خوب بودم و می‌توانم بگویم
که اسمم در تمام جوائز درسی در تابلوی افتخار [illegible]
می‌شد و من توانستم به زودی [illegible] را پر کنم.

در خلال سال‌های بعد [illegible] زبان‌های انگلیسی و فرانسه که خیلی خوب می‌داند [illegible] در سال ۱۹۲۷ گواهینامهٔ خود را می‌گیرد و [illegible] در فرانسه [illegible].

عریان و فروش صورت می‌گرفت
قیمت‌ها طنین می‌افکند
رقم‌ها طنین می‌افکند
و من نفس می‌کشیدم
در یک خانهٔ [illegible]
سپس در وسط جنگل
راحت و پرنده و برگ...
آن‌چنان که خانه غذا می‌خورد
غذا می‌خوردم...

اولین موخیکا [illegible] است که [illegible] ادبی [illegible] پسرش را [illegible] خانوادگی [illegible] گابریل [illegible] که [illegible] ترساند.



شاعر ازدواج می‌کند. در زمینهٔ استعداد [illegible] جراح است که به او اجازه می‌دهد [illegible] آشنایی پیدا کند. اما [illegible] شوهر خاله که خیلی مورد علاقهٔ پسر جوان است [illegible] اولیه [illegible] در سال ۱۹۲۳ [illegible] می‌گذرد.

هر [illegible] بود که برای نخستین بار در برابر یک مرده قرار گرفتم. یکی از شوهر خاله‌هایم بود که [illegible] در میان [illegible] یکی از اتاق‌های [illegible] خفته بود. مرا به نزدیک او آوردند که دعا کنم. اما حضور او، جسد او، مرا [illegible] کرد... این شوهر خاله را [illegible] دوست داشتم، او را [illegible] نمی‌توانستم باور کنم که او کاملاً مرده است زیرا نمی‌توانستم انکار کنم که [illegible] این قطعیت مرگ چیزی پوچ [illegible] این همان خود پوچی است...

ـ گابریل موخیکا، دوران کودکی خود را [illegible] می‌کند. از سال ۱۹۲۲ [illegible] سن‌سباستین می‌رود [illegible] که [illegible] هنگامی که [illegible] است و [illegible] که

مادرید ۱۹۳۵ - ۱۹۳۷ اقامتگاه دانشجویی من

[illegible]

به یاد می‌آورم از کوچه و دیاره
به‌سوی اقامتگاه می‌رفتم
[illegible]

[illegible]

ما شکل نگرفته و تندخو از ولایت می‌آمدیم
گروه گروه در کلبه‌های ارگس تربیت شده بودیم
و در میان پیکرمان خلا وجود داشت.
[illegible]

[illegible]

پس از پایان سال تحصیلی، سلایا به سن‌سباستین [illegible] و در خلال سال ۱۹۲۸ به دوره فرانسه سفر می‌کند [illegible]

[illegible]

- تو هم در اقامتگاه هستی، ؟
- بله
- من هم. این کتاب به نظرت چطور است؟
- خوب.
[illegible]

***

گابریل سلایا و پسرعمویش [illegible]

[illegible]

اقامتگاه دانشجویی؟ چون دنیائی گسترده‌تر بود
اقامتگاه در بنیاد اسپانیای پیوسته گشوده بود

[illegible]

و آراسته به افتخارهای گذشته نیست
[illegible]

در این هنگام اقامتگاه دانشجویان کانون [illegible]

[illegible]

به اطراف خود نگریستم و آنگاه احساس کردم
چه شرمی بزرگ است فرقی [illegible] بودن و
پیوند [illegible]

[illegible]



لائورا لوس ریوس دختر وزیر آموزش رژیم جمهوری را می‌شناسد [illegible]

پس از سال ۱۹۳۳ است که شروع به سرودن [illegible]

سال‌های ۱۹۳۳-۳۵ در زندگی سلایا مرحله‌ای با اهمیت [illegible]

زیرا ما اگر میوهٔ درختی خوب گذشته شده هستیم
در روشنی تازه نیز [illegible]

پسرعمویش [illegible] ۱۹۳۴ [illegible] ۱۹۳۵ [illegible]

***

در این جا اندکی از شرح زندگی گابریل سلایا [illegible]

تفکر

اگر راست باشد که وجود داریم [illegible]
اگر راست باشد که در این جایم
و این چیزی است؛
و اگر راست باشد که اندکی بیش از سنگی سیاه
در میان گیاه‌ها هستم،
اندکی بیش از سنگی سخت در عمق یک چاه،
اگر راست باشد که این روشنایی گیود [illegible]
واقعی است
و این خاکستری‌ها و رنگ‌های [illegible] و
ابرها هستند،
اگر راست باشد که مردی که از کوچه می‌گذرد
کسی نیست که در خواب راه می‌رود،
اگر این سکوت که بی راز و زندگی [illegible]
می‌رود راست باشد
اگر راست باشد که من وجود دارم [illegible]
و اندکی بیش از گیاه جسم هستم؛

اگر به‌راستی اشیاء وجود دارند
و من نیز وجود دارم
و فکرم وجود دارد؛

اگر به‌راستی این شب معطر از گلهای [illegible]
چیزی از واقعیت است،
و اگر این لرزش بی‌پایان که در وجود خود حس
می‌کنم راست است،
اگر به‌راستی [illegible] می‌شوم [illegible]
اگر به‌راستی دنیا در فضایی سنگین از [illegible]
[illegible] زندگی می‌کند
اگر به‌راستی چنین است،
آه! سهلی، سهلی برای همه‌چیز!

بالاخره دوستی دارم

بالاخره دوستی دارم
اسبی کوچک دیگری چون من، خندان،
که روزنامه نمی‌خواند
و فکرش به‌خود گرفتار نیست
و عقاید تعصب‌آلود درباره [illegible] ندارد.

با یکدیگر گردش می‌کنیم و ابلهانه [illegible]
کنیم،
دروغ‌هایی برای یکدیگر تعریف می‌کنیم
نام کشتی‌ها را به‌صدای بلند تکرار می‌کنیم
یا برای ابرهای بیچاره‌ای که [illegible]
نام‌های تازه‌ای خلق می‌کنیم.

آه! زیبایی‌ها [illegible] هواپیماهای سفید!
آه! زیبایی کاج‌ها،
و زیبایی [illegible]
و زیبایی [illegible] پیوسته شادمان،
و زیبایی [illegible] که، دست در دست
هوا اوج می‌گیرند!

آن که در من خانه دارد

زیرا «من» کس دیگر است
[illegible]
چه شگفت است خود را نشسته در این‌جا یافتن،
چشم فروبستن، برگشتن، نگریستن
و صدای زندگی را شنیدن که چون آبشاری دور
در هم بشکند،
چشم فروبستن، برگشتن، نگریستن.

چه شگفت است خود را نشسته در این‌جا یافتن!
چه شگفت است خود را چون [illegible] یافتن
[illegible]
[illegible]

چه شگفت است خود را نشسته در این‌جا یافتن
[illegible]
[illegible]

آه! چه شگفت است، چه سخت شگفت است!
[illegible]
و چنان سخن می‌گوید که گویی «من» است.

سال‌ها و اثرها

فرهاد مهریار

«لوزیاد»ها

LUSIADES



اثر لوئیش ده کاموئش

LUIS DE CAMOES

«لوزیاده‌ها» ـ و به زبان پرتغالی
... لوئیساداش» ـ حماسه‌ای است در ده
... و شاهکار لوئیش ده کاموئش ـ و به
... فرانسوی‌ها کاموئنس ـ که در سال
۱۵... در لیسبون انتشار یافت.

موضوع این اثر عبارت است از سپاه
... وسفر معروف واسکودوگاما برای تحقق
... به طرح دیرین پرتغالی‌ها، یعنی
... به مشرق از دل دریا و در این راه
... پرتغالی‌ها با ناکامی مواجه شده‌بودند.
به نظر تمام کسانی که خواهان
... رفت و ترقی جامعه بشری بودند، این
... واسکودوگاما شایسته آن بود که
... جدیدی پیدا شود و زبان به مدح
... باید و آن کس که توانست به این
... جامه عمل بپوشاند کاموئنس بود
... با صرف سال‌هایی از زندگی خود (از
۱۵... تا ۱۵۷۰) این حماسه را آفرید و بنا
... ساله‌ای، نجات اثر هم خود حماسه‌ای
...

کاموئنس قصد داشت که ضمن
... اقدام واسکودوگاما، تمام افتخار
... خود را نیز در آن بگنجاند و می‌
... خویش را از آغاز کارپادشاهانی آغاز
... که ایمان و بساط حکمرانی گسترده‌اند
... ایمانان را در آفریقا کیفر داده‌اند.»
او با استفاده از اسلوب حماسه‌های
...، وقایع مهم و برجسته کشور خود را
... ماجراهای سفر واسکودوگاما پیوند زده
... و به این طریق یک سوم از اثر خود را
... تاریخ پرتغال اختصاص داده است. و
... برای سفر دریانورد بزرگ به خودی خود
... می‌تواند رشته‌ای از میان این رشته‌ها
... نظر گرفته شود که چون انگیزه و بهانهٔ
... داستانسرایی است از اهمیتی خاص خود بهره
... گیرد، و عنوان اثر کافی است که به این
... ببریم که کاموئنس بیشتر قصد آن
... داشته است که به ذکر وقایع و حوادث
... مهمی کشور خود بپردازد.
«لوزیاده ها یا «لوئش لوئیساداش» به
... پرتغالی‌ها است و ریشه و اصل این
... نامگذاری برای شاعر اهمیتی ندارد، او از
... اساطیری که در بین نویسندگان و
... دوران رنسانس رایج بود الهام می‌
... گرفت. بنابراین اسطوره، «لوسوس» پسر
... باکوس» (خدای شراب) سرزمین پرتغال
... را فتح کرد و نام لوزیتانی را برای آن باقی
... گذاشت. روایتی دیگر این نام را منسوب
... یکی از یاران باکوس می‌داند نه فرزند

***

حماسه کاموئنس با مقدمه‌ای بسیار
... آغاز می‌شود:
«شما قهرمانان دلاور، شما که سلاح
... از سواحل غربی لوزیتانی عزم سفر
... نمایید از حدود و ثغور «تاپروبان» (سیلان)
... گذرید و بر دریاهای ناشناخته شیار افکنید.
... از خوار شماردن خطرها و جنگ‌هایی
... نیروی انسانی آن‌ها را نمی‌توانست
... کند، در دیار اقوامی دور، بساط
... فرمانروایی تازه‌ای گسترده‌اید که برای
... همیشه به آن برجستگی بخشیده‌اید...»
پس از مقدمه‌ای در این دوران، کاموئنس
... سلطان پرتغال و آنگاه به الهه‌های شعر
... روی می‌آورد و سپس به نقل گفت‌وگوهای
... خدایان در مجلسی برفراز اولمپ دارند
... آن درباره سرنوشت پرتغال به بحث
... می‌پردازند، سر گرم می‌شود و در خلال این
... و گوها، پرتغالی‌ها دریاها را در می‌
... نوردند و به راهی که در پیش گرفته‌اند می‌
... روند.
در جمع خدایان، ژوپیتر ـ خدای
... خدایان ـ طرفدار آن‌ها است:

«ساکنان جاویدان «آسپیره شاید اگر
حافظه‌تان از قوم شجاع لوزیتانی دور گشته باشد
نباید از حکم تقدیر که این قدرت را برای
این قوم محفوظ داشته است که آشوری‌ها،
پارسی‌ها، یونانیان و رومی‌ها را از یاد ببرند
بی‌خبر باشید.»

پس از اظهارات ژوپیتر، خدایان دیگر
به آنچه او درصدد اجرا است می‌اندیشند و
به بحث می‌پردازند. باکوس با این نقشه
مخالفت می‌کند. به‌نظر او اگر قوم لوزیتانی
به‌هند برسند، به‌زودی افتخاری که قبلاً در
این دیار بوده است فراموش خواهد شد. اما
ونوس به‌عکس باکوس از این قوم طرفداری
می‌کند زیرا که در این مردم تمام فضائلی
را که ملت قدیم رم از داشته است باز می‌
یابد. مارس نیز در این میان با ونوس همراه
است.

و در خلال این احوال، دریانوردان در
اقیانوس هند پیش می‌روند. از میان ساحل
اتیوپی و جزیرهٔ ماداگاسکار می‌گذرند.
واسکودوگاما، این ناخدای شجاع که قلبش
در برابر اقداماتی از این گونه بنا ضعف
آشنائی ندارد می‌پندارد که این سرزمین‌
ها تهی از مردم هستند و ناگهان با مردمی
بسیار مواجه می‌شود دیباری که پرتغالی‌ها
به‌آن رسیده‌اند ـ ژوپیتر خواسته است
آن‌ها را به آن جا بکشاند که راه هند را
یاد بگیرند ـ موزامبیک کشوری است.
واسکودوگاما سلطان این دیار را در ساحل
می‌پذیرد و ابتدا دوستی و صلح وصفاست
وشادی وهمزیستی. اما‌اندک‌اندک‌سوءظن پیدا
می‌شود و روابط دوستانه اولیه مختل می‌
شود. ساکنان بومی به خیانت می‌پردازند
ولی واسکودوگاما آنان را شکست می‌دهد

و متواری می‌کند. خیانتی دیگر صورت می‌
گیرد و پرتغالی‌ها به «مومباسا» می‌رسند.
«سرود دوم» شرح‌رسیدن گاما ویاران
او به مومباساست. باکوس که مخالف مردم
پرتغال است به ظاهر مردی مذهبی آیینه و
قربانگاهی بنا می‌کند. مردم بومی تن به‌حیله‌
گری می‌دهند. ونوس به حمایت پرتغالی‌ها
برمی‌خیزد. بومیان که خیانت کرده‌اند و
کمینگاه‌هایی ترتیب داده‌اند شکست می‌
خورند و می‌گریزند. ونوس به‌نزد ژوپیتر
می‌شتابد و به‌نفع پرتغالی‌ها به وساطت می‌
پردازد. خدای خدایان برای او آشکار می‌کند
که پیروزی و موفقیت از آن مردم دلیر پرتغال
است و آنان به هند خواهند رسید. مریخ
درخواب بر واسکودوگاما ظاهر می‌شود. سپس
پرتغالی‌ها به راه می‌افتند و یکی از کشتی‌
های مردم بومی را که در اختیار گرفته‌اند
باخود می‌برند. پرتغالی‌ها پس از این ماجرا
به «ملینده» می‌رسند. سلطان این دیار به
دیدار میهمانان خود می‌شتابد و از گاما می‌
خواهد که شرح سلطنت خود و تاریخ قوم
خود را برایش تعریف کند. این سخن
بهانه‌ای است برای آن که در سرودهای
بعدی واسکودوگاما به‌تفصیل از کشور خود
و تاریخ آن و ماجراهایی که به آن افتخار
می‌دهد سخن براند و ماجراهایی را که خود
طی این سفر داشته است برشمارد. این
داستانسرایی واسکودوگاما که از ابتدای
سرود سوم آغاز می‌شود، تااواخر سرود پنجم
طول می‌کشد.

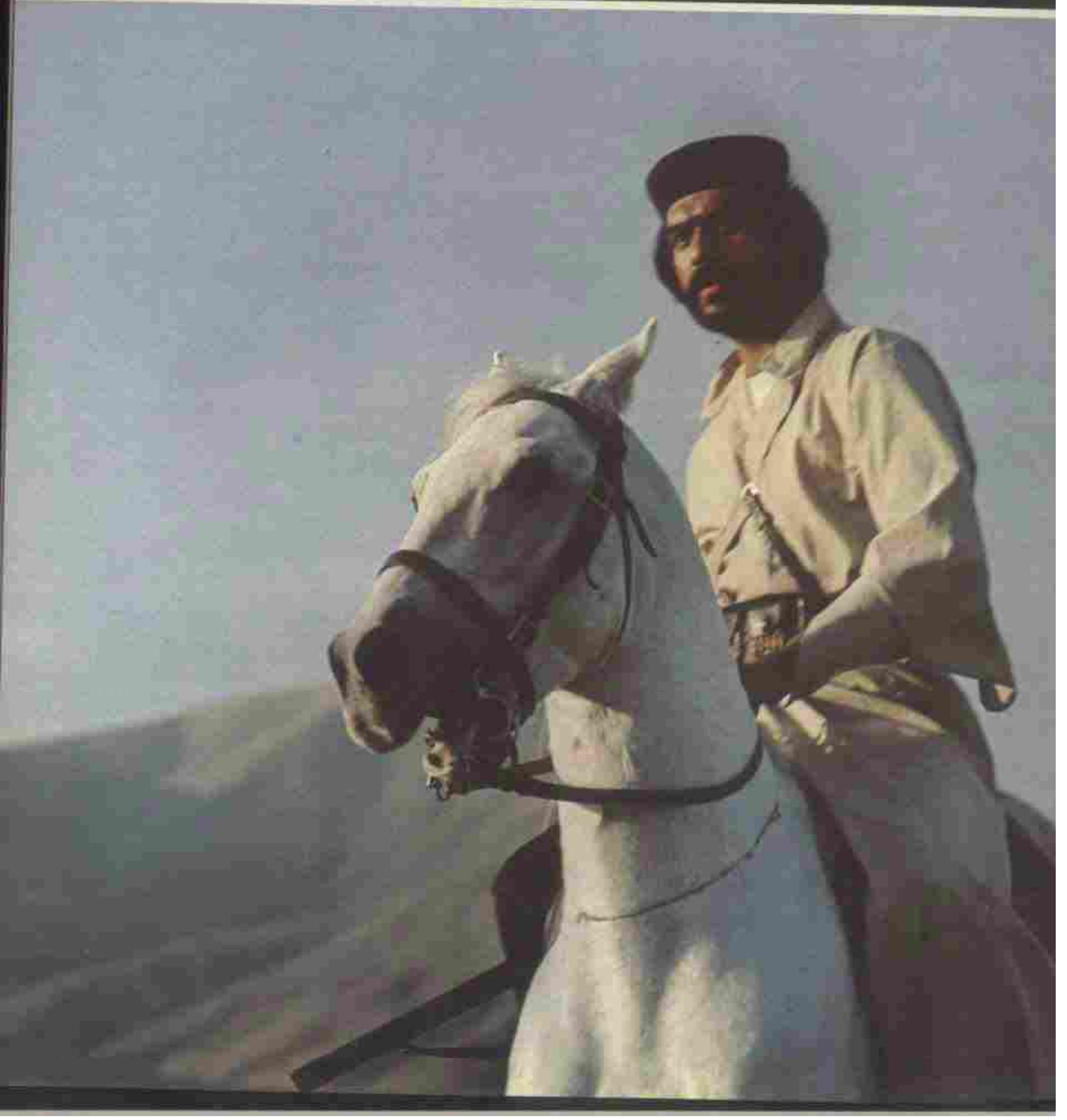
در سرود ششم، پرتغالی‌ها از ملینده
عزیمت می‌کنند. باکوس به‌دریا فرودمی‌آید
و از همه آن‌هایی که در آب‌ها قدرتی دارند
تقاضا می‌کند به او کمک کنند و به این‌طریق
ناوگان پرتغالی‌ها را به‌نیستی بکشانند. در این

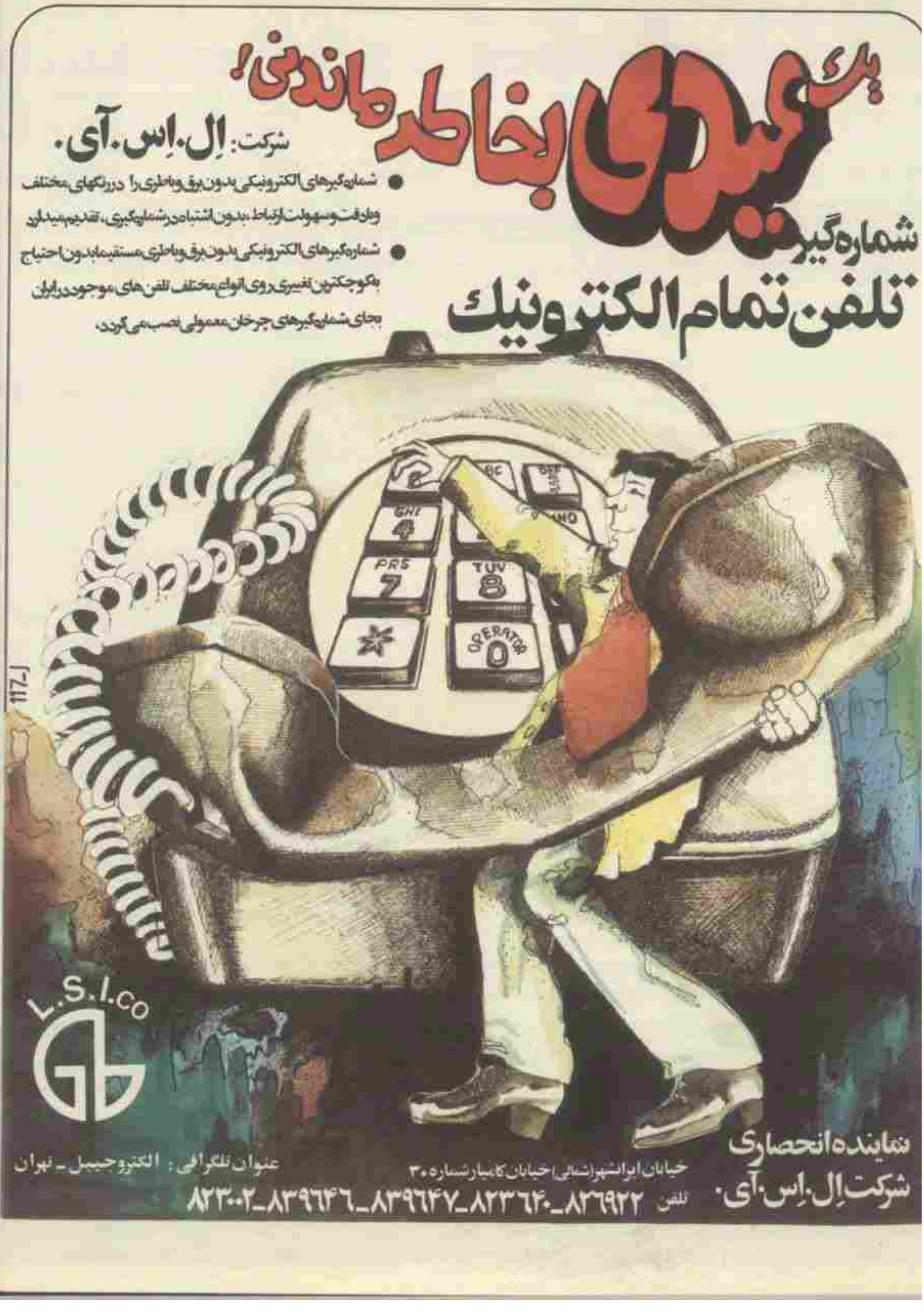
میان باز به ماجراهایی دیگر پرداخته می‌
شود و دراواخر سرود، توصیفی‌است از توفانی
که باشدت برپا شده است. ونوس که همه
خانگران و مراقب پرتغالی‌ها است به اقدام
می‌پردازد که بادها را آرام کند:
«ونوس به‌خود می‌گوید: بی‌گمان‌این
کار باکوس است! ولی کسی نخواهد شنید
که گفته شود او در نقشه‌هایی لعنتی که دارد
به‌هدف برسد، زیرا من پیوسته‌به‌موقع خواهم
رسید تا بدی را که او جرأت دارد انجام دهد
کشف کنم.»
بادها در برابر زیبائی ونوس بی‌تاب
می‌شوند و ناتوان دست از کار می‌کشند و
ونوس از بادها این وعده را می‌گیرد که در
طول این سفر هیچگاه آن‌ها با خواسته‌های
او مخالفت نکنند و پس از آن سرزمین هند
است که در برابر پرتغالی‌ها خود می‌نماید:
«آن زمان صبح پرنشاط، تپه‌هائی را
که «گنگ» با زمزمه‌ای زیبا از آن‌ها جاری
است روشن می‌کرد که... دریانوردان... زمین
را به چشم دیدند. رهیده از توفان و دریاهای
ناشناخته، همهٔ ملوانان، بیم بیهوده را از دل
خود راندند. راهنمای اهل ملینه با شادی
فریاد زد: اگر اشتباه نکنم سرزمین کالیکوت
همین است.»
او می‌گوید: «سرزمین بسیار مورد
علاقه‌تان هند که دیرزمانی جستجویش می‌
گردید همین است! اگر نمی‌خواهید که دیگر
در جهان چیزی ببینید، کارهای درازتان در
این‌جا به پایان می‌رسد.»
و در آن هنگام، «گاما نتوانست شادی
بیش از آن، شادی را که از دیدن آن خطه
احساس می‌کرد پنهان بدارد: زانو بر زمین نهاد،
دست‌ها را به آسمان برد و به درگاه خداوند
به سبب این لطف بزرگ شکرگزاری کرد.»
در سرود هفتم شاعر زبان به سرزنش
مسیحی‌ها می‌گشاید که به‌جای نابود کردن
غیر مسیحیان به کشتن یکدیگر مشغولند.
سپس گاما از کشتی پیاده می‌شود و پیک
معبد هندی می‌بیند. یکی از وزیران هندی
به کشتی گاما می‌رود و در میانه داستان‌
سرایی کاموئنس سخن خود را قطع می‌کند تا
بدر گاه الهه‌های آبهای رود تاخه استغاثه
کند.

در سرود هشتم ابتدا از نقش‌هایی که
بر پرچم‌های کشتی‌ها وجود دارد توصیفی می‌
شود. باکوس در خواب بر یکی از زاهدان
آشکار می‌شود. دشمنان پرتغالی‌ها دست‌اندر
کار می‌شوند. واسکودوگاما اتهاماتی وارد
می‌آید و موفق می‌شود خود را تبرئه کند.
سلطان هند او را رها می‌کند و گاما به کشتی
خود باز می‌گردد.
در سرود نهم می‌بینیم که واسکودو‌
گاما از هند دوری برتافته است و دریانوردی
می‌کند. ونوس او را به سوی جزیره‌ای زیبا
هدایت می‌کند. این دیار کوپیدون است و
کاموئنس توصیفی زیبا از آن عرضه می‌کند.
ونوس از پسر خود می‌خواهد که به گاما یاری
کند. پرتغالی‌ها وارد جزیره عشق می‌شوند.
گاما به سوی بنایی باشکوه هدایت می‌شود.
الهه‌های آب از پرتغالی‌ها با شادی استقبال
می‌کنند.
در سرود آخر که سرود دهم است
یکی از پری‌های دریایی کارهایی را که قرار
است فاتحان آتی هند انجام دهند به پرتغالی‌ها
نشان می‌دهد. «تتیس»، گاما را به قله کوهی
می‌برد و در آنجا زمین و آسمان را برای
او توصیف می‌کند. پس از آن پرتغالی‌ها به
لیسبون بازمی‌گردند و شاعر داستانسرایی
را رها می‌کند تا «دوسباستین» پادشاه پرتغال
را مورد خطاب قرار دهد.

تماشا

در رادیو و تلویزیون





یک عیدی بخاطر ماندنی!
شرکت: اِل.اِس.آی.
شماره گیرهای الکترونیکی بدون برق و باطری را در رنگهای مختلف و با دقت و سهولت ارتباط، بدون اشتباه در شماره گیری، تقدیم میدارد
شماره گیرهای الکترونیکی بدون برق و باطری مستقیما بدون احتیاج بکوچکترین تغییری روی انواع مختلف تلفن های موجود در ایران بجای شماره گیرهای چرخان معمولی نصب می گردد.
شماره گیر تلفن تمام الکترونیک
GHI
4
PRS
7
TUV
8
OPERATOR
0
L.S.I.co
نماینده انحصاری
شرکت اِل.اِس.آی.
خیابان ایرانشهر (شمالی) خیابان کامیار شماره ۳۰
تلفن ۸۲۶۹۲۲_۸۲۳۶۴۰_۸۳۹۶۴۷_۸۳۹۶۴۶_۸۲۳۰۰۲
عنوان تلگرافی: الکتروجیبل ـ تهران

تماشا

در رادیو و تلویزیون



روی جلد:

یادی از محمود جوهری بازیگر نقش رئیسعلی دلواری در مجموعه ایرانی دلیران تنگستان صفحه‌های ۸۰ و ۸۳ را بخوانید

اسلاید رنگی از: ژان‌خوتسیف

فیلمهای سینمائی

● شجاعان

باشرکت: گریگوری‌پك. جون کالینز

● لحظه به‌لحظه

جین سیبرگ ـ هانوره بلاکمن ـ آرتورهیل و گریگوری اسلان

● ماجرای بیادماندنی

باشرکت: کاری‌گرانت ـ دبوراکار

● دکتر استرنج‌لاو (استانلی کوبریك)

با شرکت: پیترسلرز ـ جرج . سی . اسکات



● نخستین انسانها در کره ماه

با شرکت: ادواردجاد ـ مارتا هایر

● نسل کمیاب

با شرکت: جیمز استوارت ـ مورین اوهارا

در این قسمت میخوانید:

- پژوهش ایرانشهین
- دنیای پاپ
- شطرنج
- جدول کلمات متقاطع
- نامه‌ها برنامه‌ها
- شرح وجدول کامل برنامه‌های رادیوها وتلویزیونها

نامهٔ سردبیر

تماشا از این شماره پنج ریال بر بهای تکفروشی خود افزوده و بهای آبونمان را نیز کمی بالاتر برده است.

توضیح کوتاه:

سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران در کنار کارهای جنبی خود، از قبیل کارگـاه نمایش، کارگاه موسیقی کودکان، مرکزحفظ و اشاعهٔ موسیقی و غیره مجله تماشا را هم به عنوان یك خدمت فرهنگی و نیز به عنوان وسیلهٔ معرفـی شایستهٔ برنامـه‌های رادیـو تلویزیون و ماندنی کردن قسمتی از ایـن برنامه‌ها به صورت مکتوب تاسیس کرده‌است و در مقابل استفاده کارمندان سازمان از این مجله با آبونمان ارزانتر و نیز قـــرار دادن تعدادی از صفحات آن در اختیار واحدهـای برنامه‌ای رادیو و تلویزیون به منظور معرفی همهٔ برنامه‌های آنها کمك معینی به هزینـه چاپ و کاغذ مجله می‌کند و در عوض این‌کمك انتظار دارد که گردانندگان‌مجله، آنرا به‌بهای ارزانتر در اختیار خوانندگان بگذارند تـا بیشتر شنوندگان رادیو و تماشاگران‌تلویزیون بتوانند از آن استفاده کنند. اما این کمك حد معینی دارد و نیز سازمان پس از تاسیس هر یك از این واحدهای فرهنگی جنبی انتظار دارد که آن واحد به‌تدریج در برابر خدمتی که به مردم انجام می‌دهد به وضع خودکفایی برسد یعنی به‌تدریج، کمکی که سازمان بـه آنها می‌کند تقلیل یابد بطوریکه پس ازچندی دیگر به کمك سازمان نیازی نداشته باشند.

پس دید کلی عبارت از اینست که در عین حال که یك خدمت فرهنگی انجام میشود و قصد انتفاعی در میان نیست، این خدمت فرهنگی به‌تدریج ایجاددرآمد کند و فشاری به بودجه سازمان نیاورد.

باین ترتیب برای گردانندگان تمـاشا امکان ندارد که هر سال به بهانهٔ اینکه‌ذخیره کاغذ ارزانمان تمام شده است و حال بایـد کاغذ گرانتر بخریم (وضعی که اکنون برای ما پیش آمده است)، یا باین بهانه که دستمزد کارگر چاپ بالاتر رفته است تقاضای بودجه اضافی ،کنند. از اینرو می‌کوشند که ایـــن مخارج اضافه را از راههای دیگر تامین کنند که مهمترین آنها تامین آگهی است...

تماشا مرتبا تعداد خریدارانش بیشتر می‌شود. و افزایش آگهی به بالا بردن تیراژ نیـــاز دارد. سال گذشته ۵ هــزار شماره بر تـیراژ تماشا افزوده شده است. کمك خوانندگان و کمك آگهی دهندگان مجله تماشا را به دور-ترین نقطه ایران خواهد برد. تا آن روز ما از همه کسانی که تماشا را می‌خواهند و به دستشان نمی‌رسد پوزش می‌خواهیم.

شنبه

بخش اول

- ۱۳/۰۰ اخبار
- ۱۳/۰۵ روزهای زندگی: FM

«جولی» و «داگ» همدیگر را ملاقات میکنند ودرباره مادر «جولی» حرف میزنند خانواده هورتون درباره برگشتن «ادی» گفتگو میکنند «ادی» وارد «سیاتل» میشود واز فرودگاه بهخانه تلفن میزند...

- ۱۳/۳۵ وارنه
- ۱۳/۴۰ لانگ استریت FM

دختری با چاقو
کارگردان: لیفیلیپس
با شرکت: جیمز فرانسیس کاس، مارلین میسون، پیتر مارك ریچمن
یك تابلوی با ارزش از «رامبرانت» که متعلق به



آقای «فرانکلین» است بسرقت میرود و شرکت بیمه برآنست مبلغ هنگفتی بابت خسارت به آقای «فرانکلین» بپردازد. «مایك لانگ استریت» کارآگاه شرکت بیمه برای پیداکردن سارق یا سارقین شروع بهتحقیق میکند و...

- ۱۴/۰۰ اخبار

بخش دوم

- ۱۶/۳۰ اخبار
- ۱۶/۳۵ روستاییان
- ۱۷/۰۰ نقالی:

در این برنامه عروسی سهراب نقالی خواهد شد.

- ۱۷/۱۳ برنامه کودکان:

کارتون جیمشنبه بازی ـ مزرعه سبز ـ ورزش نوجوانان ـ یکی بود یکی نبود.

- ۱۸/۲۰ اخبار استان
- ۱۸/۳۰ برنامه آموزشی
- ۱۸/۴۵ اخبار ورزشی
- ۱۹/۰۰ ماجراهای هاکل بریفین:

«چوب سحرآمیز»
«هاك»، «بیگز» و«جیم» در ادامهسفرهای پرماجرایشان قدم بهسرزمینی میگذارندکه آدمهای کوتوله در آن زندگی میکنند. عالی جناب رئیس بزرگ این سرزمین چوب سحرآمیزی داشت که آنرا گم کرده است. برحسب تصادف «بیگز» این چوب را پیدا میکند و با پسدادن چوب سحرآمیز به آدمهای این سرزمین دوست میشود ولی...

- ۱۹/۳۰ موسیقی ایرانی
- ۲۰/۰۰ اخبار
- ۲۰/۳۵ توما:

«زمان و مکان نامعلوم» ـ قسمت اول
کارگردان: ریچارد بنت
با شرکت: تونی موسانته ـ سیمون اوکلند ـ سوزان استراسبورگ

- ۲۱/۳۵ آقای مربوطه:

کار آزاد
آقای مربوطه یك کارت توصیه بدست میآورد وبرای استفاده از آن بهیك موسسه میرود و...

- ۲۱/۴۰ سینما و تلویزیون
- ۲۲/۱۵ تآتر

ساعت ۲۰/۳۵

توما

TOMA

این ماجرا!

زمان و مکان نامعلوم

TIME AND PLACE UNKNOWN

قسمت اول

کارگردان: ریچارد بنت ـ تهیهکننده: استنلی چی. کنتال ـ فیلمنامه: دان کارلوس دانلوی ـ داستان: جان توماس جیمز ـ با استفاده از ماجراهای حقیقی «دیو توما» ـ براساس نوشته اولیه: ادواردفوم ـ هنرپیشگان: تونی موسانته، ویلیام دانیلز، سوزان استراسبرگ، مایکل بالدلتون، سیمون اوکلند، هیلیهیکز، جیمز. جی. ریچاردسون ـ محصول سال ۱۹۷۴ کمپانی یونیورسال و فرستنده تلویزیونی ۸ M. C. A
خلاصه داستان: «دیوتوما» از روی یك نقشه قبلی در بیمارستان ـ در اتاق یك سارق سابقهدار مجروح ـ بستری میشود و با نزدیك شدن به «فردیکه» ـ بیمار سارق ـ موفق بهجلب اعتمادش میشود.
«فردیکه» که در حال مرگ است



«دیو» را بهرئیس باند خود «رالف کابری» معرفی میکند وکمی بعد میمیرد. «دیوتوما» با «رالف کاری» ملاقات میکند و از طرف او مأمور میشود تا بعنوان راننده در یك سرقت بانك شرکت کند و «دیو» موفق میشود با گرفتن میکروفیلم جریان را بهرئیس خود در اداره پلیس اطلاع دهد. اما زمان سرقت و مکان این بانك معلوم نیست و «رالف» و همکارانش نیز به «توما» مشکوك میشوند و «دیو» موقع «موفق بهفرار و بهدام انداختن» دزدان میشود و...

***

«ریچارد بنت» فرزند «ریچارد بنت» پدر (بازیگر سرشناس سالهای اولیه سینما) مدتهاست که در تئاتر فعالیت دارد و این اواخر کارش را در تلویزیون شروع کرده و خیلی زود نیز توانسته چهره موفقی از خود بنمایش بگذارد، درباره تجربههای هنریاش چنین میگوید:
«... در تئاتر به هیچوجه امکانات سینما و تلویزیون برای نزدیك شدن به تماشاگر وجود ندارد. با وجودیکه میشود یك تماشاگر را از قبل با تمهیداتی برای نتیجهگیری آماده کرد، اما مسلماً تأثیر عواملی مثل نور، صدا، تصاویر درشت، موزیك و قطعهای سریع در سینما را نمیتوان انکار کرد، عواملی که نتیجهگیری را تسریع میکنند ومندرتجارب تلویزیونیام ضمن بهره گرفتن از همه این عوامل خواستهام که اضطراب و هیجان لحظات فیلم سطحی نباشد»
و این همان کاری است که «ریچارد بنت» در این قسمت از مجموعه «توما» کرده است، بعلاوه بازیگران آشنا و متبحری چون «تونی موسانته»، «سوزان استراسبرگ» و «سیمون اوکلند» را نیز در اختیار دارد (بازیگرانی که قبلا با آنها در تئاتر همکار بوده است) بنابراین فیلم علاوه برامکانات بصری، از بازیهای سنجیده هنرپیشگان نیز برخوردار است و نتیجه کلی کار «بنت» بخصوص بعداز دیدن از قسمت دوم این فیلم آشکار میشود که هفته آینده پخش خواهد شد.

ساعت ۲۲/۱۵
فیلم سینمائی

شجاعان

THE BRAVADOS

کارگردان: هنری کینگ ـ تهیهکننده: هربرت بی. اسور جونیور ـ فیلمنامه: فیلیپ یوردان (براساس داستانی نوشته: فرانك اوروزکا) ـ مدیر فیلمبرداری: لئون شامروی ـ موزیك متن: لیونل نیومن ـ هنرپیشگان: گریگوری پك ـ جوان کالینز، استیفن بوید، آلبرت سالمی، هنری سیلوا، لی وان کلیف، کاتلین گالانت، باری کوه، جرج ووسکوك، هربرت راندلی، آندره ودوگان، کن اسکات، جی ایوانز ـ محصول سال ۱۹۵۸ کمپانی فوکس قرن بیستم.
ارزش فیلم: خیلی خوب (***) در ارزشگزاری منتقدان فیلم امریکا بهسال ۱۹۷۰
خلاصه داستان: اهالی «ریوآریبو» منتظر مردی بنام «سیمز»، هستند که قرار است از «سیلورسیتی» برای اعدام چهار تن که قصد سرقت بانك شهرشان را داشتهاند، وارد شود و دراین هنگام «جیم» که ازموضوع با اطلاع شده است وارد «ریوآریبو» میشود، حالی که «جوزپاه» زن محبوب او (درسالهای گذشته) املاك وسیعی را اداره میکند اما «جیم» افسردهتر و مشغولتر از آنست که خاطرههای خوش سالهای گذشته زندگیش را مرور کند ـ مرور روزهائی که نزدیك بود «جیم» و «جوزپاه» با هم ازدواج کنند و حالا از آن زمان پنج سال گذشته «جیم» متأهل و صاحب فرزند شده است.
«جیم» در شش ماه گذشته بدون وقفه در جستجوی چهارتن (دو سفیدپوست یك دورگه و یك سرخپوست) همهجا را زیرپا گذاشته است تا آنان را بقتل برساند، انتقام

ساعت ۲۲/۱۵

تآتر

خداحافظ

کارگردان: اسماعیل شنگله
بازیگران: رضا بابك ـ مرضیه برومند
در یکی از روستاهای روسیه دختری و پسری بهم دل میبازند ولی پسر بعلت کمرویی و علاقه زیاد بهدختر شهامت ابراز عشق ندارد. بهرحال پسر موفق میشود و بهدختر ابراز علاقه میکند. چون این عشق از طرف پسر دیرتر از حد معمول (از نظر دختر) اظهار میشود، دختر در صدد تلافی برمیآید و سرانجام......





گریگوری‌پک ▲ — لروان کلیف ▼

بخاطر ظلمی که براو روا داشته‌اند، انتقام از کسانی که آوارگی و پریشانی را در شش ماه گذشته برایش باقی گذارده‌اند و حالا او آمده است تا ناظر اعدام مسببین روزهای تیره زندگیش باشد اما...

***

«هنری کینگ» از قدیمی‌ترین سینماگران آمریکائیست (متولد ۲۴ ژوئن ۱۸۹۲ یا بروایتی ۱۸۸۸ — کارش را از تئاتر آغاز کرد و در بیست سالگی یکی از بهترین بازیگران سینما بود، در سال ۱۹۱۲ به سینما روی آورد و در کمپانی «پوبین» با ساختن فیلم «بچه کمی میمون دارد» یکی از جوانترین کارگردانهای سینما بشمار می‌رفت.

«هنری کینگ» در دوره سینمای صامت، فیلمهای متعددی ساخت که مهمترینش «خشم»، «خواهر سفید» و «روموالا» است. او بسال ۱۹۳۴ بسینمای ناطق روی آورد و در طول سالهای فعالیتش با اقتباس از آثار نویسندگان معاصر نظیر «ارنست همینگوی»، «اسکات فیتز جرالد»، «پی.ال.اس. باک» فیلم‌های معروفی را بوجود آورد که از آخرینشان میتوان از «برفهای کلیمانجارو»، «شب لطیف است»، «نغمه برنادت» و «خورشید همچنان میدرخشد» یاد کرد.

و اما فعالیت «این فیلمساز» در زمینه وسترن.

فیلمهای اولیه وسترن «هنری کینگ» که در دوران صامت ساخته شده‌اند اغلب با شرکت «ویلیام راسل» است. از این سری، میتوان «وقتی مردی تنها می‌تازد» و «جالیکه غرب آغاز شده» را نام برد. او در سال ۱۹۲۶ اولین نقش با ارزش «گاری کوپر» را در فیلم «برنده شدن باربارا ورث» بهاو داد.

در سال ۱۹۳۶ وسترن دیگری بنام «رامونا» و در سال ۱۹۳۹ «جسی جیمز» را ساخت که گفته میشود بهترین فیلمی است که درباره این یاغی مشهور غرب ساخته شده است. بسال ۱۹۵۰ «هنری کینگ» بهترین وسترن خود و یکی از برجسته‌ترین آثار وسترن آمریکا را بنام «هفتتیر کش» بوجود آورد. «شجاعان» آخرین وسترن «هنری کینگ» است و گرچه به اعتبار و ارزش فیلم «هفتتیر کش» این سینماگر نیست، اما در حد خود یکی از آثار خوب وسترن بشمار میرود.

ایران زمین

روستای ماسوله

ساعت ۲۰/۳۵

تهیه‌کننده — فرشته سعادت

«ماسوله» بخشی کوهستانی درجنوب غربی فومن از توابع گیلان است که در دامنه کوهی بلند بارتفاع ۱۰۵۰ متر واقع شده است.

این روستا سابقا در گذرگاه گیلان به آذربایجان بود ولی با تغییرات ارتباطی میتوان گفت که سالهاست در یک بن‌بست قرار گرفته است و تنها راه ماشین‌رو آن از منطقه جنگلی وکوهستانی بطرف فومن است و شاید همین عامل موجبات تثبیت وضع کلی مجموعه بوده است که بطور کلی از دگرگونیهای مختلف و تغییرات درامان مانده.

«ماسوله» با وجودآنکه فاصله چندانی از مرکز گیلان ندارد معذالک دارای آب‌وهوای کاملا کوهستانی است وهمین عامل در فرم پذیری بناهای «ماسوله» موثر افتاده است. باید گفت که چهره «ماسوله» مجموعه‌ای است از بناهای مسکونی در شیب بسیارتند و دقیق، منطقی با طبیعت که هوار، با محیط کوههای مسلط بر روی آن چرخشی موزون دارد واین بنا منعکس کننده معماری ومحیط قابل زیستی است که کاملا تحت تاثیر فضای خود و منطبق با شرائط اقلیمی وطبیعی قرار گرفته و بیقین میتوان گفت که در نوع خود مجموعه‌ای بی‌نظیر و جالب ازخشت و گل است.

اخبار گوناگونی که سینه‌بسینه نقل شده گویای آنست که گرد هوائی مردم این منطقه و آبادی؛ ریشه‌های مذهبی‌داشته و وجود تیره‌های مختلف در رابطه با تعدد محلات و مساجد قابل توجه وبررسی است.

«ماسوله» از پنج محله تشکیل شده است که در هرمحله مسجدی نیز بنام همان محله وجود دارد. امامزاده عونبن حنیفه که در محوطه مسجد جامع واقع شده مورد توجه مردم روستا و دارای مناری از خشت و گل میباشد از آثار پرارزش مسجد جامع «ماسوله» یک کاشیکاری خورشیدوار بدوران قاجاریه و تعدادی سنگ قبر و یک درکنده کاری بسیار نفیس است که باید نگهداری شود.

مردم «ماسوله»طالشی‌اند و زبان‌طالشی را با لهجه خاصی تکلم می‌کنند.

عروسی و سوگواری و بطور کلی برگزاری مراسم در این روستا بسیارجالب و قابل مطالعه است.

«ماسوله»بهشتی است از ابریشم برآمده و تکیه داده بر کوههائی با معادن آهن.در حقیقت فضا وویژگی معماری «ماسوله»محیط خاصی را بعنوان یک روستای تماشائی بوجود آورده است و میتوان گفت به گوشه‌ای از بهشت میماند که در کوههای جنوب گیلان رها شده است.

شنبه — برنامه دوم

- ۱۹/۱۵ موسیقی و تصویر
- ۱۹/۳۰ آغاز اخبار
- ۱۹/۳۵ جیمس

پنج برای شش

کارگردان: آرتور نادل

با شرکت: میچل رایان — وین ماندر — رید اسمیت مایکل ریچاردسون — برایان فونگ

داستان با دستبردی بیک جواهر فروشی آغاز میشود وگروه جیمس برای یافتن سارقین بسیج میشوند. فرمانده گروه جیمس بدوا مشکوک است ولی قبل از اینکه بتواند با آندو صحبت کند آنها بقتل میرسند. در تحقیقات بعدی گروه جیمس متوجه



میشوند که با یک باند عظیم «باج‌گیر» طرفهستند که شعبه‌های متعددی در شهر دارد و...

- ۲۰/۳۵ ایران‌زمین
- ۲۰/۵۷ قانون دوست شماست
- ۲۱/۰۰ اخبار از برنامه دوم
- ۲۱/۳۰ شهر آفتاب:

بررسی کتابهای تازه انتشار یافته

- ۲۲/۰۰ تصویر و سایه‌ها:

شرح و احوال کارگردان معروف آمریکا «هنری کینگ» و پخش یک فیلم سینمائی از این کارگردان بنام «شجاعان»

کارگردان: هنری کینگ

با شرکت: گریگوری‌پک — جون کالینز — استیفن بوید

یکشنبه

بخش اول
۱۲/۰۰ اخبار
۱۲/۰۵ کارگران
۱۲/۳۰ موسیقی ایرانی ـ همنوازی
۱۳/۰۵ دان اگوست (۱۹)
۱۴/۰۰ اخبار

بخش دوم
۱۶/۳۰ اخبار
۱۶/۳۵ موسیقی محلی
۱۷/۰۰ تقال:
بدنبال برنامه گذشته، بررسی سهرات تقال خواهد شد.
۱۷/۱۲ برنامه کودکان
کارتون ـ خیمه‌شب بازی ـ حلقه جادو ـ یکی بود یکی نبود
۱۸/۳۰ اخبار استان
۱۸/۴۵ اخبار ورزشی
۱۹/۰۰ چهاردیواری (خانواده)
۱۹/۳۰ موسیقی ایرانی
۲۰/۰۰ اخبار
۲۰/۲۵ مأمور ما صمد در دالاز از خط:

قسمت یازدهم:

صمد دارباد مسشود!

نویسنده و کارگردان: پرویز صیاد
مدیر فیلمبرداری: هوشنگ بهارلو
موسیقی متن: مجتبی میرزاده
بازیگران: پرویز صیاد، عنری‌آیاک، عبدالعلی همایون، محمد گوادزی، نهیں زریسی‌پور ـ عبو شمیم، ارح‌الله هوشمند، نیرانما قوامی، رضا شفیع، علی زاهدی، روح‌الله صدیق.

***

صمد در استانبول از چنگ عراقش که عضوی از گروه تبهکاران است میگریزد اما درست همین دلیل برای هایده دختر رئیس باند که در این قرار او را یاری داده بود گرفتاری ایجاد میکند. این افراد گروه برسر خیانت هایده از صمد اختلاف می‌افتد و در این گیرودار سرکار استوار که در عقب صمد به‌استانبول آمده عملیات خود را برای یافتن او و گروه تبهکاران آغاز میکند.

۲۱/۳۵ آقای مربوطه:
استشهاد اداری
رئیس اداره یك سیلی به‌آقای مربوطه میزند و مربوطه به‌نصیحت دوستان استشهادی علیه رئیس خود تنظیم میکند و...

۲۱/۶۰ دانش

ترس کودکان

ترس: بررسی دلایل و ریشه‌های روانی و جسمی آن در کودکان موضوعی است که بدون شك می‌تواند اثرات گوناگونی علیر ساخت شخصیت را در کودکان دربرداشته باشد.

در برنامه این هفته دانش با پاره‌ای از عوامل بوجود آورنده ترس آشنا خواهد شد و متخصصین روانپزشك و روانشناس شرکت‌کننده در برنامه، شما را با این موضوع بیشتر آشنا خواهند ساخت. درباره زمینه فیلمی نیز نمایش داده خواهد شد.

۲۲/۱۰ فیلم سینمائی لحظه‌به‌لحظه F.M
با شرکت: جین سیبرگ ـ اونوره بلاکمن ـ آرتور هیل ـ سین کارسون.

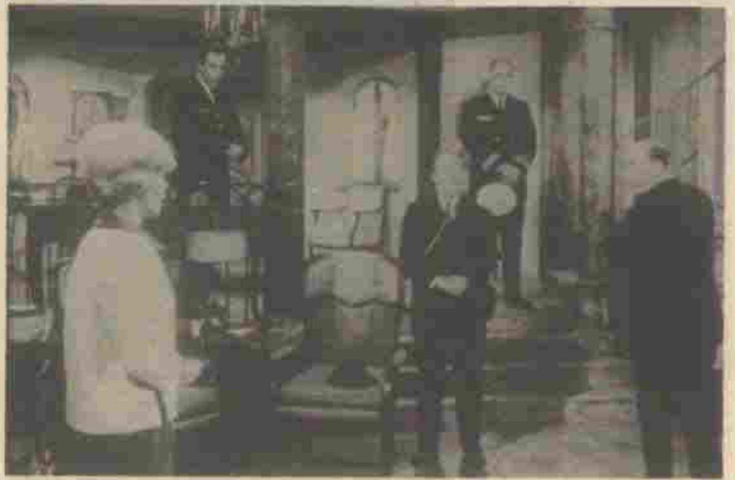
○ ساعت ۲۲/۱۰

فیلم هفته

لحظه به لحظه

MOMENT TO MOMENT





کارگردان و تهیه‌کننده: مروین لروی ـ فیلمنامه: جان‌لی‌ماهین، آلك کوپل براساس داستان: «خنده‌هائی با یك بیگانه» نوشته: آلك کوپل ـ مدیر فیلمبرداری: هری استرادلینگ ـ موسیقی متن: هنری‌مانسینی ـ هنرپیشگان: جین‌سیبرگ، هانوره‌بلاکمن، آرتور هیل، گریگوری‌اسلان، شون گاریسون، پیتر رویتر، دونالدوود، والتر ریف، آلبرت کاری، توماکس استانی، ریچارد آنگارولا ـ محصول سال ۱۹۶۵ کمپانی یونیورسال پیکچر

ارزش فیلم: خوب (**) درارزش‌گذاری منتقدان فیلم آمریکا بسال ۱۹۷۰

خلاصهٔ داستان: خانم «کیت‌استانتون» باوجود داشتن همسر و فرزند با «مارك دومینیك» ناخدای یك کشتی هواپیمابر روابطی برقرار می‌کند و کارشان به‌عشق و عاشقی میکشد و پیش از آن که این عشق به‌انجامی برسد، ناخدای کشتی هواپیمابر پی می‌برد که «کیت» دارای همسر و فرزند است.

«مارك» با دانستن این واقعیت تعادل روحی‌اش را از دست میدهد و درهمین زمان در طی حادثه‌ای مورد اصابت گلوله قرار می‌گیرد. «کیت» به‌موقع نجاتش می‌دهد، اما «مارك» دراین حادثه به‌فراموشی دچار می‌شود. در همین زمان دکتر «نیل‌استانتون» (همسر «کیت») ازسفر باز میگردد و اتفاقاً معالجه ناخدا «مارك دومینیك» بعهده او واگذار میشود.

در چنین شرایطی بازرس «لوفارگ» لحظه به‌لحظه ماجرا را پیگیری می‌کند و «مارك» نیز به‌تدریج سلامت خود را بدست می‌آورد واین یعنی بخاطر آوردن وقایعی که «کیت» مایل نیست فاش شود و....

***

«مروین‌لروی» ـ فیلمسازی با سابقه خیلی طولانی است و کارهای درخشانی در ابتدای سینمای ناطق ارائه داده است. متولد ۱۹۰۰ است وکارش را با کاباره‌ها وموزیک‌هال‌ها آغاز کرد و بسال ۱۹۲۴ بعنوان طراح بخش‌های کمیك فیلمها و بعد بازیگر در سینما آغاز به‌کار کرد و سرانجام بسال ۱۹۲۷ به‌کارگردانی فیلم روی کرد. در کارنامه فیلمسازیش هرنوع فیلمی از کمدی، وسترن، حادثه‌ای، پلیسی، جنگی، موزیکال، تاریخی و درام هست که معروفترینشان اینهاست:

جادوگر شهر زمرد، سرباز کوچك، آدلین شیرین، آنتونی‌ادرس، من‌اسلاورایش را پیدا کردم، سه‌مرد دیرروی اسبی، درسیرك، قران، جانی‌ایگر، بلواترلو، مادام کوری، سی ثانیه برفرازتوکیو، اینستفرباد زنان کوچك، کجا میروی، نسل بعد رزمادی، آقای رابرتز، سوی ناشناخته، داستان اف‌بی‌آی، مرکب، مرکه چیپس، شیطان درساعت چهار ولحظه به‌لحظه...

اکثرآثار «مروین‌لروی» از داستان، نوول ونمایشنامه‌های موفق گرفته‌شده، منجمله همین‌اثر که از یك کتاب پرفروش برداشته شده و موضوعش درباره خیانت زن همسرداری است که در فیلم بصراحت‌بازگو می‌شود) این فیلم در زمان تهیه‌اش، اثری گستاخ و جسور تلقی شد و با استقبال زیادی روبرو شد) و بقول یك منتقد «این مجموعه (ماشینك جنائی حیرت‌انگیزی است که ارتکابش تنها از عهدهٔ پیر کارگردان‌های با سابقه و پر تجربه آمریکائی مثل «مروین لروی» برمی‌آید».

مسلم است که این فیلم دقیقاًاقتباسی از نوشته «آلك کوپل» نیست و نمی‌تواند بی‌کم و کاست همان باشد، چرا که هرعامل و عنصری، وقتی به‌کار سینما گرفته شد، خواه ناخواه تغییراتی پیدا می‌کند.

درهرصورت این فیلم «مروین‌لروی» نیز مثل اکثر آثارش جنبه مؤثر و تماشائی هیجانگیزش را حفظ کرده است و تماشاگران تلویزیون نیز دوستش خواهند داشت.



○ ساعت ۲۱/۳۰

مجموعه جدید

شکارچی شب

THE NIGHT STALKER

این ماجرا

وحشت در بلندی

HORROR IN THE HEIGHTS

کارگردان: مایکل. تی. کافی ـ تهیه کننده: سی چرماک ـ فیلمنامه: جیمی سانگستر ـ براساس نوشتهٔ جف ریس ـ هنرپیشگان: دارن‌مک‌گاوین ـ سیمون‌اوکلند ـ فیل‌سلورز، سورای ساکسون، آبراهام سوفیر، بنی‌روبین‌شلی‌نواک، باری گوردون ـ محصول سال ۱۹۷۴ کمپانی یونیورسال و فرستنده تلویزیونی M. C. A

خلاصهٔ داستان: شبی در محلـه روزولت شیکاگو، چند دوست قدیمی دور هم جمع شده و مشغول بازی پوکر میشوند. «هاری آستارمن» که مخالف آداب سنتی و مذهبی است آخرین نفری است که بهدوستان هم‌دین خود می‌پیوندد و در این حال «یك بابین» برای آوردن چند لیوان از جمع جدا میشود و بهطبقه پائین میرود ولی دیگر از او خبری نمیشود. دوستانش که متوجه غیبت طولانی او میشوند بهسراغش میروند ولی جسد تکه‌تکه شده او را پیدا می‌کنند.

مشابه چنین عملی بارهم‌چندبار دیگر روی میدهد، مقتولها همگی یهودی هستند. در این حال «کوتچاك» وارد ماجرا میشودو موضوع را پیگیری می‌کند.

مرگ پیاپی حلم و آقای گلدن تسین، هری ودوبیس، «کوتچاك» را بهدیدن رستوران هندی که با علائم تازیسم تزیین شده، می‌کشاند ودر این حال بهپیرمرد هندی برخورد می‌کند. این پیرمرد ماجرای جانور وحشتناکی را باز گو می‌کند که از گوشت انسان تغذیه می‌کند و...

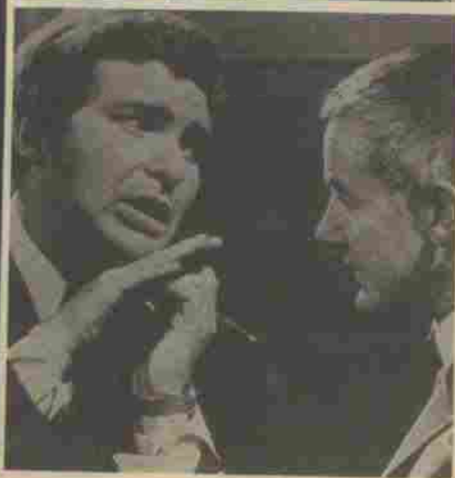
•••

از «مایکل. تی. کافی» پیش از این فیلم خوب سینمائی «هفت نفر در تاریکی» را بخاطر داریم. (که‌موضوعش‌سقوط هواپیمائی در یك جنگل و نجات هفت تن است که همگی نابینا هستند) ـ این‌فیلمی بوددلچسب و هیجان انگیز، و باهمین اثر بود که کافی توانست اعتبار فراوانی بدست آورد.

«مایکل. تی. کافی» در تلویزیون بخاطر مهارت‌های فنی‌اش و تجربه چندین ساله‌اش در کار تهیه فیلمهای تلویزیونی، سرشناس است. او بمنظور از تمایلات و گرایش‌های باب روز برای سینما نیز کار کرده و آثاری هم عرضه کرده است. فیلمهای با ارزشی که درسینمای تجاری غالبا به‌خاطر فاصله‌اش از معیارهای روز، توفیق مادی چندانی، نداشته است.

«مایکل کافی» در داستان «جیمی سانگستر» یك اشکال دانسته؛ مشکل کوتاه بودن اصل داستان واصطلاح طولانی‌تر کردن ماجراهای فیلمنامه، تا جائیکه فیلم به‌زمان معین استاندارد فیلمهای داستانی تلویزیون برسد... نتیجه آن شده است که اگر خیلی خوب آغاز می‌شود و بسیار مناسب‌به‌پایانش میرسد ولی در فاصله شروع وختم ماجرا، کمی کشدار و طولانی میشود، معهذا فیلم از «ویبرفته دیدنی است.





○ ساعت ۱۹/۳۵

مجموعه جدید

دایرهٔ ویژه

SPEECIAL BRANCH

دارن نزبیت، کارآگاه بازپرس «جردن» در این مجموعه بینندگان را با فعالیت‌های پشت صحنه اداره‌اسکاتلندیارد آشنا می‌کند. این قسمت یکی از گمنام‌ترین قسمتهای اداره و بخش مخصوص سازمان پلیس اسکاتلندیارد است. این مجموعه عملیات وسیعی را دربر میگیرد که بخش مخصوص موظف بهرسیدگی به‌آنست. حفاظت از یك مامور دولتی که بقصد انجام ماموریت خود به‌لندن میاید، و یاکشف‌یك شبکهٔ جاسوسی که به جاسوسان دوجانبه اختصاص دارد. جردن با مهارت وتخصص کامل به‌تعقیب موضوع می‌پردازدوزمانی که مسئله جلب اعتماد یك زن زیبا وخطرناك نیز در میان باشد او بهمان اندازه ازجذابیت ومهارت خود استفاده میکند.

«دایره ویژه» در ۲۶ قسمت یکساعته تهیه شده است.

یکشنبه

برنامه دوم

● ۱۹/۱۵ موسیقی و تصویر

● ۱۹/۳۰ اتاق اخبار

● ۱۹/۳۵ دایرهٔ ویژه:

مجموعه جدید



● ۲۰/۲۵ رنگهای اندیشه

● ۲۰/۵۷ قانون دوست شماست

● ۲۸/۰۰ اخبار از برنامه دوم

● ۲۱/۳۰ شکارچی شب:

این قسمت: «وحشت در بلندی»

بازیگران: دارن‌مك‌گاوین ـ سیمون‌اوکلند ـ فیل سیلورز

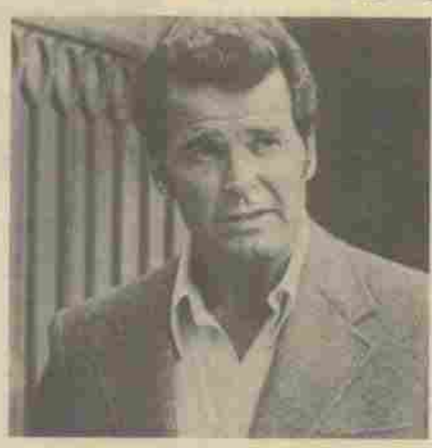
کارگردان: مایکل. تی. کافی

● ۲۲/۳۰ موسیقی کلاسیك:

در این برنامه «اسلالاشترن» ویولنیست و«الکساندر زاکین» پیانیست سونات شماره ۱ در لا ماژور اثر بهوون برای ویلون و پیانو و شاکون از پارتیتای شماره ۲ اثر باخ را اجرا میکنند.

جیمز گارنر
در یک مجموعه هیجان‌انگیز

○ ساعت ۲۰/۳۵



«پرونده‌های راکفورد»
THE ROCKFORD FILES

پی‌گیری آکنده از پرونده‌های پلیس که رسما بسته تلقی میشود بعهده یک بازرس خصوصی بنام جیم راکفورد گذاشته میشود. این پرونده‌ها که به‌پولی هنگفت که به‌دختری زیبا و زمانی به‌عدل و جنایت میانجامند، اما بهرحال هرقسمت‌ازاین مجموعه تازه تلویزیونی، ماجرایی هیجان برکشش را نشان میدهد.

جیمز گارنر با فیلم پرونده‌های راکفورد به‌تلویزیون باز گشته است.حضور این ستاره معروف بین‌المللی ارزش‌فراوانی باین مجموعه بخشیده است جیمز گارنر در نقش جیم راکفورد نیز همان شخصیت‌مسئول و وظیفه‌شناس فیلم قبلی خود عماوریشه را عرضه میکند.

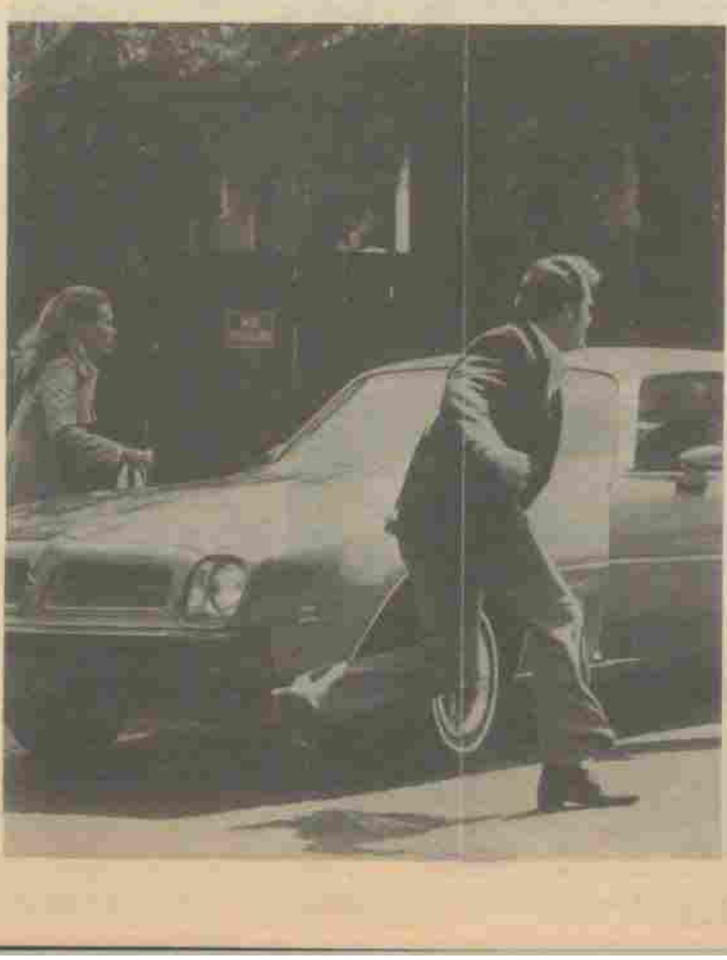
نوح بیری جولیور در نقش پدر راکفورد واستوارت مارگولین درنقش دوست صمیمی راکفورد، ایفای نقش می‌کنند. هنرپیشگان مهمان معروفی نیز در قسمتهای مختلف این مجموعه شرکت می‌کنند.

مدیر تهیه: متا روزنبرگ مدیر ـ مجموعه‌های بازی پوست و «نیکولز» تهیه‌کننده: استفن ج کنل تهیه‌کننده مجموعه‌های توماء جیس و پرونده‌های راکفورد.

کارگردانان لوآنتونیو

نویسندگان: جان تومکس لین و دیگران.

فیلمهای سینمائی معروفی که جیمز گارنر بازیگر نقش جیم‌راکفورد در آنها شرکت داشته است، عبارتند از فراربزرگ، بروکار عزیزم امریکایی شدن امیلی‌،دوئل دردیابلو، بازی پوست و جایزه بزرگ. در تلویزیون: مجموعه «ماوریک» و «نیکولز» این مجموعه توسط تلویزیون N B C تهیه شده است.



دوشنبه

ی اول

۱۳/۰۰ اخبار

۱۳/۰۵ حفاظت و ایمنی:
بدنبال برنامه‌ی گذشته باردیگر مشکلات دوران نوزادی و کمکهای اولیه جهت درمان و پیشگیری بیماری و حوادثی که برای کودکان رخ میدهد، مورد بحث قرار می‌گیرد.

۱۳/۳۰ موسیقی محلی

۱۳/۴۵ کمدی کلاسیک F.M:
خانه ارواح
با شرکت: باستر کیتون
زن و مردی برای خدمت در منزل پروفسور «مورتیمر» که شعبده‌باز است وارد منزل پروفسور می‌شوند. ابتدا با مشاهده چند صحنه از شعبده‌بازی آقای پروفسور سخت وحشت می‌کنند ولی پروفسور درباره‌ی کارش با آنها حرف می‌زند و وادارشان می‌کند که در منزلش کار کنند و...

۱۴/۱۰ لحظه‌های بحرانی F.M:
لذت انتقام
کارگردان: روی هاگیر
با شرکت: جان فورسایت ـ دایانا هایلند ـ جک وستون
دختر زیبایی به‌نام «لیندا استیونس» که در برزیل زندگی می‌کند با مردی به‌نام «جری ویلسون» آشنا میشود. «ویلسون» سعی دارد «لیندا» را با خود به آمریکا ببرد ولی «لیندا» بخاطر اینکه شوهرش تمام دارائیش را برداشته و فرار کرده است از رفتن با او خودداری می‌کند. اصرار «ویلسون» باعث می‌شود که «لیندا» تغییرعقیده بدهد ولی...

۱۶/۰۰ اخبار

ی دوم

۱۶/۳۰ اخبار

۱۶/۳۵ موسیقی محلی

۱۷/۰۰ نقالی:
در این برنامه نقالان گروه آزاد گرفتاری سهراب را نقالی خواهند کرد.

۱۷/۱۳ برنامه کودکان:
بچه‌ها، بچه‌ها، یکی بود یکی نبود، غیر خدا هیچکس نبود. «الزبتا» مدتی است در فکر آوردن یک خدمتکار بمنزل است. «فرنه» که استطاعت مالی نداردتقاضای او موافقت نمی‌کند. ولی اصرار زیاد «الزبتا» بالاخره «فرنه» را مجاب می‌کند و «فرنه» دختری به‌نام «لولو بریجیدا» را به‌عنوان مستخدم بخانه می‌آورد و دردسرها شروع می‌شوند...

۱۸/۳۰ اخبار استان

۱۸/۳۰ برنامه آموزشی

۱۸/۴۵ اخبار ورزشی

۱۹/۰۰ سینمای آزاد

۱۹/۳۰ گفتگو با وزیر امورخارجه ایران

۲۰/۰۰ اخبار

۲۰/۳۵ پرونده‌های راک فورد
با شرکت: جیمز گارنر

۲۱/۳۵ آقای مربوطه

۲۱/۴۰ موسیقی کلاسیک

۲۲/۰۰ اندیشه‌های روبرو

۲۲/۴۰ فیلم مستند

دوشنبه

● ۱۹/۱۵ موسیقی و تصویر
● ۱۹/۳۰ اتاق اخبار
● ۱۹/۳۲ تاریخ مصور:
و نیز در سال ۱۵۰۰ ـ قسمت سوم
در این فیلم اوضاع سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی شهر «ونیز» در سال ۱۵۰۰ میلادی بررسی



میشود و از شاهکارهای هنرهای تجسمی و هنرهای تزئینی دیدن خواهید کرد.
● ۲۰/۰۱ شیوه‌های دیدن:
«کانالتو»
در این برنامه آیدین آغداشلو به بررسی آثار نقاش معروف ایتالیائی «کانالتو» می‌پردازد.
● ۲۰/۳۲ زیست‌شناسی دریا:
«سازندگان و ویران‌کنندگان تپه‌های مرجانی»
در این برنامه، چگونگی زندگی مرجان‌هائی که در سواحل ایتالیا زندگی میکنند بررسی خواهد شد.
● ۲۰/۵۷ قانون دوست شماست
● ۲۱/۰۰ اخبار از برنامه دوم
● ۲۱/۳۰ جهان تاتر:



○ ساعت ۲۰/۰۱

شیوه‌های دیدن

کانالتو

Canaletto

منظره ساز و ستایشگر طبیعت بود، مخصوصاً طبیعت «ونیز» که همانجا رشد کرده و نقاشی را آموخته بود. در هیچ یک از آثار فراوانش طبیعت را بی حضور «انسان» و «بنای» تصویر نکرد و همیشه آفتاب را با تابش دلپذیرش همراه داشت. انگار پنجره را بسوی یک صبح آفتابی ناگهان گشوده و هرآنچه را دیده برای ما بجای گذاشته است.

○ ساعت ۲۱/۳۰

جهان تاتر

نمایشنامه

بعد

اثر: دیوید کمپتون
ترجمه: یوسف یامایو
و پرویز خضرائی
بازیگران:
پرویز خضرائی
فرخنده باور
کارگردان فنی
وانک دولتشاهی

صحنه‌ای از اجرای تلویزیونی تاتر بعد









زندگی عجیب رابرت بلیک هنرپیشه اصلی مجموعه

○ ساعت ۲۰/۳۵

بارتا
BARETTA



رابرت بلیک بهترین کسی بود که میتوانست نقش بارتا را ایفا کند، چرا که فقط او قادر به نشان دادن زندگی هایی از نوع زندگی بارتا است. درین مجموعه، کارآگاه بارتا مامور عجیب و مسخره‌ای بنظر میرسد او همه گانگسترها و لگردان و اعضای مافیا را میشناسد چرا که در میان همین عده بزرگ شده است بارتا فرزند یک مهاجر ایتالیایی است که در یکی از بدترین محلات فقیرنشین نیویورک زندگی میکند، نفرت وخشم او برعلیه فساد وخیانت نیز از همینجا ریشه می گیرد.

رابرت بلیک، هنرپیشه این مجموعه نیز همانند بارتا، فرزند یک مهاجر ایتالیایی بوده و نام اصلی او «روبرتو گوبیتوزی» است. دوران کودکی روبرتو با سختی و دشواری زیاد سپری شد. در خانه‌شان همیشه فقر و گرسنگی حکومت میکرد و فشار گرسنگی تاحدی بود که پدر روبرتو دزدیدن شیر از همسایه‌ها را باو یاد داد. کارساده‌ای بود، روبرتو بادو بطری از خانه خارج میشد، یکی از بطری‌ها پراز آب ودیگری خالی بود، سپس، از هربطری شیر که هرروزه شیرفروش درمقابل منزل همسایه میگذاشت کمی شیر بداخل بطری خالی خود میریخت و به‌جای شیر از بطری دیگرش آب دربطری شیر همسایه می کرد تا مشکوک نشود.

واین تازه اول کار بود، چرا که روبرتو خیلی نادرست‌تر و هشمتر شد.

درچهارده سالگی پس از آنکه از مدارس متعدد اخراج شد به‌مواد مخدر رو آورد، وخیلی زود دروضعیتی قرار گرفت که برای تامین مخارج سنگین هروئین احتیاج بپول فراوان پیدا کرد وباین ترتیب واسطه مبادلات موادمخدرشد وهرچندکه واسطه‌ای خرده‌پامحسوب میشداماببرحال واسطه بود. دراینجا بودکه با دوزخ روبرو شد چرا که اعتیاد او به‌آخرین درجه شدت خودرسید.

پس از چند ماه تحمل این وضعیت اسفبار و بدنبال کار بهر محل بشکوت میرکشید، روبرتو عاقبت بجان آمد ویک تصمیم قهرمانانه گرفت که زندگیش رااز سر واز نو شروع کند، وباین ترتیب اعتیادش را ترک گفت. همه پیش‌بینی‌میکردند که او به سبب شدت اعتیادش قادر به تحمل معالجات نخواهد بود و بعداز دوماه دوباره بوضع سابق برخواهد گشت اما روبرتو بخواسته خود جامه‌عمل پوشاند واین ضربه سخت را تحمل کرد، بزودی، بحدی تغییر کرد که دیگر شناخته نمیشد. روبرتو با سه کیلو اضافه وزن، گامهایی مطمئن واستوار و نگاهی روشن و صاف، ورق سرنوشت را برگرداند واینک این شانس بود که بسراغ او میامد.

یکروز روبرتو دختر زیبایی را در خیابان می‌بیند، او را دنبال میکند ووارد ساختمانی میشود آنجا محل یک مدرسه هنرپیشگی بود. روبرتو که فریفته دخترشده بود حالا دیگر مسحور هیجانات صحنه می‌شود، فردا صبح روبرتو به‌آن‌محل بازمیگردد و در مدرسه نامنویسی میکند.

او راه خود را یافته است. به‌کمک آن ناشناس زیبا،و روبرتو هنرپیشه میشود نام رابرت بلیک را انتخاب میکند و باتمام قدرت خود را در کار صحنه و نمایش غرق میسازد، دیگر بجز کار و تمرین هیچ‌چیز در دنیا برایش معنایی ندارد، یکروز ازطرف یکی از کانالهای تلویزیون امریکا، نقش بارتا کارآگاه ایتالیایی نیویورک، باوپیشنهاد میشود. بدین‌ترتیب، معتاد سیه‌روزی که با دلیری سراشیبی زندگی خود را پشت سر گذارد در یک چشم بهم‌زدن به‌یک میلیاردر تبدیل شد.

سه‌شنبه

بخش اول
- ● ۱۳/۰۰ اخبار
- ● ۱۳/۰۵ دائرةالمعارف دریا: F.M
  ساکنین دریا
  در این فیلم نتایج پژوهش بیست و پنج ساله انجمن اقیانوس‌شناسی را مشاهده خواهید کرد. این فیلم گوشه‌ای از اسرار نهفته در اعماق دریاها را آشکار می‌کند.
- ● ۱۳/۰۰ رنگهای ایرانی
- ● ۱۳/۱۰ مسابقه عبارت وابلندفیلد
- ● ۱۴/۰۰ اخبار

بخش دوم
- ● ۱۶/۳۰ اخبار
- ● ۱۶/۳۵ کارگران
- ● ۱۷/۰۰ نقالی:
  با استفاده از شاهنامه فردوسی و طومار حاج حسین بابا نجات سهراب از زندان توسط تهمینه نقالی خواهد شد.
- ● ۱۷/۱۴ برنامه کودکان:
  کارتون ـ عزیزه سبز ـ همخوان ـ یکی بود یکی نبود
- ● ۱۸/۲۰ اخبار استان
- ● ۱۸/۳۰ برنامه آموزشی
- ● ۱۸/۴۵ اخبار ورزشی
- ● ۱۹/۰۰ چهار دیواری (خانواده)
- ● ۱۹/۳۰ موسیقی ایرانی
- ● ۲۰/۰۰ اخبار
- ● ۲۰/۳۵ بارتا
- ● ۲۱/۲۵ آفاق مربوطه
- ● ۲۱/۳۰ ادب امروز
- ● ۲۲/۰۵ کلان:
  فردا ظهر پایان میگیرد
  کارگردان: ویلیام وایلر
  با شرکت: ویلیام گراف ـ هولد گلد ـ آن رابین ـ نانی جینون
  دزدان قصد ربودن هواپیمایی را دارند ولی عملیات با شکست روبرو میشود و پلیس سارقین را گرفتار میکند. دوستان سارقین هواپیما برای نجات افرادشان از زندان دختر «مارکو» را که قدرت و نفوذ سیاسی زیادی در شهر دارد گروگان میگیرند و تقاضا میکنند که یک هواپیما در اختیارشان گذارده شود. «مارکو» برای نجات دخترش از «کلان» کمک می‌گیرد و...





فیلم هفته

ماجرای بیادماندنی

AN AFFAIR TO REMEMBER

ساعت ۲۲

کارگردان: لئومک‌کاری ـ تهیه کننده: جری‌والد ـ فیلمنامه: دلمر دیوز، لئومک‌کاری ـ براساس داستانی نوشته: لئومک‌کاری، میلدرد کرم ـ مدیر فیلمبرداری: میلتون کراسنیر ـ موزیک‌متن: هوگو فریدهوفر ـ هنرپیشگان: کاری گرانت، دبوراکار، ریچارد دنینگ، نه‌او پاترسون، کاتلین نسبیت، رابرت کیولوییس، چارلز واتس ـ محصول سال ۱۹۵۷ کمپانی فوکس قرن بیستم

ارزش فیلم: خیلی خوب (***) در ارزش‌گذاری منتقدان فیلم آمریکا به سال ۱۹۷۰

خلاصه داستان: «نیکلای پرانتی» و یا با لحنی صمیمی‌تر ـ «نیکی پرانتی» عاشق پیشه، متمول، خوش تیپ و محبوب زنهای اروپائی و آمریکائی سرانجام در بدرقه افسوس، آه، فحش و تهدید زنانی بیشمار با کشتی از اروپا عازم آمریکا میشود تا با «لوئیز کلارک» ازدواج کند، زنی که دو مشخصه‌اش «نیکی» را مجذوب کرده است: زیبائی فوق‌العاده و ششصد میلیون دلار ثروت او...

گرچه بنظر میرسد این پایان راه ماجراهای عاشقانه «نیکلای پرانتی» باشد، ولی حضور یک دختر زیبا و مغرور بنام «توماه» در کشتی، بار دیگر «نیکی»را در مسیر تازه‌ای از رویدادهای عاشقانه‌اش قرار میدهد، «نیکی» از عدم توجه «توماه» به‌خود ناراحت میشود و بهمین جهت...

***

«لئومک‌کاری» از جمله معدود کارگردانانی بود که سینمای آمریکا را شکل دادند این کارگردانها پرورش‌یافته مکتبی بودند خود ساخته که در دهنها و



همراه با اندیشه‌های کسانی نظیر «دیوید وارک گریفیث»، «چارلی چاپلین» و «جان فورد» به‌وجود آمده بود.

«لئومک‌کاری» از سال ۱۹۱۸ وارد کار سینما شد. کارش را از پادوئی، بازیگری و ایفای نقش‌های خیلی کوتاه در فیلمها آغاز کرد (در فیلمهای کمدی می‌ایستاد تا شلاق‌های نان شیرینی بصورتش بخورد) و بعد نویسنده شوخی فیلمهای کمدی شد و سرانجام به‌استودیو یونیورسال اینترنشنال رفت و دستیار کارگردانی بیش از ۲۵فیلم را بعهده گرفت و سرانجام در سال ۱۹۲۳ به‌کارگردانی کمدی‌های کوتاه استودیو «هال روچ» (سازنده فیلمهای «لورل و هاردی» و «چارلی چاپلین») پرداخت. این کار تا سال ۱۹۲۹ بطول انجامید. دراین‌سال «لئومک‌کاری» اولین فیلم‌بلندش ـ «دانشجوی سال دوم» را ساخت که او را کم‌وبیش شناساند و پس از آن تا سال ۱۹۶۲ که فیلم «شیطان هرگز نمی‌خوابد» را ساخت، بیش از بیست فیلم‌بوجودآورد که معروفترینش اینهاست: بی‌احتیاط، راه شیری، حقیقت وحشت (برنده اسکار بهترین کارگردان سال ۱۹۳۷)، کابوی و خانم، بدلخواه من (برنده اسکار بهترین کارگردان وفیلمنامه نویس سال ۱۹۴۴)، ساعت‌خوب، زیر پرچم جوانان، سوپ مرغابی، حقیقت تلخ و ماجرای بیاد ماندنی...

(«لئومک‌کاری» به سال ۱۹۶۹ درگذشت).

فیلم «ماجرای بیادماندنی» نظیر همه‌ی آثار «لئومک‌کاری» از بیان ساده و بدور از اغراق برخوردار است. تکنیک او عاری از پیرایه و بیشتر متوجه سوژه است، دوربین او غالبا حرکت ندارد و پرسوناژها انگار روی صحنه تئاتر هستند در هرصورت فیلم تماشائی و سرگرم‌کننده‌ای راکه‌دراین‌ساعت ملاحظه می‌کنید از فیلمساز سرشناسی است که اکنون در قید حیات نیست.

سه‌شنبه

برنامه دوم

● ۱۹/۱۵ موسیقی و تصویر
● ۱۹/۳۰ اول اخبار
● ۱۹/۴۵ داستان پلیسی:

سفارش ـ قسمت اول

کارگردان: ریچارد بندیکت

بازیکنند: تانک‌الدروز ـ لارن اسپولتس ـ و یات‌مورو

«موریس» ثروتمند صاحب یک کارخانه بزرگ است اما این کارخانه تاکنون چندین بار مورد حمله دزدان [illegible] قرار گرفته است. گروهبان جوانی بنام «جو» بدرخواست «موریس» صاحب کارخانه درصدد یافتن دزدان برمی‌آید.

شب‌که قرار است پول زیادی به‌کارخانه برسد دو نفر بنامهای «الکس» و «مارتین» بمنظور دستبرد پول به‌کارخانه می‌آیند ـ دراین‌گیرودار «الکس» بضرب



«جو» کشته میشود ولی اعضای باندی‌که «الکس» و «مارتین» جزو گروهشان محسوب میشوند در صدد تلافی برمی‌آیند و...

● ۲۰/۳۵ هفت تیر جنگ
● ۲۰/۵۷ قانون دوست شماست
● ۲۱/۰۰ اخبار از برنامه دوم
● ۲۱/۳۰ موسیقی ایرانی
● ۲۲/۰۰ فیلم سینمائی FM:

ماجرای بیاد ماندنی

کارگردان: لئومک‌کاری

با شرکت: کاری گرانت ـ دبوراکار

مختصری درباره:

مجموعه‌های جدید تلویزیون

تماشاگران علاقمند برنامه‌های تلویزیون از ابتدای سال جدید، شاهد پخش تعدادی مجموعه‌ی جدید خارجی هستند که در روزهای مختلف هفته از برنامه دوم وشبکه‌ی سراسری پخش میشوند؛ از آنجا که مجله تماشا همواره هنگام پخش مجموعه‌های جدید شرح کاملی از آنها را درج می‌کند، باطلاع آندسته از تماشاگرانی که خواستار چاپ شرح این برنامه‌ها هستند میرسانیم که بزودی مطالبی در بارهٔ این مجموعه‌ها را در مجله تماشا خواهند خواند واگر وقفه‌ای در اینمورد پیش آمده است؛ صرفاً همزمانی و تراکم پخش این برنامه‌ها بوده است.



«دارین مک‌گاوین در شکارچی شب»

جیمز گارنر در مجموعه پرونده‌های راکفورد



مجموعه‌های جدید تلویزیون

● داستان پلیس

درگیری پلیس باقانون‌شکنان زمینه‌ی اصلی ماجراهای این مجموعه است؛ که هرهفته داستان جداگانه‌ای را در بر میگیرد و بازیگران معروف سینما و تلویزیون درآن به‌ایفای نقش می‌پردازند.

● پرونده‌های راکفورد

در این مجموعه «جیمز گارنر» بازیگر معروف سینما و تلویزیون نقش اول را بعهده دارد. تماشاگران تلویزیون «جیمز گارنر» را درمجموعه‌ی «ماوریک» که سالها پیش از تلویزیون پخش میشد بخاطر میآورند.

● شکارچی شب

در این مجموعه، چهره‌ی آشنای فیلمهای تلویزیونی؛ «دارین مک‌گاوین» شرکت دارد وبه‌ایفای نقش یك خبرنگار پرکار و سمج می‌پردازد. حوادث هیجان‌انگیز و جالب این مجموعه قبل‌از آنکه واقعی بنماید، تخیلی جلوه می‌کند، ازاینرو دو دسته از تماشاگران تلویزیون را بخود جلب خواهد کرد، آنهائی‌که به‌تجسس در اطراف موضوعات علاقمندند و دیگر آنهائی‌که موضوعات تخیلی را می‌پسندند.

● دایرهٔ ویژه

این مجموعه‌ی پلیسی قبلا از برنامه‌ی بین‌المللی تلویزیون (برنامه دوم) بزبان اصلی نمایش داده شده‌است وازاین هفته تماشاگران تلویزیون می‌توانند آنرا ازبرنامه دوم مشاهده‌کنند. دراین مجموعه‌هم بازیگران معروف‌سینما و تلویزیون شرکت دارند.

شرح مختصری دربارهٔ این مجموعه را در همین شماره مطالعه کنید.

● مردان فردا

برای آنکه بچه‌هاهم سهمی در تماشای مجموعه‌های تلویزیونی داشته باشند مجموعه‌ای برای آنها درنظرگرفته شد که چند هفته‌ای است از برنامه‌ی شبکه پخش میشود و مجموعه‌ای از موضوعات علمی ـ تخیلی را در بر میگیرد. در این فیلمها سه بازیگر خردسال شرکت دارند که با استفاده از «کامپیوتر» به‌حل مشکلات خود می‌پردازند.

● سفر

آندسته از تماشاگرانی که ضمن تماشای برنامه‌های تلویزیونی مشتاق فراگیری‌هم هستند می‌توانند هرهفته فیلمی از مجموعه «سفر» را از برنامه شبکه تماشاکنند. این مجموعه چون دیگر فیلمهای مستند پربدبیر تلویزیونی به کنکاش وکشف واقعیات دنیای ما می‌پردازد.

چهارشنبه

ش اول

۱۳/۰۰ اخبار

۱۳/۰۵ روزهای زندگی ما (۷):

دکتر هورتون و آلیس با ادی مشغول صرف شام و صحبت درباره گذشته‌ی ادی هستند و ... می‌شود که همه افراد خانواده در منزل دکتر هورتون جمع شوند تا ادی بعد از سالها خویشاوندانش را ببیند. به‌همین منظور مهمانی برگزار می‌شود و ادی از تك‌تك افراد خانواده می‌پرسد که آیا مایل هستند که او در منزلشان زندگی کند...

۱۳/۳۵ موسیقی ایرانی

۱۳/۴۵ پیشتازان فضا (۱۷):

...

کارگردان: رالف سنسکی

با شرکت: ویلیام شاتنر ـ لئونارد نیموی ـ فورست ...

سفینه «انترپرایز» در حال حرکت به‌طرف سیاره «کاپلیه» است که باستان‌شناسی برخورد می‌کند ... از کار می‌افتد و سفینه به‌سمت سیاره ... که اتمسفر آن مانند اتمسفر زمین است کشیده می‌شود.

کاپیتان «کرک» و افرادش در این سیاره باستانی با ... به‌نام «کاشران» روبرو می‌شوند. این مرد ... توسط روح زنی که عاشق اوست به صورت ... جوانی درآمده است و هدف از آوردن سفینه «انترپرایز» به این سیاره این است که «کاشران» از تنهائی بیرون بیاید و چند نفری برای مصاحبت داشته باشد. کاپیتان «کرک» و «اسپاك» برای رهائی از این درگیری شروع به تحقیقات درباره روح زن می‌کنند و...

۱۴/۰۰ اخبار

... (۲)

۱۶/۳۰ اخبار

۱۶/۳۵ روستائیان:

اینجا و آنجا

۱۷/۰۰ نقالی:

در این برنامه حمله سهراب به قلعه الهرش نقالی می‌شود.

۱۷/۱۳ برنامه کودکان:

کارتون ـ رقص × ۵ ـ داستانهای شاهنامه ـ یکی بود یکی نبود

۱۸/۲۰ اخبار استان

۱۸/۳۰ برنامه آموزشی

۱۸/۴۵ اخبار ورزشی

۱۹/۰۰ موسیقی از شهرستانها

۱۹/۳۰ سفر

۲۰/۰۰ اخبار

۲۰/۳۵ آتش بدون دود

۲۱/۳۵ آنان مربوطه

۲۱/۳۰ ایران زمین

۲۲/۰۰ موسیقی ایرانی:

ساز و آواز

۲۲/۳۰ فیلم مستند

چهارشنبه

برنامه دوم

- ۱۹/۱۵ موسیقی و تصویر
- ۱۹/۳۰ اتاق اخبار
- ۱۹/۳۵ وضع اضطراری:

نیش مار
کارگردان: جرج‌فندی
با شرکت: بابی‌تروپ ـ جولی‌لندن ـ رابرت‌فولر
گروه پنجابوئال که برای گذراندن تعطیلات به ماهیگیری رفته‌اند، هنگام مراجعت با اتومبیلی که شدیداً تصادف کرده‌اند روبرو میشوند و در صدد نجات مصدومین برمیآیند ولی وسائل کافی در اختیار ندارند و....

- ۲۰/۳۵ مرزهای دانش:

زندگی و پرورش تمساح ـ قسمت دوم
دنبال برنامه هفته گذشته زندگی و پرورش تمساح دنبال خواهند شد و برای اولین‌بار گزارشی از تمساحانی که در ایران زندگی میکنند ارائه میشود و امکان حفظ و پرورش این‌گونه موجودات که ارزش اقتصادی دارند مورد بررسی قرار میگیرد. در این برنامه دکتر «بلوچ» از دانشکده علوم دانشگاه تهران شرکت دارد.

- ۲۰/۵۷ قانون دوست شماست
- ۲۱/۰۰ اخبار از برنامه دوم
- ۲۱/۳۰ ادبیات جهان:

رویدادهای هنری جهان
«کنون که سال ۱۳۵۷ پایان رسیده و در دفتر ایام صفحه‌ای دیگر گشوده شده است، محمد مهاجر تهیه‌کننده این برنامه، نگاهی برابر برگ‌آخرین می‌افکند و از آنچه که در این فاصله زمانی بر ادب جهان رفته یاد میکند.

- ۲۲/۰۰ سریال سینمائی F.M.:

کلمبو ـ این‌بار: ساعت مرگ
کارگردان: برنارد. ال.کوالسکی
با شرکت: پیترفالک ـ اسکار ورنر

ساعت ۲۲



سریال سینمائی این هفته
کلمبو
CLUMBO
این ماجرا
ساعت مرگ
PLAYBACK



کارگردان: برنارد. ال.کوالسکی ـ تهیه‌کننده: اورت‌چامبرز ـ فیلمنامه: دیوید. پی. لویس، بوکر. تی. برادشاو ـ براساس ایده اولیه «ریچاردلوینسون» و «ویلیام‌لینک» مدیر فیلمبرداری: ریچارد. سی. گلوور ـ موسیقی متن: برناردوسگال ـ موزیک‌تیتراژ: هنری‌مانسینی‌ـهنرپیشگان: پیترفالک، اسکار ورنر، جنارولندز، رابرت براون، پاتریشیا باری، مارتا اسکات، هرب‌جفرسون‌جونیور ـ محصول سال ۱۹۷۴ کمپانی یونیورسال و فرستنده M. C. A

خلاصه داستان: «مارگریت میدیاس» رئیس «شرکت الکترونیک‌میدیاس» سرانجام تصمیم می‌گیرد که داماد خود «هارولد واندیاک» را از مدیریت عامل شرکت برکنار کند و پسرش «آرتور» را برای اداره شرکت برگزیند.

«هارولد» سعی می‌کند «مارگریت» را متقاعد کند ولی او نمی‌پذیرد و سرانجام «هارولد» «مارگریت‌میدیاس» را بقتل‌میرساند و با صحنه‌سازی و با نقشه‌ای دقیق، بااستفاده از وسیله‌های الکترونیکی وانمود می‌کند که قتل بعداز خروج او از خانه، صورت گرفته است.

شواهد همه حاکی از ورود یك بیگانه در قتل اتاق «مارگریت‌میدیاس» است که «کلمبو» وارد ماجرا میشود...

* * *

این داستان جالب را «برنارد. ال. کوالسکی» که از او قبلا فیلمهای داستانی متعددی در تلویزیون و سینما دیده‌ایم (در سینما: استیلیتو، شرق جاوه، ماچو کالاهان و...)، با تسلط فراوان تصویر کرده است. «کوالسکی» طی این فیلم یکبار دیگر نشان میدهد که شایسته توجهی است که این اواخر از جانب مفسران و منتقدان به‌او شده است.

«برنارد. ال.کوالسکی» در این اثر نیز نشانی از تأثیر گذشتگان، بخصوص در فرم‌پردازی دارد، بی‌آن‌که این تأثیرپذیری او را از بی‌های آشنائی مثل «کلمبو» و یا تپ‌هائی که باید پرداخته شوند و ایجاد فضائی مشوب و هیجان‌آور، حتی یك لحظه باز دارد....

آدمهای متعدد داستان، خیلی خوب به‌تماشاگر شناسانده میشوند و تحت‌رهبری یکپارچگی فیلم از نظر محتوی و پرداخت و «کوالسکی» بازیهای خوبی ارائه می‌کنند. ظرافت‌های اعمال شده، سبب میشود که تماشاگر فیلم تا پایان، حتی یك لحظه نیز نتواند از «کلمبو» و قهرمانان دیگر ماجرا فاصله بگیرد و تا آنها در التهاب و دلهره آنها سهیم میشود.



استانلی کوبریک

○ ساعت ۲۲

فیلم سینمائی

دکتر استرنج‌لاو

Dr. STRANGELOVE

کارگردان و تهیه‌کننده: استانلی کوبریک ـ فیلمنامه: استانلی کوبریک، ازی ساوزرن، پیترجرج ـ اقتباس از کتابی نوشتهٔ «ردآلرت» ـ تنظیم برای سینما: پیتر جرج، مدیر فیلمبرداری: گیلبرت‌تایلور ـ موزیک متن: لاوری جانسون ـ هنرپیشگان: پیتر سلرز، جرج. سی. اسکات، استرلینگ هایدن، کینان‌وین، اسلیم‌پکینز، پیتر بول، جیمز ارل‌جونز، تریسی‌رید، جاک کرلی، فرانک بیری، رابرت‌اوبل، گلن‌بک، روی‌استفنس، پل‌تامارین، لارنس‌هردن، جان‌مک کیارنی، گوردون‌تانر ـ محصول سال ۱۹۶۳ کمپانی کلمبیا

ارزش فیلم: خیلی خوب (***) در ارزش‌گذاری منتقدان فیلم آمریکا بسال ۱۹۷۰

خلاصهٔ داستان: یکی از ژنرالهای دیوانه که خود بمراه‌انداختن جنگی تازه

جرج. سی. اسکات



بخش اول

● ۱۲/۰۰ اخبار

● ۱۲/۰۵ ماجراهای لوسی M.F.

دادگاه

کارگردان: بابی ریچی

با شرکت: لوسیل بال، گیل گوردن ـ جان ریورد

«لوسی» بسمت عضو هشت‌نفره‌دادگاه‌محل انتخاب میشود در یک مسئله دادگاهی در دادگاه حاضر میشود. پس از اتمام محاکمه هفت هیئت منصفه رای میگیرند و تنها «لوسی» است که رای منفی میدهد و این عمل باعث میشود که...

● ۱۳/۳۰ موسیقی ایرانی

تکنوازی

● ۱۳/۴۵ دور دستها M.F.

هدف الیاب

با شرکت: کن کورتیس ـ آماندابلیک ـ میلبرن استون ـ جیمز آرنس. «الیاب» پسر عموی «فستوس» برای بریدن گوش او بشهر «داج» آمده است. جریان از این قرار است که در زمان گذشته پدر فستوس گوش پدرش را که پدر «الیاب» باشد در یک درگیری خانوادگی بریده است و حالا بعداز گذشت سالها پسر او یعنی «الیاب» بمنظور انتقامجوئی تصمیم دارد گوش پسر عمویش را ببرد و...

● ۱۳/۳۵ اکواتس

● ۱۴/۰۰ اخبار

● ۱۴/۳۰ خانهٔ سه سامی

● ۱۵/۳۰ فیلم آموزشی

● ۱۵/۴۵ برنامه ورزشی

● ۱۶/۴۵ کودکان

گروه شکست‌ناپذیر ـ دیده خیال ـ یکی بود یکی نبود.

● ۱۸/۲۰ اخبار استان

● ۱۸/۳۰ ترانه‌های ایرانی

● ۱۸/۴۵ اخبار ورزشی

● ۱۹/۰۰ اورژانس ۵۱+۴:

رودخانه پر خطر

باران شدیدی شروع به‌باریدن میکند و در منطقه «ریورویل» و «هالیدیوریج» سیل خطرناکی جریان پیدا میکند. گروه نجات ۵۱ و ۴+ شروع به‌فعالیت میکنند و...

● ۱۹/۳۰ مردمان فردا

● ۲۰/۰۰ اخبار

● ۲۰/۳۵ خانه کوچک M.F.

کریسمس در خانه کوچک

بخاطر فرارسیدن کریسمس در خانه اینگلز شور و غوغای زیادی برپاست هرکدام از افراد در فکر اند که چه هدیه‌ای بدیگری بدهند که آرزوی‌داشتنش را دارد.

«لورا» دختر کوچک خانواده که یک کره اسب سفید و زیبا دارد تصمیم ندارد به‌هیچوجه اسبش را بعنوان هدیه کریسمس به‌کسی ببخشد. ولی یکی از همکلاسان او بنام «نلی» آرزو دارد اسبی همچون کره اسب «لورا» داشته باشد...

● ۲۱/۳۵ آقای مربوطه

● ۲۱/۴۰ برنامه سمینار و جشنواره تاتر

● ۲۲/۰۰ فیلم سینمائی M.F.:

دکتر استرنج‌لاو

کارگردان: استانلی کوبریک

با شرکت: پیتر سلرز ـ جرج. سی. اسکات. استرلینگ‌هیدن

پنج‌شنبه

برنامه دوم

- ۱۹/۱۵ موسیقی و تصویر
- ۱۹/۳۰ اتاق اخبار
- ۱۹/۳۵ تضاد F.M
- ۲۰/۲۳ هفت گنبد: بررسی رویدادهای هنری هفته
- ۲۰/۵۷ قانون دوست شماست
- ۲۱/۳۰ دلیران تنگستان: قسمت ششم
کارگردان: همایون شهنواز
با شرکت: محمود جوهری ـ منوچهر فرید ـ هابگاز اسپانیان ـ شهروز رامتین



آتش‌خیر

- ۲۲/۳۰ مردی بنام جواز:
با شرکت: بلدی ایسن ـ لیهرو ویتر
الماس گرانقیمتی از منزل شخصی بنام «جورج» سرقت می‌رود. سارق الماس بهنگام خروج از منزل جورج با پلیس روبرو میشود و او را پشت میز ساقه و الماس را نزد جواهرسازی بنام «مارسل» میبرد. «مارسل» که قیمت الماس نظرش را جلب کرده است تصمیم میگیرد الماس را بهنحوی از «کلبی» سارق آن تگیرد و...



دارد، بدون اطلاع ریاست جمهوری و رئیس ستقیم خود، چندین بمب‌افکن را بطرف شوروی میفرستد تا مراکز اتمی این کشور را بمباران کند ولی روسها به‌بمبهای اتمی مجهز شده‌اند که کاربردش دنیارا به‌جهنمی سوزان تبدیل می‌کند و جمعیت دنیا را ازبین می‌برد، نزدیک شدن بمب‌افکن‌های آمریکا، یعنی آغاز جنگ سوم و جنگ اتمی در دنیا.

وقتی ریاست جمهوری ایالات متحده، از موضوع اطلاع حاصل می‌کند، در تماسی تلفنی با ریاست جمهوری شوروی، از او میخواهد که هواپیمائی را که بسوی شوروی در حال حرکت است، بخاطر حفظ صلح و دوستی از بین ببرند. رئیس جمهوری شوروی‌هم فوراً دستور حمله به‌هواپیماهای امریکائی را صادر می‌کند. یکی ازهواپیما‌های بمب‌افکن مورداصابت موشك قرار می‌گیرد و بقیه بمب‌افکن‌ها باپیام رئیس‌جمهوری ایالات متحده، خاك‌شوروی‌را ترك می کنند...

* * *

«پیدا کردن یك داستان خوب برای فیلم، مثل پیدا کردن یك دختر خوشایند است، با بعضی داستانها آدم بطور تصادفی برخورد می کند. مثلا من چهارده‌ساله بودم که داستان «جاده‌های افتخار» را خواندم. «آدمکشی» را در روزنامه‌یی خواندم که «جیمی کانون» نویسنده مطالب ورزشی آن‌را نوشته بود. خودش عقیده داشت، این پرهیجان‌ترین نوول پلیسی است که نوشته، من به‌یك کتابفروشی رفتم و خریدمش. یادم نمی‌آید که اولین‌بار کجا دربارهٔ «لولیتا» چیزی خواندم و یا شنیدم، **اما «دکتر استرنج‌لاو» را بصورت کابوس بارها در خواب دیده بودم و بعدهم هفتادوهشتاد کتاب را که در این‌باره نوشته بودند طی چهارسال مطالعه کردم، باور کنید هرچه مجله‌ی‌نظامی و یا فنی و تکنیکی بود پیدا کردم و خواندم و دست‌آخر فیلمنامه را براساس نوشتهٔ اولیه «ردآلرت» تنظیم کردم.»**

«دکتر استرنج‌لاو» بدینصورت شکل گرفت. این یکی از آثار خوب فیلمسازیست که در ایران با اثر معروف و معتبرش «۲۰۰۱، اودیسه فضائی» (در تهران: راز کیهان) شهرت دارد و «دکتر استرنج‌لاو» نخستین فیلمی است که از این سینماگر در تلویزیون به‌نمایش درمی‌آید.

«استانلی کوبریك» کارگردان این فیلم، در نوزده سالگی، نخستین گرایش خود را بهسینما نشان داد، او عکاس مجلهٔ «لوك» بود که نخستین فیلم خودش‌را ساخت. کوبریك یك داستان مصور برای این مجله تهیه کرد با نام «بکسور حرفه‌ای». بعدمصمم شد که آن داستان را مبنای سوژه‌ی فیلمی قرار دهد. دوسال ازعمر خودرا باسر گردانی تهیه‌ی این فیلم بهسر آورد و در این مدت، مقداری از حقوقش را برای انجام مقصودش، پس‌انداز کرد و پس‌از مدتی با همکاری دوستش الکساندرسینگر یك فیلم مستند ساخت وهشتاد دلار پس‌اندازش را خرج‌همین فیلم کرد، استودیو «آرك‌تو» این فیلم را که «روز مبارزه» نام داشت با چهار هزار دلار خرید. هنگامی که «کوبریك» موفقیت‌درخشان این فیلم را در نیویورك دید متوجه شد که سالهائی از عمرش را بعنوان عکاس مجله «لوك» بهدر داده است. راه او، عکاسی‌نبود، بهمین‌جهت کار خود را در مجله «لوك» رها کرد و فیلم کوتاه دیگری با عنوان «کشیش پرنده» ساخت و همین فیلم سبب شد که مقدمات تهیه فیلمهای طویلش «ترس‌وهوس» و «بوسه قاتل» فراهم آید.... هردو فیلم با شکست روبرو شدند و «کوبریك» گرفتار استیصال شد، در این شرایط «جیمزهریس» که کارهایش را دیده بود، زمینه‌ای فراهم آورد تا «کوبریك» اولین اثر معروف‌خویش «راههای افتخار» را جلوی دوربین ببرد. این فیلم علیرغم همه مشکلات، موفقیت هنری قابل ملاحظه‌ئی پیدا کرد و نام «کوبریك»‌را برسر زبانها انداخت. پس‌ازآن، آثارمعروفی چون «اسپارتاکوس»، «لولیتا» و «دکتر استرنج‌لاو» را کارگردانی کرد و دیری نپائید که با ارائه‌ی اثر پیمانندش «۲۰۰۱، اودیسه فضائی» (راز کیهان) مقام و منزلتی رفیع یافت و نامش بعنوان یك «مؤلف‌سینما» مطرح شد. «کوبریك» پس‌از این فیلم «پرتقال کوکی» و «باری‌لیندون» را هم ساخته است.

اما دربارهٔ فیلم «دکتر استرنج‌لاو»: «کوبریك» در این اثر نیز چون فیلمهای دیگرش خود را هواخواه انسان نشان‌میدهد، انسانی که نادان وجایزالخطاست واگر «دکتر استرنج‌لاو» پیامی دارد اینست که احتمال مخرب‌بودن‌انسان بمراتب‌بیش‌ازماشین‌هاست، در این اثر در لحظات و موقعیت‌های متعدد، نقش انسان و ماشین دو در روی‌هم قرار می‌گیرد و ما شاهد پیچیدگی دید این سینماگر از مسائل اجتماعی هستیم.

پیترسلرز



○ ساعت ۱۹/۳۰

جشنواره و سمینار تآتر شهرستانها

«جشنواره و سمینار تآتر شهرستان» از بیست و یکم تا سی‌ام فروردینماه در تهران برگزار میشود. برنامه‌های این جشنواره به مدت یك هفته از شبکه سراسری پخش خواهد شد، ضمن پخش گوشه‌ای از یك نمایش اجرا شده، با صاحب‌نظران تآتر درباره‌ی این رویداد گفتگو خواهد شد ضمنا قسمتهائی از سخنرانیها و جلسات بحث و گفتگو نیز در این برنامه‌ها گنجانده میشود.

○ ساعت ۲۱/۳۰

دلیران تنگستان

قسمت‌ششم

کارگردان: همایون شهنواز
موزیك متن: احمد پژمان ـ علی رهبری
گوین: داود یوسفیان
بازیگران: شادروان محمود جوهری ـ شهروز رامتین ـ حمید طاعتی ـ کامران نوزاد ـ آتش‌خیر ـ محمد ابهری ـ مجید شهباز و...

در بخش گذشته دیدیم که کارگزاران استعمار انگلیس در بوشهر قتل دو سرباز انگلیسی را دستاویز قرار دادند و محاکمه مردی میهن‌پرست از اهالی بوشهر را خواستار شدند. چون موقرالدوله حاکم بوشهر به‌تسلیم تن نداد، ناوگان جنگی انگلستان به‌بوشهر حمله کرد و گروهی از مردم آزادیخواه را بهمراه حاکم خلیج‌فارس به‌بند کشیدند و به «نائه» هندوستان تبعید کردند و تا آنجا جای پای خود را مستحکم کردند که در اطراف بوشهر، اردوگاههای نظامی برپا ساختند.

اما نخستین شبیخون رئیسعلی‌ومردان دلاورش یقین آنها را به‌بیدفاع بودن ساحل جنوب بهتردید آشفته ساخت. در این‌بخش ناظر همداستانی رهبران جنبش مقاومت تنگستان و دشتستان و ارتباط آنها با مردم آزاده شهر خواهیم بود...

جمعه

- ۱۱/۰۰ سوپرمن
کارتون دنیای ماقبل تاریخ
سوپرمن در لباس «کلارکنت» همراه دوست جوانش «جیمی» مشغول گردش در اطراف غاری است که باد شدیدی شروع بوزیدن میکند و «جیمی» را به قعر غار میبرد. در ته غار هیولائی کمین کرده است که میخواهد «جیمی» را ببلعد. سوپرمن برای نجات او وارد غار میشود و.....
- ۱۱/۳۰ مسابقات ورزشی
- ۱۲/۴۵ ویرجینیائی (F.M):
جاده انتقام
کارگردان: توماس کار
با شرکت: دوگ مک کلور - جیمز دراری - چارلز بیکفورد - دان کوئین - سارالین
- ۱۴/۰۰ اخبار
- ۱۴/۳۰ هفت روز هفته:
در این برنامه آلبرت کوچوئی به بررسی رویدادهای مهم ایران و جهان در هفته‌ای که گذشت می‌پردازد.
- ۱۴/۴۵ ترانه‌های ایرانی
- ۱۵/۱۰ فیلم سینمائی (F.M):
نخستین انسانها در کره ماه
- ۱۶/۵۰ موسیقی محلی
- ۱۷/۱۵ برنامه کودکان:
شامل: کارتون - یك دو سه - یکی بود یکی نبود
- ۱۸/۳۰ موسیقی ایرانی
- ۱۹/۰۰ اروپا در یك نگاه
- ۱۹/۳۰ برنامه سمینار و جشنواره تآتر
- ۲۰/۰۰ اخبار
- ۲۰/۳۵ تعقیب و گریز:
آخرین استخدام



با شرکت: دیوید جانسن
- ۲۱/۳۵ آقای مربوطه
- ۲۱/۴۰ دنیای خوب ما
- ۲۲/۳۰ آشنائی با موسیقی جاز
الهام از خاور دور در موسیقی جاز مدرن

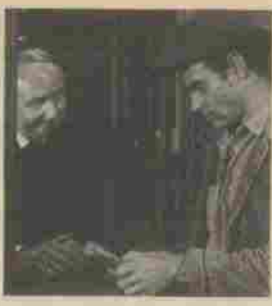
○ ساعت ۱۲/۴۵

ویرجینیائی

این ماجرا

. جاده انتقام

VENGEANCE TRAIL



کارگردان: توماس کار - تهیه کننده: سی جرملا - فیلمنامه: جان هاوکینز، وارد هاوکینز - مدیر فیلمبرداری: انزو. ا. مارتینلی - موزیك متن: استانلی ویلسون - موزیك تیتراژ: پرسی‌فیث - هنرپیشگان: چارلز بیکفورد، دون راسل، دوگ مك کلور، ماری آن موبلی، کلئو کلاگر، دان کوئین، سارالین، جیمز دراری - محصول سال ۱۹۷۰ کمپانی یونیورسال و فرستنده تلویزیونی M. C. A

خلاصهٔ داستان: «جو» با برادر و خواهرش در مزرعه‌ای نزدیك «دان فلات» زندگی میکند. «جو» بخاطر مزرعه مبلغ زیادی بدهکار است و بانك دیگر حاضر نیست بهاو وام بدهد ولی «جو» از پای نمی‌نشیند و بازهم به‌بانك مراجعه می‌کند.

همانوقت که «جو» در بانك است «استیسی» نوه آقای «گرینجر» نیز به‌بانك می‌آید و مقدار قابل ملاحظه‌ای پول دریافت می‌کند. «جو» وقتیکه از بانك ناامید میشود به‌تعقیب «استیسی» می‌پردازد و در یك موقعیت وقتی قصد ربودن پول را می‌کند، تصادفی بقتل میرسد. در اینحال برادر «جو» تصمیم می‌گیرد که به‌ترتیبی شده، قاتل را شناسائی کند و او را بقتل برساند. بهمین منظور وارد مزرعه شایلو میشود و در جرگه گله‌داران آقای «گرینجر» در می‌آید. در دست آخر میفهمد که «استیسی» قاتل برادرش است و...

○ ساعت ۱۹

اروپا در یك نگاه

برنامهٔ «اروپا در یك نگاه» شامل بخشهای متنوع و گوناگون است؛ به‌ترتیب زیر:

● مصاحبه با فردریك روسیف کارگردان و فیلمساز تلویزیون فرانسه در بارهٔ اولین فیلم بلندش بنام «جنگل وحشی». روسیف طی مصاحبه‌اش با نمایندگان رادیوتلویزیون ملی ایران میگوید که مدت سه سال به گوشه‌و کنار جهان سفر کرده است تا بتواند فیلم مستند و جالبی از زندگی حیوانات و پرندگان تهیه کند.

● نمایشگاه جاده ابریشم در گرانپاله پاریس:

● این نمایشگاه آثار هنرمندان شرق و غرب کاروان جاده ابریشم از مرز ایران تا چین را در بر میگیرد.

● گـــــروه رقص و آواز وزارت فرهنگ عراق، نمایشی از رقصهای سنتی و آوازهای فولکلوریك خود را در پاریس به نمایش گذارده‌اند.

● مبارزه دولت فرانسه بامیخوارگی و الکلیسم: فرانسه سالهاست که گرفتار میخوارگی است. ۴۵ درصد از فرانسویان در مرز میخوارگان معتاد قرار گرفته‌اند. برای چاره‌جوئی، دولت فرانسه دست توسل بسوی تلویزیون دراز کرده است و هرشب تلویزیون فرانسه با اعلانها و پیامهای کوتاهی با الکلیسم مبارزه میکند.

● اطلاعاتی درباره دوربین عکاسی و فیلمبرداری:

● هنرمندان آمریکائی و کانادائی در کاخ ورزش پاریس نمایش چشمگیری از بازی روی یخ ارائه می‌کنند.

○ ساعت ۲۰/۳۵

تعقیب و گریز

HARRY-O

این ماجرا

آخرین استخدام

THE LAST HEIR

کارگردان: ریچاردلانگ - تهیه کننده: بوك هولتون، رابرت دوزیر (با همکاری: جری توریا) - نویسنده داستان و فیلمنامه: جین تامپسون - براساس طرح هواردرودمن - مدیر فیلمبرداری: رابرت هوفمن - هنرپیشگان: دیوید جانسن، جاك تولان، کاترین جلیتس، کلیفورد دیوید - محصول سال ۱۹۷۴ کمپانی برادران وارنر و فرستنده تلویزیونی A.B.C

خلاصهٔ داستان: از «هری اورلئول» کارآگاه خصوصی، میشنویم: «مردم در کویر زندگی سختی را می گذرانند، آنها احتیاج به‌آب و سایه دارند، در صورت نداشتن اینهم از بین میروند، برای همین مردم از کویر پرهیز می کنند، ولی من‌بایستی به کویر میرفتم چون قصد داشتم باخانمی صحبت کنم، این خانم به‌این دلیل‌در کویر زندگی میکرد که در آنجا یك معدن‌طلا داشت و خانه‌اش درست روی معدن طلا ساخته شده بود؛

این خانم «الی‌میز» نام داشت و مطابق وصیت «میز» بزرگ مجری وصیت نامه بود و چهارتن ورثهٔ میز (ارلا، هلن، جف وزا کاری) هرساله نزد او میآمدند که سهمیه ارثیه خود را دریافت کنند. من ظاهراً مامور شدم از احوال خانم «الی‌میز» باخبر شوم اما خانم «الی‌میز» حتی راه بازگشت هم برایم باقی نگذارد، چون با گلوله‌هایش اتومبیلم را حسابی از بین برد. نتیجه این شد که آنشب در مقابل پرداخت پنج دلار به‌خانم «الی» آنجا ماندنی شدم، آنوقت پیبردم که ارلا، هلن، جف وزاکاری همیشه کوشش داشته‌اند که «الی» را از کاری‌که دارد، بیندازند تا بتوانند ارثیه‌شان را تمام و کمال دریافت کنند ولی...»

***

پرداخت «ریچارد لانگ» (یکی از کارپردازهای تلویزیونیست) که اساسا کارگردانی متکی به‌تکنیك و فرمپردازی است اما تجربه چندانی هم در این زمینه ندارد، در تمام مسیر داستان تابع سناریوی فیلمش شده است ومنی دارد که از زیاده‌روی در فرم بپرهیزد و پرداختش را درجهت آمیختن فرم ومحتوا توسعه دهد که البته کمتر موفق شده و گاه‌گاه فرم برمحتوای فیلم می‌چربد.

تصاویر فیلم به‌یاری فیلمبرداری «رابرت هوفمن» فضای اثر را القاء می‌کند. «ریچارد لانگ» که نظیر همه کارگردانان تلویزیونی، دوره‌ای طولانی در تلویزیون آموزش دیده با مهارت و تکنیك خویش،‌در شکل دادن به‌فیلمنامه خوب «جین تامپسون» نهایت کوشش خود را کرده است، و بهرحال در مجموع ماجرای «آخرین استخدام» از مجموعه «تعقیب و گریز» بخاطر موضوع گیرایش، بازیهای خوب بازیگرانش بخصوص «دیوید جانسن» وهمچنین تکنیك خوب فیلمساز، فیلمی دیدنی شده است.

○ ساعت ۱۵/۱۰

فیلم سینمائی

نخستین انسانها در کره ماه

FIRST MEN (IN) THE MOO(N)

کارگردان: ناثان جوران ـ تهیه کننده: چارلز. اچ. شنیر ـ فیلمنامه: نایجل کنیل، جی‌ری ـ براساس داستانی از: اچ. جی. ولز ـ مدیر فیلمبرداری: ویلکی کوپر ـ موسیقی متن: لائوری جانسون ـ هنرپیشگان: ادوارد‌جاد، مارتهاپر، لیونل جفریز، مایلز مالسون، نورمن برج، گلادیس هنسون، هیوبرت درموت، پتی مکدوال ـ محصول سال ۱۹۶۴ کمپانی کلمبیا

ارزش فیلم: خوب (★★) در ارزش‌گذاری منتقدان فیلم آمریکا بسال ۱۹۷۰

خلاصه داستان: گروهبان «مارتین» گمان می‌کند اولین انسانی است که به‌ماه قدم می‌گذارد؛ اما دربدو ورود به‌ماه یک پرچم انگلستان پیدا می‌کند و پی می‌برد که پیش از او هم مردانی بوده‌اند که به‌ماه قدم گذاشته‌اند.

گروهبان «مارتین» پس‌از پیگیری‌های زیاد، با مردی به‌اسم «بدفورد» برخورد می‌کند که در سال ۱۸۹۹ همراه یک‌دانشمند به‌نام «کایور» و زنی بنام «کاترین کالندر» (کیت) به‌ماه سفر کرده‌اند. اینها باحیوانات عجیب‌الخلقه و عظیم‌الجثه‌ای روبرو میشوند و با آنها مبارزه می‌کنند و به‌زندگی خود در سیاره ناشناخته ادامه میدهند وسرانجام زمان بازگشت میرسد اما...

★★★

اول بار به‌سال ۱۹۰۲ فیلمساز سرشناس فرانسوی «ژرژ مه‌لیس» فیلمی تخیلی بنام «سفر به کره ماه» ساخت واز این تاریخ تا سال ۱۹۲۶ زمان نمایش فیلم «متروپلیس» فریتز‌لانگ، فیلمهای فانتزی بشدت وبطور پراکنده تهیه میشد. سینمای آلمان با فیلم‌های فانتزی خوفناکش تحت سلطه‌ی عواملی خاص چون سادو ـ ماکروخیسم‌بود. بسیاری آثار وهم‌انگیز و کابوس مانند نویسندگانی چون «هوفمان»، «کافکا» ودیگران به‌فیلم‌های آلمانی راه یافت، خصوصیتی که دراین فانتزی‌های آلمانی بیشتر مخصوص بود، علاقه‌ی خاص نژاد ژرمن به‌نقاشی آبستره بود. در خلال این احوال، یعنی در اوایل قرن بیستم تا نخستین سالهای شروع سینمای ناطق (سال ۱۹۲۶) سینمای آمریکا ازفانتزی و تخیل به‌دور و جدا ماند. به‌سال ۱۹۲۶ بود که «فریتز‌لانگ» فیلم«متروپلیس» رابوجود آورد. سه‌سال بعد تهیه کننده «متروپلیس»، فانتزی دیگری تحت عنوان «دختری در کره ماه» ساخت، فیلم ساخت «دختری در کره ماه» باعث انگیزش تخیل تماشاگران جهان شد.

در سال ۱۹۲۹ استودیو بریتیش گومون فیلمی در روال داستان «متروپلیس» ساخت که گذشته از سوژه، از لحاظ قدرت خلاقه نیزبر «متروپلیس» رجحان داشت. این فیلم «خیابات بزرگ» نام‌داشت که برپایه داستانی نوشته «تولیسرتون بیلینگ» و به کارگردانی «موریس ایلوی» ساخته شد و موضوع فیلم یازده سال بعد لندن را نشان میداد.

هالیوود به‌سال ۱۹۳۰ یک کمدی در زمینه فانتزی بوجود آورد بنام «فقط تصور کن!» که کارگردانش «دیوید باتلر» بود، در سال ۱۹۳۱ «فرانکنشتین» وارد قلمرو فانتزی خوفناک‌شد. موفقیت «فرانکنشتین» سبب ورود مومیایی‌ها، مخلوقات ناقص‌الخلقه و ناقص‌العقل، مرده‌های متحرک و گرگهای انسان‌نما به‌سینما شد. در سال ۱۹۳۶ فیلمی تخیلی بانام «مرد نامرئی» ازروی اثر «هربرت جرج ولز» (نویسنده داستان فیلمی که‌قرار است با نام «نخستین انسانها در ماه» ببینید) بوجود آمد. بدنبال موفقیت این فیلم، چند اثر دیگر در همین زمینه ساخته شد که هیچ یک ارزش فیلم «مرد نامرئی» رانداشت، دوسال بعد از ساختن این فیلم، «الکساندر کورداه» از داستان دیگر «ولز» بانام «شبیه‌هایی که می‌آیند» فیلمی ساخت که باز سوژه‌ی آن به‌سال ۱۹۴۰ و وقایع جنگ آینده میپرداخت.

هالیوود پس‌از بیست سال دوری از فانتزی، با فیلمی بنام «مقصد کره ماه» (۱۹۵۰) مجددا به‌این زمینه روی آورد. «جرج پال» سازنده‌ی این فیلم تهیه «مستند» بود. «رابرت وایز» به‌سال ۱۹۵۱ «روزی که زمین از حرکت باز ایستاد» را ساخت. سوژه فیلم شرح سفر موجودی بود از سیاره‌ی دیگر به‌زمین واینکه موجودات آن سیاره تصمیم گرفته‌اند زمین را از حرکت باز دارند! آنگاه «جرج‌پال» فیلم «وقتی که‌دنیاها تصادم می‌کنند» (۱۹۵۱) و سپس «جنگ دنیاها» را براساس داستان«ولز» بوجودآورد. «جرج‌پال» در سال ۱۹۵۹ از داستان «ماشین زمان» ولز یک فیلم علمی قابل توجه‌ساخت.

«ژول‌ورن» نیز مانند «ولز» یکی از نیروهای توانای آثار تخیلی جهان بشمار میاید. «والت دیزنی» «بیست هزار فرسنگ زیر دریا»ی او را در سال ۱۹۵۴ به‌فیلم برگرداند. «مایکل‌اندرسن» از اثر معروف وی «دوردنیا در هشتاد روز» فیلمی پرخرج‌ساخت و «هنری لوین» فیلم «سفر به مرکز زمین» را ساخت. فیلمهای معروف دیگری نیز در این زمینه ساخته شده است: شیئی‌ازدنیای دیگر (۱۹۵۱)‌از دنیای دیگر می‌آید(۱۹۵۳) یا آنها(۱۹۵۴) سیاره ممنوع (۱۹۵۶)وخیلی فیلمهای دیگرمثل«۲۰۰۱، اودیسه فضائی».

★★★

«ناثان جوران» کارگردان این فیلم (که پیش از این از او فیلمهای «کاترین» و «دود اسلحه» را دیده‌ایم) همه‌گونه‌فیلمی ساخته است: وسترن، ترسناک، حادثه‌ای تاریخی، جنائی و تخیلی (مثل: دودواسلحه، نظم و ترتیب، عارضکبوت، بدشکل، گیاهان هرزه، طبل‌های رودخانه، کار پیچیده، پلیس شاهراه و...) وحالا بعداز دیدار از دوفیلم تاریخی و وسترن‌این‌فیلمساز، تنها اثرتخیلی «جوران» را می‌بینیم.

○ ساعت ۱۹/۳۰

تارزان

TARZAN

این ماجرا

سیرک

THE CIRCUS

کارگردان: هارمون جولر ـ تهیه کننده: استیو شاگان ـ مدیر فیلمبرداری: گابریل تورس ـ موزیک متن: والتر گرین ـ نویسنده فیلمنامه: لارنس دوبکین «با استفاده از کاراکترهای نوشته اولیه «ادگار رایس‌بروز» ـ هنرپیشگان: ران ایلای، مانوئل پادیلا جولیور، جک ایلم ـ محصول سال ۱۹۷۰ کمپانی یونیورسال.

شرح کامل در صفحه ۵۴

○ ساعت ۲۱/۳۰

فیلم سینمائی

نسل کمیاب

THE BARE BREED

کارگردان: آندرو. وی. مک‌لاگلن ـ تهیه‌کننده: ویلیام آلاند ـ فیلمنامه: ریک هاردمان ـ مدیر فیلمبرداری: ویلیام. اچ. کلوتیر ـ موزیک متن: جانی ویلیامز ـ هنرپیشگان: جیمز استوارت، مورین اوهارا، برایان کیت، جولیت میلز، دان گالووی، دیوید برایان، جک الی، بن‌جانسون، هری کاری جونیور، پری‌لوپز، لاری دومازین ـ محصول سال ۱۹۶۵ کمپانی یونیورسال پیکچر

شرح کامل در صفحه ۵۴

جمعه

● ۱۸/۱۵ موسیقی و تصویر

● ۱۹/۳۰ تارزان M.F.

سیرک

با شرکت: ران ایلای ـ مانی گلرمان

● ۲۰/۱۸ دنیای رام نشده F.M.

● ۲۰/۴۰ کمدی کلاسیک M.F.

لاستیک دور سفید

با شرکت: اندی کلاید ـ امدلین

«اندی» برای ازدواج با آبدین با «سالی» بعرقابت



میپردازد و بعلت خاطر در پی بدست‌آوردن لاستیک دور سفید که «آبدین» آرزوی داشتنش را دارد برمیاید و...

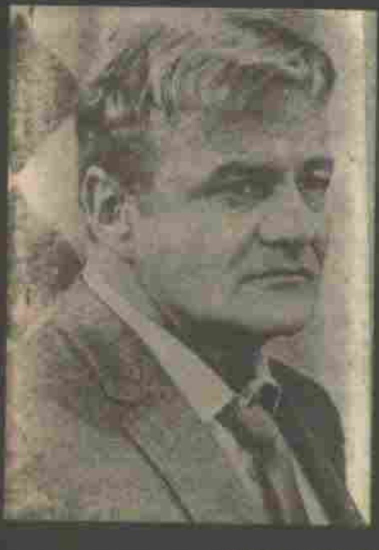
● ۲۱/۰۰ اخبار از برنامه دوم

● ۲۱/۳۰ فیلم سینمائی F.M.

نسل کمیاب

کارگردان: آندرو مک‌لاگلن

با شرکت: جیمز استوارت ـ مورین اوهارا ـ برایان کیت ـ جولیت میلز



● ۲۳/۰۵ تکنوازی

لم سینمائی
ل کمیاب



مز استوارت







دان گالووی

ارزش فیلم: خوب (**) در ارزش‌
زاری منتقدان فیلم آمریکا به‌سال ۱۹۷۰
خلاصه داستان: موضوع اصلی فیلم
ل کمیاب» در اطراف تلاشی برای بوجود
وردن نسل یکنوع گاو بیشاخ در غرب
ریکا دور میزند ـ گاو بیشاخی که تنها
رمایه یک زن انگلیسی ودخترش «هیلاری»
ست. اینتو پس از کشته شدن سرپرست
ود با یگانه گاوشان بغرب میروند و در
ان روزهای نخست ورودشان، همه‌را متوجه
ود می‌کنند، مخصوصاً دولو را ـ «چارلز
سورث» گاودار مقتدر شیر و «دیلوره» گاو
ران سرشناسی که زبان زور و دعوا را
تر می‌فهمد و می‌پسندد واینتو («السورث»
«دیلوره») برای جلب‌نظر زن انگلیسی به

رقابت باهم برمی‌خیزند و بعد...

***

«آندرو مک‌لاگلن» فرزند «ویکتور مک‌لاگلن» یکی از آکتورهای مورد علاقه «جان‌فورد» بود و پسرش «آندرو مک‌لاگلن» نیز مدتها بعنوان آسستان «جان‌فورد»فعالیت کرد و در واقع کارگردانی را نزد «فورد» آموخت. اولین فیلمی که او ساخت فیلمی پلیسی بنام «مردی در اطاقک» بود که به‌سال ۱۹۵۶ ساخته شد. (آندرو مک‌لاگلن) اینک چندی است که وسترن‌سازی را رها کرده و بیشتر فیلم‌های پلیسی می‌سازد که آخرینش «مچل» با شرکت «جو دان بیکر» بازیگر فیلم سربلند است وبعداز آن اوبیشتروسترن ساخته است، مثل: مک‌لین‌تاک، شناندوآ

(گلوله مرزی نمی‌شناسد)، راهی بسوی‌غرب، باندولرو، حماسه جوزی، شکست‌ناپذیر، شرح بزرگترین سرقت قطار، یک مستقل و سه راهزن و نسل کمیاب...

«آندرو مک‌لاگلن» در این آثارش، شیوه خاص خود را بکار گرفته و سعی کرده است که پرداختی ساده و روان در روال کارش پدید آورده وضمن اینکه سعی می‌کند به‌آدمهایش هویت ببخشد، هیچگاه حادثه را از حجم متناسبش افزون نمیکند و از حرکات دوربین به‌شدت بهره میگیرد و روبهمرفته محتوی و فرم را مکمل یکدیگر میسازد.

نخستین وسترن این فیلمساز باوجود نقایص بیشمار، به‌زمینه کار «جان‌فورد» بسیار نزدیک بود، در فیلم بعدی «شناندوآ ـ گلوله مرزی نمی‌شناسد» «مک لاگلن» از روال کار خود دور افتاد ولی در«نسل کمیاب» که سومین وسترن«مک‌لاگلن» است‌همچنان در پی کارهای سابق و در واقع بهزمینه آثار «فورد» نزدیک شده است و روبهمرفته موفق هم بنظر میرسد. ماحصل‌اینکه «نسل کمیاب» فیلمی است دیدنی و سرگرم‌کننده که فضا و آدمهایش هرگز کوچکترین نشانی از وسترن‌های بی‌هدف و بدون عمق که تنها چاشنی‌شان، خشونت و تحرک است، ندارد و فیلمی است که به‌راحتی می‌توان تماشایش کرد.



فیلم سینمائی
تارزان

برنامه «دوم» یکبار دیگر اقدام به
ایش سری فیلمهای «تارزان» کرده است.
ارزان» که یادآور خاطره کودکی ونوجوانی
کثر تماشاگران امروز تلویزیون است،
یشک برای کودکان و نوجوانان امروز،
فرم ته‌چندان صادق خود، بی حال خالی
جذبه و لطف نیست، هرچند که ممکنست
ن فیلمها در مقایسه با مکتبهای تازه
ینما، بی‌اعتبار و رونق جلوه کند، ولی دیدن
ن فیلمها که واجد فانتزی و تخیلات‌صادق
شیرینی است میتواند جالب باشد و ما
ز این فرصت، به درخواست آن دسته از
ماشاگران که مایلند از چگونگی پیدایش
تارزان» و «تارزانهای سینما آگاهند در این
فته، در هر فرصت، گوشه‌ای از اطلاعات
ا بازگو میکنیم.

۱ـ تارزان از کجا پیدا شد؟

فکر بهوجود آوردن «تارزان» از آن
ردی است به‌نام «ادگار رایس‌براز» که‌مدتی
سواره نظام آمریکا خدمت می‌کرد و بعد
کاوبرای در «آیداهو» پرداخت و سپس
ر راه‌آهن ایالت «یوتا» و معادن زغال‌سنگ
ورگان» مشغول به‌کار شد. خلاصه‌اینکه
سن سی‌وپنج سالگی از جمله کسانی بود
که نظرشان را زیاد میرسند بود ولی درسال
۱۹۱ (وی متولد سال ۱۸۷۵ است) درحالی
که به‌صف بیکارها پیوسته بود، مصمم شد
که نویسنده شود، اما در این زمینه کمتر

موفقیت به دست آورد، تا اینکه «تارزان» پیدایش شد. «رایس‌براز» خودش در اینباره می‌گوید:

«از بیکاری به‌تنگ آمده بودم، در» «کار جدیدم «نویسندگی» هیچ موفقیتی از» «نظر خودم به دست نیاورده بودم که حاصل» «آن را پیش ناشر ببرم. یکباره، پس از یک» «روز کار بلاوقفه، در حالیکه خسته بودم و» «از شدت خستگی چشمانم بسته نمیشد» «ناگهان، فکری در ذهنم جرقه زده این فکره «که چه روی خواهد داد اگر یک پسر سفید» «پوست وسیله میمونها ربوده و به جنگل» «افریقا برده شود و در آنجا رشد کند؟ این»

«فکر تا صبح ذهن مرا بهخود مشغول داشت» «و سرانجام به این نتیجه رسیدم که این» «موضوع میتواند همه چیز را برای من» «عوض کند. از آن روز بطرح و گسترش» «این داستان پرداختم.»

«ادگار رایس براز» پس از مدتی افکارش را به صورت رمانی کوتاه به‌نام «تارزان از قبیله میمونها» در شماره اکتبر سال ۱۹۱۲ مجله «All Story» به چاپ رساند ولی کوشش او تا سال ۱۹۱۴ برای اینکه این داستان را به صورت کتاب منتشر کند، به نتیجهای نرسید. اصرار فراوان او سبب شد که یک کمپانی بهنام

«مک‌کلرگ» تصمیم بگیرد که با سرمایه‌ی خودش، به‌اصطلاح ریسک کند، و بدین ترتیب کتاب «تارزان از نسل میمونها» منتشر شد، که‌نتیجه‌ای‌حیرت‌آور داشت، ازاین کتاب در مدتی کمتر ازیک هفته سه میلیون نسخه به‌فروش رفت.

«ادگار رایس‌براز» دیگر راه خودش را پیدا کرده بود و از آن پس همه اوقاتش را روی نوشتن داستانهای تارزان گذاشت و بدنبال «تارزان از قبیله میمونها» بیست وسه کتاب دیگر در همین زمینه نوشت و ازبرکت موفقیتهای فراوان این سلسله کتابها تا سال ۱۹۵۰ در ناز و نعمت زندگی کرد.

درشماره آینده درباره‌ی اولین‌فیلمی که از آثار «ادگار رایس‌براز» ساخته شده، صحبت می‌کنیم، و اما ماجرای این هفته به‌نام «نیرنگ»...

***

«تارزان» در افریقا در جستجوی‌مردی به‌نام «پول توماس» است («پول توماس» یک پولیس شورشی است) که او را به پلیس‌منطقه تحویل دهد.

تارزان، کوچک پسر «جایل» را نزد «واچ» در سیرک میفرستد. رئیس سیرک خانم «آلوتاه» در موقعیت بد مالی بسر میبرد و نمیتواند از «ماکومبا» حیواناتش را خریداری کند ولی «واچ» موفق میشود که حیوانات را برای «آلوتاه» بدست آورد، در همین زمان مردی که در سیرک کار می‌کند «پول‌توماس» را در کامیونی پنهان می‌کند تا در فرصتی مناسب او را از مرز خارج کند اما...

برنامه‌های تلویزیون آموزشی

برنامه‌های رنگی با این علامت ✱ مشخص شده است

توجه:

برنامه‌ی جدید تلویزیون آموزشی، تدریس زبان آلمانی دوره‌های مقدماتی و متوسطه است که روزهای شنبه الی چهارشنبه هر هفته از ساعت ۱۲/۱۰ الی ۱۲/۵۰ از برنامه دوم تلویزیون ملی ایران پخش می‌شود. (دوره مقدماتی از ساعت ۱۲/۱۰ و دوره متوسط از ساعت ۱۲/۳۰ دقیقه شروع می‌شود).

جدول برنامه‌های تلویزیون آموزشی

سال تحصیلی ۱۳۵۵ - ۱۳۵۴

ایام هفته	ساعات شروع برنامه‌ها صبح «شبکه ۰»								برنامه‌ها بعدازظهر برنامه دوم				برنامه شبکه			
	۸/۳۵ ۹/۱۰ ۹/۳۰ ۹/۵۰				۱۰/۱۵ ۱۰/۳۵ ۱۱ ۱۱/۲۵ ۱۱/۴۵				۱۲/۵۰	۱۳/۱۰	۱۳/۳۵	۱۳/۵۵	۱۴/۳۵	۱۴/۵۵	۱۵/۲۰	۱۵/۳۵
شنبه	علوم ۱	علوم ۲	علوم ۳	اسلاید و موزیک	ریاضی ۱	ریاضی ۲	ریاضی ۳	جغرافیا ۱	جغرافیا ۲	جغرافیا ۴	حرفه و فن ۲	حرفه و فن ۳	جغرافیا ۲	جغرافیا ۴	حرفه و فن ۲	حرفه و فن ۳
یکشنبه	تاریخ ۱	تاریخ ۲	تاریخ ۳		علوم ۱	علوم ۲	علوم ۳	انگلیسی ۱	انگلیسی ۲	علوم اجتماعی ۱	علوم اجتماعی ۲	علوم اجتماعی ۳	انگلیسی ۲	علوم اجتماعی ۱	علوم اجتماعی ۲	علوم اجتماعی ۳
دوشنبه	علوم ۱	علوم ۲	علوم ۳		ریاضی ۱	ریاضی ۲	ریاضی ۳	علوم اجتماعی ۱	تاریخ ۱	تاریخ ۲	تاریخ ۳	حرفه و فن ۱	تاریخ ۱	تاریخ ۲	تاریخ ۳	حرفه و فن ۱
سه‌شنبه	حرفه‌وفن ۱	حرفه‌وفن ۲	حرفه‌وفن ۳		علوم ۱	علوم ۲	علوم ۳	جغرافیا ۲	جغرافیا ۴	انگلیسی ۱	انگلیسی ۲	اجتماعی ۳	جغرافیا ۴	انگلیسی ۱	انگلیسی ۲	اجتماعی ۳
چهارشنبه	علوم ۱	علوم ۲	علوم ۳		تاریخ ۳	تاریخ ۲	علوم اجتماعی ۲	علوم اجتماعی ۳	ریاضی ۲	ریاضی ۳	جغرافیا ۱	جغرافیا ۴	ریاضی ۲	ریاضی ۳	جغرافیا ۱	جغرافیا ۴
پنجشنبه	انگلیسی ۲	ریاضی ۳	علوم ۱		علوم ۲	علوم ۲	علوم اجتماعی ۳	حرفه‌وفن ۳	حرفه و فن ۱	حرفه و فن ۲	تاریخ ۲	تاریخ ۳	—	—	—	—

- توجه: انگلیسی سال سوم موقتا از برنامه حذف شده است.
- مدارس یکسره و دوسره تناسب با برنامه‌های درسی خود میتوانند از برنامه‌های شبکه سراسری (برنامه اول) استفاده کنند.
- مدارس یکسره و دوسره شهرستانهای تهران، شیراز، اصفهان، آبادان، مشهد نیز می‌توانند از ساعت ۱۲/۵۰ از برنامه‌های تلویزیون آموزشی که از برنامه دوم پخش میشود استفاده نمایند.
- شماره‌هائی که در مقابل نام درس ذکر شده است سال تحصیلی را معین میکند.

۱ ـ سال اول راهنمائی، ۲ ـ سال دوم راهنمائی، ۳ ـ سال سوم راهنمائی و ۴ ـ سال اول دبیرستان (سال اول نظری)

سال اول راهنمائی

انگلیسی

روزهای: یکشنبه و سه‌شنبه (۲ بار)

در این برنامه ابتدا در مورد اعداد صحبت میشود.

How much is 10 and 11?
11 and 10 is 21.

سپس حرّوف اضافه: after، before و کاربرد
ها توضیح داده میشود.

Monday is after sunday.
Tuesday is befor wednesday.

در قسمتی از این برنامه در مورد چگونگی کاربرد
ات توضیحاتی میدهیم و برای درک بیشتر فراگیر، مثال
ی آورده میشود.

That girl is happy.

و بعد راجع به S مالکیت بحث میشود.

It's susan's house.

در خاتمه درباره‌ی زمانهای حال و حال استمراری
چگونگی استفاده از every day، now صحبت
شود.

I'm counting from 1 to 10 now.
I ask a question every day.

تاریخ

پور دوم و جانشینانش

روزهای: یکشنبه و دوشنبه (۲ بار)

پس از مرگ شاپور اول در مدت قریب ۴۰ سال
ن از شاهزادگان ساسانی به سلطنت رسیدند، این
هزادگان بعلت عدم لیاقت، نتوانستند بوضع آشفته‌ی
ران سامان بخشند ولی با بسلطنت رسیدن هرمز دوم
ران سامان گرفت. و پس از او، با صلاحدید بزرگان
ور تاج شاهی در خوابگاه همسر هرمز دوم که باردار
د آویخته شد و کودک بدنیا نیامده شاه خوانده شد و
ن از تولد او را شاپور نامیدند که در تاریخ بشاپور دوم
روف است و قریب ۷۰ سال پادشاهی کرد. او برای
بلای ایران اقدامات مهمی انجام داد که مهمترین آنها
ظ وحدت ارضی ایران در این دوران است.



شاپور می‌بایست از یکطرف با اقوام زردپوست، از
انب دیگر با دولت روم بجنگد و در اثر کفایت او ایران
وانست بر حریفان فائق آید.

این برنامه با ذکر وضع ایران در زمان بهرام گور
فناد پایان می‌گیرد.

جغرافیا

جمعیت در ناحیه خزری

روزهای: شنبه و چهارشنبه (۲ بار)

این برنامه ابتدا با خلاصه‌ای از اوضاع طبیعی این ناحیه شروع شده و سپس تأثیر عوامل طبیعی بر تراکم جمعیت و پراکندگی آن روشن میشود. بطوریکه میدانیم جمعیت این ناحیه که بیش از ۳/۵ میلیون نفر است در وسعتی حدود ۶۵ هزار کیلومترمربع زندگی میکنند.

همچنین میدانیم که ۳۰ درصد جمعیت این ناحیه در شهر و ۷۰ درصد در روستا زندگی میکنند. در قسمت بعدی این برنامه آگاه میشویم که در فصل تابستان بخاطر مناظر زیبای شمال و استفاده از دریا به جمعیت این ناحیه افزوده میشود.

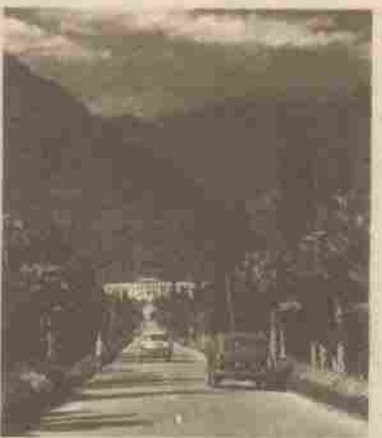
و در خاتمه این برنامه با تقسیمات اداری و استانی این ناحیه آشنا شده و با مراکز این استانها و شهرهای آنها آشنا میشویم.

ریاضیات

احجام معروف هندسی

روزهای: شنبه و دوشنبه

در این برنامه درباره سه حجم معروف هندسی (مکعب مستطیل، منشور استوانه) صحبت میشود. مکعب و مکعب مستطیل که خواص مشترکی دارند، حجمهائی هستند که با تقریباً هر روز با آنها سروکار داریم. قوطی کبریت که مصرف روزانه دارد، یک مکعب مستطیل است که با طول و عرض و بلندی مشخص میشود. تعداد زیادی از ساختمانها بشکل مکعب مستطیل ساخته میشوند یا از دور چنین بنظر می‌آیند.



ابعاد حجمهای هندسی (طول ـ عرض ـ ارتفاع) در شکل و اندازه آنها مؤثر است. اندازه‌گیری حجم این اجسام، در صنعت و معماری اهمیت زیادی دارد. روش محاسبه حجم و مساحت جانبی مکعب‌مستطیل، منشور و استوانه در این درس بطور کامل با استفاده از خاصیتهای سه هندسی شرح داده میشود و چند نمونه از استفاده این حجمها در زندگی امروز نشان داده میشود.

شناخت حرفه و فن

بهداشت

روزهای: دوشنبه (۲ بار) سه‌شنبه و پنجشنبه

در این برنامه با کار راهنمایان بهداشتی مدارس آشنا میشوند. قسمتی از کار راهنمایان بهداشتی مدارس ذکر نکات مربوط به‌بهداشت فردی، بهداشت محیط و نکات بهداشتی تغذیه دانش‌آموزان است.

در اولین قسمت برنامه بهداشت، دانش‌آموزان با بهداشت فردی و اصول آن بطور کامل آشنا میشوند و نکات مهم بهداشت فردی را در ضمن تماشای فیلم میآموزند که مهمترین آنها عبارتند از تمیز نگاهداشتن دست و وسایل مورد نیاز فردی، تمیز نگاهداشتن دهان و دندانها، نظافت روزانه بدن و چگونگی ورود میکروب به بدن و کارهای بهداشتی که باید هنگام بیماری انجام داد.

نتیجه رعایت نکات بهداشتی، سلامتی و نشاط روز‌افزون برای هر فرد است.

علوم ـ فیزیک

تئوری مغناطیسی

تمام روزهای هفته پخش میشود

در این برنامه ابتدا تئوری مغناطیسی توضیح داده میشود. طبق تئوری مغناطیسی، مواد مغناطیسی از ذرات



ریز آهن‌ربائی بنام مولکولهای مغناطیسی تشکیل شده است. تا زمانی که این ذرات منظم کنار یکدیگر قرار نگیرند، جسم آهن‌ربا نمیشود ولی اگر بتوان با آهن‌ربای دیگری این ذرات را بطور منظم و در یک جهت قرار داد، جسم خاصیت آهن‌ربائی پیدا میکند. در قسمت بعد به کمک تئوری مغناطیسی چند پدیده آهن‌ربائی، از قبیل ضعیف‌شدن خاصیت آهن‌ربائی یک آهن‌ربا در اثر گرم شدن یا ضربه خوردن، چگونگی پیدایش دو آهن‌ربا در اثر شکستن یک آهن‌ربا و غیره توضیح داده میشود.

علوم اجتماعی

جامعه شهری

روزهای: یکشنبه (۳بار) و دوشنبه

اگر ازشما بپرسند شهر چگونه جائی‌است چه‌جوابی خواهید داد؟ احتمالا بعضی ازشما خواهید گفت: جای‌وسیعی است که در آن ساختمانهای بزرگ و بلند قرار دارد و عده‌ای هم این‌پاسخ را خواهند داد که شهر محل کارخانه‌ها و کارگاههای بزرگ است. این مشخصات و علامتهائی که دراین نوع جوابهای احتمالی وجود دارد گرچه نادرست نیست ولی نمیتواند مثالی کامل برای تعریف شهر باشد.



و برای اینکه بتوان تعریفی صحیح ازشهر بدست آورد و آنرا بدینوسیله ازجوامع دیگر جدا کرد باید عوامل متعددی را درنظر گرفت که عبارتند از:

۱ـ مکان ثابت ۲ـ تراکم جمعیت بمقدار معین ۳ـ داشتن موسسات وسازمانهای خاص ۴ـ فرهنگ‌ویژه. در این برنامه عوامل مذکور توضیح داده میشود.

صدای ایران

موج کوتاه ردیف [illegible] متر [illegible] کیلوهرتز
موج متوسط [illegible]
موج متوسط [illegible]

شنبه

ساعت	برنامه
۰۵/۰۰	سلام تماشاچی + اخبار [illegible]
۰۵/۳۰	راه شب + اخبار رأس ساعت
۰۶/۰۰	برنامه بامدادی
۰۷/۱۵	برنامه کودکان و نوجوانان
۰۷/۳۰	دنباله برنامه بامدادی
۰۹/۰۰	اخبار
۰۹/۰۵	راه زندگی + اخبار رأس ساعت
۱۱/۲۵	گفتار مذهبی
۱۲/۰۰	اذان ظهر
۱۲/۰۵	اخبار مذهبی و سیاسی
۱۲/۱۵	موسیقی
۱۲/۳۰	کارگران
۱۳/۰۰	اخبار
۱۳/۱۵	بازار کار
۱۳/۳۰	موسیقی ایرانی
۱۴/۰۰	مشروح اخبار
۱۴/۲۵	ساز تنها
۱۵/۳۰	گلهای تازه
۱۶/۰۰	اخبار
۱۶/۰۵	برگزیده
۱۶/۳۰	فرهنگ ایرانزمین
۱۶/۵۷	پایان بخش سوم + فهرست بخش چهارم

موج متوسط ردیف ۵۱۵ متر برابر با ۵۸۰ کیلو هرتز	موج متوسط ۳۴۸/۳۰ متر برابر با ۸۶۲ کیلو هرتز
۱۷/۰۰ اخبار سیاسی و هنری ۱۷/۱۵ چشم‌انداز ۱۸/۰۰ اخبار ۱۸/۰۵ دنباله چشم‌انداز ۱۹/۰۰ اخبار ورزشی ۱۹/۱۵ دنباله برنامه چشم‌انداز	دهقان مجموعه سه ساعته برنامه‌های ویژه روستائیان

ساعت	برنامه
۲۰/۰۰	مشروح اخبار
۲۰/۲۵	نکوداران
۲۱/۰۰	[illegible]
۲۱/۳۰	گلهای تازه
۲۲/۰۰	اخبار
۲۲/۰۵	داستان شب
۲۲/۳۰	موسیقی ایرانی
۲۳/۰۰	اخبار
۲۳/۰۵	یک شعر و یک شاعر
۲۳/۳۰	موسیقی ایرانی
۲۳/۵۷	پایان بخش چهارم برنامه‌ها

یکشنبه

ساعت	برنامه
۰۵/۰۰	سلام تماشاچی + اخبار [illegible]
۰۵/۳۰	راه شب + اخبار رأس ساعت
۰۶/۰۰	برنامه بامدادی
۰۷/۱۵	برنامه کودکان و نوجوانان
۰۷/۳۰	دنباله برنامه بامدادی
۰۹/۰۰	اخبار
۰۹/۰۵	راه زندگی + اخبار رأس ساعت
۱۱/۲۵	گفتار مذهبی
۱۲/۰۰	اذان ظهر
۱۲/۰۵	اخبار مذهبی و سیاسی
۱۲/۱۵	موسیقی
۱۲/۳۰	کارگران
۱۳/۰۰	اخبار
۱۳/۱۵	بازار کار
۱۳/۳۰	موسیقی ایرانی
۱۴/۰۰	مشروح اخبار
۱۴/۲۵	ساز تنها
۱۵/۳۰	گلهای تازه
۱۶/۰۰	اخبار
۱۶/۰۵	برگزیده
۱۶/۳۰	فرهنگ ایرانزمین
۱۶/۵۷	پایان بخش سوم + فهرست بخش چهارم

موج متوسط ردیف ۵۱۵ متر برابر با ۵۸۰ کیلو هرتز	موج متوسط ۳۴۸/۳۰ متر برابر با ۸۶۲ کیلو هرتز
۱۷/۰۰ اخبار سیاسی و هنری ۱۷/۱۵ چشم‌انداز ۱۸/۰۰ اخبار ۱۸/۰۵ دنباله چشم‌انداز ۱۹/۰۰ اخبار ورزشی ۱۹/۱۵ دنباله برنامه چشم‌انداز	دهقان مجموعه سه ساعته برنامه‌های ویژه روستائیان

ساعت	برنامه
۲۰/۰۰	مشروح اخبار
۲۰/۲۵	نکوداران
۲۱/۰۰	شاهکارهای ادبیات جهان
۲۱/۳۰	گلهای تازه
۲۲/۰۰	اخبار
۲۲/۰۵	داستان شب
۲۲/۳۰	موسیقی ایرانی
۲۳/۰۰	اخبار
۲۳/۰۵	شعر ۲۰
۲۳/۳۰	موسیقی ایرانی
۲۳/۵۷	پایان بخش چهارم برنامه‌ها

دوشنبه

ساعت	برنامه
۰۵/۰۰	سلام تماشاچی + اخبار [illegible]
۰۵/۳۰	راه شب + اخبار رأس ساعت
۰۶/۰۰	برنامه بامدادی
۰۷/۱۵	برنامه کودکان و نوجوانان
۰۷/۳۰	دنباله برنامه بامدادی
۰۹/۰۰	اخبار
۰۹/۰۵	راه زندگی + اخبار رأس ساعت
۱۲/۰۰	اذان ظهر
۱۲/۰۵	اخبار مذهبی و سیاسی
۱۲/۱۵	موسیقی
۱۲/۳۰	کارگران
۱۳/۰۰	اخبار
۱۳/۱۵	بازار کار
۱۳/۳۰	موسیقی ایرانی
۱۴/۰۰	مشروح اخبار
۱۴/۲۵	ساز تنها
۱۵/۳۰	گلهای تازه
۱۶/۰۰	اخبار
۱۶/۰۵	برگزیده
۱۶/۳۰	فرهنگ ایرانزمین
۱۶/۵۷	پایان بخش سوم + فهرست بخش چهارم

موج متوسط ردیف ۵۱۵ متر برابر با ۵۸۰ کیلو هرتز	موج متوسط ۳۴۸/۳۰ متر برابر با ۸۶۲ کیلو هرتز
۱۷/۰۰ اخبار سیاسی و هنری ۱۷/۱۵ چشم‌انداز ۱۸/۰۰ اخبار ۱۸/۰۵ دنباله چشم‌انداز ۱۹/۰۰ اخبار ورزشی ۱۹/۱۵ دنباله برنامه چشم‌انداز	دهقان مجموعه سه ساعته برنامه‌های ویژه روستائیان

ساعت	برنامه
۲۰/۰۰	مشروح اخبار
۲۰/۲۵	نکوداران
۲۱/۰۰	موسیقی ایرانی
۲۱/۳۰	گلهای تازه
۲۲/۰۰	اخبار
۲۲/۰۵	داستان شب
۲۲/۳۰	موسیقی ایرانی
۲۳/۰۰	اخبار
۲۳/۰۵	شعر ۲۰
۲۳/۳۰	موسیقی کلاسیک
۲۳/۵۷	پایان بخش چهارم برنامه‌ها

سه‌شنبه

ساعت	برنامه
۰۵/۰۰	سلام تماشاچی + اخبار [illegible]
۰۵/۳۰	راه شب + اخبار رأس ساعت
۰۶/۰۰	برنامه بامدادی
۰۷/۱۵	برنامه کودکان و نوجوانان
۰۷/۳۰	دنباله برنامه بامدادی
۰۹/۰۰	اخبار
۰۹/۰۵	راه زندگی + اخبار رأس ساعت
۱۱/۲۵	گفتار مذهبی
۱۲/۰۰	اذان ظهر
۱۲/۰۵	اخبار مذهبی و سیاسی
۱۲/۱۵	موسیقی
۱۲/۳۰	کارگران
۱۳/۰۰	اخبار
۱۳/۱۵	بازار کار
۱۳/۳۰	موسیقی ایرانی
۱۴/۰۰	مشروح اخبار
۱۴/۲۵	ساز تنها
۱۵/۳۰	گلهای تازه
۱۶/۰۰	اخبار
۱۶/۰۵	برگزیده
۱۶/۳۰	موسیقی
۱۶/۵۷	پایان بخش سوم + فهرست بخش چهارم

موج متوسط ردیف ۵۱۵ متر برابر با ۵۸۰ کیلو هرتز	موج متوسط ۳۴۸/۳۰ متر برابر با ۸۶۲ کیلو هرتز
۱۷/۰۰ اخبار سیاسی و هنری ۱۷/۱۵ چشم‌انداز ۱۸/۰۰ اخبار ۱۸/۰۵ دنباله چشم‌انداز ۱۹/۰۰ اخبار ورزشی ۱۹/۱۵ دنباله برنامه چشم‌انداز	دهقان مجموعه سه ساعته برنامه‌های ویژه روستائیان

ساعت	برنامه
۲۰/۰۰	مشروح اخبار
۲۰/۲۵	نکوداران
۲۱/۰۰	فرهنگ مردم
۲۱/۳۰	گلهای تازه
۲۲/۰۰	اخبار
۲۲/۰۵	داستان شب
۲۲/۳۰	موسیقی ایرانی
۲۳/۰۰	اخبار
۲۳/۰۵	[illegible]
۲۳/۳۰	موسیقی ایرانی
۲۳/۵۷	پایان بخش چهارم برنامه‌ها

چهارشنبه

ساعت	برنامه
۰۵/۰۰	سلام تماشاچی + اخبار [illegible]
۰۵/۳۰	راه شب + اخبار رأس ساعت
۰۶/۰۰	برنامه بامدادی
۰۷/۱۵	برنامه کودکان و نوجوانان
۰۷/۳۰	دنباله برنامه بامدادی
۰۹/۰۰	اخبار
۰۹/۰۵	راه زندگی + اخبار رأس ساعت
۱۱/۲۵	گفتار مذهبی
۱۲/۰۰	اذان ظهر
۱۲/۰۵	اخبار مذهبی و سیاسی
۱۲/۱۵	موسیقی
۱۲/۳۰	کارگران
۱۳/۰۰	اخبار
۱۳/۱۵	بازار کار
۱۳/۳۰	موسیقی ایرانی
۱۴/۰۰	مشروح اخبار
۱۴/۲۵	ساز تنها
۱۵/۳۰	گلهای تازه
۱۶/۰۰	اخبار
۱۶/۰۵	برگزیده
۱۶/۳۰	فرهنگ ایرانزمین
۱۶/۵۷	پایان بخش سوم + فهرست بخش چهارم

موج متوسط ردیف ۵۱۵ متر برابر با ۵۸۰ کیلو هرتز	موج متوسط ۳۴۸/۳۰ متر برابر با ۸۶۲ کیلو هرتز
۱۷/۰۰ اخبار سیاسی و هنری ۱۷/۱۵ چشم‌انداز ۱۸/۰۰ اخبار ۱۸/۰۵ دنباله چشم‌انداز ۱۹/۰۰ اخبار ورزشی ۱۹/۱۵ ترانه‌ها [illegible] ۱۹/۴۵ نکوداران	دهقان مجموعه سه ساعته برنامه‌های ویژه روستائیان

ساعت	برنامه
۲۰/۰۰	مشروح اخبار
۲۰/۲۵	نکوداران
۲۱/۰۰	چهره‌های موسیقی ایران
۲۱/۳۰	گلهای تازه
۲۲/۰۰	اخبار
۲۲/۰۵	داستان شب
۲۲/۳۰	موسیقی ایرانی
۲۳/۰۰	اخبار
۲۳/۰۵	شعر ۲۰
۲۳/۳۰	موسیقی ایرانی
۲۳/۵۷	پایان بخش چهارم برنامه‌ها

پنجشنبه

ساعت	برنامه
۰۵/۰۰	سلام تماشاچی + اخبار [illegible]
۰۵/۳۰	راه شب + اخبار رأس ساعت
۰۶/۰۰	برنامه بامدادی
۰۷/۱۵	برنامه کودکان و نوجوانان
۰۷/۳۰	دنباله برنامه بامدادی
۰۹/۰۰	اخبار
۰۹/۰۵	راه زندگی + اخبار رأس ساعت
۱۱/۲۵	گفتار مذهبی
۱۲/۰۰	اذان ظهر
۱۲/۰۵	اخبار مذهبی و سیاسی
۱۲/۱۵	موسیقی
۱۲/۳۰	کارگران
۱۳/۰۰	اخبار
۱۳/۰۵	سخنرانی محیط [illegible]
۱۳/۳۰	موسیقی ایرانی
۱۴/۰۰	مشروح اخبار
۱۴/۲۵	ساز تنها
۱۵/۳۰	گلهای تازه
۱۶/۰۰	اخبار
۱۶/۰۵	برگزیده‌ها
۱۶/۳۰	فرهنگ ایرانزمین
۱۶/۵۷	پایان بخش سوم + فهرست بخش چهارم

موج متوسط ردیف ۵۱۵ متر برابر با ۵۸۰ کیلو هرتز	موج متوسط ۳۴۸/۳۰ متر برابر با ۸۶۲ کیلو هرتز
۱۷/۰۰ اخبار سیاسی و هنری ۱۷/۱۵ [illegible] ۱۸/۰۰ اخبار ۱۸/۰۵ [illegible] ۱۹/۰۰ اخبار ورزشی ۱۹/۰۵ [illegible]	دهقان مجموعه سه ساعته برنامه‌های ویژه روستائیان

ساعت	برنامه
۲۰/۰۰	مشروح اخبار
۲۰/۲۵	نکوداران
۲۰/۳۰	سخنرانی [illegible]
۲۱/۳۰	جنگ شب
۲۲/۰۰	اخبار
۲۲/۰۵	دنباله جنگ شب
۲۳/۰۰	اخبار
۲۳/۰۵	دنباله جنگ شب
۲۳/۵۷	پایان بخش چهارم

ویژهٔ روز جمعه

ساعت	برنامه
۰۵/۰۰	سلام تماشاچی + اخبار [illegible]
۰۵/۳۰	راه شب + اخبار رأس ساعت
۰۶/۰۰	برنامه بامدادی
۰۶/۱۵	کودکان و نوجوانان
۰۹/۰۰	گلچین
۱۰/۰۰	برنامه ویژه روز جمعه
۱۲/۰۰	اذان ظهر
۱۲/۰۵	اخبار مذهبی و سیاسی
۱۲/۱۵	[illegible]
۱۳/۰۰	[illegible]
۱۳/۳۰	موسیقی ایرانی
۱۴/۰۰	مشروح اخبار و [illegible]
۱۴/۲۵	ساز تنها
۱۵/۳۰	گلهای تازه
۱۶/۰۰	اخبار
۱۶/۰۵	ارکستر [illegible]
۱۶/۳۰	موسیقی ایرانی
۱۶/۵۷	پایان بخش سوم + فهرست بخش چهارم

موج متوسط ردیف ۵۱۵ متر برابر با ۵۸۰ کیلو هرتز	موج متوسط ۳۴۸/۳۰ متر برابر با ۸۶۲ کیلو هرتز
۱۷/۰۰ موسیقی ۱۷/۳۰ [illegible] ۱۸/۰۰ آهنگهای [illegible]	جنگ دهقان برنامه ویژه روز جمعه روستائیان

ساعت	برنامه
۲۰/۰۰	مشروح اخبار
۲۰/۲۵	نکوداران
۲۰/۳۰	[illegible]
۲۱/۰۰	موسیقی ایرانی
۲۱/۳۰	گلهای تازه
۲۲/۰۰	اخبار
۲۲/۰۵	داستان [illegible]
۲۲/۳۰	موسیقی ایرانی
۲۳/۰۰	اخبار
۲۳/۰۵	موسیقی [illegible]
۲۳/۵۷	پایان بخش چهارم برنامه‌ها

شنبه ۱۴ فروردین

بخش اول

- ۱۲ اخبار
- ۱۲/۰۵ روزهای زندگی F.M
- ۱۲/۲۵ واریته
- ۱۳/۱۰ لانگ‌استریت F.M
- ۱۴ اخبار

بخش دوم

- ۱۶/۳۰ اخبار
- ۱۶/۳۵ روستائیان
- ۱۷ نقالی
- ۱۷/۱۲ کودکان: کارتون ــ خیمه‌شب‌بازی ــ مزرعه سبز ــ ورزش نوجوانان ــ یکی بود یکی نبود
- ۱۸/۲۰ اخبار استان
- ۱۸/۳۰ برنامه آموزشی
- ۱۸/۴۵ اخبار ورزشی
- ۱۹ ماجراهای هاکل‌بری‌فین
- ۱۹/۳۰ موسیقی ایرانی
- ۲۰ اخبار
- ۲۰/۳۵ توما ــ زمان و مکان نامعلوم
- ۲۱/۱۵ آقای مربوطه
- ۲۱/۳۰ شما و تلویزیون
- ۲۲/۱۵ تاتر

یکشنبه ۱۵ فروردین

بخش اول

- ۱۲ اخبار
- ۱۲/۰۵ کارگر
- ۱۲/۳۰ موسیقی ایرانی ــ همنوازی
- ۱۳/۰۵ دان‌آگوست F.M
- ۱۴ اخبار

بخش دوم

- ۱۶/۳۰ اخبار
- ۱۶/۳۵ موسیقی محلی
- ۱۷ نقالی
- ۱۷/۱۲ کودکان: کارتون ــ خیمه‌شب‌بازی ــ حلقه جادو ــ یکی بود یکی نبود
- ۱۸/۲۰ اخبار استان
- ۱۸/۳۰ برنامه آموزشی
- ۱۸/۴۵ اخبار ورزشی
- ۱۹ خانواده ــ چهاردیواری
- ۱۹/۳۰ موسیقی ایرانی
- ۲۰ اخبار
- ۲۰/۴۵ مامور ما صمد در بالاتر از خطر
- ۲۱/۳۵ آقای مربوطه
- ۲۱/۴۰ دانش
- ۲۲/۱۰ فیلم‌هفته «لحظه به لحظه» F.M

دوشنبه ۱۶ فروردین

بخش اول

- ۱۲ اخبار
- ۱۲/۰۵ حفاظت و ایمنی
- ۱۲/۲۰ موسیقی محلی
- ۱۲/۴۵ کمدی کلاسیک F.M
- ۱۳/۱۰ لحظه‌های بحرانی F.M
- ۱۴ اخبار

بخش دوم

- ۱۶/۳۰ اخبار
- ۱۶/۳۵ موسیقی محلی
- ۱۷ نقالی
- ۱۷/۱۲ کودکان: عصر حجر ــ بچه‌ها بچه‌ها ــ یکی بود یکی نبود
- ۱۸/۲۰ اخبار استان
- ۱۸/۳۰ برنامه آموزشی
- ۱۸/۴۵ اخبار ورزشی
- ۱۹ سیمای آزاد
- ۱۹/۳۰ گفتگو با وزیر امورخارجه ایران
- ۲۰ اخبار
- ۲۰/۳۵ پرونده‌های رالفورد
- ۲۱/۲۵ آقای مربوطه
- ۲۱/۳۰ موسیقی کلاسیک
- ۲۲ اندیشه‌های روبرو
- ۲۲/۳۰ مستند

سه‌شنبه ۱۷ فروردین

بخش اول

- ۱۲ اخبار
- ۱۲/۰۵ دائرةالمعارف دریا F.M
- ۱۳ ترانه ایرانی
- ۱۳/۱۰ مستاجر عمارت وایلدفیلد
- ۱۴ اخبار

بخش دوم

- ۱۶/۳۰ اخبار
- ۱۶/۳۵ کارگر
- ۱۷ نقالی
- ۱۷/۱۲ کودکان: کارتون ــ مزرعه سبز ــ هفتخوان ــ یکی بود یکی نبود
- ۱۸/۲۰ اخبار استان
- ۱۸/۳۰ برنامه آموزشی
- ۱۸/۴۵ اخبار ورزشی
- ۱۹ خانواده ــ چهاردیواری
- ۱۹/۳۰ موسیقی ایرانی (فرهنگ و هنر)
- ۲۰ اخبار
- ۲۰/۳۵ پارتا
- ۲۱/۲۵ آقای مربوطه
- ۲۱/۳۰ ادب امروز
- ۲۲/۰۵ کانی

چهارشنبه ۱۸ فروردین

بخش اول

- ۱۲ اخبار
- ۱۲/۰۵ روزهای زندگی F.M
- ۱۲/۲۵ موسیقی ایرانی
- ۱۲/۴۵ دانش
- ۱۳/۱۰ پیشتازان فضا F.M
- ۱۴ اخبار

بخش دوم

- ۱۶/۳۰ اخبار
- ۱۶/۳۵ روستائیان ــ اینجا و آنجا
- ۱۷ نقالی
- ۱۷/۱۲ کودکان: کارتون ــ رقص × ۵ ــ داستانهای شاهنامه ــ قصه
- ۱۸/۲۰ اخبار استان
- ۱۸/۳۰ برنامه آموزشی
- ۱۸/۴۵ اخبار ورزشی
- ۱۹ موسیقی از شهرستانها
- ۱۹/۳۰ سفر
- ۲۰ اخبار
- ۲۰/۳۵ آتش بدون دود
- ۲۱/۲۵ آقای مربوطه
- ۲۱/۳۰ ایران زمین
- ۲۲ موسیقی ایرانی ــ ساز و آواز
- ۲۲/۳۰ مستند

پنجشنبه ۱۹ فروردین

- ۱۲ اخبار
- ۱۲/۰۵ ماجراهای لوسی F.M
- ۱۲/۳۰ موسیقی تکنوازی
- ۱۲/۴۵ دود اسلحه F.M
- ۱۳/۳۵ اکوامن
- ۱۴ اخبار
- ۱۴/۳۰ خیابان سه‌سامی
- ۱۵/۲۰ فیلم آموزشی
- ۱۵/۴۵ مجله ورزشی
- ۱۶/۴۵ کودکان: گروه شکست‌ناپذیر ــ دیده خیال ــ یکی بود یکی نبود
- ۱۸/۲۰ اخبار استان
- ۱۸/۳۰ ترانه‌های ایرانی
- ۱۸/۴۵ اخبار ورزشی
- ۱۹ اورژانس + ۴
- ۱۹/۳۰ مردمان فردا
- ۲۰ اخبار
- ۲۰/۳۵ خانه کوچک F.M
- ۲۱/۲۵ آقای مربوطه
- ۲۱/۳۰ برنامه سمینار و جشنوارهٔ تاتر
- ۲۲ فیلم سینمائی «دکتر استرنج‌لاو» F.M

جمعه ۲۰ فروردین

- ۱۱ سوپرمن F.M
- ۱۱/۳۰ مسابقات ورزشی
- ۱۲/۴۵ ویرجینیائی «جاده انتقام» F.M
- ۱۴ اخبار
- ۱۴/۲۰ هفت روز هفته
- ۱۴/۴۵ ترانه‌های ایرانی
- ۱۵/۱۰ فیلم سینمائی «نخستین انسانها در کره ماه»
- ۱۶/۵۰ موسیقی محلی
- ۱۷/۱۵ کودکان: کارتون ــ یک، دو، سه ــ یکی بود یکی نبود
- ۱۸/۳۰ موسیقی ایرانی
- ۱۹ اروپا در یک نگاه
- ۱۹/۳۰ سمینار و جشنوار تاتر
- ۲۰ اخبار
- ۲۰/۳۵ تعقیب و گریز «آخرین استخدام»
- ۲۱/۲۵ آقای مربوطه
- ۲۱/۳۰ دنیای خوب ما
- ۲۲/۳۰ آشنائی با موسیقی جاز

جدول هفتگی برنامه‌های اول (شبکه) ودوم تلویزیون ملی ایران

شنبه ۱۴ فروردین

- ۱۹/۱۵ موسیقی و تصویر
- ۱۹/۳۰ اتاق اخبار
- ۱۹/۳۵ چیس F.M پنج برای شش
- ۲۰/۲۵ ایران‌زمین: روستای ماسوله
- ۲۰/۵۷ قانون دوست شما است
- ۲۱ اخبار از برنامه دوم
- ۲۱/۳۰ شهر آفتاب
- ۲۲ تصویر و سایه‌ها: درباره هنری‌کینگ
- ۲۲/۱۵ فیلم سینمائی F.M شجاعان
  کارگردان: هنری‌کینگ
  با شرکت: گریگوری‌پک ـ جوان‌کالینز ـ استیفن‌بوید

یکشنبه ۱۵ فروردین

- ۱۹/۱۵ موسیقی و تصویر
- ۱۹/۳۰ اتاق اخبار
- ۱۹/۳۵ دایره ویژه F.M مجموعهٔ جدید
- ۲۰/۲۵ برگهای اندیشه
- ۲۰/۵۷ قانون دوست شما است
- ۲۱ اخبار از برنامه دوم
- ۲۱/۳۰ شکارچی شب: وحشت در پلندی
  با شرکت: دارن‌مک‌گاوین ـ سیمون‌اوکلند
- ۲۲/۲۰ موسیقی کلاسیک: ایساک‌اشترن: ویولنیست
  الکساندر زاکین: پیانیست
  آثاری از بتهوون و باخ

دوشنبه ۱۶ فروردین

- ۱۹/۱۵ موسیقی و تصویر
- ۱۹/۳۰ اتاق اخبار
- ۱۹/۳۲ تاریخ مصور ـ ونیز در سال ۱۵۰۰ ـ قسمت سوم
- ۲۰/۰۱ شیوه‌های دیدن: «کانالتو» «نقاش ایتالیائی»
- ۲۰/۳۲ زیست‌شناسی دریا: سازندگان و ویران‌کنندگان تپه‌های مرجان
- ۲۰/۵۷ قانون دوست شما است
- ۲۱ اخبار از برنامه دوم
- ۲۱/۳۰ جهان تاتر

سه‌شنبه ۱۷ فروردین

- ۱۹/۱۵ موسیقی و تصویر
- ۱۹/۳۰ اتاق اخبار
- ۱۹/۳۵ داستان پلیس F.M «شمارش» قسمت اول
  با شرکت: ویک‌مورو ـ لارن استیفنس
- ۲۰/۲۵ هفت تار چنگ
- ۲۰/۵۷ قانون دوست شما است
- ۲۱ اخبار از برنامه دوم
- ۲۱/۳۰ موسیقی ایرانی
- ۲۲ فیلم هفته F.M ماجرای بیاد ماندنی
  کارگردان: لئومک‌کاری
  با شرکت: کاری‌گرانت ـ دبوراکر

چهارشنبه ۱۸ فروردین

- ۱۹/۱۵ موسیقی و تصویر
- ۱۹/۳۰ اتاق اخبار
- ۱۹/۳۵ وضع اضطراری F.M نیش مار
  با شرکت: رابرت فولر ـ جولی‌لندن
- ۲۰/۲۵ مرزهای دانش: زندگی و پرورش تمساح ـ قسمت دوم
- ۲۰/۵۷ قانون دوست شما است
- ۲۱ اخبار از برنامه دوم
- ۲۱/۳۰ ادبیات جهان: رویدادهای ادبی جهان
- ۲۲ سریال سینمائی F.M کلمبو: ساعت مرگ
  کارگردان: برنارد.ال. کوالسکی
  با شرکت: پیترفالک ـ اسکارورنر

پنجشنبه ۱۹ فروردین

- ۱۹/۱۵ موسیقی و تصویر
- ۱۹/۳۰ اتاق اخبار
- ۱۹/۳۵ تضاد F.M
- ۲۰/۲۳ هفت‌گنبد (رویدادهای هنری هفته)
- ۲۰/۵۷ قانون دوست شما است
- ۲۱ اخبار از برنامه دوم
- ۲۱/۳۰ دلیران‌تنگستانی ـ قسمت ششم
  کارگردان: همایون شهنواز
  با شرکت: کاوه مخبری ـ هاشم ارکان
- ۲۲/۳۰ مردی بنام جونز
  با شرکت: بادی‌ابیس ـ لی‌مرو ودر

جمعه ۲۰ فروردین

- ۱۹/۱۵ موسیقی و تصویر
- ۱۹/۳۰ تارزان F.M سیرک
  با شرکت: ران‌ایلای ـ سالی کلرمان
- ۲۰/۱۸ دنیای رام نشده F.M
- ۲۰/۴۰ کمدی‌کلاسیک F.M لاستیک دور سفید
  با شرکت: اندی‌کلاید ـ امتالین
- ۲۱ اخبار از برنامه دوم
- ۲۱/۳۰ فیلم سینمائی F.M نسل کمیاب
  کارگردان: آندرومک‌لاگلن
  با شرکت: جیمز استوارت ـ مورین‌اوهارا
- ۲۳/۰۵ تکنوازی

برنامه رادیو

(از ۱۴ فروردین تا ۲۰ فروردین‌ماه ۲۵۳۵)

فرستنده FM ردیف ۹۶ مگاهرتز
فرستنده موج متوسط ردیف ۱۲۴۶ متر ... کیلوهرتز

شنبه — FM-AM

۰۶/۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۰۶/۳۵	بامداد و موسیقی (۴)
۰۷/۳۰	اخبار
۰۷/۳۵	دنباله بامداد و موسیقی (۴)
۰۸/۰۰	کنسرت‌نامه‌ای (۴)
۰۹/۰۰	خواننده روز (۴)
۱۰/۰۰	ارکسترهای بزرگ جهان
۱۰/۳۰	سیری در جهان موسیقی (۴)
۱۱/۳۰	موسیقی جاز (۴)
۱۲/۰۰	با موسیقیدانان بزرگ آشنا شوید (۴)

FM	AM	
آهنگهای مشرق غربی (۴)	۱۳/۰۰	تدریس زبان انگلیسی
	۱۳/۱۵	تدریس زبان فرانسه
اخبار	۱۳/۳۰	آهنگهای غربی
برنامه گلها	۱۴/۰۰	برنامه زبان روسی
	۱۴/۱۵	برنامه زبان آلمانی
	۱۴/۳۰	برنامه زبان فرانسه
	۱۴/۴۵	برنامه زبان انگلیسی
موسیقی کلاسیک	۱۵/۰۰	از آرشیو برنامه نود (ما یادشان دو آهنگهای غربی)

۱۶/۳۰	اخبار
۱۶/۴۵	فرهنگ ایران‌زمین
۱۷/۰۰	موسیقی (۴) آمریکای جنوبی
۱۷/۳۰	بهترینهای پاپ (۴) خوش آمدید
۱۸/۳۰	موسیقی ایرانی (۴)
۱۹/۰۰	پاپ ۱۹ (۴)
۱۹/۳۰	اخبار
۱۹/۴۵	دنیای مطبوعات
۲۰/۰۰	جهان هنر
۲۰/۳۰	موسیقی راک (۴)
۲۱/۳۰	کتاب شب
۲۲/۰۰	گلهای تازه (۴)
۲۲/۳۰	اخبار
۲۲/۴۵	کنسرت شب (۴)
۲۴/۰۰	موسیقی رقص (۴)
۰۱/۰۰	پایان برنامه

یکشنبه — FM-AM

۰۶/۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۰۶/۳۵	بامداد و موسیقی (۴)
۰۷/۳۰	اخبار
۰۷/۳۵	دنباله بامداد و موسیقی (۴)
۰۸/۰۰	کنسرت‌نامه‌ای (۴)
۰۹/۰۰	خواننده روز (۴)
۱۰/۰۰	موسیقی از سرزمینها
۱۰/۳۰	سیری در جهان موسیقی (۴)
۱۱/۳۰	موسیقی جاز (۴)
۱۲/۰۰	با موسیقیدانان بزرگ آشنا شوید (۴)

FM	AM	
آهنگهای مشرق غربی (۴)	۱۳/۰۰	تدریس زبان انگلیسی
	۱۳/۱۵	تدریس زبان فرانسه
اخبار	۱۳/۳۰	آهنگهای غربی
برنامه گلها	۱۴/۰۰	برنامه زبان روسی
	۱۴/۱۵	برنامه زبان آلمانی
	۱۴/۳۰	برنامه زبان فرانسه
	۱۴/۴۵	برنامه زبان انگلیسی
موسیقی کلاسیک	۱۵/۰۰	از آرشیو برنامه نود (ما یادشان دو آهنگهای غربی)

۱۶/۳۰	اخبار
۱۶/۴۵	کتاب روز
۱۷/۰۰	موسیقی فیلم (۴)
۱۷/۳۰	بهترینهای پاپ (۴) خوش آمدید
۱۸/۳۰	موسیقی ایرانی (۴)
۱۹/۰۰	پاپ ۱۹ (۴)
۱۹/۳۰	اخبار
۱۹/۴۵	برای شما خوانندگان
۲۰/۰۰	جز هنر
۲۰/۳۰	موسیقی راک (۴)
۲۱/۳۰	کتاب شب
۲۲/۰۰	گلهای تازه (۴)
۲۲/۳۰	اخبار
۲۲/۴۵	کنسرت شب (۴)
۲۴/۰۰	موسیقی رقص (۴)
۰۱/۰۰	پایان برنامه

دوشنبه — FM-AM

۰۶/۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۰۶/۳۵	بامداد و موسیقی (۴)
۰۷/۳۰	اخبار
۰۷/۳۵	دنباله بامداد و موسیقی (۴)
۰۸/۰۰	کنسرت‌نامه‌ای (۴)
۰۹/۰۰	خواننده روز (۴)
۱۰/۰۰	ارکسترهای بزرگ جهان
۱۰/۳۰	سیری در جهان موسیقی (۴)
۱۱/۳۰	موسیقی جاز (۴)
۱۲/۰۰	با موسیقیدانان بزرگ آشنا شوید (۴)

FM	AM	
آهنگهای مشرق غربی (۴)	۱۳/۰۰	تدریس زبان انگلیسی
	۱۳/۱۵	تدریس زبان فرانسه
اخبار	۱۳/۳۰	آهنگهای غربی
برنامه گلها	۱۴/۰۰	برنامه زبان روسی
	۱۴/۱۵	برنامه زبان آلمانی
	۱۴/۳۰	برنامه زبان فرانسه
	۱۴/۴۵	برنامه زبان انگلیسی
موسیقی کلاسیک	۱۵/۰۰	از آرشیو برنامه نود (ما یادشان دو آهنگهای غربی)

۱۶/۳۰	اخبار
۱۶/۴۵	فرهنگ ایران‌زمین
۱۷/۰۰	موسیقی (۴) آمریکای جنوبی
۱۸/۳۰	بهترینهای پاپ (۴) خوش آمدید
۱۹/۰۰	پاپ ۱۹ (۴)
۱۹/۳۰	اخبار
۱۹/۴۵	برای شما خوانندگان
۲۰/۰۰	جهان اندیشه
۲۰/۳۰	موسیقی راک (۴)
۲۱/۳۰	کتاب شب
۲۲/۰۰	گلهای تازه (۴)
۲۲/۳۰	اخبار
۲۲/۴۵	کنسرت شب (۴)
۲۴/۰۰	موسیقی رقص (۴)
۰۱/۰۰	پایان برنامه

سه‌شنبه — FM-AM

۰۶/۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۰۶/۳۵	بامداد و موسیقی (۴)
۰۷/۳۰	اخبار
۰۷/۳۵	دنباله بامداد و موسیقی (۴)
۰۸/۰۰	کنسرت‌نامه‌ای (۴)
۰۹/۰۰	خواننده روز (۴)
۱۰/۰۰	موسیقی از سرزمینها
۱۰/۳۰	سیری در جهان موسیقی (۴)
۱۱/۳۰	موسیقی جاز (۴)
۱۲/۰۰	با موسیقیدانان بزرگ آشنا شوید (۴)

FM	AM	
آهنگهای مشرق غربی (۴)	۱۳/۰۰	تدریس زبان انگلیسی
	۱۳/۱۵	تدریس زبان فرانسه
اخبار	۱۳/۳۰	آهنگهای غربی
برنامه گلها	۱۴/۰۰	برنامه زبان روسی
	۱۴/۱۵	برنامه زبان آلمانی
	۱۴/۳۰	برنامه زبان فرانسه
	۱۴/۴۵	برنامه زبان انگلیسی
موسیقی کلاسیک	۱۵/۰۰	از آرشیو برنامه نود (ما یادشان دو آهنگهای غربی)

۱۶/۳۰	اخبار
۱۶/۴۵	برگزیده‌ای از ...
۱۷/۰۰	موسیقی فیلم (۴)
۱۷/۳۰	بهترینهای پاپ (۴) خوش آمدید
۱۸/۳۰	موسیقی ایرانی (۴)
۱۹/۰۰	پاپ ۱۹ (۴)
۱۹/۳۰	اخبار
۱۹/۴۵	برای شما خوانندگان
۲۰/۰۰	ادبیات جهان
۲۰/۳۰	موسیقی راک (۴)
۲۱/۳۰	کتاب شب
۲۲/۰۰	گلهای تازه (۴)
۲۲/۳۰	اخبار
۲۲/۴۵	کنسرت شب (۴)
۲۴/۰۰	موسیقی رقص (۴)
۰۱/۰۰	پایان برنامه

چهارشنبه — FM-AM

۰۶/۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۰۶/۳۵	بامداد و موسیقی (۴)
۰۷/۳۰	اخبار
۰۷/۳۵	دنباله بامداد و موسیقی (۴)
۰۸/۰۰	کنسرت‌نامه‌ای (۴)
۰۹/۰۰	خواننده روز (۴)
۱۰/۰۰	ارکسترهای بزرگ جهان
۱۰/۳۰	سیری در جهان موسیقی (۴)
۱۱/۳۰	موسیقی جاز (۴)
۱۲/۰۰	با موسیقیدانان بزرگ آشنا شوید (۴)

FM	AM	
آهنگهای مشرق غربی (۴)	۱۳/۰۰	تدریس زبان انگلیسی
	۱۳/۱۵	تدریس زبان فرانسه
اخبار	۱۳/۳۰	آهنگهای غربی
برنامه گلها	۱۴/۰۰	برنامه زبان روسی
	۱۴/۱۵	برنامه زبان آلمانی
	۱۴/۳۰	برنامه زبان فرانسه
	۱۴/۴۵	برنامه زبان انگلیسی
موسیقی کلاسیک	۱۵/۰۰	از آرشیو برنامه نود (ما یادشان دو آهنگهای غربی)

۱۶/۳۰	اخبار
۱۶/۴۵	نگرشی بر اخبار ادبی
۱۷/۰۰	موسیقی آمریکای لاتین (۴)
۱۷/۳۰	بهترینهای پاپ (۴) خوش آمدید
۱۸/۳۰	شعر و موسیقی (۴)
۱۹/۰۰	پاپ ۱۹ (۴)
۱۹/۳۰	اخبار
۱۹/۴۵	برای شما خوانندگان
۲۰/۰۰	دانش
۲۰/۳۰	موسیقی راک (۴)
۲۱/۳۰	کتاب شب
۲۲/۰۰	گلهای تازه (۴)
۲۲/۳۰	اخبار
۲۲/۴۵	کنسرت شب (۴)
۲۴/۰۰	موسیقی رقص (۴)
۰۱/۰۰	پایان برنامه

پنجشنبه — FM-AM

۰۶/۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۰۶/۳۵	بامداد و موسیقی (۴)
۰۷/۳۰	اخبار
۰۷/۳۵	دنباله بامداد و موسیقی (۴)
۰۸/۰۰	کنسرت‌نامه‌ای (۴)
۰۹/۰۰	خواننده روز (۴)
۱۰/۰۰	موسیقی از سرزمینها
۱۰/۳۰	سیری در جهان موسیقی (۴)
۱۱/۳۰	موسیقی جاز (۴)
۱۲/۰۰	با موسیقیدانان بزرگ آشنا شوید (۴)

FM	AM	
آهنگهای مشرق غربی (۴)	۱۳/۰۰	تدریس زبان انگلیسی
	۱۳/۱۵	تدریس زبان فرانسه
اخبار	۱۳/۳۰	آهنگهای غربی
برنامه گلها	۱۴/۰۰	برنامه زبان روسی
	۱۴/۱۵	برنامه زبان آلمانی
	۱۴/۳۰	برنامه زبان فرانسه
	۱۴/۴۵	برنامه زبان انگلیسی
موسیقی کلاسیک	۱۵/۰۰	از آرشیو برنامه نود (ما یادشان دو آهنگهای غربی)

۱۶/۳۰	اخبار
۱۶/۴۵	کتاب روز
۱۷/۰۰	موسیقی فیلم (۴)
۱۷/۳۰	بهترینهای پاپ (۴) خوش آمدید
۱۸/۳۰	موسیقی ایرانی (۴)
۱۹/۰۰	پاپ ۱۹
۲۰/۰۰	نگاهی به روز
۲۰/۳۰	موسیقی راک (۴)
۲۱/۳۰	کتاب شب
۲۲/۰۰	گلهای تازه (۴)
۲۲/۳۰	اخبار
۲۲/۴۵	کنسرت شب (۴)
۲۴/۰۰	موسیقی رقص (۴)
۰۱/۰۰	پایان برنامه

ویژهٔ روز جمعه — FM-AM

۰۷/۰۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۰۷/۰۵	بامداد و موسیقی (۴)
۰۷/۳۰	اخبار
۰۷/۳۵	دنباله بامداد و موسیقی (۴)

FM	AM	
خواننده روز (۴)	۰۹/۰۰	خواننده روز (۴)
	۰۹/۳۰	آینه آدینه
سیری در جهان موسیقی (۴)	۱۰/۰۰	—

۱۱/۳۰	گلها
۱۲/۳۰	اخبار
۱۲/۴۵	موسیقی پیه (۴) انتخاب شما
۱۳/۳۰	موسیقی فولک (۴)
۱۴/۰۰	ارکسترهای کلاسیک و مدرن (۴)
۱۵/۰۰	موسیقی جاز (۴)
۱۶/۰۰	اخبار
۱۶/۰۵	موسیقی برای جوانان (۴)
۲۰/۰۰	گلچین هفته
۲۱/۰۰	اخبار
۲۱/۰۵	موسیقی کلاسیک آوازی (اپرا) (۴)
۲۲/۰۰	آهنگها و گریده (۴)
۰۱/۰۰	پایان برنامه

سال دوم راهنمائی

انگلیسی

روزهای: یکشنبه (۳بار) سه‌شنبه ۴بار و پنجشنبه

دراین برنامه فیروز، ژانت و پرو شرکت دارند. مکالمات آنها بیشتر جمله‌های گذشته استمراری و نحوه استفاده از کلمات سئوالی را روشن میکنند. ضمنا به طریقه بیان وقت درمعاوره ایشان توجه کنید.

What were you doing at 2 o-clock?
I was telephoning you.

در انتهای برنامه جرج باخواندن یک شعر طرز صحیح تلفظ چند کلمه را روشن می‌کند.

It drew a bird in a shirt.
And a worm in a skirt.
Then it wrote a word.
The word was bird.

تاریخ

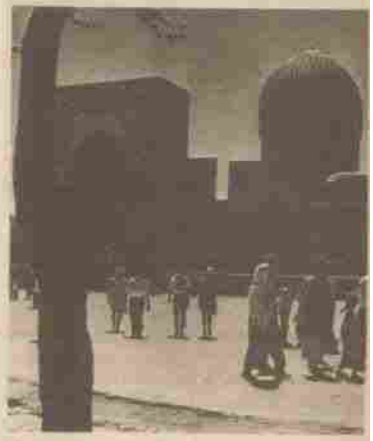
اوضاع سیاسی واجتماعی ایران

روزهای: یکشنبه و دوشنبه (۴بار) چهارشنبه وپنجشنبه

تیمورخان با سه یورش به‌ایران، دولت ایلخانیان مغول را برانداخت و برایران مسلط شد.

پیروزی تیمورخان علل زیادی داشت که مهمترین آنها، عدم تمرکز سیاسی در دولت ایلخانیان مغول بود.

ایران درزمان حکومت‌مغولان بصورت ملوک‌الطوایفی درآمده بود بطوریکه درزمان حمله تیمور به‌ایران بیش‌از ده‌خاندان برایران حکومت میکردند؛ که همیشه در حال زد وخورد بایکدیگر بودند و پراکندگی سیاسی جای‌وحدت سیاسی را گرفته بود.



بدین‌جهت تیمورخان بااستفاده از نفاقهای داخلی بین امرای محلی توانست برایران مسلط شود.

پس‌از تیمور جانشینانش کمک فراوانی بهپیشرفت‌علم و هنر در ایران کردند ولی ازنظر سیاسی،به همان‌سرنوشت ایلخانیان دچار شدند و حکومتشان از حالت وحدت خارج و دچار نظام ملوک‌الطوایفی شد و عاقبت بدست ترکمانان آق‌قویونلو و قراقویونلو مغلوب گردید.

ترکمانان قراقویونلو مغلوب یکدسته از ترکمانان آق‌قویونلو شدند و پس‌از چندی خود بدست اولین دولت متشکل و شیعه مذهب صفویه ازپای درآمدند.

سلسله صفویه با اتکاء بریگانگی در وحدت مذهبی موفق به‌ایجاد وحدت سیاسی شد. این سلسله برای اولین‌بار بارواج دین شیعه بعنوان دین رسمی؛ وحدتی ملی بوجود آورد. وحدتی که در دامان آن، هنر دوران‌صفویه رشد و نمو کرد وارزنده‌ترین مراحل هنر ایران تحقق یافت.

جغرافیا

افریقای جنوبی

روزهای شنبه (۳بار) و سه‌شنبه

اتحادیه افریقای جنوبی بین مدار ۲۲ و ۳۴ درجه عرض جنوبی قراردارد. این اتحادیه از سه‌طرف به آبهای اقیانوس هند و اطلس محدود شده است و از سوی شمال با کشورهای بوتسوانا، رودزیا و موزامبیک مرز مشترک دارد.

در این اتحادیه چهار ناحیه‌ی طبیعی قابل تشخیص است. اول نواحی پست ساحلی، دوم اراضی که ارتفاع آنها بین ۲۰۰ تا ۵۰۰ متر است، سوم ارتفاعات اصلی که بلندیشان از ۱۵۰۰ متر بالاست و چهارم بقیه قلمرو اتحادیه که فلات وسیعی است وبین ۵۰۰ تا ۱۵۰۰ متر ارتفاع دارد و دنباله‌ی فلات مرکزی افریقا بحساب می‌آید.

در اتحادیه افریقای جنوبی دو رود مهم جریان دارد یکی «لیمپو» که به‌اقیانوس هند میریزد و دومی «اورانژ» که به اقیانوس اطلس میریزد.

اقلیتی از جمعیت این اتحادیه را اروپائیان مهاجر تشکیل میدهند. بقیه جمعیت آن مهاجرین آسیایی وبومیان افریقائی هستند. تراکم جمعیت بیشتر در جنوب و شرق‌دیده میشود. معادن طلا و الماس کشور بیشتر دراین نواحی تمرکز دارد و این خود یکی از عوامل مهم جذب جمعیت است.

«ژوهانسبورگ» از شهرهای مهم این کشور استو مرکز استخراج طلا میباشد. دوبندر مهم دیگر آن یکی «کیپ‌تاون» که برکنار اقیانوس اطلس قرار دارد و دومی «اوربان» که برکنار اقیانوس هند واقع شده.

کلا این اتحادیه ازچهار ایالت بنام‌«کاپ»، «ناتال»، «اورانژ» و «ترانسوال» تشکیل شده است. پایتخت این جمهوری بندر «کیپ تاون» میباشد.

بواسطه تنوع آب وهوا دراین اتحادیه کشت وتولید محصولات گوناگون کشاورزی معمول است. در دو ایالت «اورانژ» و «ترانسوال» محصولاتی ازقبیل ذرت، توتون، گندم و پنبه کشت میشود. محصول درجه اول ایالت «ناتال» نیشکر است.

استپهای ایالت «کاپ» وحوالی صحرای «کالاهاری» بدامداری رونق بخشیده است. این اتحادیه از نظرپرورش گوسفند در جهان مقام سوم را دارد.

مهمترین فعالیت اقتصادی اتحادیه، استخراج طلا و الماس است. گذشته ازآن صنایعی چون نساجی، چرم‌سازی و کفش‌سازی هم دراین کشور دایر است. بطورکلی باید گفت که اقتصاد این کشور متکی به استخراج طلا و الماس است. یکسوم طلای جهان از افریقای جنوبی بدست می‌آید.

ریاضیات

حل چندمسئله خاص از راه معادله

روزهای: شنبه و دوشنبه وچهارشنبه (۳بار)

گاهی‌اوقات درمغازه‌های خواربارفروشی فروشندگان ممکن است چند نوع مختلف ازیک جنس را که قیمتهای مختلف داشته باشند باهم مخلوط کنند و نوع جدیدی از این جنس را بوجود آورند. مثلا ممکن است یک خواربار



فروش دونوع چای را با دوقیمت مختلف باهم مخلوط کند و چای دیگری بوجود آورد. واضح است که قیمت‌مخلوط

ازیک طرف بستگی بقیمت دونوع چای دارد و از طرف دیگر بستگی به‌نسبتی دارد که هر کدام ازدونوع چای در مخلوط دارند.

دراین برنامه ضمن عنوان این مطلب نشان داده میشود که چطور میتوان مسائل مربوط به اختلاط وامتزاج را بااستفاده ازمعادله‌ها بسادگی حل کرد.

شناخت حرفه و فن

پرورش دام

روزهای شنبه (۳بار) سه‌شنبه و پنجشنبه

انسانهای اولیه سالیان زیادی غذای خودشان را از راه شکار حیوانات تامین میکردند. بعد از گذشت سالها، انسان بفکر اهلی کردن حیوانات افتاد و زندگی شبانی را شروع کرد. درکنار زندگی شبانی، انسان به‌کشاورزی پرداخت. در کشاورزی هم از حیوانات استفاده‌های زیادی کرد.

در حال حاضر دامداری بصورت یکی از حرفه‌های مهم درآمده است. دامها را ازنظر فایده‌ای که برای انسان دارند بدودسته تقسیم میکنند. دامهای بهره و دامهای کار. دامهای بهره دامهایی هستند که از گوشت وپوست



وشیر آنها استفاده میشود. دامهای کار دامهایی هستند که در کشاورزی و باربری ازآنها استفاده میکنند.

دراین برنامه با چگونگی پرورش دامهای مختلف و روشهای استفاده ازآنها مطالبی عنوان میشود.

علوم

شناخت بدن

تمام روزهای هفته پخش میشود

اسکلت در بدن حیوانات نه‌تنها تکیه گاهی است برای عضلات آنها، بلکه در برخی قسمتهای بدن محافظت اندامهای پراهمیتی مثل مغز، قلب، شش، و نخاع را بعهده دارد و در قسمتهای دیگر موجب تسریع درحرکات میگردد.

اسکلت یک پارچه نیست بلکه از بهمپیوستن قطعات بوجود آمده است که هریک از این قطعات، خود ازتعداد بیشماری سلولهای زنده استخوانی تشکیل شده‌اند که مانند هرسلول زنده‌ی دیگر فعالیت خاصی دارند و مسلما رشد نیز میکنند. قطعات استخوانها بوسیله جسمی بنام «مفصل» بهم متصل هستند و برحسب اینکه این قطعات حرکت دارند یا نه‌نوع «مفصل» در آنها فرق خواهد کرد.

البته باید یادآور شد همه آنچه که گفته شد مربوط به‌اسکلت بدن «حیوانات مهره‌دار» است. حیواناتی هم هستند که فاقد هرگونه استخوان‌بندی در بدن میباشند. این جانوران «بیمهرگان» خوانده میشوند که اسکلت‌در بدن آنها یابصورت اسکلت خارجی (مثل حشرات، سخت‌پوستان، مرجانها، اسفنجها، و صدفها) و یا اگر در داخل بدن آنها اسکلتی وجود دارد بصورت اسکلت یکحیوان مهره‌دار نیست بلکه جسمی بصورت یک تیغه در داخل‌بدن دارند (هشتپا از جمله این حیوانات است).

برخی ازجانوران نیز فاقد هرگونه اسکلتی هستند مانند کرم خاکی.

بنابراین حیوانات یا:

۱ـ دارای اسکلت داخلی هستند.
۲ـ دارای اسکلت خارجی هستند.
۳ـ هیچگونه اسکلتی در بدن ندارند.

این خلاصه‌ای از مطالب برنامه‌ایست که در این هفته از نظر دانش‌آموزان خواهد گذشت که ضمن آن به چند مقایسه نیز خواهیم پرداخت.

سال سوم راهنمائی

تاریخ

...ات رضاشاه کبیر

...های: یکشنبه ودوشنبه (۲بار) چهارشنبه وپنجشنبه

در این برنامه بهشرح خدمات رضاشاه کبیر می‌ ...یم واز بزرگترین اقدامات رضاشاه کبیر یعنی پایه‌ ...ی ارتش نوین ایران و کوتاه‌نمودن دست عناصر ...ه از ارتش ایران صحبت می‌کنیم و چگونگی پیدایش ...رت یافتن ارتش نوین ایران، بررسی میشود، سپس‌به ...ش راه‌آهن ایران و نقش بدیرانه رضاشاه کبیر در ... راه‌آهن ایران و تأثیری که احداث راه‌آهن‌ایران ...درفتند ساختن اقتصاد ایران ایفا کرده اشاره‌میشود.



...ضا شاه‌کبیر بهنگام سان دیدن از نیروی دریایی

جغرافیا

...کن روستائی

شکل مساکن روستائی تابع شرایط اقتصادی ـ ...ادی، اوضاع طبیعی و بطور کلی محیط جغرافیایی‌اش ...ز تا حدودی تابع مواد و مصالح ساختمانی که از آن ...ط بدست مآید میباشد.

کلیه مساکن روستایی را میتوان بهسه دسته تقسیم ...:

۱ـ مساکن متحرک ۲ـ مساکن نیمه متحرک ۳ـ ...کن ثابت

مساکن متحرک متعلق بمردمی است که معیشت‌آنها ...ی به کوچ نشینی است بطور کلی خانه‌های این دسته ...مردم کوچ‌نشین را چادر مینامند.

دسته دوم مساکن نیمه متحرک است این نوع ...کن از آن مردمی است که قبلا کوچنشین بوده‌اند و ... معیشتشان متکی بردامپروری است.

اما دسته سوم مساکن ثابت است که بطور کلی ...ه‌های روستایی و شهری از این نوع میباشند. آنچه از ...ه نظر جغرافیای انسانی قابل ملاحظه است کار ونقش ...ی است که بهپیدا خانه‌های روستایی محول میشود.

مساکن روستایی از چوب یا سنگ ساخته شده‌اند ...الی که برای ساختن سقف این خانه‌ها بکار میرود با ...ه بهنواحی خالی روستایی مختلف است که از آنجمله ...ران از ساقه برنج، سفال، و یا شیروانی نامبرد.

در نواحی کوهستانی، روستائیان مساکن خود رااز ارتفاع متناسبی متصل بهم بنا میکنند تاعلاوه‌بر محفوظ‌بودن از خطر سیل و حمله حیوانات درنده بتوانند بمزارع خود مسلط و نزدیک باشند. این خانه‌ها از سنگ، خشت و آجر بنا شده‌اند سقف این مساکن از چند لایه و مسطح ساخته میشود تا بتواند برف و باران زیاد را تحمل کند.

در دشتها و نواحی گرم و خشک مساکن باسقفهای گنبدی شکل، بادگیرهای متعدد و نیز سردابهایی از خشت ضربی ساخته شده است. سقفهای ضربی در مقابل نور آفتاب محافظ خوبی بشمار میرود.

ریاضیات

موارد استعمال مثلثها

در این برنامه دانش‌آموزان با مثلثهای متشابه‌آشنا میشوند، وسعی شده است که‌موارد استفاده‌ی این مثلثها در عمل ودر کسب وکار افراد مورد بررسی قرار گیرد. برای این منظور برنامه با مصاحبه‌ای درباره موارد استعمال این مثلثها در عمل شروع میشود؛ بدین ترتیب که ازچند دانش‌آموز و معلمین آنها سئوال میشود؛ چگونه از این مثلثها در عمل استفاده میکنند؛ جوابها متفاوت ومتنوع است. سپس قسمتی فیلمی که در جنگلهای نوشهر تهیه شده است نشان دادهمیشود که چطور مهندسین‌جنگلداری ارتفاع درختان جنگلی را با استفاده از خواص مثلثهای متشابه بسادگی اندازه میگیرند.



شناخت حرفه و فن

آبیاری

گیاه مانند هرموجود زنده دیگری احتیاج به‌آب دارد. انسان و حیوان برای بدست آوردن آب مورد نیازشان میتوانند از جایی بهجای دیگر نقل مکان کنند و آب مورد نیاز را بدست آورند. ولی اینکار برای گیاه ممکن نیست بنابراین بایستی به‌آن آب داده شود. مقداری از آب‌مورد نیاز گیاهان بوسیله برف وباران تامین میشود. اما در بسیاری از زمینهای کشاورزی این مقدار آب برای گیاه کافی نیست.

در این برنامه طریقه‌های مختلف آبیاری مانند: آبیاری کرتی، آبیاری نشتی، آبیاری قطره‌یی، آبیاری



بارانی و آبیاری برقابی ضمن ارائه یك فیلم مستند نشان داده خواهد شد.

علوم

بررسی ساختمان و کارگوش

تمام روزهای هفته پخش میشود

در این برنامه یکی دیگر از حواس پنجگانه یعنی گوش مورد بررسی قرار میگیرد.

اول باید دید صدا چیست که‌گوش آنرا میشنود. برای تولید صدا میبایستی اجسام مرتعش بشوند. بعد هوا این ارتعاشات صدا را به‌گوش میرساند.

گوش شامل چند قسمت است. گوش خارجی که بعداز مجرای آن پرده صماخ قرار گرفته که امواج‌صدا با آن برخورد میکند و سپس بهسه‌استخوان کوچك به اسم چکشی، سندانی و رکابی میرسد واز آنجا به‌قسمت حلزونی گوش داخلی برخورد میکند. ولی باید دید آیا ما فقط باگوش میشنویم یا اینکه عضو دیگری هم در شنیدن بهما کمك میکند. بله، باید گفت که مغز هم با شناسائی قبلی صداها در این میان نقش مهمی بعهده‌دارد.

علوم اجتماعی

سازمان ملل‌متحد



مجمع عمومی در تشکیلات سازمان ملل متحد یك مرکز محسوب میشود؛ و سایر ارکان به‌این مجمع جهانی گزارش میدهند. در این مجمع رشد عالمی سازمان ملل متحد بطور وضوح ملاحظه میشود؛ از ۵۱ ملت عضو که در سال ۱۹۴۵ شالوده این سازمان را بنیان نهادند تا۱۴۴ ملت عضو در ۱۹۷۶ این رشد مرتبا ادامه داشته است.

در این برنامه مشکلات بزرگ و عمده‌ای دراین مجمع مورد بررسی قرار میگیرد. مشکلاتی مانند کنترل سلاحهای اتمی‌وخطرات ناشی ازتشعشعات اتمی، کشمکشها و حالتهای خصمانه بین بلوکهای قدرتمند دنیاء فقر وبیماریهای بشر، تقریبا هرمشکلی که از مرزهای بین‌المللی عبور میکند قسمتی از کار مجمع عمومی محسوب میشود.

مجمع عمومی سازمان ملل متحد گهگاه پارلمان دنیا نامیده میشود و در حقیقت هم از لحاظ طرز کاروشکل، پارلمان جهان بحساب می‌آید.

ولی برعکس پارلمانهای کشورها، مجمع عمومی سازمان ملل متحد فاقد قدرت قانونگزاری است. با این حال درورای تصمیمات این مجمع جهانی یك قدرت ضمانت اجرائی عظیم‌نهفته است، وآن قدرت لایزال‌افکار و نظریات مردم جهان است.

در این برنامه یك فیلم از طرز کار و نحوة فعالیت واجزاء مجمع عمومی سازمان ملل متحد به‌نمایش درمی‌آید وطی آن با اهمیت و تأثیر تصمیمات این مجمع جهانی بیشتر آشنا میشویم.

تلویزیون آموزشی در فارس

تاکنون ۲۵۰ گیرنده تلویزیونی در مدارس شیراز و دیگر شهرهای فارس‌نصب شده است.

در فارس تلویزیون، به‌کمک معلم آمده است.

فارس پس از تهران نخستین استانی است که تجربه تلویزیون آموزشی را به میان مدارس میبرد.

از تابستان گذشته کار توزیع گیرنده‌های تلویزیونی دراستان فارس آغاز شده و هم اینک ۱۹ واحد آموزشی درشیراز و ۱۵ مدرسه راهنمائی در شهرهای فسا، داراب، استهبان، نی‌ریز، فیروزآباد، ممسنی و سروستان از پوشش تلویزیون آموزشی استفاده میکنند. درآینده نیز تعداد بیشتری از مدارس این استان به‌دستگاههای تلویزیونی مجهز خواهند شد. رادیو تلویزیون فارس نیز بزودی چند مرکز فراگیری در مناطقی که زیر پوشش تلویزیونی قرار دارند، دائر خواهد کرد. این مراکز در واقع واسطه‌ای بین معلم، شاگرد و تلویزیون آموزشی خواهند بود و مکمل خدمات آموزشی آن بشمار میآیند.

مراکز فراگیری با ایجاد کتابخانه‌های چند رسانه‌ای و گردآوری اطلاعات آموزشی بگونه‌های مختلف مانند فیلم، نوار، کتاب و اسلاید کارگاههای آن مورد استفاده معلمان قرار میگیرد.

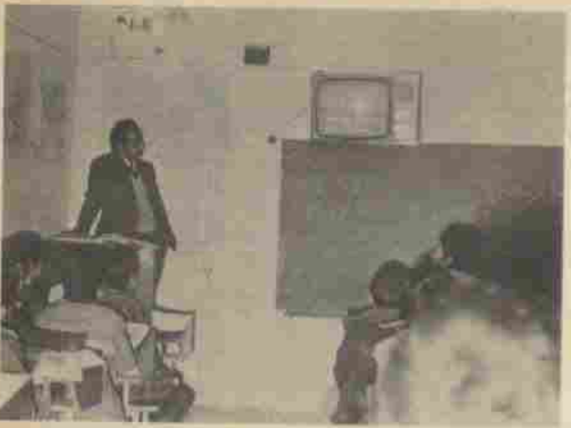
رادیو تلویزیون فارس پیش ازاین‌اقدام با مسئولان آموزش و پرورش منطقه در تماس است تا از اینطریق معلمان را با کاربرد تلویزیون آموزشی در کلاسهای درس آشنا سازد.

تلویزیون، جانشین معلم نیست

در سمیناری نیز که بهمین منظور در شیراز برپا بود گفته شد تحقیقات انجام شده نشان میدهد که هیچکدام از کار-افزارهای آموزشی نمیتواند جانشین معلم باشند، بعبارت دیگر مسأله کمبود معلم را نمی‌توان از طریق کارافزارهای آموزشی جبران کرد بلکه میبایست برنامه‌های‌تربیت معلم‌را تقویت کرد بطوریکه بتوانندمهارتهای لازم را کسب نمایند و هدفهای آموزشی را بطریق مطلوبی در کلاس اجرا کنند.

کارافزارهای آموزشی به‌معلم وشاگرد کمک خواهد کرد که نظام آموزشی نوین را همگون با نظام اقتصادی و سیاسی امروز مملکت بمرحله اجرا درآورند وباینترتیب رسالت معلمان درپیشبرد برنامه‌های آموزشی‌مملکت سنگین‌تر خواهد شد و برنامه کار معلم‌دیگر انتقال یکسری اطلاعات و محفوظات بمحصل نخواهد بود زیرا نظام سیاسی و اقتصادی امروز مملکت ایجاب میکند که محصل بیش از هرچیز مهارتهای لازم را در زمینه‌های گوناگون پیدا کند.

برای رسیدن بدین مقاصد است که میتوان از کارافزارهای آموزشی مدد گرفت و انتقال اطلاعات را بعهده ماشین گذاشت تا اطلاعات لازم از طریق رادیو تلویزیون فیلم و دیگر رسانه‌ها، در اختیار دانش‌آموزان قرار گیرد ومعلم فرصت کند که نقش‌سازنده خود را در پرورش توانائیهای شاگردان بهتر بانجام برساند. در حال حاضر برنامه‌های تلویزیون در سطح دوره راهنمائی مدارس تنظیم شده است که هر کدام از این‌برنامه‌ها بمدت حدود پانزده دقیقه تهیه میگردد. معلم میتواند از گیرنده تلویزیونی خود در کلاس درس استفاده کرده و مسائل را برای دانش‌آموزان روشن سازد. تحقیقات نشان داده در صورتیکه تلویزیون بدون مشارکت معلم در کلاس مورد استفاده قرار گیرد بهره آموزشی پائین میاید در حالیکه با همکاری سه‌جانبه معلم، شاگرد و تلویزیون آموزشی، کاربرد تلویزیون در کلاس‌درس واستفاده از برنامه‌های آموزشی تلویزیون، نخستین گامها بسوی دگرگونی نظام‌آموزشی بشمار خواهدآمد. اکنون متخصصان و کار-شناسان رادیو تلویزیون باهمکاری مقامهای آموزش و پرورش استان دست در کارارزیابی پی‌آمدهای استفاده از تلویزیون در کلاس درس هستند و براساس نتایج این بررسیها کار گسترش تلویزیون آموزشی دراستان فارس و توزیع گیرنده تلویزیونی در دیگر مدارس استان درآینده ادامه خواهد یافت.



تاکنون ۲۵۰ کلاس در ۳۴ مدرسه استان فارس به‌گیرنده تلویزیون مجهز شده‌اند.



معلمان، مدیران و رؤسای آموزش و پرورش شهرستانهای استان فارس در سمینار کاربرد تلویزیون در آموزش، با نحوه استفاده از تلویزیون در کلاس آشنا میشوند و مسائل خود را با کارشناسان رادیوتلویزیون در میان میگذارند.



پژوهش ایران زمین

جمشید به فر ایزدی تخت شهریاری
...وران کرد و بهاشان و دیو و مرغ و
...آسوده گر جمشید و هر کس را از هنر
...می داد که سزاوارش بود:
کیانی یکی تخت ساخت
...پایه بدو گوهر اندر شناخت....
...انجمن شد بر تخت اوی
...ن ازشده فرا بخت اوی
...جمشید بر گوهر افشاندند
...ن روز را روز نو خواندند....
...روز نوشاه گیتی فروز
...ن تخت بنشست فیروز روز....
...جشن فرخ از آن روزگار
...از آن خسروان یادگار!

و این روز نو که از آن پس برای ...ایرانی جشن فرخنده‌ای بشمار آمد امروز با گذشت هزارها سال و با دگرگونیهای ... که در همه‌جا و همه چیز پدید آمده ... نمایانگر یگانگی اندیشه میهن‌پرستان ... و بوم کاوه آهنگر است.

این خجسته روز که آغاز سال نو را ... میدهد همواره! چه پس از دست‌یافتن ...تمر به ایران که گجرانسایگیان و ...ندان خوار شدند و چه وقتیکه چنگیز ...قلتبان او به کشتار و چپاول و ویران‌... پرداختند از یاد نرفت و در هر ...ه‌ای از ایران از آذر آبادگان سرد و ... تا سیستان گرم و غبارآلود همه نخستین ... بهار را جشن گرفتند. بهاری که هر بار ... داد تا بلندآسمان بجنبد! ایران ...است و ایرانی با کردار نیک خود گرامی ...تش را از بدیها حفظ می کند، و در آبادانی ... میکوشد.

گذشت سالهای بسیار بر این جشن ...ک که با رسیدن آن مردم، بسیاری از ...های خود را برآورده می‌دیدند. باورهای ...گون دلپذیری برای آنان پدید آورد ... بیشترین آنها که هر یک در نهایت ...الی و سرشار از سروده‌های سرشت ...ایست در چهارشنبه آخر سال که جشن ...ارشنبه‌سوری برپا می‌شود آشکار است.

از رهها برنامه‌ای که خانواده‌ها در ...ارشنبه آخر سال ترتیب می‌دهند پرشکوه‌... از همه آتش‌افروختن و پریدن از آتش است. پیدایش جشن چهارشنبه‌سوری چه ...یده‌ای از خروج مختار باشد وچه برگزاری ...ش‌افروزی نیاکان ما در شب عید نوروز ... هنوز هم در برخی از شهرها انجام ...گیرد، بهانه‌ای برای سرور و شادمانی ...می است که آتش را از هزاران سال ... نماینده پرتو ایزدی و نابودکننده پلیدیها ...دانسته‌اند.

کهنترین نوشته‌ای که از آتش‌افروزی یاد ...ده است، «تاریخ بخارا» تألیف ابوجعفر ...شخی است. این کتاب را ابونصر احمدبن ...مدبن نصرالقبادی در سال ۵۲۲ از عربی ...رسی برگرداند و در آن آمده است که: ...ون امیر سدید منصوربن نوح بملک ...ست اندر ماه شوال سال سیصدوپنجاه ...ی مولیان، فرمود تا آن سرایها را دیگر ...مارت کردند و هر چه هلاک و ضایع ...ه بود بیش از آن بحاصل کردند آنگاه ...ر سدید بسرای بنشست هنوز سال تمام ...ده بود که چون شب سوری چنانکه عادت ...م است، آتشی عظیم افروختند».

استاد پورداود انگیزه گزینش روز ...ارشنبه آخر سال را برای آتش‌افروزی ...ین آورده است: شک نیست که آئین ... آتش‌افروزی به شب آخرین چهارشنبه

۱۱
چه آورده‌ای؟ تندرستی!

از محمدجواد ضیغمی



سال پس از اسلام است چه ایرانیان شنبه و آدینه نداشتند. هر یک از دوازده ماه نزد آنان بی‌کم و کاست سی روز بود و هر روز بنام یکی از ایزدان خوانده می‌شد. چون هرمزد روز، بهمن روز، اردیبهشت روز، و جز اینها روز چهارشنبه یا یوم‌الاربعاء نزد عربها روز شوم و نحس است... این است که ایرانیان آئین آتش‌افروزی پایان سال خود را به شب آخرین چهارشنبه انداختند تا پیش‌آمد سال نو از آسیب روز پلیدی چون چهارشنبه برکنار ماند».

برخی اکنون هم باور دارند که از آتش، همانگونه که نابودکننده تاریکیست برای از بین بردن بدی نیز می‌توان بهره گرفت و از اینروست که وقتی کسی می‌میرد در اولین شب پس از بخاک سپردن او بر گورش آتش می‌افروزند تا جانوران باو آزار نرسانند. بوته‌هائی که با آتش کشیده می‌شود باید بی‌آنکه از نرخ آنها سخنی بین فروشنده و خریدار پیش آید خریداری شود. یعنی کسی که بوته می‌خواهد پول آنرا در دست کسی که بوته‌هایش را برای فروش در سر گذر و یا بقله نهاده است می‌نهد و او هم با بارزش پولی که دریافت میکند بوته می‌دهد.

بسیاری هم بهتر میدانند که خود برای گردآوری خار به‌بیابان بروند و برخی



نیز چوب تاك را برای آتش‌افروزی چهارشنبه سوری شایسته میدانند.

بوته‌ها را در سه یا پنج و یا هفت کپه در یك خط راست و کمی دور از یکدیگر می‌چینند. برخی هم برای هر یك از کسان خانواده خود یك کپه می‌گذارند و پیش از تاریك شدن شب آنها را آتش میزنند و پیر و جوان از روی آن می‌گذرند و کودکان کوچك را نیز هنگام پریدن از آتش دربر می‌گیرند تا در این شادی با آنان شریك باشند و در میان شور و هلهله و فریادهای شادی شنیده می‌شود که می‌گویند: سرخی تو از من زردی من از تو

●

یا:

گله گله چهارشنبه
به حق پنجشنبه
تکت بره
دوك بیاد

●

یا



ژوهش برای شناخت بیشتر

ور پیر چهارشنبه
هاند آینه بختم باز شود

پس از سوختن بوته‌ها یکی از افراد خانواده خاکسترهای آتش چهارشنبه‌سوری را با خود بیرون می‌برد و کنار دیوار چهارراه می‌ریزد و برخی نیز آن را به آب روان می‌دهند و بسیاری بر سر بامها به وزش باد می‌سپارند.

در اراک کسی که خاکستر را از خانه بیرون می‌برد، هنگام برگشتن در خانه را می‌زند از او می‌پرسند: از کجا می‌آئی می‌گوید: از عروسی. می‌پرسند: چه آورده‌ای؟ می‌گوید: تندرستی. در این هنگام با فریاد شادی در را می‌گشایند و همه با هم مبارکباد می‌گویند. مادرانی که دختر دم‌بخت دارند کمی از خاکستر آتش چهارشنبه سوری را در سفل جهیزیه‌اش می‌ریزند.

از خاکستر این آتش بویژه اگر در آن اسپند هم ریخته باشند برای از بین بردن اثر چشم زخم بهره می‌گیرند. زیرا این باور که دارنده چشمان شور نگاهش خنده بر می‌انگیزد و هر کس و هر چه را می‌بیند ناخودآگاه بنابودیش خواهد کشاند. ترس از گزند چشم زخم را پدید آورده است.

از اینروست که برخی از مادران در این شب وقتی شعله‌های آتش فرو می‌نشیند و پیش از آنکه آتش بخاکستر تبدیل شود کمی اسپند و کندر برداشته و دور سر یکایک کسان خود میگردانند و در آتش می‌ریزند و وقت انجام این کار می‌گویند:

اسپند و اسپند دانه
اسپند سی و سه دانه
چه خویش و چه بیگانه
چشم سیاه و چشم کبود
بترکد چشم حسود
شنبه‌زا، یکشنبه‌زا، دوشنبه‌زا
سه‌شنبه‌زا، چهارشنبه‌زا
پنجشنبه‌زا، جمعه‌زا

پس از چندبار پریدن از روی آتش اعضای خانواده برای خوردن آجیل چهارشنبه‌سوری گرد هم می‌آیند. این آجیل باید بدون نمک و بو نداده باشد و از پسته، بادام، مغز گردو، نقل و همچنین میوه‌های خشک مانند: انجیر، خرما، توت، کشمش تشکیل می‌شود.

شاید این آجیل یادآور سنتی از گذشته باشد چرا که در ایران باستان برای پادشاهان، خوانی از دانه‌های گوناگون گیاهی که خوراک مردم بوده می‌گستراندند در سال نو، اهورامزدا به آنها دست بیشتر ارزانی دارد. در زمان ساسانیان نیز در نوروز [مرسوم] می‌آمد که با او خوانی سیمین بود بر آن گندم و جو و نخود و لپه و کنجد و برنج از هر کدام هفت خوشه و هفت دانه و پاره‌ای از شکر و دیناری و درهمی نیکو و آن خوان در میان دو دست پادشاه می‌نهاد][1].

ایرانیان همانگونه که پندار نیک را همواره از ویژگیهای خویش می‌دانسته‌اند پاکیزگی تن و جامه و جای زندگی را نیز ارج می‌نهاده‌اند. امروز نیز بین بسیاری از مردم این باور هست که باید پیش از آتش‌افروزی چهارشنبه‌سوری پلیدیها را از خانه سترد.

گرفتن فال کوزه هم از کارهای پرشوریست که بین بانوان و دختران دم‌بخت رایج است آنها برای پیش‌بینی و آگاهشدن از انجام خواسته‌شان در سال نو دور هم گرد می‌آیند و کوزه دهانه گشادی را در میان می‌نهند و هر کس پس از نیت کردن، انگشتری یا یک تکه گوشواره و یا مهره‌ای شفاف و یا چیزی مانند اینها را درون کوزه می‌اندازد.

سپس دختر کم سالی کوزه را می‌برد و در تنور سربسته‌ای میگذارد و یا زیر ناودانی رو به قبله آویزان می‌کند. بامداد روز چهارشنبه آخر سال دوباره افراد گرد می‌آیند و همان دخترک کوزه را به مجلس میآورد. سپس هر یک از افراد شعری می‌خوانند و با خواندن هر شعر آن دخترک یکی از چیزهائی را که درون کوزه است بیرون می‌آورد. آن چیز به هر کس تعلق داشته باشد شعری که خوانده شده است فال اوست.

شعرهائی که خوانده می‌شود بیشتر دوبیتی و ترانه‌های محلی است و از آنها دو نمونه را که در اراک گردآوری شده است در زیر می‌خوانید:

من از روز ازل کردم جدائی
نبودم با غریبان آشنائی
غریبان صفت خوبی ندارند
که اول مهر و بعدا بیوفائی

●

سه پنج روز است که یارم رفته شیراز
اطاقش خالی و با کی گنم راز
اطاقش خالی و پرسوز نداره
بغربت یار من دلسوز نداره

نیمه‌های شب وقتی مردم آتش‌بازی و برنامه‌های گوناگون چهارشنبه‌سوری را بپایان می‌رسانند و برای خواب آماده می‌شوند، از گوشه و کنار صدای قاشق‌زنی بلند می‌شود. چند نفر از دختران و پسرانی که چادر بسر می‌کنند با هم و یا هر یک به تنهائی در پای خانه‌ای می‌نشینند و بنا قاشق چوبی به ته کاسه‌ی مسی می‌زنند. با شنیدن صدای قاشق‌زن یکی از افراد خانه در را میگشاید و کمی خوردنی یا چند سکه پول در کاسه می‌ریزد. سخن گفتن با قاشق‌زن یا شناسائی او را حرام بد می‌دانند.

در بسیاری از روستاها نیز بجای قاشق‌زنی سبدی را که با پارچه‌های رنگارنگ آذین شده است با طناب از فراز بام خانه آشنایان بدرون حیاط می‌آویزند و با صدای بلند می‌گویند: بده که حق برادت را بدهد.

از درون خانه هم کسی کمی خوراکی در آن می‌گذارد و می‌گوید: بکش که حق برادت را بدهد. بجای سبد شال و دستمال نیز بکار می‌برند.

شب چهارشنبه‌سوری در اراک آش رشته می‌پزند تا رشته زندگیشان دراز شود. اگر در خانواده‌ای شخصی بیمار باشد برای بهبود او آش بیمار پخته می‌شود و خمیر رشته را با هفت مشت آرد و هفت بار آب ریختن آماده می‌کنند و سپس هفت دختر نابالغ از آن خمیر هفت چانه[*] می‌سازند که چانه‌ها را بانوئی که بریدن رشته توانائی دارد پهن کرده می‌برد. سپس دختران به یک گوشه سبزی خریداری شده از دکان دو بقله می‌پردازند و پس از آنکه آش آماده شد نخست کمی از آنرا برای بیمار برمی‌دارند و مانده را بین کسانی که در آنجا هستند و آشنایان و همسایگان تقسیم می‌کنند. درشهرستانهای دیگر آش چهارشنبه‌سوری را با گندم و سبزیهای خودرو و همچنین با برنج و گوشت و یا با هفت‌گونه از دانه‌های خوراکی می‌پزند.

یکی از برنامه‌هائیکه در شب چهارشنبه آخر سال برای از بین بردن اثر چشم‌زخم اجرا می‌شود اینستکه افراد خانواده در کنار سفره‌ای همانند هفت‌سین نوروز می‌نشینند. مادر یا مادر بزرگ دیگی را که از چند پشت بمیراث مانده است آورده و با سکه‌ای به پشت آن می‌ساید و سیاهی‌های تراشیده شده را در آب می‌ریزد و یکی دیگر از افراد با خمیر سیاه‌رنگی که بدست می‌آید روی تخم‌مرغ چهره آدمی را می‌کشد و وقت انجام اینکار نام یک‌یک کسان خانواده را می‌برد و با گفتن هر نام، خالی بر روی تخم‌مرغ می‌گذارد سپس تخم‌مرغ را درون آتش منقلی که در سفره است نهاده آنرا باد می‌زنند. اگر تخم مرغ بشکند می‌گویند در سال نو یکی از آنان دچار گزند چشم‌زخم می‌شود و اگر سالم بماند شادمانی می‌کنند و آنرا نشانه فرخندگی سالی که در پیش است می‌دانند.

در تاریکیهای شب چهارشنبه‌سوری دختری دم‌بخت یا زنی که سفر کرده‌ای گرامی دارد و یا کودکش بیمار است و یا آنکه برادرش در زندان بسر می‌برد، گوشه چادر خویش را گره زده و بر سر چهارراه و یا پشت در خانه همسایه فالگوش می‌ایستد و می‌گوید: ای چهارشنبه خاتون ترا قسم می‌دهم به حق چهار فرزندت جلیل، خلیل، دلیل، راهنما مرا راهنمائی کن و سپس منتظر می‌شود تا رهگذران یا کسانی که در آنسوی در هستند سخنی بگویند. اگر آنچه شنید درباره خوبی و شادی بود آنرا بفال نیک می‌گیرد و امیدوار می‌شود که آرزویش برآورده خواهد شد.

یکی از دعبا گونه بخت‌گشائی که دختران برای برآورده شدن آرزوی شوهریابی پیش از رسیدن سال نو انجام می‌دهند به گردن آویختن قفل و نشستن سر چهارراه است که کلید آن را زیر پای راست و آینه‌ای را زیر پای چپ می‌گذارند و انتظار می‌کشند تا رهگذری برسد و باو بگویند: ای مرد ترا به علی ترا به امام اولی این کلید را بگیر و این قفل را باز کن. مرد کلید را از زیر پای او برداشته و قفل را می‌گشاید. پس از گشوده شدن قفل دختر ایستاده آینه را از زیر پای چپ خود برداشته و چهره‌اش را در آن می‌بیند و شادمان بخانه می‌رود با آرزوی زندگی نو در سالی که بزودی فرا خواهد رسید.

۱ـ شاهنامه فردوسی تصحیح امیر بهادر چاپ علمی صفحه ۹
۲ و ۳ـ آناهیتای پورداود صفحه‌های ۳۲ و ۳۴
۴ـ منظومه هفت پیکر نظامی تصحیح دستی صفحه ۳۰
* هفت چانه یا هفت پاره گلوله‌های گردشده خمیر گویند پیش از آنکه شکل نان بخود گیرد.







پژوهش برای شناخت بیشتر (۱۲)

سیزده‌بدر، ستایشی از فرشته باران

از علی اکبر زاده اسکوئی

فروردین، ماه فره وهرهای مقدسین و نامداران و درگذشتگان، از آسمان بهزمین است، و از همین‌رو آنرا فروردین گفته‌اند.

مجموعه جشنهای بهاری که درستایش آفرینش‌وطبیعت‌برگزار می‌شود، در تمام ایران‌زمین با جشن‌شب‌چهارشنبه‌سوری پیشواز می‌شود ومقدمش با آتش مقدس وفروغ اهورائی گرامی داشته می‌شود. از پس آن، همه جشن است و شادی و سور و همه‌جا صحبت از تطهیر و تزکیه. با تطهیر و تزکیه، خانه و کاشانه را برای نزول فره وهرهای نیک آماده می‌کنیم تا «بشود که فروهرهای قوی و نیرومند، پیروزگر پارسایان و فروهرهای نخستین آموزگاران و پیروان کیش، در این خانه خشنود بخرامند (و) بشود که از این خانه خشنود برگردند وجزای‌نیک درخواست کنند.»

با شادی، روح و جسم خود را صیقل داده، آنرا از اندیشه‌های بد و اهریمنی می‌زدائیم، بهدیدار هم رفته، نهال دوستی می‌نشانیم که کام دل بار آرد، و بهمراه قدوم بهار همه‌چیز و همه‌کس را در همه‌جا شکوفا می‌خواهیم.

پیشوازی اینچنین زیبا، بدرقه‌ای شایان‌تر را می‌سزد و جشن سیزده، بدرقه‌ای درخور مجموعهٔ جشنهای بهاری است.

در اسطوره‌های ایرانی برای جهان هستی دوازده هزار سال عمر ذکر شده است، چهار دوران سه‌هزارساله. در نخستین دوران، نیکی و بدی جدا از همند، تاریکی در نور نیامیخته و اهریمن به اهورامزدا هجوم نیاورده، گیهان همه بهشت ازلی است. سپس دوران‌تاخت‌وتاز اهریمن است، دورهٔ آمیختگی نیک و بد، تاریکی با روشنائی و اهریمنی با اهورائی می‌آمیزد، و تمامیت و یگانگی اهورا و جهان نیکی دستخوش آشوب می‌گردد. اهریمن و دیوان در جهان می‌تازند و همچون پلیدی که به آب درآمیزد، به آدمیان وبه‌آسمان راه می‌یابند. این آشفتگی در جهان اهورائی پدیده‌ای است موقتی و گذرا، که به گسیختگی کامل و شامل نمی‌انجامد و مقرون به ظفر و پیروزی نمی‌گردد. در پایان این دوران، زرتشت بهجهان می‌آید و انسان که از برکت خرد «همه آگاه» از پیروزی فرجامین اهورا و همه اهورائی‌ها آگاه است، از اصل خود ـ که نیک است ـ بیگانه نمی‌ماند و از ریشهٔ اهورائی خود بر کنده نمی‌شود و بیاری اهورامزدا برمی‌خیزد ـ به گفتار و کردار و پندار نیک.

دوران یگانه‌سازی و تباهی اهریمن و اهریمنی‌ها فرا رسیده و در پایان این دوره پس از ۱۲ هزار سال مبارزه بین اهورامزدا و اهریمن و پیروزی خیر بر شر، با ظهور واپسین سوشیانس که رستاخیز پاکسازی گیتی است، عمر جهان هستی پایان می‌پذیرد و آدمیانی که در اینجهان به کردار و گفتار و پندار نیک ـ آگاهانه ـ یار اهورا بوده‌اند، بهجایگاه ابدی خویش، بهعالم مینو باز می‌گردند.

پس هزاره بعد از این ایام که «سیزدهمین» باشند، هزارهٔ رهایش اهورامزدا از چنگ اهریمن است که در آن ارواح مینوی به‌آرامش ابدی میرسند و رامش کیهانی می‌آغازد.

در اغلب سرزمینهای اسلاوی، آغاز سال نو را بمدت ۱۲ روز «جشن بهاری» می‌گیرند. اینان برمبنای فرهنگ قومی خود ـ که ریشهٔ هند و اروپائی دارد ـ باور دارند که در طول سال ۱۲ روح پلید ستونهائی را که دنیا بر روی آنها استوار است، می‌جوند و بهنگام فروریختن ستونها، سال به آخر میرسد و این ارواح مدتی را برای جشن و شادی به‌روی زمین می‌آیند. در طی مدتی که این ارواح در روی زمین به جشن وشادی می‌گذرانند، ستونهای فروریخته، از نو مرمت می‌شوند. بر طبق این عقیده، این مدت را که ۱۲ روز اول سال است و در طی آن ستونهای فروریخته از نو استوار می‌شوند و تکامل می‌یابند، می‌باید جشن گرفت و شادی کرد و روز سیزدهم که آغاز زندگی عادی گیهان و روز نجات جهان است خود بیش از همه شایسته شادی و سور است و بهیچ روی نباید نحوستی در آن باشد بلکه روزی است سعد و مبارک. ابوریحان بیرونی نیز در آثارالباقیه نه تنها اشاره‌ای به‌نحوست سیزده ندارد، بلکه آنرا جزو روزهای سعد و فرخنده می‌شمارد.

الزامی‌ترین سنت سیزده، بیرون‌رفتن از خانه و پناه بردن به طبیعت و شرکت در شکوفائی و رامش آن است. سیزدهمین روز از هرماه ـ بر طبق گاهشماری ایران قدیم ـ تیر روز است و تیر یا تیشتر ایزدی که ایزد باران است، در متون اوستائی یشت و ستایشی دلکش دارد و یشت هشتم از یشتهای مقدس از آن اوست. بروایت بندهش در آغاز وقتی که خرد خبیث برضد خرد مقدس‌شروع به ستیزه نمود، تشتر یاری خرد مقدس برخاست تا وظیفهٔ خود را با بارندگی بجای آورد. تشتر براهنمائی ایزد برز و فروهر نیکان و با یاری و هومن و ایزد هوم برای اجرای عمل خویش سه نوع شکل و ترکیب بخود گرفت. نخست بصورت مردی، دوم به صورت اسبی و سوم بار بقالب گاوی نر درآمد. با اپوش‌دیو خشکی‌به‌مبارزه برخاست.

تشتر در مدت سی روز و سی شب در میان فروغ پرواز کرد و از هر یک از ترکیبهای سه‌گانه‌اش مدت ده روز و ده شب باران شدید بارید، هر قطره‌ای ازاین باران بدرشتی پیاله‌ای بود و از هر قطره بهاندازهٔ قد یک مرد، آب در روی زمین بالاآمده جانوران موذی هلاک و در سوراخهای

...ین غرق شدند. آنگاه باد ایزدی وزیدن
...رفت و تمام آبها را به اقصی نقاط زمین
...اکند و از آن آبها دریای فراخکرت
...(فانوس) پدید آمد. اما لاشهٔ جانوران مردنی
... روی زمین بماند و از آنها زهر و عفونت
...ك را فراگرفت. برای آنکه زمین از زهر
...سته و پاك شود، دومین‌بار تشتر بشکل اسب
...فید با سمهای بلند بسوی دریا شتافت.
...ب او، اپوش دیو خشکی بصورت اسب
...یاهی با سمهای گر از پی خصومت، بسوی
...شتر دوید. بیاری اهورامزدا، تشتر، زور
... اسب جوان و ده شتر جوان و ده ورزا و
...وان و ده کوه و ده رود بخود گرفت و
...وش را بمسافت یکهزار گام از دریا دور
...رده. آب برگرفت و بیش از پیش بارید.
... این مبارزه، شرارهای از گرز تشتر زبانه
...شید و از ضربت آن خروشی از نهاد دیو
...شکی برخاست که این شراره و خروش
...مان برق و رعدی است که قبل از نزول
...ران می‌بینیم و می‌شنویم...

در مدت ده شبانه‌روز باران فرو می‌
...یخت وچرك و زهرباقیمانده از لاشه‌جانوران
...را از روی زمین می‌شست. این زهر با آب
...خلوط شد و شوری آبها از همین است.
...مین پیش از بارندگی تشتر یك قطعه بوده
...ریاها در اثر بارانهای او بوجود آمده است.
دیو قحطی و خشکسالی همیشه با
...شتر فرشته باران و رزق در مبارزه است،
...شتر که خوشی و خرمی سرزمینهای آریائی
...ز اوست همچون اهورامزدا شایسته ستایش
...حمد و شایست و خود نیز چشم‌انتظار ستایش
...ست و می‌گوید:

«ای اهورامزدا، ای خرد مقدس، ای
...فریدگار جهان جسمانی، ای پاك، اگر
...ردم در نماز از من نام برده، بستایند من با
...ندگانی درخشان و جاودانی خویش بمردمان
...اك روی آورم و در موقع معینی از زمان،
...در مدت یك یا دو و یا پنجاه شب فرا رسم.»
پیداست که در کشور خشك و کم‌
...ابی چون ایران، ایزدی اینچنین نیروبخش
...و بارور کننده از چه مایه عزت و احترامی
...می‌تواند برخوردار باشد. پس دور نیست که
...به‌صحرا زدن و بیرون رفتن همگان از خانه
...ه روز سیزده فروردین که نخستین روزهای
...باروری طبیعت است، جهت ستایش جمعی
...یزد باران بوده باشد.
برطبق متون مذهبی، ستایش ونیایش
...ایزدان می‌باید همراه با مراسم مذهبی و
...نثار فدیه باشد. خوردن غذای روز سیزده
...در دامن دشت و صحرا از جانب همگان خود
...همان نشان ستایش و نثار فدیه برای ایزد
...باران است.

از دیگر مراسم نیکوی سنت سیزده
مسابقات چوگان و اسبدوانی وجنگ‌خروس‌وزاو
است که در ولایات مختلف ایران‌زمین
برگزار میشود. گفتیم که یکی از مظاهر
سه‌گانه تشتر اسب سفید و دیگری گاو نر
است. بدون شك برگزاری این مسابقات
نشان از سنتهای بسیار قدیم داشته و پیروزی
اسب و ورزاو نیز نمایانگر پیروزی ایزدباران
و نشان از فراوانی و آبسالی است.

یك سنت زیبای دیگر روز سیزده،
گره‌زدن دو سبزه بهم بوسیله دختران و پسران است. در ادوار
ابتدائی که هنوز آئینهای دینی با جادو
آمیخته بود، آدمی برای برآورده شدن
آرزوهای خویش قبلا آن آرزوها را بصورت
تمثیلی برای خودش برآورده می‌کرده و
باور میداشته که این عمل در رسیدن به
آرزوی مورد نظر او مؤثر واقع میشده است.
گره‌زدن دو سبزه تازه رسته تمثیلی از پیوند
یك زن و مرد جوان است و با سبزه گره‌زدن
به عملی شدن این آرزو تجسم داده میشود
تا این دو شخص مورد نظر، بهم بپیوندند
و تسلسل توالد و زایش برقرار باشد و نظام
دایره‌وار هستی در جریان باشد.

پایان بخش مراسم سیزده نیز معمولا
سبزه است. در اغلب ولایات، سبزه‌ای را
که بهنشانهٔ برکت و فراوانی سبز کرده‌اند
و با نهایت عزت و احترام و مواظبت، تا روز
سیزده عید نگهداشته‌اند در پایان جشن
نوروزی به‌آب روان میسپارند تا بدینوسیله
تخم بارور شده‌ای را که ایزد تیر و آناهیتا
خود پرورده‌اند بدیشان برگردانند، تا این
تخم بارور شده بهمراه آب روان و سوار بر
مرکب سبکبال آب موجب برکت، فراوانی
و باروری کشتزارها شود.

برای تهیهٔ این نوشته به کتابها و
مقاله‌های زیر مراجعه شده است:

۱ـ ابراهیم پورداود: یشتها
۲ـ ابوریحان بیرونی: آثارالباقیه،
ترجمه علی‌اکبر داناسرشت
۳ـ سیراغفرمیلی: اسطوره ۱۳
(مقاله) در شماره‌های ۵۳ و ۱۰۴ تماشا
۴ـ ذبیح‌الله صفا: مزداپرستی در ایران
قدیم
۵ـ شاهرخ مسکوب: سوك سیاوش
۶ـ مرتضی هنری: آئین‌های نوروزی

● جدول کلمات متقاطع

۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
				۱۳				۱۳					۱
	۱۳					۱۳					۱۳		۲
		۱۳			۱۳		۱۳			۱۳			۳
			۱۳						۱۳				۴
۱۳				۱۳				۱۳				۱۳	۵
		۱۳			۱۳		۱۳			۱۳			۶
	۱۳					۱۳					۱۳		۷
		۱۳			۱۳		۱۳			۱۳			۸
۱۳				۱۳				۱۳				۱۳	۹
			۱۳						۱۳				۱۰
		۱۳			۱۳		۱۳			۱۳			۱۱
	۱۳					۱۳					۱۳		۱۲
				۱۳				۱۳					۱۳

افقی:

۱ـ همینکه یك روز از سیزده نوروز گذشت از نظرها میافتد و خار میشود ـ برای سیزده سبز می‌کنند ـ حیوان سالر ۲ـ پسر شمشیر ـ مارك قلم خودنویس ۳ـ کوچك ـ دل‌آزار کینه ـ جانها ـ حیوان وحشی ۴ـ شاعر نابینای یونان باستان ـ شیر شعر و شراب ـ رنگ ۵ـ دوهم دانه نشسته است ـ بزرگترین سرمایه ـ کشتی جنگی ۶ـ نابینا ـ مادر اعراب ـ چهره ـ خاك کوزه‌گری ۷ـ به پله میزنند ـ دشمن پلیس ۸ـ علامت جمع ـ پرحرف میزند ـ کشد شاعر ـ خرس تازی ۹ـ ماه خورشید ـ خرقه درویش ـ گاهی پیش فلز قیمتی می‌نشیند ۱۰ـ سفره هفتسین تشنه‌ای که گرسنه نیست ـ اینروزهاشادی سراسرش را فراگرفته است ـ اسب چهار ۱۱ـ مردها نیز همانند زنها از آن پیروی می‌کنند ـ عددی است ـ مثل و مانند ـ محل و مکان ۱۲ـ بصیر ـ دامان کوتاه ۱۳ـ در خانه‌اش بیشتر از جای آن است تا آن ـ سبزی گرانبها ـ روزهای عید چه بسیار داده و گرفته شد.

عمودی:

۱ـ ماهی پرسر و صدا ـ هفتسین ـ دخترها میزنند که بختشان باز شود ـ مکیدنی سفره هفتسین ۲ـ همصحبت ـ میگویند بشر بآن زنده است ۳ـ جنس لطیف ـ علامت مفعول صریح ـ همه را شامل میشود ـ شامه‌نواز ۴ـ بدان و آگاه‌باش ـ دستگاهی از موسیقی ایرانی ـ سیاه کوچك ۵ـ شب قبل در گرمابه ـ خزنده خطرناك ـ فلز پرمصرف ۶ـ تکصدای حیوانی است ـ صندوق آلمانی ـ زغالی در جنگلهای داخلی امریکا ـ پایه ۷ـ مرد کوچك ـ نوعی لباس ۸ـ کلید موسیقی ـ مایه حیات ـ قسمی جمع ـ عدد روستا ۹ـ هرچه کمتر از کشور خارج شود بهتر است ـ مطیع ـ نغمه ۱۰ـ بمالیم شاید از آن کلاهی نصیب ما شود ـ روزهای خوشی را پشتسر گذاشتیم ـ معشوق پروانه ۱۱ـ کلامی در مقام آگاهساختن و خبردار کردن ـ نتی از موسیقی ـ حرف پیروزی ـ شکوه‌گوی جدائی‌ها ۱۲ـ قاضی ـ پرنده‌ای حلال گوشت ۱۳ـ و این را نیز برای سیزده سبز می‌کنند ـ میوه هفتسین ـ حیوانی که هنگام حلول سال‌نو بخانه‌ها راه پیدا می‌کند.

پاسخ جدول کلمات متقاطع شماره قبل

افقی:

۱ـ سال نو برشما مبارك باد ۲ـ هفت ـ سین ۳ـ اوان ـ دی ۴ـ قد ۶ـ ۷ـ راهنما ـ رازیانه ۸ـ یلدا ـ ار ۹ـ شیرین ـ رستاخیز ۱۰ـ فردا ۱۱ـ تن ۱۲ـ باغ آلبالو ۱۴ـ یکی ۱۵ـ هر ۱۶ـ ۱۷ـ سان ۱۸ـ تره.

عمودی:

۱ـ ریش ۲ـ آلی ۳ـ هنر ۴ـ نای ۵ـ ۶ـ بهارستان ۷ـ رفو ۸ـ کتا ۹ـ ۱۰ـ لبی ـ آفتاب مهتاب ۱۱ـ مرد ـ عروسیها ۱۲ـ بوی بهار آید ـ میخ ۱۳ـ ارزان ۱۴ـ ۱۵ ـ ۱۶ ـ ای ـ مست ۱۷ـ لکه ـ از ۱۸ـ دوستانه ـ ویرانه.



دنیای شطرنج

از: ایروینگ چرنف
ترجمهٔ جهانگیر افشاری





۱۲۳
فقط پیاده‌ها!

برای خبرگان‌فن، نبرد د ـ آندریك
D. Andr... و دجا Deja کـه در سال
...ونهصدوچهل‌ونه انجام شده، یك لذت
...س است... سفید در این بازی قربانی!
...هتر است بگوئیم قربانیهائی میدهد و در
...ار حریف را به تنگناهای عجیب و باور
...ردنی میکشاند... پیاده آزادش فاتحانه
...میرود واین‌شوق‌انگیز است. دانشجوئی
...مایل باشد قدرت بیشتری بازیش بدهد،
...مبارزه، یك درس کاملا آموزنده است.
...ول استراتژی شطرنج در مراحل‌مختلف
... درگیری نشان داده میشود... درگشایش
...ی و قبل از فـرود آوردن نخستین‌ضربه،
...د ازلحاظ موقعیت برتریهای چشمگیری
...ت میآورد؛ بطـوریکه در وسط بـازی
...یل همین موقعیتهای برتر، نیروهای درجه
... او دشمن را در یـك حالت بلاتکلیفی
...میدارند و در پـایان بـازی، سفید تمام
...رها را از صحنه خارج میکند بنحوی که
... پیاده‌ها درمیدان باقی‌بمانند وهمانطور
... میدانید پایان بازی بـا «پیاده» یکی از
...اترین انواع بازی است:

آندریك: سفید	...: سیاه
1– P–d4	1– C–...
2– P–c4	2– P–...
3– C–f3	3– P–...
4– P–g3	4– F–...
5– F–g2	5– ......

دوفیل سفید وسیاه، درطول قطر آماده
...رزه هستند:

5–	5– P–...
6– O–O قلعه کوچك	
	...ه کوچك 6– O–O
7– C–c3	7– ......

سفید تهدید کرده کـه در دو حرکت
...بعد با نشاندن وزیر درخانه c2 و پیاده در
...خانه e4 برمرکز میدان نبرد تسلط خواهد
...ت:

از: ایروینگ چرنف
ترجمهٔ جهانگیر افشاری

7– C–e4	7– ....
8– C×C	8– D–c2
9– D–c8	9– P×C
10– P–a5	10– P–a4
11– P–d6	11– P–e4
12–	12– C–d2

سفید، راه را بـرای پیشروی پیاده f2 هموار کرد:

12– P–a5	12– ....

سیاه میخواهد برخانه‌های سیاه رنگ تسلط یابد و خـودش را بمرکـز صحنه نزدیکتر کند:

13– C–c6	13– P–f4
14– F–f6	14– P–b2

اکنون پیاده سفید d4 از سوی پیاده e5 وفیل f6 مورد تهدید قرار گرفته... هدف سیاه این است کـه حریف را وادار کند تا پیاده d4 را یك خانه جلوتر ببرد:

15– P×P	15– Pf4×P
16– C–b8	16– P–d5

سیاه، نحوه دفاعش را تغییر نمیدهد. بهتر بود اسب را درخانه e7 مستقر می کرد:

17– T–d8	17– F–a3

با یك نگاه به صفحه شطرنج، متوجه میشویدکـه فقط فیل سیاه در صف مقدم از مهره شاه دفاع می کند و بنظرسفید این حامی بهرترتیبی که شده باید از میان برود!

18– P×T	18– T×F!
19–	19– D–d1

تهدید فوری سفید این است کـه در حرکت بعدی وزیر را درخانه h5 بنشاند و سپس فیل‌را درخانه h3 مستقر نماید:

19– P–c5	19– ....

سیاه تنها حرکت ممکن‌را انجـام داد وبدین‌ترتیب راه را بروی فیل سفید a3 مسدودکرد. اکنون وزیر سیاه می‌تواند پس از کنار رفتن رخ d8 خودش‌را بمجاورت مهره شاه برساند و از او دفاع کند:

20– T–d6	20– D–h5
21– D–f8	21– F–h3
22–	22– F–f5

سفید، تهدید کرده که دجا سیاه را بخاموشی خواهد کشاند و با گرفتن پیاده b7 بوسیله وزیر، این مهم‌را انجام‌خواهدداد. اجازه‌بدهید ببینیم عکس‌العمل سیاه‌چیست.

مسئله شطرنج شماره ۲۲۶



سفید ۷ مهره:
Ca1 – De1 – Fc2 – Pf2 – Rb6 – – Tc6 – Cf6.

سیاه ۶ مهره:
Pg6 – Pf5 – Pb4 – Rd4 – Fa3 – Th3.

سفید بازی را شروع و در دوحرکت سیاه را مات می‌کند

حل مسئله شطرنج شماره ۲۲۵

سیاه در دو حرکت مات میشود

سیاه	سفید
1– F–d7 !	1– D–d3 !
	2– D×Pd5++ مات
1– T–d7	اگر: 1– ....
	2– C–a4++ مات
1– P–c6	اگر: 1– ....
	2– Cb8–a6++ مات
1– F–b6	اگر: 1– ....
	2– D–d4++ مات
1– T–d6	اگر: 1– ....
	2– Fe5–d4++ مات

22– D – g7   22– ......

23– C – d7   23– C – f3

سیاه در نظر دارد به تحکیم موقعیت متزلزلش بپردازد؛ ولی متأسفانه وقت کافی دراختیار ندارد:

24– ......   24– P – c1

سفید با نشاندن فیل در خانه c1 به رقیب هشدار داد که در حرکت بعدی او را بخانه h8 خواهد کشاند و موجودیت وزیر سیاه g7 را بخطر خواهد انداخت؛ اگر چنین وقایعی اتفاق بیافتد، سیاه قادر نخواهد بود وزیرش را به خانه h8 ببرد، وقطعاً در دو حرکت بعدی مات خواهد شد:

24– R – h8   24– ......

25– ......   25– F – h6

سفید باید قبل از اینکه حریف دست از آستین بدر آورد، خودی نشان بدهد و بسرعت بعملیات بازدارنده بپردازد؛ گفته پلزبری Pillsbury را بخاطر داشته باشید که: حملات را طوری ترتیب بدهید که بمحض گشودن آتش، تیرهایتان بخطا نرود.

25– D – g8   25– ......

26– T×P   26– F×C!

27– ......   27– C×P!

سفید، اسبش را بقربانگاه فرستاد و این یك قربانی قابل قبول‌است:

27– P×C   27– ......

28– P – f6   28– D×pe5 + کیش

29– T – g7   29– D×P+ کیش

30– F – a6   30– T – f1!

31– F×P   31– P – d6

تنها شانس سیاه در این است که تاحد امکان مهره‌های سفید را از صحنه خارج کند:

32– F×T   32– P – d7!

33 ......   33– F×T+ کیش

آغاز حرکاتی که تمام مهره‌های سنگین از گردونه خارج بشوند.. این آغاز، پایان نبرد را بسود سفید مژده میدهد.

33– D×F   33– ......

34– P – d8 = D+ کیش

34– T×D

35– D – g8   35– D×T+ کیش

36 – R×D   36– D×D+ کیش

37– تسلیم میشود   37– R×F

اکنون جز پیاده در صحنه نبرد نیروی دیگری بر جای نمانده و کسب پیروزی دراین‌حالت برای سفید بسیار آسان است. شکلها، وضع مهره‌ها را بعد از انجام حرکات مقدم ویست وپنجم نشان میدهد.

جك‌لرد

پلیس محبوب فیلم هاوائی

باچهره «جك‌لرد» آشنا هستید. این بازیگر را مدتها در مجموعه «هاوائی» که از تلویزیون نشان داده میشد دیدید. مجموعه‌ای جدیدی از سری فیلمهای هاوائی هم‌اکنون هرهفته در هفتاد کشور دنیا نشان داده میشود که بیش از دویست میلیون تماشاگر دارد.



این فیلم یکی از خشونت‌بارترین مجموعه فیلمهای تلویزیونی، ودرعین‌حال‌یکی از موفقترین آنهاست. «جك‌لرد» بازیگراین مجموعه که شهرت خود را مدیون بازی در این فیلم است طی مصاحبه‌ای به ایراداتی که براین فیلم وارد میکنند پاسخ میدهد.

«عده‌ای عقیده دارند که مجموعه فیلمهای «هاوایی، مامور دولتی» گهگاه در نمایش خشونت، پا را از حد فراتر میگذارد، حال آنکه بنظر من ایـن انتقاد اساساً غلط است ونادرستی آن نیز درعمل ثابت میشود. چگونه میتوان تصور کرد که یك مجموعهٔ تلویزیونی عاری از خشونت ساخته شود در حالیکه تمام وسایل ارتباطی و خبری دنیا اعم از رادیـو تلویزیون و روزنامه‌ها، نشان میدهند که ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که روز بروز خشونت‌آمیزتر میشود. برعکس مجموعه فیلمهای هاوایی از این‌نظر کاملا اخلاقی و اصولی است چون میکوشد ثابت کند که خشونت هرگز بهیچ چیز منجر نمیشود. من با آندسته از مردم موافق هستم که میگویند دراین‌جهان آشفته ومتلاطم‌باید از سیاست شترمرغ پیروی کرد و مسائل را هرقدر هم که ابلهانه باشند در نهایت واقع‌بینی مورد بررسی قرار داد.

تا آنجا که بشخص من مربوط میشود، از اینکه در فیلمی شرکت دارم که هربار گروه کثیری از مـردم با تحسین و علاقه بتماشای آن می‌نشینند احساس‌شادی و افتخار میکنم و اگر جز این باشد خود را موجود حق ناشناس و بی‌حاصلی میدانم. تصورش را بکنید که من قبلا بعنوان فروشنده کادیلاك میتوانستم به تمام هدفهای خود برسم اما این برنامه همیشه مرا بسوی خود جلب میکرد. عاقبت وسوسه شدت گرفت و من از همسرم «ماری» پرسیدم: آیا دلش میخواهد که شوهری بازیگرداشته باشد ولیز درمورد شانس‌های احتمالی این موقعیت زودگذر چه نظری دارد. برخلاف انتظار من، «ماری» این پیشنهاد را با روی خوش پذیرفت و بی‌هیچ تردید از من خواست تا کاری راکه دوستش میدارم انجام دهم. بنابراین همچنان که می‌بینید من نه‌تنها درفیلمهای «هاوایی» مامور دولتی، بلکه همچنین، در مورد همسرم نیز بوظایف خود آشنا هستم».

نامه‌ها
برنامه‌ها

لستان ـ گالیك اسماعیلی

با سلام و با آرزوی تندرستی و موفقیت
ی شما.

اسم من گاگیك اسماعیلی است و
ره یکسال است که درانگلستان تحصیل
نم و علاقه زیادی به‌مجله تماشا دارم و
واهم بدانم امکان دارد هرهفته بوسیلهٔ
ت مجله را به‌آدرس من در انگلستان
ستید. و همچنین میخواهم بدانم که
اید اشتراك مجله چیست آیا پول مجله
باید سالیانه پرداخت یاماهانه و چقدر...

اشا :

دوست عزیز، از توجه‌تان به‌مجله
شا سپاسگزاریم. از امسال بهای اشتراك
له تماشا برای دانشجویان و فرهنگیان
سال ۱۱۰۰ ریال است. اگر مجله برای
ج از کشور بفرستیم ۷۸۰ ریال هزینه
ر دارد که جمعاً میشود ۱۸۸۰ ریال.
شما می‌توانید با ارسال آدرس دقیق
د ومبلغ موردنظر به‌دفتر مجله‌تماشا یکسال
له تماشا را مشترك شوید.

رمن ـ شراره طاهریان

سلام

ـ چند هفته پیش در شرح برنامهٔ
ویزیونی «خانه کوچك» نوشته بودید که
ن سریال از روی کتابی بنام «خانه‌ای کوچك
چمنزار» اثر «لائورا اینگالز» ساخته شده
ت من خیلی مایل هستم که این کتاب را
شته باشم با توجه به‌اینکه این کتاب به
رسی ترجمه نشده است از شما خواهش
کنم مرا راهنمائی کنید که چطور می‌
انم این کتاب را به‌زبان اصلی بدست
ورم. آیا درایران می‌توانم پیدا کنم؟

ماشا :

همانطور که درنامه‌تان اشاره کرده‌اید
ن کتاب به‌فارسی ترجمه نشده است. به
تمال خیلی زیاد شما می‌توانید این کتاب
از کتابفروشیهایی که کتابهای خارجی می‌
وشند بخرید، البته در تهران.
اگر از این طریق نتوانستید کتابرا
دا کنید از یکی از دوستان خود که به
ارج مسافرت میکنند باید درخواست کنید
ه این کتاب را خریداری کرده و برای
ما بفرستد.

چند جواب کوتاه

هران ـ محمدحسین عسگری

هیئت‌تحریریه تماشا متقابلاً به‌شما و
سایر دوستان عزیز، سال نو را تبریك می‌
گویند. و آرزو میکنند که سالی سرشار از
وفقیت و پیروزی در پیش داشته باشید.

تهران ـ آراسب صیادی

قبلاً در مجله تماشا با کارگردان و
چند تن از بازیگران مجموعهٔ مورد نظر شما
گفتگو بعمل آمده است ـ انشاالله در
فرصت مناسب به‌معرفی‌دوبلورهای برنامه‌
های تلویزیون خواهیم پرداخت.

آبادان ـ ابراهیم پاسالار شبانکاره

دوست عزیز، با مسئول پخش‌فیلمهای
سینمائی تماس گرفتیم گفتند، احتمالا پخش
مجدد این فیلم از برنامه‌های تابستانی
تلویزیون میسر خواهد بود.

تهران ـ نازیتا فداکار

دربارهٔ پیشنهاد شما با مدیر شبکه
تلویزیونی صحبت خواهیم کرد. اگر جواب
ایشان مثبت باشد دراین صفحه برای شما
چاپ خواهیم کرد.

تهران ـ بهزاد چهل‌ایرانی

نامه شما را دراختیار مسئول برنامه
چشم‌انداز قرار دادیم، اگر جوابی داشته
باشند دراین صفحه برای شما چاپ خواهیم
کرد.

گرگان ـ تقی عمرانی

دوست‌عزیز، هفته‌گذشته به‌نامه اول شما
در این صفحه جواب دادیم، منتظر نامه‌های
بعدی شما هستیم.

مشهد ـ آذر احمدی

با مسئول برنامه بین‌المللی تماس
گرفتیم، گفتند که متأسفانه درخواست شما
عملی نیست و نمیتوانند آنرا برآورده کنند.

تهران ـ هایده موسوی

دوست عزیز، مجله‌های درخواستی
شما را به‌آدرستان پست خواهیم کرد.

تهران ـ علی شعبانپور

دوست عزیز شما که خواننده دائمی
این صفحه هستید باید بدانید که بیشتر
تماشاگران تلویزیون که به‌ما نامه می‌
نویسند درخواست پخش مجدد سریالهای
تلویزیونی را دارند. شورای برنامه‌های رادیو
تلویزیون نیز با توجه به‌خواستها و نیاز-
های این علاقه‌مندان نمایش مجموعه‌های
تلویزیون را تکرار میکند.

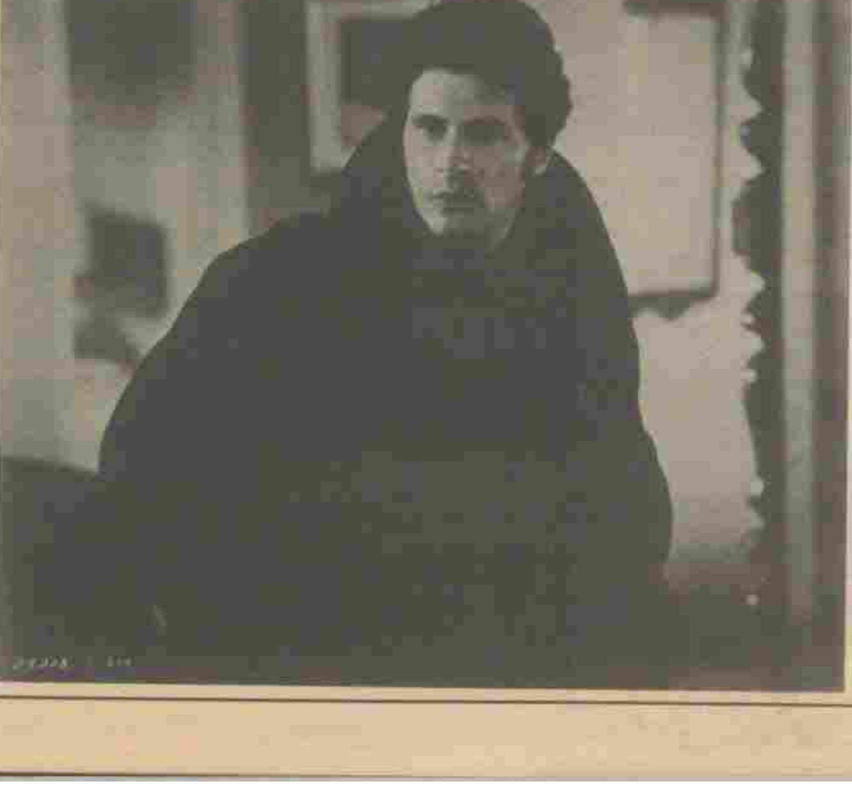
تهران ـ فاطمه. الف

سریال موردنظر شما «اسمیت وجونز»
از هردو کانال تلویزیون نمایش داده شده
است و دیگر تکرار نخواهند شد. دربارهٔ
بازیگر این مجموعهٔ «پیتدوئل» در هفته‌های
آینده مطلبی در صفحات داخلی مجله چاپ
خواهیم کرد.

نامه‌های رسیده

تهران، محمد میرمحمدی
اصفهان، نادر آزادی
رشت، ع. اوری
شیراز، فرنوش حسامی
تهران، علی سعادت
تهران، پروین مهدوی
تهران، پرستو فریور

تونی‌موسانته درنقش «دیوتوما»



AFTV

1725 Sinbad Junior
1730 Wyatt Earp
1800 Evening Report
1830 Program Notes
1835 Musical Chairs
1857 Jim Stafford
1945 Movie:
«Toys in the Attic»
2115 Richard Diamond
2200 10 O'clock Report
2220 Boxing from the Olympic
2305 True Adventure

WEDNESDAY

1420 Mike Douglas Show
1540 Biguraphy
1600 TV-7 Today
1605 Sesame Street
1705 Daniel Boone
1800 Evening Report
1820 Eagle Report
1835 New Dating Game
1855 Dean's Place
1945 Movie
«Black Legion»
2100 The Outcasts
2200 10 O'clock Report
2220 Movie:
«The Spy with the Cold Nose»
2350 Movie:
«Kill me Tomorrow»
An American reporter working for a London newspaper has hit the skids following the death of his wife.

THURSDAY

0950 Sesame Street
1045 Electric Company
1115 Cartoon Carnival
1145 Marvel Super Heroes
1155 Make a Wish
1215 News
1220 Thursday Sports:
(To be announced)
1450 Iron Horse
1540 News
1545 Fisherman
1610 Beverly Hillbillies
1630 Bewitched
1705 The Americans
1800 News
1810 Can you top this
1830 Movie:
«Big Rose»
1951 Andy Griffith
2025 Carol Burnett
2105 World at War
2200 10 O'clock Report
2205 Movie:
«The Teckman Mystery»
2325 Movie:
«Forbidden Street»

FRIDAY

0900 Sesame Street
0955 Cartoon Carnival
1025 Marvel Super Heroes
1035 Music and the spoken world
1105 Norman Vincent Peale
1130 Sacred Heart
1145 News
1150 Friday Sports
1430 Rawhide
1520 Movie:
«The Door With 7 Locks»
1700 Naked City
1800 News
1810 10.000 Pyramid
1830 Name that Tune
1855 Movie:
«Magic Carpet»
2010 Cher
2120 M*A*S*H
2200 News
2205 Tonight Show
2315 Movie:
«Impact»

SATURDAY

1520 Truth or Consequences
1540 Jackpot
1600 TV-7 Today
1605 General Hospital
1630 Sesame Street
1725 Sinbad Junior
1730 Zane Grey
1800 Evening Report
1830 The Armchair Critic
1850 Saturday Night Sports
2105 Evil Touch
2130 Maude
2200 10 O'clock Report
2215 Merv Griffin
2245 Information Special

SUNDAY

1535 Let's Make A Deal
1600 TV-7 Today
1604 General Hospital
1625 Sesame Street
1725 Sinbad Junior
1730 Flintstones
1800 Evening Report
1835 Program Notes
1838 The Hyena Story
1928 Young Lawyers
2018 Feature Film:
«I Was a Male War Brides
2200 10 O'clock Report
2220 Tonight Show
2325 Johny Mann

MONDAY

1511 The French Chef
1540 The Price is Right
1600 TV-7 Today
1610 General Hospital
1630 Sesame Street
1725 Sinbad Junior
1730 My Favorite Martian
1800 Evening Report
1830 Program Notes
1835 Animal World
1900 Sandy Duncan
1923 Feature Film:
«Afrika - Texas Style»
2100 Naked City
2200 10 O'clock Report
2215 Night Owl Special
2330 Flipside

TUESDAY

1515 Science Screen Report
1540 Blank Check
1600 TV-7 Today
1605 General Hospital
1630 Sesame Street

برنامه بین‌المللی

NIRT INTERNATIONAL

SAT. APRIL 3
4:00 The World Around Us
4:20 Program Intro. - News Headlines
4:26 Osmond Brothers
4:47 To Rome With Love
5:12 Young Lawyers
6:00 For Your Information
6:10 Alias Smith & Jones
7:00 News

SUN. APRIL 4
4:00 The World Around Us
4:06 Program Intro. - News Headlines
4:10 Cartoon
4:20 Upstairs and Downstairs
5:05 NIRT Special
5:27 Sunday Movie:
«Lilith»
Starring: Warren Beatty, Jean Seberg Peter Fonda
7:00 News

MON. APRIL 5
4:00 The World Around Us
4:22 Program Intro. - News Headlines
4:26 Rupert the Bear
4:58 The 11th Hour
5:50 NIRT Special
6:10 Lucas Tanner
7:00 News

TUES. APRIL 6
4:00 The World Around Us
4:20 Program Intro. - News Headlines
4:25 Tarzan
5:10 The adventures of Tin Tin (In French)
5:25 Bel Phe Goor (French)
5:50 Journey
6:12 Streets of San Francisco
7:00 News

WED. APRIL 7
4:00 The World Around Us
4:24 Program Intro. - News Headlines
4:28 Room 222
4:58 «Adventure» in Italian
5:22 Civilization
6:08 Strauss Family
7:00 News

THURS. APRIL 8
4:00 The World Around Us
4:28 Program Intro. - News Headlines
4:32 Walt Disney
5:20 Geographische Streifzuge Deutschland in German
5:45 Newspoint
6:12 Sweeny
7:00 News

FRIDAY APRIL 9
4:00 The World Around Us
4:26 Program Intro
4:28 Oliver Twist
4:55 NIRT Special
5:25 Friday Movie

● شنبه ۱۴ فروردین
۱۶ دنیای اطراف ما
۱۶/۲۰ اخبار + گفتار کوتاه
۱۶/۲۶ برادران آزموند
۱۶/۴۷ یگانه‌ای در رم
۱۷/۱۲ وکلای جوان
۱۸ برای آگاهی شما
۱۸/۱۰ اسمیت و جونز
۱۹ اخبار

● یکشنبه ۱۵ فروردین
۱۶ دنیای اطراف ما
۱۶/۰۶ اخبار + گفتار کوتاه
۱۶/۱۰ کارتون
۱۶/۲۰ طبقه بالا، طبقه پائین
۱۷/۰۵ برنامه مخصوص رادیوتلویزیون ملی ایران
۱۷/۲۷ فیلم سینمائی: لیلث
با شرکت: وارن‌بیتی - جین‌سیبرگ - پیترفوندا
۱۹ اخبار

● دوشنبه ۱۶ فروردین
۱۶ دنیای اطراف ما
۱۶/۲۲ اخبار + گفتار کوتاه
۱۶/۲۶ روپرت
۱۶/۵۸ آخرین مهلت
۱۷/۵۰ برنامه مخصوص رادیوتلویزیون ملی ایران
۱۸/۱۰ لوکاس‌تانر (راهنما)
۱۹ اخبار

● سه‌شنبه ۱۷ فروردین
۱۶ دنیای اطراف ما
۱۶/۲۰ اخبار + گفتار کوتاه
۱۶/۲۵ تارزان
۱۷/۱۰ ماجراهای تن‌تن
۱۷/۲۵ بلفگور
۱۷/۵۰ سفر
۱۸/۱۲ خیابانهای سانفرانسیسکو
۱۹ اخبار

● چهارشنبه ۱۸ فروردین
۱۶ دنیای اطراف ما
۱۶/۲۴ اخبار + گفتار کوتاه
۱۶/۲۸ اطاق ۲۲۲
۱۶/۵۸ ماجرا (این فیلم بزبان ایتالیائی پخش میشود)
۱۷/۲۲ تمدن
۱۸/۰۸ خانواده اشتراوس
۱۹ اخبار

● پنجشنبه ۱۹ فروردین
۱۶ دنیای اطراف ما
۱۶/۲۸ اخبار + گفتار کوتاه
۱۶/۳۲ والتدیسنی
۱۷/۲۰ گشت و گذار جغرافیائی (این فیلم بزبان آلمانی پخش میشود)
۱۷/۴۵ اخبار هفته
۱۸/۱۲ سوئینی
۱۹ اخبار

● جمعه ۲۰ فروردین
۱۶ دنیای اطراف ما
۱۶/۲۶ اخبار + گفتار کوتاه
۱۶/۲۸ اولیورتویست
۱۷/۲۵ برنامه مخصوص رادیوتلویزیون ملی ایران
۱۷/۴۵ فیلم سینمائی: مرثیه‌ای برای یک سنگین‌وزن
باشرکت: آنتونی کوئین - میکی‌رونی

مهاباد

● شنبه ۱۴ فروردین

۱۸ کارتون
۱۸/ روستائیان
۱۹ مردی بنام جوئز
۲۰ موسیقی
۲۰/ اخبار
۲۱ پهسوی سال ۲۰۰۰
۲۱/ فیلم سینمائی

● یکشنبه ۱۵ فروردین

۱۸ کارتون
۱۸/ بچه‌ها، بچه‌ها
۱۹ موسیقی ایرانی
۱۹/ کاری شبانه
۲۰/ اخبار
۲۱ ایران زمین
۲۱/ شباهان

● دوشنبه ۱۶ فروردین

۱۸ کارتون
۱۸/ عمو جبی
۱۹ گشت و گذار جغرافیائی
۲۰ موسیقی ایرانی
۲۰/ اخبار
۲۱ کلمبو
۲۱/ موقعیت اضطراری

● سه‌شنبه ۱۷ فروردین

۱۸ کارتون
۱۸/ کارگاه موسیقی کودک
۱۹ نوجوانان (تولید محلی)
۱۹/ افسونگر
۲۰ زندگی دوگانه هنری‌هایف
۲۰/ اخبار
۲۱ موسیقی ایرانی
۲۱/ دلاوران

● چهارشنبه ۱۸ فروردین

۱۸ فیلیپر
۱۸/ روستائیان
۱۹ تضاد
۲۰ موسیقی محلی کردی
۲۰/ اخبار
۲۱ کوجاک
۲۱/ باکر

● پنجشنبه ۱۹ فروردین

۱۸ کارتون
۱۸/ حق حیات
۱۹ آسیت و جونز
۲۰ ورزش در مهاباد (محلی)
۲۰/ اخبار
۲۱ شبی آواز با کنسرت خواننده
۲۱/ قصه حق

● جمعه ۲۰ فروردین

۱۴ اخبار
۱۴/۳۰ برنامه کودکان (تولید محلی)
۱۵ فوتبال
۱۶ موسیقی ایرانی
۱۶/۳۰ فیلم سینمائی
۱۸ زیست‌شناسی دریا
۱۸/۳۰ موسیقی ایرانی
۱۹ سیرا
۲۰ اطاق ۲۲۲
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ ادبیات جهان
۲۱/۳۰ شفت

برنامه‌های اختصاصی مراکز شهرستانها

مرکز آبادان

همه‌روزه بغیر از جمعه‌ها ساعت ۱۹ اخبار استان + مسابقات

● شنبه
۱۸/۰۰ ورزش در خوزستان (تولید محلی)
● دوشنبه
۱۸/۱۵ زر گنبد کبود (تولید محلی)
● پنجشنبه
۱۸/۰۰ جوانان (تولید محلی)

مرکز اصفهان

همه‌روزه اخبار ۱۸/۳۰ تا ۱۸/۴۰

● جمعه
۱۰/۰۰ برنامه مذهبی
۱۰/۳۰ هنر وادبیات نوجوانان (تولید محلی)
۱۶/۴۰ آینه (تولید محلی)

مرکز تبریز

همه‌روزه بغیر از جمعه‌ها ساعت ۱۸/۳۰ اخبار استان

● شنبه
۱۳/۰۵ فیلم تلویزیونی
۱۹/۰۰ چنه (مسابقه و میزگرد) تولید محلی
● یکشنبه
۱۶/۳۵ روستائیان (تولید محلی)
● سه‌شنبه
۱۷/۰۰ سلام بچه‌ها (تولید محلی)
● چهارشنبه
۱۳/۰۵ فیلم تلویزیونی
● پنجشنبه
۱۹/۰۰ موسیقی محلی (تولید محلی)

مرکز رشت

همه‌روزه بغیر از جمعه‌ها ساعت ۱۸/۳۰ اخبار استان

● شنبه
۱۳/۰۵ فیلم مستند
۱۹ ورزش جوانان (تولید محلی)
● یکشنبه
۱۹/۳۰ موسیقی محلی
● دوشنبه
۱۹ هنر و جوانان (تولید محلی)
۲۲ آینه گیلان (تولید محلی)
● سه‌شنبه
۱۹/۳۰ بهزیستی فرزند شما (تولید محلی)
● چهارشنبه
۱۳/۰۵ فیلم مستند
۱۹ پالندگاه (تولید محلی)
● پنجشنبه
۱۹ مسابقه و جدول (تولید محلی)
۲۲ نوشباهنگ (تولید محلی)
● جمعه
۹ کودکان و نوجوانان (تولید محلی)
۱۰/۳۰ حرفهای هفته (تولید محلی)

مرکز کرمانشاه

همه‌روزه بیاستثنای روزهای جمعه ساعت ۱۸/۳۰ اخبار استان

● شنبه
۱۹/۳۰ جوانان و نوجوانان (تولید محلی)
● چهارشنبه
۱۹/۳۰ موسیقی (تولید محلی)
● جمعه
۱۷/۳۰ برنامه کودکان (تولید محلی)

مرکز رضائیه

● شنبه
۱۶ عصر بخیر همشهری (تولید محلی)
۱۸/۳۰ اخبار استان
۱۹/۳۰ شیرین شهرمحبوبمن (تولیدمحلی)
● یکشنبه
۱۶ عصر بخیر همشهری
۱۸/۳۰ اخبار استان
۱۹ جوانان (تولید محلی)
● دوشنبه
۱۶ عصر بخیر همشهری
۱۸/۳۰ اخبار استان
● سه‌شنبه
۱۶ عصر بخیر همشهری
۱۶/۳۵ روستائیان (تولید محلی)
۱۸/۳۰ اخبار استان
● چهارشنبه
۱۶ عصر بخیر همشهری
۱۸/۳۰ اخبار استان
● پنجشنبه
۱۸/۳۰ اخبار استان
۱۸/۴۰ ساعت ۱۶۸ (تولید محلی)
● جمعه
۱۰/۳۰ موسیقی محلی (تولید محلی)

مرکز زاهدان

● شنبه
۱۳ فیلم
● چهارشنبه
۱۳ فیلم

مرکز سنندج

همه روزه ۱۸/۳۰ اخبار استان

● شنبه
۱۹/۳۰ شما و تلویزیون
● جمعه
۱۷/۳۰ موسیقی محلی

مرکز کرمان

همه‌روزه ۱۶/۴۵ تا ۱۷ اخبار استان

● جمعه‌ها
۱۱/۳۰ تا ۱۱/۵۵ کرمان درهفته‌ایکه گذشت

مرکز بندرعباس

همه‌روزه بغیر از جمعه‌ها ساعت ۱۸/۴۰ اخبار استان

● شنبه
۱۳/۰۵ فیلم تلویزیونی
۱۹/۳۰ شهر جنوب (پروانه‌ها) تولید محلی
● یکشنبه
۱۴/۳۰ آشیانه (کودکان و نوجوانان) تولید محلی
● دوشنبه
۲۱/۳۰ شبانه (واریته محلی) تولید محلی
● چهارشنبه
۱۳/۰۵ موسیقی محلی
● پنجشنبه
۱۸/۵۰ ورزش استان ساحلی (تولید محلی)
۱۹/۰۵ مسابقه (از اتفاقات چه میدانید)

مرکز شیراز

همه‌روز بغیر از جمعه‌ها ۱۸/۳۰ اخبار استان

● شنبه
۱۳/۰۵ در پناه قانون (تولید محلی)
● چهارشنبه
۱۳/۰۵ موسیقی محلی
● جمعه
۱۶/۱۰ هفته‌نامه

برنامه دروس کلاسهای آزاد رادیو تلویزیونی دانشگاه پهلوی شیراز

برنامه اول

● شنبه
۱۶/۰۵ فارسی
۱۶/۳۵ اقتصاد
● یکشنبه
۱۶/۰۵ کتابداری
۱۶/۳۵ حسابداری
● دوشنبه
۱۶/۰۵ انگلیسی
۱۶/۳۵ فارسی
● سه‌شنبه
۱۶/۰۵ اقتصاد
۱۶/۳۵ کتابداری
● چهارشنبه
۱۶/۰۵ حسابداری
۱۶/۳۵ انگلیسی
● پنجشنبه
۱۶/۰۵ فارسی (تکراری)
۱۶/۳۵ اقتصاد (تکراری)
● جمعه
۰۷/۰۰ کتابداری (تکراری)
۰۷/۳۰ حسابداری (تکراری)
۰۸/۰۰ انگلیسی (تکراری)
۰۸/۳۰ فارسی (تکراری)
۰۹/۰۰ اقتصاد (تکراری)
۰۹/۳۰ حسابداری (تکراری)
۱۰/۰۰ حسابداری (تکراری)
۱۰/۳۰ انگلیسی (تکراری)

برنامه دوم

● شنبه
۱۲/۱۵ فارسی
۱۹/۳۰ روانشناسی
● یکشنبه
۱۲/۱۵ اقتصاد
۱۹/۳۰ کتابداری
● دوشنبه
۱۲/۱۵ حسابداری
۱۹/۳۰ انگلیسی
● سه‌شنبه
۱۲/۱۵ فارسی
۱۹/۳۰ انگلیسی
● سه‌شنبه
۱۲/۱۵ فارسی
۱۹/۳۰ روانشناسی
● چهارشنبه
۱۲/۱۵ اقتصاد
۱۹/۳۰ کتابداری
● پنجشنبه
۱۲/۱۵ حسابداری
۱۹/۳۰ انگلیسی

مرکز مشهد

همه‌روزه بغیر از روزهای پنجشنبه و جمعه
۱۶ پیش‌از آغاز

● شنبه
۱۳/۰۵ فیلم تلویزیونی
● چهارشنبه
۱۳/۰۵ فیلم تلویزیونی



اگر در کار خود به ارتباطات درست معتقدید، سیستم تلفن دکمه‌ای ما بهترین است

VB-350D

برای کار با ۳ الی ۵ خط خارج — و قابل ارتباط با ده (یا بیشتر) تلفن دکمه‌ای — یک یا دو ارتباط انتی داخلی — با امکانات دکمه Paging با صدای بلند در هر تلفن — لامپ اشغال اینترکام داخلی — لامپ برای کلیه خطوط خارج — موزیک‌باکس — ولوم کنترل برای تنظیم صدا ـ کلید انتقال‌بوق برای روز و شب و — بسیاری مزایا و امکانات دیگر.



VB-340D

شبیه سیستم ۳۵۰دی است ولی برای کار با دو خط خارج و ۶ تلفن دکمه‌ای و یک ارتباط انتی داخل.

اگر برای دفتر کار خود دنبال سیستم تلفن مناسبی هستید بدون تردید تلفن دکمه‌ای ساخت ناسیونال دستگاهی است که واقعا بدرد شما میخورد. این سیستم در مواردی که لازمست خطوط تلفن بین افراد مختلفی رد شود قابلیت و کارائی خود را نمایان میسازد. طرح آن بسیار زیبا و استفاده از آن بسیار اسان است.

این سیستم از نظر مقایسه با دستگاه‌های مرکزی‌معمولی بمراتب اقتصادی‌تر و ازراندمان بیشتری برخوردار است.

سرویس خوب و نصب صحیح این دستگاه‌ها، تخصص ما است.

MAZDAK

شرکت سهامی مزدک

National
Button Telephone



«باب دیلن» از نگاه «استیون اسپندر»

ترجمه‌ی
هوش‌آذر
آذرنوش

درشماره‌ٔ گذشته مقاله «رالف گرمونه» را در معرفی «باب دیلن» خواندید، که درواقع ستایشی بود از این ترانه‌سرای مشهور امریکایی. به‌گمان گرمونه «باب دیلن» تنها ترانه‌سرایی موفق نیست، که شاعریست بزرگ: شاعر زمانهٔ ما. به‌اعتقاد «گرمونه» لطف کار «دیلن» در بیان غیرمستقیم و به اصطلاح «رازآمیز» شاعرانه اوست، نه‌شعرهای اجتماعی و سیاسیش.

دراین مقاله ـ که نوشتهٔ «استیون اسپندر» شاعر و ناقد نام‌آور سال‌های سی انگلیس است ـ تقریباً نظری مخالف با نظر «گرمونه» عنوان شده است، به‌این معنی که «اسپندر» به‌شعرهای اجتماعی «دیلن» بیشتر نظر دارد تا شعرهای رازآمیز او.

ترانه‌های دیلن چنان همه‌گیر شده است که مدت زمانی دراز پیش از او سابقه نداشته است، چرا که ترانه‌های دیلن جنبه‌ی وصفی و روایتی هم دارد و یادآور ترانه‌های هیزم‌شکنان و گاوچرانان ماجراجوییست که درسرزمین نوشناختهٔ امریکا پیش می‌تاختند تا به‌قلمروهای تازه دست پیدا کنند.

ترانه‌های روایتی دیلن، همچنین یادآور ترانه‌های انگلیسی و ایرلندی هم هست ـ سرزمین‌هایی که این پیشتازان ماجراجو از آنجاها به‌امریکا مهاجرت کردند.

این ترانه‌های قدیمی، معمولاً یادآور داستانهایی ساده از عشق و مرگ بودند، اما این دو مفهوم، با همهٔ کلیشتان، در خلاء زاده نشده بودند و ریشه در زندگی مردم داشتند ـ انبوه مردمی که در محیطی سرشار از خشونت، یا ماجراجویی، یا جنگ، زندگی می‌کردند و ترانه‌سرا هم شریک زندگی این مردم، و در واقع، یکی از همانها بود و از بیم و امیدشان می‌سرود. غزلات باب دیلن با جاز و «بلوز»های سال‌های بیست و سی تفاوتها دارد؛ چرا که این شعر، شعر طبقهٔ ممتازهٔ «شواریستنیست» ـ از قبیل آنهایی که به‌دیدن نمایش‌های موزیکالی می‌رفتند که شعرهایش از «نوئل کوارد» بود، یا آن گروه روشنفکر موسیقی‌شناسی که دیوانهٔ تکنیک موسیقی جاز بودند.

مخاطبان شعرهای دیلن، کسانی هستند که بیشتر، درک «مثل» شعر برایشان اهمیت دارد و نه شگفتی از ظرایف کلامی ترانه‌هایی مثل «بیا عاشق شویم» و یا اعجاب از چیره‌دستی و شگفت ـ کاری گروه نوازندگان جاز.

ترانه‌های باب دیلن برای شنوندگان «تینیک» و بیتنه و «ترولیز» طبقهٔ متوسط، که به‌دیدن نمایش‌های «نوئل کوارد» می‌رفتند، چندان جاذبه‌ای ندارد؛ باری، شنوندگان این ترانه‌ها، حتی کارگردان هم نیستند؛ جوانانند.

بنظر می‌رسد این نوع ترانه‌خوانی ـ که خواننده خودش با گیتار آوازش را همراهی می‌کند و به‌نحوی کیفیتش خود بخودی شکل می‌گیرد ـ زمانی پدید می‌آید که حس نیرومند از جمع و حضور جمع، وجود داشته باشد؛ و همچنین آنهنگامی که بحران‌های اجتماعی در پدید آوردن و شکل گرفتن این ترانه‌ها، موثر باشد. چنانکه به‌هنگام تاختن پیشتازان به‌سوی غرب امریکا و همچنین در زمان جنگ جهانی دوم، از اینگونه ترانه‌های خودبخودی رواج یافت. ترانه‌هایی که از لحاظ زمینه پیدایش و «درونمایه»، بسیار شبیه ترانه‌های دیلن است:

«من می‌خواهم بخانه برگردم
گلوله‌ها و موشک‌ها، صفیر می‌کشند و می‌غرند
من دیگر نمی‌خواهم به‌لشکر برگردم.»

و همچنین، در سال‌های بحران بزرگ اقتصادی امریکا، ترانهٔ «ای یار سکه‌ای هم برای روز مبادا نگهدار» خلق شد و درسال‌های سی ترانه‌هایی که توسط ارتش سرخ، فاشیستها، جمهوریخواهان اسپانیا ودیگران خوانده می‌شد.

چند سال پیش در شهر «ورشو» میخانه‌ای بود که تمام این ترانه‌ها در آنجا خوانده می‌شد؛ همینطور هم در هنگامهٔ اعتراض به‌جنگ ویتنام، ترانه‌هایی که با گیتار همراهی می‌شد، رواج گرفت و دراین هنگامه، جوانی، خود علت وانگیزهٔ اصلی سرودن این ترانه‌ها شد؛ البته‌نه‌بخاطر مسأله‌ٔجدایی یا «شکاف» میان نسل‌ها، بلکه به‌این جهت که پیرها، نسبت به‌جوانها، به‌مرگ نزدیکترند. بنابراین، کمتر نگران مسائلی از قبیل «بمب هیدروژنی» و «آلودگی محیط زیست» و... هستند که احتمالا باقیماندهٔ کوتاه زندگیشان را تهدید نمی‌کند؛ در حالی‌که نسل جوان ـ که پنجاه سال تاریخ جهان پیش رویش گسترده است ـ به‌شدت در معرض تهدید است. جوانان تهمتی جهانی بوجود آورده‌اند و همراه با نوای گیتار برقی ـ به‌رساترین صداها ـ «حق حیات» می‌خواهند. با چنین توضیحاتی است که می‌توان پدیده‌ای را که «باب دیلن» نام گرفته‌است، توجیه و درک کرد؛ هرچند از نظر من، «باب دیلن» تا حدی هم نومید کننده است.

آنچه موجب خشنودی است، اینست که از درون دنیای بسیار غنی و در عین‌حال کهنهٔ پاپ، صدای انسان‌هایی چون «بیتل‌ها» ـ آن زمان که جوان بودند ـ برخاست. باب دیلن هم، بی‌هیچ گفتگو، یکی از همین صداهاست. دیلن که از توانایی و چیره‌دستی بسیار بهره‌مور است، تنها در کار حرفه‌ای خود غرق نشده است، بلکه‌بااحساسی ساده‌لانه و واقعی، هم می‌نویسد و هم می‌خواند. کلام دیلن، نشان‌دهندهٔ نگرانی ودلواپسی او نسبت به سرنوشت بشر است و چنین می‌نماید که این‌ترانه‌سرا هم در صدای خود و هم در قلب شنوندگانش جلوه‌ای پنهان دارد. اینکه بشود این آوازها را «شعر» خواند یانه، قضاوتی دشوار است؛ چرا که براینش لزومی هم ندارد شعرشان بخوانیم: کافیست اثری ساده از رنگ و شور و حال پدید آورند که در صدای خواننده انعکاس می‌یابد و بانوای گیتار برقی همراهی می‌شود، و همه‌ی این صفات دراین آوازها هست، بخصوص که خواننده‌خودش قیافه‌بالنسبه نوجوانانی علاقمند هم حضور داشته باشند.

این آوازها را می‌توان نه‌شعر دانست و نه ترانه؛ اما بعضی‌شان ـ ازجمله آنهاکه در جنگ‌ها و منتخبات شعر نقل شده‌اند ـ از خلوص شعری بهره‌ورند و تا حدی همان اثر شعر را دارند. باب دیلن، پرسش‌هایی مطرح می‌کند از این قبیل که «چقدر آدم باید کشته شود تا بدانند که کشته از حد فزون استه» و درمی‌یابد که «پاسخ ای‌دوست برباد رفت، درباد می‌وزد.» واین «پاسخ» شاعر به پرسشی پاسخ‌ناپذیر، اثر شعری دارد. در غزلی دیگر: «بیدارم بانوه بیدارم برستر گسترده من بیدارم» دیلن کاری می‌کند که، به‌نظر من، آشکار کننده شکی است که من بارها نسبت به‌اینگونه کارهایش داشته‌ام. دیلن به «بانو»یش می‌گوید: «هرآنچه‌رنگ که خیال کنی من همه را به‌تو نشان می‌دهم و تو درختانشان می‌یابی» این تعبیر، شاعرانه می‌نماید اما در متن تردیدها پدیدمی‌آورد. «ویلیام باتلر ییتس» ـ شاعر ایرلندی ـ چند مصرعی دارد که گویای تردید و اعتراض من است: «وقتی جوان بودم پاک قارهم برای هیچ آوازی ندادم! چرا که‌شاعران، آوازشان را با چنان شوری نمی‌سرودند! تا کسی باور کند شاعر شمشیری پنهان دارد.»

این خود شاعر طاووس‌وش است که باید برهای پرزرق و برقش را به‌نمایش بگذارد، نه‌اینکه رنگهایی را که در خیال خام «بانو»ش پنهان است بیرون بکشد.[1] بی شعرهای ضد جنگ ـ ضد جامعهٔ دیلن مانند «خدا باماست» و «ترانه‌ی دلتنگی‌های زندگی زیر زمینی» را بیشتر می‌پسندم. شعر «خدا باماست» این اندیشه را که خدا پشتیبان گروههای بزرگ جنگی است، بانثرهای تلخ و کنایی بیان می‌کند. کنایه‌ایست بسیار ظریف و تلخ به تاریخ امریکا و شعار میهن‌پرستانه «خدا باماست» سرخ‌پوستان جان باختند. ترانهٔ «خدا باماست» یک‌ترانهٔ حماسی است، و هربند و کنایه‌اش به‌روشنی تصریح شده‌است. ترانهٔ «دلتنگی‌های زندگی زیر زمینی» سرخوردگی و وازدگی دردناک جوانان امریکا را از جامعه‌شان، به‌روشنی بیان می‌کند. هرمصرع این ترانه، چکش‌وار براعصاب فرود می‌آید: «بهتر است که به‌درون فاضلابی پناه ببری، شمعی برای خودت روشن کنی و کفش صندل بهپا نداشته‌باشی.» خیالپردازی در ترانهٔ «دلتنگی‌های زندگی زیرزمینی» به‌نحوی شگفت، آزاد و رها از هرتکلفی است؛ با اینهمه، چنان اشارات صریح به‌واقعیتها دارد که براستی نگران‌کننده است و بدین‌گونه، «انتقاد اجتماعی» هم مطرح شده‌است. گذشته از این ترانه، دیگر ترانه‌های اخیر دیلن، اندکی ملایم‌تر و «آبکی» شده‌اند. مشکل این ترانه‌ها دراینست که دیگر براستی ریشه در فقر یا جنگ و یا زندگی گذشتهٔ امریکا ـ زندگی پیشتازان ـ ندارند. این ترانه‌ها فرآوردهٔ صنعت تفریحات عمومی‌اند و به‌مقدار فراوان هم تولید می‌شوند. ممکن است که باب‌دیلن، در خواندن هر مصرع ترانه‌هایش هم صمیمی باشد، اما فضای زندگی صنعتی، این صمیمیت را بی‌رحمانه فرو می‌بلعد و چندان چیزی از آن بجا نمی‌گذارد. گفتن چنین حرفی، بسیارغم‌انگیزاست، زیرا همانطور که درمورد «بیتل‌ها» هم صادق‌بوده‌است، آدم حس می‌کند که دراین میانه، هم استعداد و حسن‌نیت از جانب هنرمند وجود داشته است، و هم عکس‌العمل ستایشانه از جانب مردم.

هرچند نظرات مستقلی که دراین ترانه‌هابیان شده، ممکن است از جانبی همه‌گیر نباشد، اما هیچ دلیلی هم وجود ندارد که نسل جوان به اصطلاح «شورشی» که هواخواه و شیفتهٔ موسیقی پاپ است، روزی این نظرات را بطور درست نپذیرد.

1ـ اشاره به‌شعر «آنچه رنگ که خیال کنی، من همه را به‌تو نشان می‌دهم و تو درختانشان می‌یابی»

استیو هارلی



«استیوهارلی» که قبلا روزنامه‌نگار بود از دوسال و نیم پیش وارد کار موسیقی شد و به سرعت پله‌های ترقی را زیرپا گذاشت اما خیلی زود مردم از او خسته شدند بطوریکه آخرین کنسرتش در آمریکا با موفقیت فراوانی روبرو نشد و آخرین آهنگی که به تنهائی اجرا کرد ـ «Black and White» چندان فروش نرفت. آلبوم جدید او ـ «Timeless Flight» با آثار دیگرش فرق بسیار دارد و در آن ابتکار و ذوق خاصی بکار رفته است. اخیرا روزنامه‌های انگلیسی و آمریکائی مطالب خوبی درباره کنسرتهای «استیوهارلی» ننوشته‌اند ولی او در این باره می‌گوید که، بعضی از خبرنگاران به دلائل شخصی درباره‌اش چنین می‌نویسند. «هارلی» در جواب اینکه آیا تحت تاثیر نظریات منتقدین قرار میگیرد؟ می‌گوید که، هدفش تنها جلب نظر مردم است نه منتقدین و هدفی هم بالاتر از این دارد و آن شناساندن موسیقی اصیل راک به نوجوانان است.

او به اعضای ارکستر خود آزادی عمل کامل می‌دهد و هیچگاه حالت جنگ رهبر گروه را ندارد و این بخصوص در آلبوم آخرش کاملا نمایان است. «هارلی» می‌گوید: «من قبول دارم، تمام دینی را که به موسیقی دارم ادا نکرده‌ام ولی هنوز چندی از آوازخواندنم نمی‌گذرد و در چند هفتهٔ اخیر آهنگهایم در لیست محبوبترین‌های اروپا و آمریکا درصدر قرار گرفته‌اند. بدین‌ترتیب فکر می‌کنم که بتوانم دوباره محبوبیت ماههای اول کارم را بدست بیاورم معهذا فکر می‌کنم اکنون که مدتی است محبوبیت قبلی‌ام را ندارم زندگی آرام راحت‌تری دارم. این اولین باری است که طی دوسال‌ونیمی که خواننده شده‌ام بدون محافظ در میان مردم حاضر می‌شوم». «Timeless Flight» ملایم‌تر از دیگر آلبومهای اوست. در این آلبوم «هارلی» با آزادی بیشتری آواز می‌خواند و آنرا بیشتر بیانگر احساسات خود می‌داند. در این آلبوم «هارلی» چندان توجهی به اینکه حتما آوازهایش مطابق میل جوانان باشد ندارد و آزادانه آنچه را که می‌خواسته خوانده است و در این‌باره می‌گوید: «اگر به آهنگها و کلمات شعرهایم در این آلبوم توجه کنید شخصیت اصلی مرا خواهید شناخت».

«هارلی» در کودکی علاقه فراوانی به ورزش و بخصوص فوتبال داشت و به قول خودش دائرة‌المعارف متحرک اصطلاحات فوتبال بود و می‌گوید هیچگاه آرزوی آنرا نداشت که خوانندهٔ سرشناسی شود و همیشه خونسردی خود را نسبت به همه‌چیز حفظ می‌کرد و هرگز به دنبال شهرت نرفت و اضافه می‌کند که هیچگاه در کنسرتهایش سعی نکرده‌است با لباس و یا دکور، صحنه را جالب کند بلکه موسیقی و معنی اشعارش هستند که توجه را برمی‌انگیزند.

دنیای پاپ

(استریو)

Saturday

Rytim Heritage - Disco fied
- Theme from swat

Mandrill - Lypse
- Honey butt
- Livin it up

Eric Carmen - Great expectations
- Everything
- No hard feelings

Jefferson Starship (Dragon fly)
- Caroline
- Be youne you

John Mayal - There will be a way
- That love
- Oldtime blues

The best of Free - Fire and water

Sunday

Michael Murphy - Natural bridges

Michael Murphy (Swans) - Natural bridges
- Season changes

Emmylou Harris - Here there everywhere
- Ooh Las Vegas
- Sweet dreams

Cate Brothers - On mountain top
- Always waiting
- When love comes

Robert Palmer - Give me a chance
- Work to work
- Back in my arms

Fleetwood Mac - Riannon
- Ever my head
- Crystal
- Say you love me

Monday

Beatles 1962 - 1966 - Love love me do
- Please please me
- From me to you

Cate Brothers - Time for us
- I just wanna sing
- Can't change my heart

Sotherland Brothers - When the Train comes
- Dirty city
- Something special

Robert Palmer - River boat
- Pressure drop
- Trouble
- Fine time

Rythm Heritage - Barreta's theme
- Theme from swat
- Block buster

Tuesday

The Best Of Free - I'm a Mover
- All right now
- Woman

Mandrill - Disco Lypse
- Ratchet
- Dirtyole Man

David Courtney - Don't let photos Fool you
- You aint got me
- Life is so they say

Sad Company - Silver blue and Gold
- Fade away
- Do richt by your woman

Maria Maulder - I can't stand it
- Jon the generator
- As an eagle stirreth in Hennest

Wednesday

Sutherland Brothers - Aint too provd
- Dr. Dancer
- Reach for the sky

Eric Carmen - Everything
- No hard feelings
- On broad way

David Courtney - Don't look now
- Don t let the photos fool you
- When your life is your own

John Mayal - Mess of love
- The boy most likely to Succeed
- Whos next whos now

Sweet - White mice
- Healer

Thursday

Maria Mauldaur - I can't stand i
- Jon the generator
- As an eagles stirreth

Motown Original Versions
- Please Mr. Postman
- Ain too proud to beg
- I heard it through the Grapevine

Disco Tech - Abetter man than yo
- Scratchindt

This is Seggae Music - Shank in b
- Freedom song
- Love you baby

Paris - Star cage
- Beautiful youth - Narrow Gate

Atlanta Disco Band - Bad Luck
- Buckhead

دنیای راک

(استریو)

Saturday

Pretty Things - Savage eyes

Southerland Brothers and Quiver
- Reach for the sky

Sunday

Paul Butterfield - Put it in your e

The Band - Northern light
- Southern cross

Monday

Tommy Bolin - Teazer

Lou Reed - Caney island baby

Tuesday

Mike Oldfield - Omnadown

Mike Oldfield - Hergest ridge

Wednesday

Eagles - Best of

K.G.B. - K.G.B.

Thursday

Jerry Garcia - Reflections

Grateful Dead - Blues for Allah



کارول کینگ

«کارول کینگ» در تدارک اجرای
وازهای جدیدش است که با آوازهای
بلی‌اش فرق بسیار دارد. در یکی از آلبومهای
خیر او موسوم به «Wrap Around Joy»
ه یکی از موفقترین آلبومهای او است از
ل استفاده نشده است. آلبوم دیگر او
«Thoroughbred» نام دارد و می‌توان آنرا
حدی مغایر آلبوم اول دانست زیرا در آن
م از صدای پر و هر از طبل استفاده شده است.
ر این آلبوم «هار» کوچ» گیتار و «تام اسکات»
سیفون می‌نوازد. این آلبوم علاوه بر شعرهای
«کارول کینگ» اشعار جالب دیگری هم
دارد.

برنامه دوم رادیو

شنبه

۰۶/۳۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۰۶/۳۵ بامداد و موسیقی (استریو)
۰۷/۳۰ اخبار
۰۷/۳۵ دنباله بامداد و موسیقی (استریو)
۰۸/۰۰ کنسرت بامدادی (استریو)
تهیه‌کنندگان: محمدنادر قبادار - سهراب جابر - علی مرغوب
آثاری از: پاگانینی: کنسرتو ویلن شماره ۱
برامس: اورتور آکادمیک فستیوال
۰۹/۰۰ خوانندهٔ روز (استریو)
۱۰/۰۰ ارکسترهای بزرگ جهان
۱۰/۳۰ سیری در جهان موسیقی (استریو)
تهیه‌کنندگان: سعید یزدانیان - سهراب جابر - علی مرغوب
آثاری از مرمرین، اسمتانا و گلایر
۱۱/۳۰ موسیقی جاز (استریو)
۱۲/۰۰ با موسیقیدانان بزرگ آشنا شویم (استریو)

A-M

۱۳/۰۰ تدریس زبان انگلیسی
۱۳/۱۵ تدریس زبان فرانسه
۱۳/۳۰ آهنگهای غربی
۱۴/۰۰ برنامه بزبان روسی
۱۴/۱۵ برنامه بزبان آلمانی
۱۴/۳۰ برنامه بزبان فرانسه
۱۴/۴۵ برنامه بزبان انگلیسی
۱۵/۰۰ از آرشیو برنامه دوم F.M.

F-M

۱۳/۰۰ آهنگهای متنوع غربی (استریو)
۱۴/۰۰ اخبار
۱۴/۰۵ برنامه گلها
۱۵/۰۰ موسیقی کلاسیک
تهیه‌کنندگان: محمدنادر قبادار - سهراب جابر - علی مرغوب
آثاری از: بروکنر: کوئینتت در «فا» ماژور
سیبلیوس: سنفونی شماره ۴
سیبلیوس: والس غم‌انگیز
۱۶/۳۰ اخبار
۱۶/۳۵ فرهنگ ایران‌زمین - هنر معماری در ایران
نویسنده و اجراکننده: دکتر محمد علی مصطفوی
تهیه کننده: سهیلی پورحجازی
در این برنامه دکتر مصطفوی درباره باغ و کاخ سلطنتی فین کاشان صحبت می‌کند.
۱۷/۰۰ موسیقی آمریکای جنوبی (استریو)
۱۷/۳۰ بدنبال پاپ خوش‌آمدید (استریو)
۱۸/۳۰ موسیقی ایرانی (استریو)
۱۹/۰۰ پاپ ۱۹ (استریو)
۱۹/۳۰ اخبار
۱۹/۳۵ دنیای مطبوعات
۲۰/۰۰ جهان هنر
نویسنده و مترجم: عبدالله توکل
گویندگان: آذر پژوهش - رضا معینی
تهیه کننده: رهی سیوری
در این برنامه با مقدمه‌ای از «الی‌فور» دیباچه‌ی تاریخ هنر، نظریه‌ی تازه‌ای از من ارائه می‌شود.
۲۰/۳۰ موسیقی راک (استریو)
۲۱/۳۰ کتاب شب
«عقاید یک دلقک» نوشته «هاینریش بل»
ترجمه: شریف لنکرانی
اجراکننده: داود رشیدی
تهیه کننده: محمود مختاری
کتاب «عقاید یک دلقک» پر ارزش‌ترین اثر «هاینریش بل» نویسنده آلمانی است که بسال ۱۹۷۲ برندهٔ جایزه ادبی نوبل شد. در طول این هفته، هر شب قسمتهائی از این کتاب ارزشمند پخش می‌شود.
۲۲/۰۰ گلهای تازه (استریو)
۲۳/۳۰ اخبار
۲۳/۳۵ کنسرت شب
تهیه‌کنندگان: محمدنادر قبادار - سهراب جابر - علی مرغوب
آثاری از بارتوک: پراپسودی برای ویلن و ارکستر
استراوینسکی: بالت اورفه
بتهوون: سونات برای ویلن و پیانو شماره ۵
۲۴/۰۰ موسیقی رقص
۰۱/۰۰ پایان برنامه

یکشنبه

۰۶/۳۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۰۶/۳۵ بامداد و موسیقی (استریو)
۰۷/۳۰ اخبار
۰۷/۳۵ دنبالهٔ برنامه بامداد و موسیقی (استریو)
۰۸/۰۰ کنسرت بامدادی (استریو)
آثاری از آهنگسازان دورهٔ باروک
برامس: کوئینتت کلارینت
۰۹/۰۰ خوانندهٔ روز
۱۰/۰۰ موسیقی سرزمین‌ها
۱۰/۳۰ سیری در جهان موسیقی (استریو)
آثاری از ویوالدی، شوسون، پولنک و چایکوفسکی
۱۱/۳۰ موسیقی جاز (استریو)
۱۲/۰۰ با موسیقیدانان بزرگ آشنا شویم (استریو)

A-M

۱۳/۰۰ تدریس زبان انگلیسی
۱۳/۱۵ تدریس زبان فرانسه
۱۳/۳۰ آهنگهای غربی
۱۴/۰۰ برنامه بزبان روسی
۱۴/۱۵ برنامه بزبان آلمانی
۱۴/۳۰ برنامه بزبان فرانسه
۱۴/۴۵ برنامه بزبان انگلیسی
۱۵/۰۰ از آرشیو برنامه دوم

F-M

۱۳/۰۰ آهنگهای متنوع غربی
۱۴/۰۰ اخبار
۱۴/۰۵ برنامهٔ گلها
۱۵/۰۰ موسیقی کلاسیک
آثاری از: برگ و وبرن
بروخ: کنسرتو ویلن شماره ۱
فایا: سویت از بالت کلاه سه گوش
۱۶/۳۰ اخبار
۱۶/۳۵ کتاب روز
برنامه‌ای از گروه ادب امروز
نویسنده: مسعود علی‌آبادی
اجرا کننده: احمد کسیلا
تهیه کننده: محمود مختاری
در این برنامه نمایشنامه‌های سال ۵۴ مرور شده و بررسی قرار می‌گیرد.
۱۷/۰۰ موسیقی فیلم (استریو)
در این برنامه موسیقی متن فیلمهای برگزیده سالهای ۱۹۳۰ تا ۱۹۶۰ پخش خواهد شد. قسمت اول

۱۷/۳۰ بدنبال پاپ خوش‌آمدید (استریو)
۱۸/۳۰ موسیقی ایرانی (استریو)
۱۹/۰۰ پاپ ۱۹ (استریو)
۱۹/۳۰ اخبار
۱۹/۳۵ برای شما خوانده‌ایم
۲۰/۰۰ موسیقی راک (استریو)
۲۱/۰۰ هنر هفتم
۲۱/۳۰ کتاب شب
«عقاید یک دلقک» نوشته «هاینریش بل»
ترجمه شریف لنکرانی
اجرا کننده داود رشیدی
تهیه کننده محمود مختاری
۲۲/۰۰ گلهای تازه (استریو)
۲۳/۳۰ اخبار
۲۳/۳۵ کنسرت شب
آثاری از رمسکی کورساکف، آناچیو و چند والپاسیون
بروکنر: سنفونی کنسرتو برای ویلن‌سل و ارکستر
و آثاری از برسی گرینجر
۲۴/۰۰ موسیقی رقص
۰۱/۰۰ پایان برنامه

دوشنبه

۰۶/۳۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۰۶/۳۵ بامداد و موسیقی (استریو)
۰۷/۳۰ اخبار
۰۷/۳۵ دنبالهٔ برنامه بامداد و موسیقی (استریو)
۰۸/۰۰ کنسرت بامدادی
آثاری از هایدن: کنسرتو برای لیر
گلازونف: کنسرتو برای ساکسیفون
مارتینی: کنسرتو برای پیانو
۰۹/۰۰ خوانندهٔ روز (استریو)
۱۰/۰۰ ارکسترهای بزرگ جهان
۱۰/۳۰ سیری در جهان موسیقی (استریو)
آثاری از مندلسن و آهنگسازان رمانتیک
۱۱/۳۰ موسیقی جاز (استریو)
۱۲/۰۰ با موسیقیدانان بزرگ آشنا شویم (استریو)

A-M

۱۳/۰۰ تدریس زبان انگلیسی
۱۳/۱۵ تدریس زبان فرانسه
۱۳/۳۰ آهنگهای غربی
۱۴/۰۰ برنامه بزبان روسی
۱۴/۱۵ برنامه بزبان آلمانی
۱۴/۳۰ برنامه بزبان فرانسه
۱۴/۴۵ برنامه بزبان انگلیسی
۱۵/۰۰ از آرشیو برنامه دوم

F-M

۱۳/۰۰ آهنگهای متنوع غربی
۱۴/۰۰ اخبار
۱۴/۰۵ برنامهٔ گلها
۱۵/۰۰ موسیقی کلاسیک
آثاری از: بول: کتابهای اول و دوم استروکتور
وبرن: سنفونی در «لا» مینور
۱۶/۳۰ اخبار
۱۶/۳۵ فرهنگ ایران زمین
سیری در فلسفهٔ ایران
نویسنده و اجرا کننده: دکتر رضا داوری
تهیه کننده: مریم کریمی - بدنبال بحثهای گذشته برنامه‌ی این هفته به آراء و نظریات صدرالدین شیرازی اختصاص یافته است.
۱۷/۰۰ موسیقی آمریکای جنوبی (استریو)
۱۷/۳۰ بدنبال پاپ خوش‌آمدید (استریو)
۱۸/۳۰ موسیقی ایرانی (استریو)
۱۹/۰۰ پاپ ۱۹ (استریو)
۱۹/۳۰ اخبار
۱۹/۳۵ برای شما خوانده‌ایم
۲۰/۰۰ جهان اندیشه
نویسنده و مترجم: عبدالله توکل
گویندگان: آذر پژوهش، رضا معینی
تهیه کننده: رهی سیوری
«آلزه» در مقاله‌ای زیر عنوان «زندگی مشترک» می‌گوید:
بکمالو «لابروير» گفته باشد که ازدواجهای خوب هست اما ازدواجهای دلنشین و دلپذیر وجود ندارد. اجتماع بشری بایستی خویشتن را از ایـن مرداب ساختگی بدر آورد که بفرمودهٔشان خوشبختی مثل سودای است که باید بچشیم و دربارهٔاش داوری کنیم. اما من می‌گویم که حتی میوه را هم می‌توان بیاری دلو تا خوب باشد تا چه رسد به ازدواج و هر رابطهٔ انسانی...
دنبالهٔ این بحث و همچنین مطالبی پیرامون تجدید چاپ «دروازهٔ میخوش» برنامه این هفتهٔ جهان اندیشه را تشکیل می‌دهد.
۲۰/۳۰ موسیقی راک (استریو)
۲۱/۳۰ کتاب شب
«عقاید یک دلقک» نوشته «هاینریش بل»
ترجمه شریف لنکرانی



اجرا کننده داود رمزی
تهیه کننده محمود مختاری
۲۲/ گلهای تازه (استریو)
۲۲/ اخبار
۲۲/ کنسرت شب
چند اثر از کالینیکوف: سنفونی
...ماره ۲
هایدن: کنسرتو برای ویلن وارکستر
... دوره ماژور
مندلسن: کاپریچیو بریانت
۲۴/ موسیقی رقص (استریو)
۰۱/ پایان برنامه

ه‌شنبه

۰۶/۲ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۰۶/۲ بامداد و موسیقی (استریو)
۳۴/۰ موسیقی رقص (استریو)
۰۷/۲ اخبار
۰۷/۲ دنباله برنامه بامداد و موسیقی (استریو)
۰۸/۰ کنسرت بامدادی (استریو)
آثاری از: مولمان: سنفونی شماره ۴
کستانت: فانتزی برای ساکسفون
ریوتان: بالادوپولونز برای ویلن و ... ادو
۰۹/۰ خواننده روز
۱۰/۰ موسیقی سرزمینها
۱۰/۳ سیری درجهان موسیقی (استریو)
آثاری از هایدن و برامس
۱۱/۳ موسیقی جاز (استریو)
۱۲/۰ با موسیقیدانان بزرگ آشنا شویم (استریو)

A-M

۱۳/۰ تدریس زبان انگلیسی
۱۳/۱ تدریس زبان فرانسه
۱۳/۳ آهنگهای غربی
۱۴/۰ برنامه بزبان روسی
۱۴/۱ برنامه بزبان آلمانی
۱۴/۳ برنامه بزبان فرانسه
۱۴/۴ برنامه بزبان انگلیسی
۱۵/۰ از آرشیو برنامه دوم ـ نمایشنامه

F-M

۱۳/۰۰ آهنگهای متنوع غربی (استریو)
۱۴/۰۰ اخبار
۱۴/۰۵ برنامه گلها
۱۵/۰۰ موسیقی کلاسیک
آثاری از: برامس: کنسرتو پیانو شماره ۲
بلوخ: شلومو
۲ قطعه کوتاه برای پیانو از لیست
۱۶/۳۰ اخبار
۱۶/۳۵ برگهای اندیشه
۱۷/۰۰ موسیقی فیلم (استریو)
دراین برنامه قسمت‌سوم موسیقی‌متن فیلمهای برگزیده سالهای ۱۹۳۰ تا ۱۹۶۰ پخش میشود.
۱۷/۳۰ بدلیای پاپ‌خوش‌آمدید (استریو)
۱۸/۳۰ موسیقی ایرانی (استریو)
۱۹/۰۰ پاپ ۱۹ (استریو)
۱۹/۳۰ اخبار
۱۹/۳۵ برای شما خواندهایم
۲۰/۰۰ ادبیات جهان
۲۰/۳۰ موسیقی راک (استریو)
۲۱/۳۰ کتاب شب
«عقاید یک دلقک» بقلم «هاینریش‌بل»
ترجمه شریف لنکرانی
اجراکننده: داود رمزی
تهیه کننده: محمود مختاری
۲۲/۰۰ گلهای تازه (استریو)
۲۲/۳۰ اخبار
۲۲/۳۵ کنسرت شب (استریو)
آثاری از: مالر: سنفونی شماره ۵
برگ: قسمتهائی از آوازهای اپرای

وتسلک
۲۴/۰۰ موسیقی رقص (استریو)
۰۱/۰۰ پایان برنامه

چهارشنبه

۰۶/۳۰ سلام شاهنشاهی واعلام برنامه
۰۶/۳۵ بامداد و موسیقی (استریو)
۰۷/۳۰ اخبار
۰۷/۳۵ دنبالهٔ بامداد و موسیقی (استریو)
۰۸/۰۰ کنسرت بامدادی
آثاری از: دلیب، پاک کویلیا
۰۹/۰۰ خواننده روز (استریو)
۱۰/۰۰ ارکسترهای بزرگ جهان
۱۰/۳۰ سیری درجهان موسیقی (استریو)
آثاری از: بتهوون، لیست وچایکوفسکی
۱۱/۳۰ موسیقی جاز (استریو)
۱۲/۰۰ با موسیقیدانان بزرگ آشنا شویم (استریو)

A-M

۱۳/۰۰ تدریس زبان انگلیسی
۱۳/۱۵ تدریس زبان فرانسه
۱۳/۳۰ آهنگهای غربی
۱۴/۰۰ برنامه بزبان روسی
۱۴/۱۵ برنامه بزبان آلمانی
۱۴/۳۰ برنامه بزبان فرانسه
۱۴/۴۵ برنامه بزبان انگلیسی
۱۵/۰۰ از آرشیو برنامه دوم (نمایشنامه)

F-M

۱۳/۰۰ آهنگهای متنوع غربی (استریو)
۱۴/۰۰ اخبار
۱۴/۰۵ برنامه گلها
۱۵/۰۰ موسیقی کلاسیک
آثاری برای پیانو از: شوپن، لیست، استراوینسکی
استراوینسکی: سویت از باله پرندهٔ آتشین
۱۶/۳۰ اخبار
۱۶/۳۵ نگرشی برنشریات ادبی
۱۷/۰۰ موسیقی آمریکای جنوبی (استریو)
۱۷/۳۰ بدنیای‌پاپ خوش‌آمدید (استریو)
۱۸/۳۰ موسیقی ایرانی (استریو)
۱۹/۳۰ اخبار
۱۹/۳۵ برای شما خواندهایم
۲۰/۰۰ هنر هفتم
۲۰/۳۰ موسیقی راک
۲۱/۳۰ کتاب شب
«عقاید یک دلقک» بقلم «هاینریش‌بل»
ترجمه شریف لنکرانی
اجراکننده: داود رمزی
تهیه کننده: محمود مختاری
۲۲/۰۰ گلهای تازه (استریو)
۲۲/۳۰ اخبار
۲۲/۳۵ کنسرت شب (استریو)
آثاری از کردای، بارتوک‌واشتکهاوزن
۲۴/۰۰ موسیقی رقص (استریو)
۰۱/۰۰ پایان برنامه

پنجشنبه

۰۶/۳۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۰۶/۳۵ بامداد و موسیقی (استریو)
۰۷/۳۰ اخبار
۰۷/۳۵ دنباله برنامه بامداد و موسیقی (استریو)
۰۸/۰۰ کنسرت بامدادی (استریو)
آثاری از: هرتل: کنسرتو برای باسون
دورژاک: کنسرتو برای ویلن وارکستر
موتزارت: کنسرتو برای ترومپت
۰۹/۰۰ خوانندهٔ روز (استریو)
۱۰/۰۰ موسیقی سرزمینها

۱۰/۳۰ سیری در جهان موسیقی (استریو)
چند اثر از شوبرت و پاگانینی
۱۱/۳۰ موسیقی جاز (استریو)
۱۲/۰۰ با موسیقیدانان بزرگ آشنا شویم (استریو)

A-M

۱۳/۰۰ تدریس زبان انگلیسی
۱۳/۱۵ تدریس زبان فرانسه
۱۳/۳۰ آهنگهای غربی
۱۴/۰۰ برنامه بزبان روسی
۱۴/۱۵ برنامه بزبان آلمانی
۱۴/۳۰ برنامه بزبان فرانسه
۱۴/۴۵ برنامه بزبان انگلیسی
۱۵/۰۰ از آرشیو برنامه دوم (نمایشنامه)

F-M

۱۳/۰۰ آهنگهای متنوع غربی
۱۴/۰۰ اخبار
۱۴/۰۵ برنامهٔ گلها
۱۵/۰۰ موسیقی کلاسیک
چند اثر از: برامس: کوئینتت برای پیانو و سازهای زهی
سیبلیوس: کنسرتو برای ویلن و ارکستر
سیبلیوس: فینلاندیا
۱۶/۳۰ اخبار
۱۶/۳۵ کتاب روز
برنامه‌ای از گروه ادب امروز
نویسنده مسعود علی‌آبادی
اجراکننده: احمد کسیلا
تهیه کننده: محمود مختاری
۱۷/۰۰ موسیقی فیلم
دراین برنامه موسیقی متن فیلمهای درخواستی شنوندگان پخش میشود.



۱۷/۳۰ بدنیای پاپ خوش‌آمدید
۱۸/۳۰ موسیقی ایرانی (استریو)
۱۹/۰۰ پاپ ۱۹
۲۰/۰۰ هنر هفتم
۲۰/۳۰ موسیقی راک (استریو)
۲۱/۳۰ کتاب شب
«عقاید یک دلقک» بقلم «هاینریش‌بل»
ترجمه: شریف لنکرانی
اجراکننده: داود رمزی
تهیه کننده: محمود مختاری
۲۲/۰۰ گلهای تازه (استریو)
۲۲/۳۰ اخبار

۲۲/۳۵ کنسرت شب (استریو)
چند اثر از لورل: کاتولی کارمینا
بریتن: سونات برای ویلن سل وپیانو
راخمانینف: کنسرتو پیانو شماره ۱
۲۴/۰۰ موسیقی رقص (استریو)
۰۱/۰۰ پایان برنامه.

جمعه

۰۷/۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۰۷/۰۵ بامداد و موسیقی (استریو)
۰۷/۳۰ اخبار
۰۷/۳۵ دنباله بامداد و موسیقی (استریو)

A-M

۰۹/۰۰ خوانندهٔ روز (استریو)
۰۹/۳۰ آینهٔ آدینه
برنامه‌ای از گروه ادب امروز
زیرنظر حسین ولی‌زاده
تهیه کننده جواد ماثی

F-M

۰۹/۰۰ خوانندهٔ روز (استریو)
۰۹/۳۰ آینهٔ آدینه
۱۰/۰۰ سیری در جهان موسیقی (استریو)
چند اثر از: مندلسن، شوبرن وشومان
۱۱/۳۰ گلها (استریو)
۱۳/۳۰ اخبار
۱۳/۳۵ موسیقی بانتخاب شما (استریو)
۱۳/۴۰ موسیقی فیلم (استریو)
برای این برنامه قسمت سوم موسیقی متن فیلمهای برگزیده دهه ۳۰ تا ۴۰ انتخاب شده است.

۱۴/۰۰ از کلاسیک تا مدرن
۱۵/۰۰ موسیقی جاز (استریو)
۱۶/۰۰ اخبار
۱۶/۰۵ موسیقی برای جوانان (استریو)
۲۰/۰۰ برنامه گلها
۲۱/۰۰ اخبار
۲۱/۰۵ موسیقی کلاسیک آوازی اپرا (استریو)
آثاری از بروکنر: مس شماره ۳
آوازهائی از ریشارد اشتراوس
۲۳/۰۰ آهنگهای برگزیده (استریو)
۰۱/۰۰ پایان برنامه.

دیوار گذر

...یه از صفحه ۴۷

...سوران گیر کرده‌ام ممکن است لطف ...ماتیه یک نفر را بفرستید صورتحساب ...مه را کارسازی کند.

رئیس خودش به رستوران شتافت و آنجا از کوره در رفت که فاسقها و ...بدبختیها بر زبان آورد. دوتی یول شب ...ر قرار کرد به این خیال که دیگر ...نگیرند. این دفعه احتیاطاً ریش مصنوعی ...کی آن را تراشید وعینک بدون زنجیر دارش ... هم یک عینک دسته شاخی عوض کرد. ...ت کاسکت اسپورتی و یک کت با چهار ...اله‌های درشت و یک شلوار گشاد تغییر ...کل اورا کامل کرد. در آپارتمان کوچکی ...رخیابان «ژونو» که قبل از اولین دستگیریش ...تعداری از اثاث منزل و اشیاء موردعلاقه‌اش ...ا به‌آنجا منتقل کرده بود، منزل کرد. ...وازه شهرتش داشت خسته‌اش می‌کرد و ... بعد اقامتش در سانته لذت عبور از دیوار ...کمی دلش را زده بود.

ضخیم‌ترین و مغرورترین دیوارها ...الا به‌نظرش مثل پاراوان‌های ساده‌ای ...رآمد و آرزو داشت در دل تودهٔ عظیم ...رمی فرو برود.

هوزمان با پروراندن نقشه مسافرت به ...مصر، زندگی بسیار راحتی که بین کلکسیون ...تمبرش، سینما و پرسه‌زدن در مونمارتر ...شب شده بود، میگذراند. تغییر شکلش ...چنان کامل بود که باصورت صفا داده و ...ینک دسته‌شاخی از کنار بهترین دوستانش ...می‌گذشت و کسی اورا نمی‌شناخت. فقط ...ژان‌پول نقاش که هیچچیز از تغییرات ظاهری ...یک ساکن قدیمی محله نمی‌توانست از ...نظرش پوشیده بماند، بالاخره به‌هویت واقعی ...او پی‌برد. یکروز صبح که نقاش در گوشه ...خیابان «آبرووار» با دوتی‌یول، رودررو شد ...نتوانست جلوی خودش را بگیرد و با زبان ...عامیانه زمختش بهاو گفت:

«ببینم مث چیزی که پوس‌انداختی آدم شدی. که اینجوری گریمهای جوساقفوته ...کوکی»[5] که بزبان عامیانه[6] تقریبا این معنی ...را می‌دهد: میبینم که بصورت آدم خوش... ...ر آمده‌ای که کارآگاهان تامینات را بـه ...اشتباه بیاندازی.

دوتی یول بهزمزمه گفت:

ـ آه مرا شناختی!

از این قضیه مکدر شد و تصمیم گرفت که مسافرتش به‌مصر را جلو بیاندازد. ...بعدازظهر همین‌روز بود که عاشق یک خوشگل ...موطلائی شد که دو دفعه در کوچه لوپیک ...بیش برخورد کرد. فورا کلکسیون تمبر، ...مصر و اهرام را فراموش کرد. موطلائی هم ...به‌نوبه خود با توجه تمام اورا نگاه کرده‌بود. هیچچیز مثل شلوار گشاد و عینک دسته‌شاخی ...تخیلات زنهای جوان امروز حرف نمی‌زند: ...بوی سینماگر محبوبشان را میدهد و رویای ...کوکتیل‌ها و شبهای کالیفرنیا را میسازد. ...بدبختانه، دوتی‌یول بوسیله ژان‌پول مطلع ...شد که خوشگله، زن مرد خشن و حسودی ...است.

این شوهر شکاک که ازطرف دیگر زندگی مشکوکی هم داشت، زنش را بطور مرتب بین ساعت ده‌شب و چهار صبح ترک می‌کرد. اما قبل از خروج، احتیاطاً زن را در اطاقش با دوبار قفل می‌کرد همه کرکره‌ها را هم چفت می‌کرد. درعرض روز هم سخت مراقبش بود، حتی پیش می‌آمد که توی کوچه‌های مونمارتر دنبالش راه بیافتد. ـ همیشه باید چهارچشمی بپاید. این فلک غدار کمینداره آدم سرش توآخور خودش باشه».

اما اخطار ژان‌پول فقط آتش عشق دوتی‌یول را دامن زد. فردا که توی کوچه ترلوژه بهزن جوان برخورد کرد، به‌خودش جرأت داد و اورا تا داخل یک لبنیات‌فروشی تعقیب کرد و در حالی که زن منتظر نوبت خریدش بود بهاو گفت که باحترام میپرستش دارد و همه‌چیز را میداند: شوهر بدجنس و درو پنجره‌های قفل شده را. اما همین امشب به‌اتاقش خواهد آمد. موطلائی سرخ شد طرف شیر در چشمانش لرزید و درحالیکه چشمانش ازفرط محبت مرطوب شده بود، آه خفیفی کشید: «افسوس! غیرممکن است آقا».

شب این‌روز درخشان، طرفهای ساعت ده، دوتی‌یول در کوچه «نوروِن» کشیک می‌کشید و دیوار تنومند حیاط را میپائید. پشت این‌دیوار خانه کوچکی بود که دوتی‌یول فقط بادنما و دودکش بخاری آن را می‌دید.

دری دراین دیوار باز شد و مردی‌بعد ازآن که در را بادقت قفل کرد، بهطرف خیابان ژونو، سرازیر شد. دوتی‌یول صبر کرد که مرد خیلی دور، در پیچ سرازیری ازنظرش محو شود، و بازهم تا ده شماره شمرد. آنوقت خیز برداشت و با قدمهای ورزشکارانه وارد دیوار شد و همچنان‌دوان دوان ازخلال موانع گذشت و داخل اطاق موطلائی محبوس شد. زن سرمستانه از او استقبال کرد، و تا پاسی‌ساعت بعد از نیمه‌شب عشقبازی کردند.

فردا صبح دوتی‌یول از سردرد شدید رنج میبرد. قضیه بی‌اهمیت بود، و هیچ‌قصد نداشت که برای چیزی به‌این کوچکی در میعاد خود حاضر نشود با این‌حال کاشه‌ها[ئی] که تو یک کشو افتاده بود تصادفا پیدا کرد و یکی صبح بعدازظهر خورد. شب سردردش قابل تحمل شده بود وشور وهیجان هم‌موجب شد که آن را فراموش کند. زن جوان با بی‌تابی که ناشی از خاطرات شب گذشته بود، انتظارش را میکشید. و این‌بار تاساعت سه صبح عشقبازی کردند. وقتی که دوتی‌یول رفت، موقع عبور از تیغه‌ها و دیوارها احساس اصطکاکی غیرعادی در تهیگاهها و شانه ـ هایش کرد. بااین حال فکر نکرد که باید به‌این موضوع توجهی نشان دهد. اما موقع وارد شدن به‌دیوار حیاط به‌وضوح احساس مقاومتی کرد. به‌نظرش رسید که درماده‌ای حرکت می‌کند که هنوز سیال است امادارد سفت میشود و باهرتلاش او مقاومت بیشتری پیدا میکرد. وقتی توانست کاملا در ستبرای دیوار جایگیرد، متوجه شد که دیگر جلو نمی‌رود و باوحشت به‌یاد دوتا کاشه‌ای افتاد که روز خورده بود. این کاشه‌ها که خیال کرده بود آسپرین است درواقع محتوی گرد (پیرت تترالالانت) بود که سال قبل دکتر تجویز کرده‌بود. تاثیر این داروتوأم‌به با کار سخت و مفرط، به‌شکلی ناگهانی خودش را نشان میداد. مثل این بود که دوتی‌یول در داخل دیوار منجمد شده است. هنوزهم درآمیخته با سنگها، همان جاست.

شب‌زنده‌دارهائی که بهنگام فرورفتن سرو صداهای پاریس از کوچه نوروِن پائین می‌آیند، صدائی خفه را که گوئی ازته قبر برمیخیزد می‌شنوند و خیال میکنند ناله بادی است که از چهارراههای «بوت» می‌وزد.

این صدای گارو، گارو ـ دوتی‌یول است که مرثیهٔ پایان حرفه پیروزمندانه‌خود و حسرت عشق بسیار کوتاه خود را سر می‌دهد. بعضی شبهای زمستان پیش می‌آید که ژان‌پول نقاش گیتار بدست خود را به خلوت کوچه آمیخته باصدای نوروِن می‌زند، تا با ترانه‌ای، محبوس بیچاره را تسلی‌دهد و نتها پروازکنان از انگشتان کرخ او همچون قطره‌های مهتاب به‌دام سنگ فرو میروند.

۱ـ اصطلاحا به‌معنی تعطیل بعدازظهر شنبه و روز یکشنبه.

۲ـ سانتور موجود افسانه‌ای که‌نصف تنش اسب و نصفش انسان است

۳ـ رودخانه سن شهر پاریس را به دو قسمت می‌کند که یکی را ساحل راست و دیگری را ساحل چپ می‌گویند.

۴ـ در فرنگ رسم است آنها که دستشان به‌دهنشان میرسد و [illegible] بازی هم دارند یک اتاق را باتمام وسائل مخصوص مهمانی که قصد اقامت درخانه‌شان داشته باشند آماده می‌کنند و این اطاق طبعا با مهمانخانه‌ها به‌معنی فعلی فرق دارد.

۵ـ ترجمه آزاد اززبان غیرقابل‌ترجمه Argot

۶ـ همچنین ترجمه آزاد

CLASSICAL MUSIC
Second Programme and FM Radio

MORNING CONCERT
8 to 9 A.M.

SATURDAY*
Paganini: Violin Concerto no. 1
Brahms: Academic Festival Overture

SUNDAY
Works by: Baroque Composers
Brahms: Clarinet Quintet

MONDAY
Haydn: Concerto for Lira
Glasnov: Concerto for Saxophone
Matias: Concerto for piano

TUESDAY*
Meulemans: Symphony no. 4
Konstant: Fantasy for Saxophone & Orch
Vieuxtemps: Ballad & Polonais for Violin & Piano

WEDNESDAY
Delibes: Coppelia Selections

THURSDAY
Hertel: Concerto for Bassoon
Dvorak: Concerto for Violin & Orch
Mozart: Concerto for Trumpet

* Recommended Program

CLASSICAL MUSIC
3 to 4.30 P.M.

SATURDAY
Bruckner: Quintet in F Major
Sibelius: Symphony no. 4
Sibelius: Valse Triste

SUNDAY
Works by: Berg & Webern
Bruch: Violin Concerto no. 1
Falla: Three Corned Hat

MONDAY*
Boulez: Structure Books nos. 1 & 2
Vierne: Symphony in Aminor

TUESDAY
Brahms: Piano Concerto no. 2
Bloch: Schelomo
2 Pieces for Piano by: Liszt

WEDNESDAY
Works for Piano by: Chopin, Liszt & Stravinsky: Firebird Suite

THURSDAY*
Brahms: Quintet for Piano & String
Sibelius: Violin Concerto
Sibelius: Finlandia

* Recommended Program

EVENING CONCERT
10:30 TO 12 P.M.

SATURDAY
Bartok: 2 Rhapsodies for Violin & Orch
Stravinsky: Orpheus
Beethoven: Sonata for Violin & Piano no. 5

SUNDAY
Respighi: Adagio & Variations
Prokofiev: Symphony Concerto for Cello & Orch

MONDAY*
Kalinnikov: Symphony no. 2
Haydn: Cello Concerto in C Major
Mendelssohn: Capriccio Brilliant

TUESDAY
Mahler: Symphony no. 5
Berg: Excerpts from Wozzeck

WEDNESDAY
Works by: Kodly, Bartok & Others

THURSDAY*
Orff: Catulli Carmina
Britten: Sonata for Cello & Piano
Rachmaninov: Piano Concerto no. 1

FRIDAY
Bruckner: Messe no. 3
Songs by: R. Strauss

* Recommended Program

MORNING CONCERT
10/30 A.M.

SATURDAY
Works by: Marin Marias, Smetana & Gliere

SUNDAY
Works by: Vivaldi, Chausson, Ponchielli & Tchaikovsky

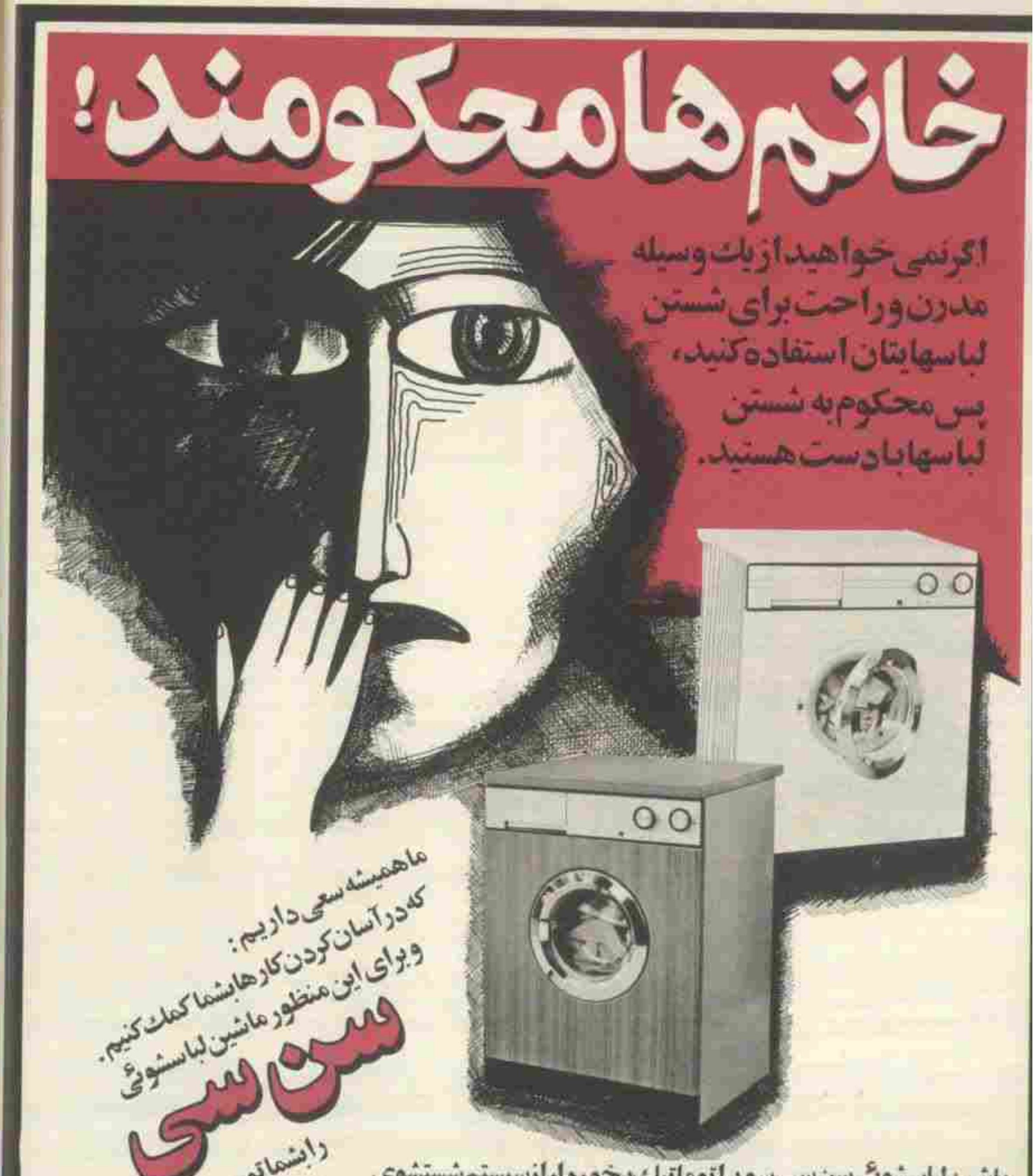
MONDAY
Works by: Mendelsson & Romantic Composers

TUESDAY
Works by: Haydn & Brahms

WEDNESDAY
Works by: Beethoven, Liszt & Tchaikovsky

THURSDAY
Works by: Schubert & Paganini

FRIDAY
Works by: Mendelsson, Beethoven & Schumann



خانم‌ها محکومند!
اگر نمی‌خواهید از یک وسیله
مدرن و راحت برای شستن
لباسهایتان استفاده کنید،
پس محکوم به شستن
لباسها با دست هستید.
ما همیشه سعی داریم:
که در آسان کردن کارها بشما کمک کنیم.
و برای این منظور ماشین لباسشوئی
سن سی
را بشما توصیه میکنیم
ماشین لباسشوئی سن سی سوپر اتوماتیک برخوردار از سیستم شستشوی
کامپیوتر در ۲ رنگ متفاوت در ۳ مدل و ۳ گنجایش مختلف با ۱۲ الی ۲۴
برنامهٔ شستشو
نماینده انحصاری : بازرگانی شادمند
تلفن : ۷۳۹۱۸۳ - ۷۳۰۵۸۹
فروش در کلیه فروشگاه‌های معتبر
از شهرستانها نماینده پذیرفته میشود
DJ 128

میان پرده

توی گرما گرم و بحبوحه شلوغی هتل‌ها در ایام
، خانم تنهایی که از زیبایی هم بهره بسیاری داشت،
هتلی که اتاق خالی داشت مراجعه کرد. آنجا هم
گفتند که فقط یک اتاق دارند. اتاق را نشان دادند
بزرگ و مجلل بود. تخت خیلی بزرگی هم داشت
ه بود، و قیمت کرایه اتاق هم بسیار گران بود. خانم
بیش گفت:
ـ آخه من تخت به‌این بزرگی رو می‌خوام چی‌
... یه تخت کوچیک بدارین، کرایه هم کمتربگیرین.
هتلدار، خبیثانه گفت:
ـ اختیار دارین خانوم. بزرگی تخت که عیبی
... با این جمال و کمالی که شما دارین می‌تونین
و اجازه بدین، استفاده کنین.

●

نصرالله‌خان تازه به‌دوران رسیده، برای غیالتش یک
آنتیک لویی چهارده خرید. اما دو روز بعد آمد
عتیقه‌فروش و گفت:
ـ آقاجان! این تختی که به‌ما فروختین یه خورده
یکه، مدل لویی پانزده یا شونزدشو ندارین؟

●

امیرهوشنگ‌خان رفت پیش حسنعلی‌خان و بعد از
من و من گفت:
ـ دختر شما می‌خواد با من ازدواج کنه
حسنعلی‌خان گفت:
ـ خوب چیکار کنم! بجای اینکه مث بچه‌ننه‌ها بیای
کنی بهتر بود از اول انقده بهش رو نمی‌دادی تا به
روز بیافتی.

●

هنرپیشه سالخورده از گردش خارج شده‌ای را به
م بی‌عفتی محاکمه و به‌دوسال حبس محکوم
یکی از رفقا که از حقیقت بیگناهی رفیقش مطلع
در آخرین لحظه دادگاه به‌سراغش آمد:
ـ مرتیکه دیوونه، تو که غلطی نکرده بودی چرا
ودی اقرار کردی؟
هنرپیشه سری به‌حسرت تکان داد و گفت:
ـ غلط نمی‌رسه، فکر دو سال بعدشو کردم که از
زندان بیام بیرون و چه حسن سابقه‌ای بین اهل دل پیدا
کنم...

●

مستر جونز، انگلیسی خالص اصیل، پس از مدتی
... گی بالاخره به‌عضویت یک کلوب بسیار برجسته لندن
مد و به‌رئیس دفتر کلوب گفت:
ـ ببخشید، حالا که همراه آوردن خانم برای اعضاء
ده، من می‌تونم معشوقه‌مو بیارم؟
رئیس دفتر، انعطاف‌ناپذیرانه جواب داد:
ـ ابداً آقا. شما فقط حق دارید همسرتونو، یا
... تون بیارین، اما اگه مجرد باشین می‌تونید با معشوقه‌تون
ن، فقط به‌شرطی که معشوقه‌تون همسر یکی دیگه از
... ای کلوب نباشه.

موسیو دوبون از اهالی یکی از ولایات شمالی فرانسه
من باب گله از همسرش به‌رفیقش موسیو گاستون می‌گفت:
ـ لمیدولی چه زنیه: بی‌شعور، مستبد، بدعنق، بد
خلق...
موسیو گاستون میانجی‌گرانه آمد وسط حرف:
ـ دیگه انقدرهام تند نرو بابا. عوضش لمیدولی چقد
نجیبه، چقد بهت وفاداره...
شوهر خشمگین و عصبانی گفت:
ـ ای بابا، همهٔ عیبهای دنیارو داره بجز اون یکی که
اقلاً اگه داشت به‌نفع رفقام تموم میشد.

●

مرادعلی‌خان دست و پا چلفتی خجالتی، با نامزدش
که دختری خوشگل وامروزی وجوان و پرآرزو بود زیر
نور مهتاب، در کنج خلوتی نشسته بودند. مرادعلی‌خان گاه
گداری یک آه بلند از ته جگر می‌کشید. مدتی به‌سکوت
گذشت و بالاخره نامزده گفت:
ـ مرادعلی، میدونی امروز چی شنیدم...
ـ هان...
ـ شنیدم که میگن اندازهٔ دور کمر یه‌دختری حتماً
به‌اندازه طول بازوی نامزدشه، به‌نظر تو کمر من و بازوی
تو هم با هم مساوی هستن؟
مرادعلی یک خورده فکر کرد، حسابش را کرد
و گفت:
ـ از کجا بدونم، هیچی ندارم باهاش اندازه بگیرم،
حتی یه تیکه نخ.

●

استاد دکتر نظرعلی‌خان، از کتابخانه‌اش وارد اتاق
خوابش شد و با تعجب والذکر خشوک بازن جوان وزیبایی
که توی تخت او دراز کشیده بود گفت:
ـ ببخشید خانوم! ممکنه سئوال کنم جنابعالی اینجا
توی اتاق خواب من چی کار می‌کنید؟
خانم جوان و زیبا جواب داد:
ـ ثالثاً برای اینکه خوابم میاد. ثانیاً برای اینکه
منتظر شما هستم، اولاً برای اینکه زن شما هستم.

●

عروس وداماد را دست به‌دست دادند و اگر آن‌شب
خواب به‌چشم مرغ حق رفت، آنها هم خوابیدند... اما
بهرحال دمدمه‌های صبح خوابشان برد و نزدیک ظهر وقتی
که آفتاب به‌وسط‌السماء رسیده بود، از بستر ناز چشم
گشودند، عروس‌خانم دلبرانه، صدایی نازک کرد و به‌سرور
عزیز خود گفت:
ـ چطوری عزیزم؟
داماد، مردانه و خشن جواب داد:
ـ خوب، خیلی خوب، تو چطوری... ببخشین شماها
چطورین؟

●

در مجلسی، صحبت از سن و سال و نیروی جوانی
بعضی از پیرمردها بود. صاحبخانه می‌گفت:
ـ چی میگی آقاجون. پدربزرگ من نودساله ولی
برنامه فوتبال و بسکتبالش به‌روز هم ترک نمیشه. صبح به

صبح هم هالتر میزنه! اینا به‌کنار، با یه دختر نوزده‌ساله
هم می‌خواد ازدواج کنه...
مهمانها یک صدا ندای حیرت برآوردند، بخصوص
از قسمت اخیر... و گفتند:
ـ ازدواج با این سن وسال؟! یعنی هنوز میل داره
ازدواج کنه؟
صاحبخانه گفت:
ـ راستشو بخواین نه، خودش زیاد راضی نیس،
اما یه‌واسطی پیش اومده که دیگه مجبوره ازدواج کنه.

●

مهمانی گرم و شلوغی بود و از هرقبیل آدمی پیدا
می‌شد. مشتهاجملگی ازنسل‌جوان ومتجدد. وند حال این
نسل، اگر خوب بنگریم گاه گداری به‌جوانانی برمی‌خوریم
که در موارد حیرت و تعجب و هیجان، هشیره‌خود را صدا
می‌زنند:
ـ اوا خاک عالم، خواهر!
یکی از همین جوانان در آن مجلس بود و از قضای
روزگار به‌دختر زیبارویی چشم دوخته بود و سعی می‌
کرد با حرکات خود توجهش را جلب کند، که البته
احتیاجی به‌سعی هم نداشت. بالاخره جوانک از لحظه‌ای
استفاده کرد و به‌دختر گفت:
ـ مادموازل، اگه من خواهش کنم که معشوقه من
بشین، قبول می‌کنین؟
دختر اینجوری جوابش داد:
ـ اگه شما بدونین که من قبول می‌کنم، ازم خیجی
خواهشی می‌کنین؟

●

آرزوتا نامزدهیی صفحه را یادتان می‌آید؟ مرادعلی
خان و نامزدش را می‌گویم... خصوصیت مرادعلی‌خان این
بود که خیلی دست وپاچلفتی وخجالتی بود. توی تعطیلات
عید، دخترك بالاخره مرادعلی‌خان را راضی کرد که با هم
مسافرت کوتاهی بروند بلکه روشان بهم باز شود. سوار
ترن شدند و راه افتادند طرف شمال. طبعاً کوپه شلوغ بود
و تفرشد ملامت و ملاطفتی به‌خرج داد، بجز نوازشکی
دستی به‌دست زدن و زانویی به‌زانو ساییدن... تااینکه
بالاخره آن تونل دراز و تاریک گدوك پیش آمد... دقیقه‌ای
توی تاریکی غلیظ کوپه سپری شد و وقتی دوباره به
روشنائی آن طرف رسیدند مرادعلی‌خان برای‌التیام‌ التهاب
ات خود نوازشکی به‌نامزدش گفت:
ـ ای داد بیداد، اگه من می‌دونستم تونل به‌این
درازیه، به‌ماچت می‌کردم.
نامزده از جا پرید:
ـ پس مگه تو نبودی؟!

●

کشتی شکست و هر مسافری به‌تخته‌پاره‌ای چسبید.
عدهٔ زیادی غرق شدند و عده زیادی گم شدند. یکی ازاین
گمشده‌ها انگلیسی جنتلمن تمام عیاری بود که تخته‌پاره‌اش
او را به یک جزیره کوچک و متروك آورد. انگلیسی شکر
خدا را بجای آورد و پنج سال آزگار دراین جزیره، مثل
رابینسون کروزو زندگی کرد تا بالاخره توانست بالشانی



سه‌شنبه‌ها

۱۰



از بوآلو ـ نارسژاک

Boileau – Narcejac

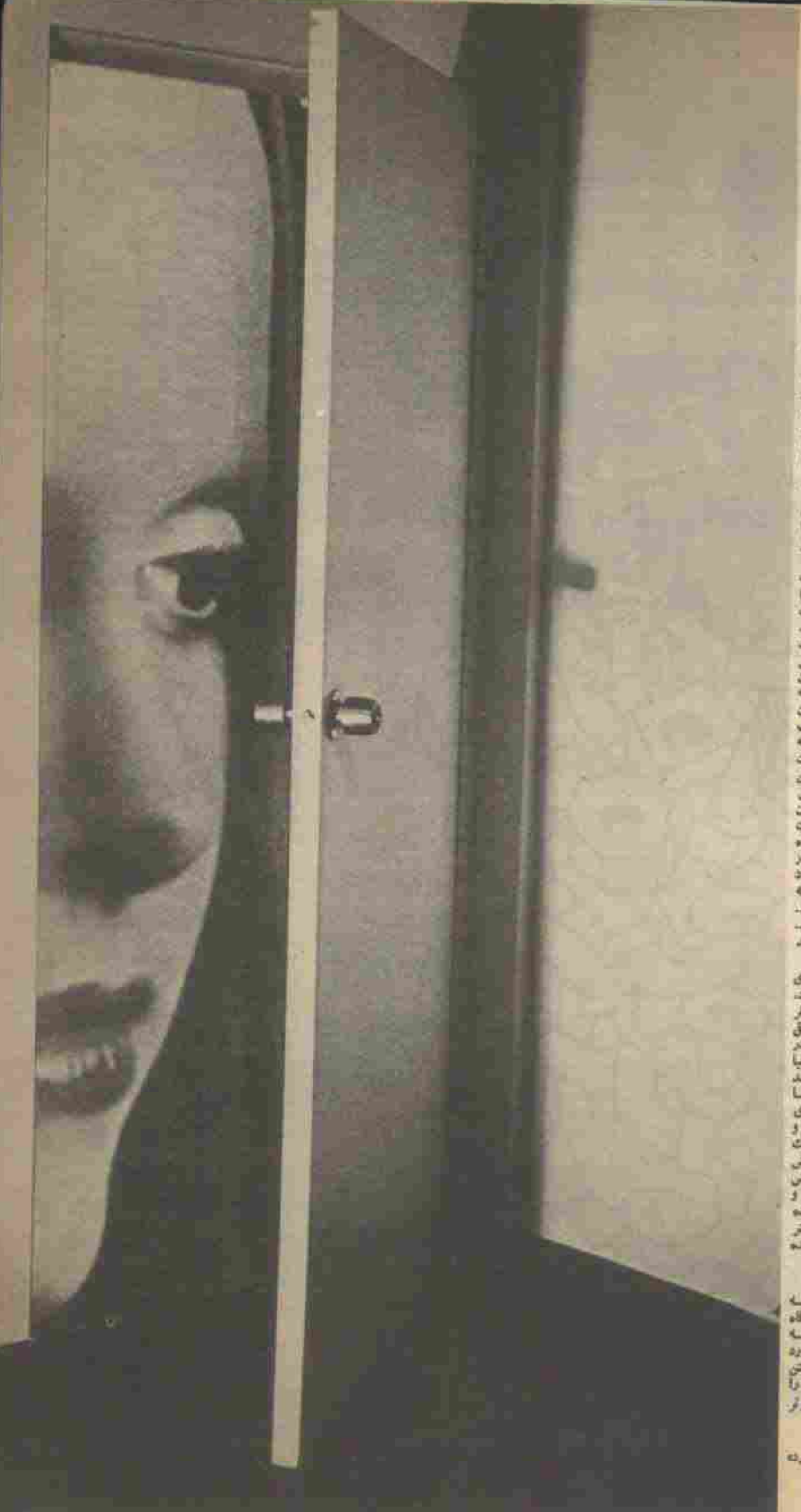
ترجمهٔ خسرو سمیعی

ـ بله
و روی پیشانی‌اش می‌زد:
ـ تو... گرمازدگی.. دیوانه!
و چون میخواست کارش را با صمیمیت انجام دهد ترجمه می‌کرد:

Narrisch Richtig-
Narrisch ، باشد! چون برایش امکان نداشت که به گرتا نزدیک شود بهترراه‌پیشتر نداشت: نوشتن نامه. دوتر بکمک دیکسیونر شروع به‌نوشتن نامه‌های عجیبی کرد، نامه‌های عاشقانه‌ای که نصف آنها نامفهوم بود نامه‌هایی بازبان الکن، متوحش کننده، اسطراب‌آور بیچگانه. شب هنگام، نامه‌ها را ازپنجره چه‌بداخل اطاقک می‌انداخت، تختخواب گرتادرست زیر همان پنجره قرار داشت... واگر نامه‌ها بدست هیلدا می‌افتاد آیا باز به‌نوعی بدست گیرنده رسیده بود! اما نامه‌ها مفقود نشدند، دلیلش هم این بود که شبی نامه‌ای مچاله‌شده برایش از پنجره به‌بیرون پرتاب شد. هنگامیکه در تختخوابش دراز کشید آن را باز کرد ودر نور چراغ کنار تختش خواند. نامه به‌امضای گرتا بود. دوتر اینجا وآنجا لغتی را درمی‌یافت، نصف جمله‌ای را حدس می‌زد اما علیرغم دیکسیونر قادر نبود تمامی نامه را بخواند ومعانیش را دریابد. نامه در دست مدتها بیدار ماند، انگار اسلحه‌ای پردر دست دارد. سپس چون دیگر طاقت نداشت از جا برخاست و با پیژاما به‌اطاقکی که ولادیمیر در آن خوابیده بود رفت.
ـ سم ولادی... نه چیزی نشکسته.. فقط میخواهم نامه‌ای برایم ترجمه کنی.
ولادیمیر چراغ را روشن کرد. نامه را مقابل چشمانش گرفت. لبانش به‌حرکت درآمدند.
ـ خوب؟
ولادیمیر همانطور در سکوت مشغول مطالعه بود. از حرکات لبانش معلوم بود که به‌عقب برمی‌گردد و بعضی از جملات را دوباره می‌خواند.
ـ خدای من، بالاخره حرف میزنی! بله؟
ولادیمیر سر طاسش را تکان داد، نامه را به دوتر برگرداند. گفت:
ـ بد.. آنها هردو.. اینطوری!
دو انگشت سبابه‌اش را چون دو نیزه بهم نزدیک ساخت دوتر باخشم گفت:
ـ بدترک فقط بگو دوستم دارد!
سریع و پرصدا نفس می‌کشید انگار پای زندگیش در میان است ولادیمیر بنظر می‌رسید جنبه‌های مختلف قضیه را می‌سنجد ونا‌چار است تصمیم مشکلی بگیرد.
بالاخره شروع کرد:
ـ او... مانند سنگ پرحرارت.. مواظب!
کلمات آلمانی برزبان آورد، کوشید ترجمه فرانسه آنها را پیدا کند و چون نتوانست، برای توضیح‌دادن موقعیت حرکتی کرد که اندکی شرم‌آور بود. دوتر نامه را پاره کرد و بصورتش ریخت:
ـ خوک!
از اطاقک پائین پرید، جنگل جاده‌هایش راندر برابرش گسترده بود او در پیژاما کنار اطاقک ایستاده بود: موقعیتش چنان نامناسب بود که با بدجنسی ضربه‌ای بخود زد تا احساس درد کند. روز بعد، باحوصله تمام اطاقکی را که گرتا درآن زندانی بود زیر نظر گرفت. ورود بدان غیر ممکن بود: هیلدا جز بهنگام غذاخوردن از آن خارج نمیشد و مخصوصا آنقدر صبر می‌کرد تا دوتراول سرمیز پیش اودت حاضر شود. بازی ارسال نامه‌ها بار دیگر شروع شد.
دوتر در کیف بغلی‌اش نامه‌های ناشده نامفهوم را حفظ می‌کرد. با خشم زحمت می‌کشید، روی دستور زبان عرق میریخت، فصل‌های نخستین یکی از کتابهای اول آلمانی را که به‌تصادف خریده بود ترجمه می‌کرد:
بابا پیپ می‌کشد... این یک تخته سیاه است... وقتی سرش تا حد تهوع از قواعد جمله‌بندی و زمانهای ساده گیج میرفت، نامه‌های عاشقانه را بیرون می‌آورد، نامه‌هایی که باعداد نوشته شده بودند. به‌آنها نگاه میکرد. جملاتش را به‌صدای بلند میخواند تا حفظ کند، تا خشمش را فرونشاند. بالاخره اینها هم کلمات بودند. چون حافظه‌ای شگفت‌انگیز و پشت‌کاری پرحد داشت به‌سرعت پیشرفت می‌کرد. گاه‌گاه، ناگهان کلمه‌ای معنی می‌یافت: نامه‌ای اندکی از رازش را از دست می‌داد...

عزیزم... (دوجمله نامفهوم) واتر را می‌بیـ (نصف‌جمله غیر قابل درک)... اندوه (باشم یا درد، سپس شش سطر غیر قابل فهم)... بقدری خوشبخت (سه کلمه در پاکتی)... لیات (سپس سیاهی کامل تا امضاء).

حس می‌کرد روی اسناد قدیمی کار می‌کند. مخفیگاه گنجینه‌ای را کشف می‌کند. گاه از یاد می‌برد که پای گرتا در میان است و در مقابلش کیج و گرج می‌ایستاد. دیگری را سرمیز می‌دید. اما دیگری هم بهرحال چهره‌ای را که‌دوست‌داشت ارائه می‌داد، بدنی را که میخواست نشان می‌داد. دستش شبیه دستی بود که می‌نوشت: عزیزم... لیات... اودت قرقر کنان می‌گفت:
ـ بخور، میگویم بخور، خیال می‌کنی من برای خودم آشپزی می‌کنم؟
پیر لبخند برحالتی می‌زد. خوردن؟ چرا که نه! هیچ چیز برایش اهمیتی نداشت!...
گرتا که سلامتش را باز یافته بود پیداشد. اما علامتی داشت. از این به‌بعد علامت زخمی روی گردنش دیده می‌شد، انقلاب تورم کبود رنگی که زیر پودر هم دیده می‌شد. حال کمی بیشتر به‌او تعلق داشت، دیگر کم‌کم درمی‌یافت چه کسی را دوست دارد.
ـ وقتی باتو حرف می‌زند چرا جواب نمی‌دهی!
اودت حق داشت عصبانی شود. دوتر چیزی نمی‌شنید، بهیچ چیز توجهی نداشت، چشمانش جز گرتا چیزی نمی‌دید. حال نوبت هیلدا بود که‌ناظر شود. اودت آنها را زیر نظر داشت، حالاتشان را حس می‌کرد. نگاهش از یکی به‌دیگری دوخته‌می‌شد و کله‌کبکش را روی میز می‌گذاشت و با گامهای سنگینی خارج می‌شد. آنها، هرسه افرشان، قبل از برداشتن کارد وچنگال مدتی دراز صبر می‌کردند. بالاخره نامه‌ای بدست دوتر رسید، پای نامه امضای هیلدا خوانده می‌شد، چه تضرعها وچه وعده‌هایی در خود داشت! دختر جوان، که‌دیگر طاقتش به پایان رسیده بود آیا آماده بود که تسلیم شود! دوتر این نامه را نیز کنار دیگر نامه‌ها گذاشت. بویی که از این کاغذهای کهنه برمیخاست اورا دچار سرگیجه می‌ساخت. شاید می‌بایست شبی، گستاخانه بداخل اطاقک برود تا بتواند موقعیت خود را روشن سازد. اما آنها، پس‌از رفتنش، ممکن بود همدیگر را بقتل برسانند. نمایش در موزیکهال‌از سر گرفته شد و پاریس باز به‌تحسین‌شان‌پرداخت. باز، هرروز، دختری زندانی در اطاقک می‌ماند و دختری دیگر آماده بود که، آویخته به بازوی‌پیر، در موزه‌ها و باغهای عمومی گردش کند. وقت‌فرار رسیده بود...
اودت بازوی پیر را گرفت:
ـ تو بیرون نمیروی؟
ـ ببخشید!
ـ باید کار کنیم، بشین، باید برایت توضیح بدهم.
ـ اما، من...
ـ بشین.
صدایش آدم را فلج می‌ساخت. دوتر نشست. اودت زیر سرخابی که با عجله مالیده شده بود خسته بنظر می‌رسید. بین دوتر ودر اطاقک نشست، ساعت حقیقت فرارسیده بود. گفت:
ـ نمایش تازه‌ای آماده کرده‌ام.
ـ نمایش تازه؟ برای چه؟
ـ خیلی فکر کردم. میشود از دوقلوها صرفنظر کرد... بیرونشان میکنم.
اودت ناگهان کنترلش را از دست داد. انگار ماسکی از نفرت بر چهره‌اش نهاده شده است.
ـ بیرونشان میکنم، از دستشان به‌تنگ آمدم، دودختر هرزه، که بالاخره جان‌ترا میگیرند. پسرک بیچاره، آنهم فقط بـا صورتشان. اگـر از خودمان دفاع نکنیم دیگـر اینجـا هیچکاره‌ایم... به‌خیره، این وضع قابل تحمل نیست... من بیرون مراحمشان هستم، خیال می‌کنند مرا در چنگال‌خود دارند و آنها هستند که پول می‌آورند، هنوز مرا نمیشناسند...
دوتر از جایش برخاست.
ـ کجا میروی؟
دوتر گفت:
ـ میروم، چون آنها میروند، منهم میروم.
در سکوت بهم نگریستند، چشم در چشم. آرامش قبل از طوفان. اودت آهسته گفت:
ـ اینکار را میکنی!
دوتر گفت:
ـ پسری بسن من نه‌پدر میخواهد نه‌مادر.
خودت اینرا گفتی، زندگی من باتو نیست، با آنهاست.
اودت گفت:
ـ دوزله بامزه‌ای هستی.
هردو ساکت شدند، زیرا درد روحشان را میخورد ومایل بودند حفظ‌ظاهر کنند. اودت‌عینکش را برداشت، با انگشت شست پلکهایش را مالید و سپس با چشمان درشت متحیرش به پیر نگریست:
ـ اگر دختران دیگر اینجا نباشند... بهر دلیلی که میخواهد باشد...
ـ خودم را می‌کشم!
اودت را قهقهه‌ای پرصدا و وحشیانه تکان داد.
ـ خودش را می‌کشد! چه حرفها! تو خیلی مضحکی پیر کوچولوی من، خیال کردی آدم همین طوری خودش را می‌کشد، حرفم را باور کن، آدم اول دیگران را می‌کشد. خیلی آسانتر است. و اگر راستش را بخواهی آدم هیچکس را نمیکشد، زیرا عشق.. عشق تو.. بیشتر خودخواهی است، فقط به‌فکر خودش است.. میخواهد باقی بماند!
دوتر بعداز هر کلمه، چشمانش را می‌بست، گویی سیلی خورده است. به‌عقب رفت. اودت پیراهنش را گرفت و او را کاملا بخود نزدیک ساخت.
ـ من چرا.. هیچ به‌فکر من هم هستی؟.. بگو!.. خیال کردی که من، ترا ول می‌کنم! مردان عاشق خیلی دیده‌ام، عاشق می‌شوند، خودشان را رها می‌کنند، ناامید میشوند... قانون بازی است، خواهی دید... اینهم پسر من...
صدایش میلرزید و چشمان مسرطوبش درخشندگی غیرقابل تصوری داشتند. دستانش را پشت گردن پسر جوان بهم پیوست. با صدای آهسته‌ای گفت:
ـ من نمیدانستم کار به‌اینجا کشیده است، پیر کوچک من، ترا فراموش کرده بودم... مرا ببخش! اما حالا... تو نمیتوانی درک کنی... دیگر نمیخواهم ناراحت کنی، نه، اما نمیخواهم که تو قربانی اولین زن هرزه‌ای که می‌بینی بشوی.
دوتر مچهای اودت را گرفت و خـود را رهانید. اودت عکس‌العملی نشان نداد. لبخندی زد. زیر لب گفت:
ـ تو قوی هستی. از من نفرت داری چون من هم به‌اندازه تو قوی هستم.
دوتر گفت:
ـ دختران مال من خواهند بود.
ـ هردو!
ـ هردو.
ـ نه پیر کوچک من، روی این مسئله حساب نکن، من نمیخواهم تو دیوانه بشوی.
دوتر کلاهش را که روی کاناپه بود برداشت و بطرف در رفت.
اودت گفت:
ـ کمی صبر کن!
اودت سیگاری آتش زده بود و بیحرکت به‌پسرش می‌نگریست.
ـ فراموش نکن که تو کارمند من هستی. من تصمیم گرفتم نمایش تازه‌ای درست کنم. یـا قبول کن یا رد کن. تو آزادی قبول نکنی.
ـ اگر قبول نکنم؟
ـ جای دیگری کار پیدا می‌کنی. اما میتوانم بتو قول بدهم که دوستان نازنین‌تو مرا ترک نخواهند کرد... اینقدر هم احمق نیستند. آنها میخواهند همیشه توی آخورشان علف باشد.
دوتر ماشین‌وار دور کلاهش را پاک می‌کرد، همچنانکه پروفسور آلبرتو می‌کرد و دوتر پیش از این دیده بود. لحظه‌ای تردید کرد و سپس کلاهش را روی تختخواب انداخت. گفت:
ـ تو شانس آوردی که من هنوز فقیرم... توضیح بـده... زود باش. دوتر قـرار شد نقش «پیشگو» را به‌عهده بگیرد. چشمانش را با نوارسیاه ضخیمی به‌بندد. در این کار هیچ کلکی نبود. تماشاگران میتوانستند نوار را امتحان کنند. از پشت نوار هیچ چیز دیده نمیشد. برای پیشگویی ناچار بود چند جمله حفظ کند، حدود شصت‌جمله و سیاهه‌ای از اشیاء مربوط به این جملات را نیز به‌یاد داشته باشد، از دسته کلید تا کارت‌شناسایی. جملات را اودت دیکته کرد و دوتر نوشت. اودت گفت:
ـ برای حفظ کردن همه این جملات ده روز تمام وقت داری.
ـ چرا ده روز!.. مگر مردم از نمایش فعلی



...ته شدلد؟

ـ نه.

ـ خوب؟

ـ قراردادی با یکی از تماشاخانه‌هـای لیس ... کردم.

ـ ما می‌رویم لیس؟

ـ البته.

ـ آنجا می‌توانیم همین نمایش را اجرا کنیم... مقصودت چیست؟

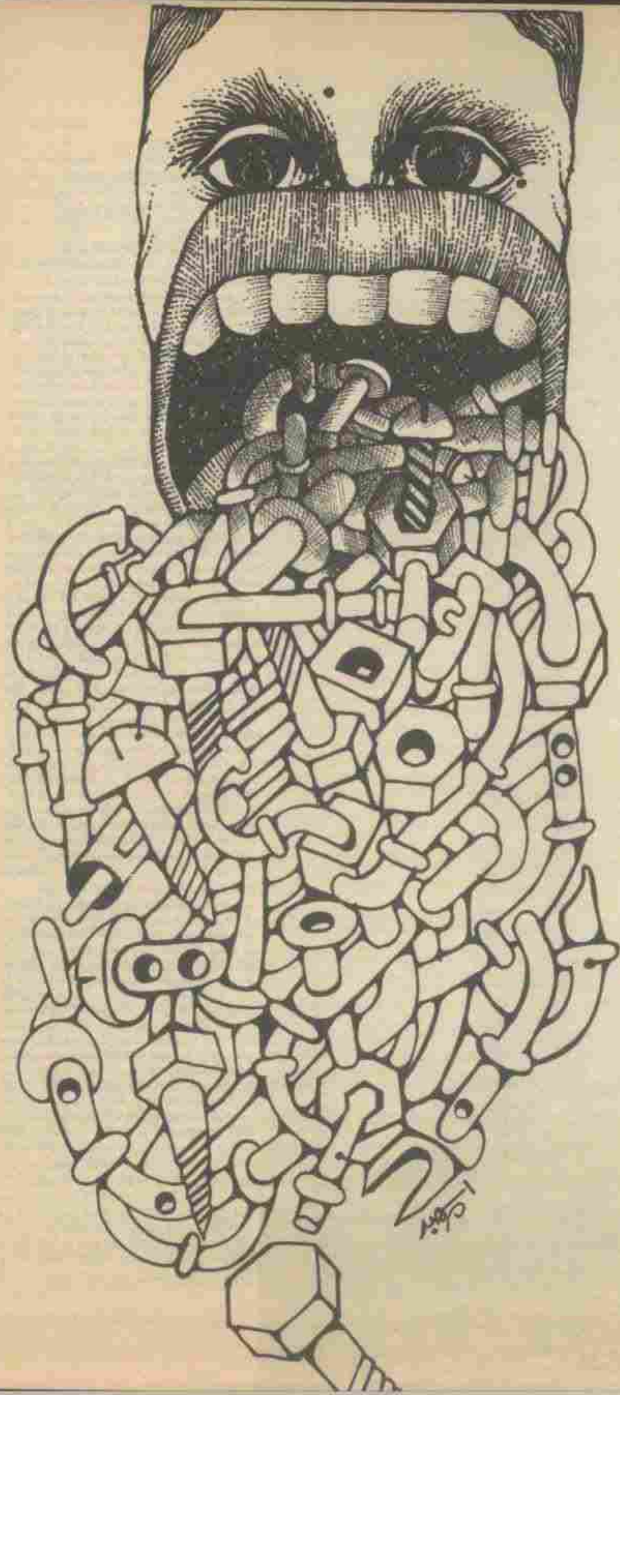
اما اودت کسی‌نبود که آدم بتواند از او سئوال ... دوتر به‌کار مشغول شد. گردش دو نفری در ... از برنامه حذف شد. آیا این نتیجه نقشه‌ای ... که اودت طرح کرده بود تا او را از دوقلوها جدا ... اگر منظور این بود اودت کاملا اشتباه کرده ... دوتر در همان حال که جملاتش را حفظ می‌ ... روی آموختن آلمانی زحمت می‌کشید. همچون ... که نقشه فرارش را آماده می‌کند رفت و‌آمد ... از خواهران را نیز زیـــر‌نظر داشت. اودت ... بود هر روز حدود ساعت پنج برای انجام ... های اداری به‌موزیک هال برود. معمولا منتظر ... تا دختـری که روز آزادیش بود از گردش ... ردد اما بعضی از روزها کمی زودتر می‌رفت. گاه ... وانمود می‌کرد که به موزیک هال رفته است اما ... دقیقه بعد ناگهان مراجعت می‌کرد، جیب‌ها و ... کیفش را می‌گشت و تظاهر می‌کرد چیزی را ... وش کرده است... دوتر مراقب بود. اگر اودت ... اطاقک نزدیک می‌شد، او طول و عرض اطاق را ... مود و به صدای بلند کلماتی را که می‌بایست ... کند تکرار می‌کرد: «قلم... کلاه... ساعت... نامه...» شاید هرگز موفقیتی دست‌ندهد. موقعیت ... چه کار؟.. سعی می‌کرد جوابی به این‌پرسش ... به‌خوبی می‌دانست چند قدم تا کاروان دختران ... له دارد و چگونه باید روی پنجه پا راه برود که ... ای برنخیزد. در ظاهر آرام بود. شبها همچون ... آدم آهنی نقشش را ایفا می‌کرد. جمعیت و کف ... ها دیگر برایش اهمیتی نداشت. صحنه بوسه ... هیجانی در او ایجاد نمی‌کرد. منتظر موقعیت ... و هیچکس نمی‌توانست دریابد تا بچه پایه این ... خونش می‌کند. سیگار پشت سیگار آتش ... زد و بطری ویسکی را که در جامه‌دانش پنهان ... ده بود سر می‌کشید. لحظاتی می‌شد که‌میخواست ... را روی زمین بیاندازد، دندان بگیرد و پاره ... گاه حافظه‌اش ـ که بیش از حد توانائی کار ... ده بود ـ دیگر مددی نمی‌کرد. او چیزی به‌یاد ... آورد. کنار تختخواب می‌نشست، نیرپائی آرام به ... ازاش می‌زد و آهسته به‌خود می‌گفت: «پیر... ... می...» سکه‌اش را بالا می‌انداخت: «شیر؟.. ... آیا بهمراهشان بـروم؟... اگر شیر بیاید ... روم!...»

شیر آمد. اودت تازه دور شده بود. دختری ... به‌گردش رفته بود هنوز مراجعت نکرده بـود. ... در اطاقک را باز کرد، بیرون پرید و پرصدا‌تر ... یک شبگرد تا کاروان دختران پیش رفت. عشق ... درونش همچون سکرات مرگ بود. خون در ... هایش موج می‌زد. تصور می‌کرد گامهایش دنیا ... می‌لرزاند. وقتی به‌جلوی پله‌های اطاقک رسیـد ... اهی سریع به‌عقب انداخت. هیچکس نبود. بـا ... نه و زانو به در فشار آورد وآنرا بازکرد و فوری ... ت سرش بست. دختر آنجا بود، روی تخت، و ... طه می‌خواند. سرش را برگرداند و دوبار پلک ... زد. سپس لبخند اندوهناک عجیبی بر لبانش نقش ... ت و به‌پهلو روی بالش‌ها افتاد. دوتـــر کنارش ... ست. ناگهان، توانش تحلیل رفته بود، ناباور و ... گفتزده می‌نمود. ناراحتی و وحشت خردش کرده ... د. دستش را دراز کرد و آنرا روی بازوی دختر ... شلی گذاشت. کدامیک بود؟ جستجو چه فایده ... شت؟ آهسته گفت:

ـ دیدی؟ بالاخره آمدم.

خود را به دختر جوان نزدیک ساخت. بـه ... ورت زیبایش که نزدیک و نزدیکتر می‌شد نگاه ... کرد. به‌تلخی لبخند زد و کلماتی به‌آلمانی کـه ... خصوصاً از مدتها پیش آموخته بود بر زبان آورد ... آرام لبش را روی لبان دختر که آماده پذیرفتن ... د گذاشت. اندیشید: «باید ناپدید بشوم، خود را ... بین ببرم» در لذت غرق می‌شد، دیگر آن دوتر ... وچک نبود.

«ادامه دارد»



پاورقی طنز آمیز

دکتر تازه کار

-۲-

نوشتهٔ ریچارد گوردن
ترجمهٔ منوچهر محجوبی

چند هفتهٔ بعد را، بااشتیاقی مشابه، به‌خواندن نظریه‌های پروفسور در بارهٔ تشخیص‌های من و نیز خواندن توضیحات آقای جستیس هاپ‌کرافت دربارهٔ شخصیت‌هائی که در دادگاه محکوم کرده بود، پرداختم. حالا دیگر هروقت بینگهام بامن حرف می‌زد، خنده‌های ابلهانه‌اش را به‌راه می‌انداخت و برایم غیر تحمل شده بود. او نمونهٔ بدی از یک نوع بیماری فصلی بودکه مدرسه طب را مورد حمله قرار می‌داد ونام بیماری‌اش را «دیپلماتوسیس» یا بیماری سیاستمداری می‌نامیدند. از علائم مشخص این بیماری خود بزرگ‌بینی وفراموش‌کردن رویدادهای تازه بود. او کت کثیف و کوتاه دوران دانشجوئی را دور انداخته بود و همه‌جا با روپوش سفید و بلندی ظاهر می‌شد که فقط موقع غذا خوردن آن را با بی‌میلی درمی‌آورد. گوشی او که هرگز از گردنش دور نمی‌شد، حالا دیگر مثل شاخ‌های گوزن از روی سرش سبز شده بود. با شلنگ‌های مجولانه‌اش چنان دور بیمارستان ورجه وورجه می‌کرد که گفتی برای مشاوره دربارهٔ امور خطیر در گوشه و کنار بیمارستان انتظارش را می‌کشند. با بیماران، اقوام و کارآموزان‌چنان حرف می‌زد که گوئی یکی از پزشکان دورهٔ ویکتوریا دارد خبر بدی را اعلام‌می‌کند. مسئولیت‌های ناشی از مدرک‌دکترای او چنان مشغولش کرده بود که چهرهٔ هم‌کلاسی‌هایش، بویژه آنها را که‌درمقابله با امتحانات بخت کمتری داشتند به‌خاطر نمی‌آورد.

به‌اعتقاد من، بزرگترین نمایش هیجان بینگهام در آسانسور بود. در بیمارستان سن‌سویتین، هرچقدر آسانسورهای مخصوص برانکار بزرگ ووسیع‌بود، چیزی که به‌کارکنان اختصاص داده بودند قفسی بود کوچک ودرهم شکسته که معمولا یادداشتی به‌مضمون «خارج از سرویس» روی درآن چسبانده بودند و به صورتی سنتی استفاده از آن برای دانشجویان هم ممنوع بود. بینگهام حتی برای پائین آمدن به طبقات مجاور هم از این آسانسور استفاده می‌کرد، او مخصوصا هنگامی سوار این آسانسور می‌شدکه بایک‌گروه ازدانشجویان از راهرو عبور می‌کرد و بعد بااستفاده از آسانسور خودش را بطبقات بالا می‌رساند و منتظر می‌شد تا بالاآمدن دانشجویان را نفس‌زنان تماشا کند.

یک روز صبح به‌من گفت «آسانسور مناسبی است، نمی‌دانی اگر این نبود چه خاکی به‌سرمان می‌کردیم.»

وقت زیادی برای فکرکردن به‌او نداشتم، چون یا رانندگان و رهگذران‌لندن بی‌احتیاط‌تر شده بودند و یا کارائی من کاهش یافته بود، تعداد بیماران منتظر در بخش سوانح تا غروب کم نمی‌شد و غالبا ناچار می‌شدم وقت ناهارم را هم صرف آنها کنم.

یک روز غروب که بالاخره نیمکت‌ها خالی شده بود، بینگهام گفت «پسر، چطور است سری به‌بخش جراحی بزنیم وچندتا مورد را نگاه کنیم؟ یک ورم کلیهٔ درجه‌یک و یک پردهٔ حلق چرکی‌دارد — سر یک لیره شرط می‌بندم که نفهمی چه‌چیز [illegible] چیز است.»

گفتم «نه، ممنونم. راستش‌را بخواهی ...ی‌توانم شاهد زجر کشیدن یك انسان ...ی‌روم بیرون آبجو می‌خورم.»
«مرا بخش که‌این‌جوری گفتم. ...م تو هم راه رسیدن به‌درجهٔ تخصص ...»
«فعلاً‌آن تخصص‌لستی برای‌من‌مطرح ... پاهایم می‌سوزد، سرم درد می‌کند، ...رستاح وهم کشنده.»
«بله، سوانح‌بخش خسته‌کننده‌است. ...عالم که بله آینده از سر آن خلاص ...رم و جراحی واقعی را در بخش شروع ...»
... در چشم‌هایش نگاه کردم و گفتم ... باشند که فقط یکی از ما می‌تواند ...شغل جراحی ارشد بخش شود.»
... خنده‌ای کرد و گفت «کاملا درست ... یك لحظه فراموشم شده بود. هر که ... باشد برنده می‌شود. مگر نه؟»
«همینطور است پینگهام.»
... دو هفتهٔ دیگر گذشت و کم‌کم‌داشتم ...وار می‌شدم که رئیس بخش جراحی، ...ت مشغولیات و مسئولیت‌های فراوانش ...وع هاپ کرافت‌را فراموش کرده‌است. یك ...مدازظهر پروفسور به‌بخش‌سوانح‌آمد. جلو ... من ایستاد و باهمان نگاه علاقه‌مندعلمی ... خیره شد. کارت معالجهٔ یکی از ...ان در دستش بود.
پرسید «این را تو نوشته‌ای؟»
نگاهش کردم. خطاب به جراح‌بخش ... این شخص‌جوان مطبوعی بود که باار ...ی بازی می‌کرد و آبجو می‌خورد، او ...از پینگهام به‌همان اندازه بخش می‌آمد ...از سنجش‌های امتحان تخصص. درآن ...ت، نظر او دربارهٔ یك عارضهٔ استخوانی ...از شده بود، اما به‌علت تراکم کار در ... سوانح، فقط سه کلمه روی آن نوشته ...
«لطفا ایکس‌ری. شکستگی.»
حالا ناگهان به‌یادم آمده بود که‌آن ...اح آن روز بعد ازظهر به‌شورای سلطنتی ...نکی رفته بود و کارهایش را پروفسور ...صا انجام داده بود.
تصدیق کردم «بله قربان.»
با خشونت گفت «پس کار خودت ...ت.»
روی پاشنهٔ پا گشت و خارج شد.
چند روز بعد، پینگهام با اشتیاق گفت ...س، پروفسور امروز صبح دربارهٔ تو حرف ...زد.»
«خب؟»
«به‌سالن جراحی رفته بودم تا وقتی‌یك ...ه فوق کلیوی را عمل می‌کند تماشا کنم. ... وقت از من پرسید که تو از کدام ...رسه فارغ‌التحصیل شده‌ای. بهش گفتم ...ه در آن لحظه نمی‌توانم بگویم. آنوقت ... حرکت خیلی عجیب کرد - خیال‌می‌...رد تو از یکی از آن مدرسه‌هائی بیرون ...شده‌ای که بچه‌ها کارشان فقط شیطانی‌...ردن است و با خط‌کش می‌زنند توی سر ...لمشان و هرگز هم دنبال خواندن ونوشتن ...ستند. من که خیال نمی‌کنم تو مال چنان ...درسه‌هائی باشی.»
... فرانسش را بخواهی مال همانجاهستم. ... هرگز یادنگرفته‌ایم که بخوانیم، بنویسیم، ...ساب حل کنیم یا کریکت‌بازی کنیم، اما ...ست کم ما را جوری بزرگ کردند که برای ...گرفتن شغل ترویج بالین‌تهٔ مردم را ماچ ...کنیم.»
پینگهام خودش را جمع‌وجور کرد و ...گفت «پس، باید بگویم که این اشارهٔ تو ...یلی زشت بود.»
«من‌هم باید بگویم که منظورم همین ...ود، پسر!»
آرزوی من برای جراح شدن داشت ...ز بین می‌رفت. اما تا یك هفته پیش از آنکه ...کارم در بخش سوانح تمام شود هنوز این ...رزو یکلی در من نمرده بود.
من و پینگهام در طبقهٔ بالای خوابگاه کارکنان پزشکی بیمارستان سن‌سویتین زندگی می‌کردیم. ساختمان این خوابگاه، بنائی بود بلند و کسالت‌بار که در آن دو نوجین اتاق خواب و یك سالن ناهارخوری قرار داشت. در سالن ناهار خوری یك پیانوی زواردررفته بود و یك قاب عکس از سرویلیام آزلر که از بالای سبیل‌های انبوهش‌ بارش، غضبناك به‌ما خیره شده بود. روی میز ناهارخوری یك قلك بزرگ بود که هر کس سرمیز شام دربارهٔ کار حرف می‌زد باید نیم کراون در آن می‌انداخت. روی این قلك نوشته بودند «اعانه برای کورها» و در زیر این جمله با حروفی ریزتر اضافه کرده‌بودند «آنهم چه کورهائی!» هرشش ماه یك‌بار، هنگامی که نصف جراحان می‌رفتند، این قلك باز می‌شد. چون جراح زیردست پروفسور استعفا داده بود و همان روز در جای دیگری مشغول کار شده بود، از من خواهش کرد بجای او کشیك شب را به‌عهده بگیرم. من به‌وجد آمده بودم، چون این امر نشان می‌داد که من‌ظرفیت لازم برای عهده‌دارشدن مسئولیت جراحی را دارا هستم. این ماجرا حس حسادت پینگهام راهم تحریك کرد.
معمولا مراجعات ضروری شبانه به سن‌سویتین اندك بود، اما آن شب از اینکه می‌دیدم اتاق انتظار یکلی ساکت وبی‌مراجع است نومید شده بودم. نزدیکی‌های نیمه‌شب رفتم بخوابم. کتاب «جراحی‌های ضروری» هامیلتون‌بیلی راکنار تختم گذاشتم وشلوارم را هم آماده به‌خدمت، روی صندلی کنار تخت انداختم. خواب می‌دیدم دارم فتق پینگهام را بطرزی ناشیانه با قاشق سوپ‌خوری عمل می‌کنم که با صدای در زدن مستخدم از خواب پریدم.
در عرض یك ثانیه از بستر بیرون آمدم، چراغ را روشن کردم و کفش‌هایم را پوشیدم.
«چه‌خبر است؟ ساعت چند است؟»
«سه‌ونیم است. درد شکم شکنجه‌آور. در عرض سه روز گذشته بدتر شده است. دردش بیشتر در قسمت بر آمدهٔ شکم‌است.»
«عجب. حال بیمار خیلی خراب‌است؟»
«نه، با تاکسی آمد.»
بلافاصله غمگین شدم؛ چنان می‌نمود که شانس شرکت در یك جراحی ضروری را ندارم. تا من‌یك‌لباس گرم کن‌روی‌پیژامه‌ام می‌کشیدم، مستخدم سرگرم خلال‌کردن دندانش شد و گفت «به‌نظر من ورم رودهٔ بزرگ دارد.»
ازمیان راهروهای سرد وخالی‌وتاریك بخش بیماران سرپائی گذشتم و به‌طبقهٔپائین آمدم. بیرون از ساختمان، هوا به‌شدت‌سرد بود و برف و باران مخلوطی می‌بارید که پس از رسیدن به‌سطح آسفالت خیابان، بی‌درنگ یخ می‌زد. در روشنائی تنها چراغی که در دوردست قرار داشت، جاروبی که سرگرم جارو کردن خیابان بود، کسی دیده نمی‌شد. من ناگهان احساس کردم که تنها دکتر دنیا هستم.
بیمار روی تخت معاینه نشسته بود و پاهایش روی آن‌انداخته بود. مردلاغراندامی بود با لباس آبی و یقهٔ سفید، سبیلی کوچك، موهائی مرتب و عینك دسته‌شاخی داشت. ناراحت می‌نمود، اما بدبختانه وضعش چنان نبود که نیاز به‌یك عمل جراحی فوری داشته باشد.
با حداکثر چابکی ممکن گفتم «خب، موضوع چیست؟»
با لحن آرام و لهجهٔ ضعیف کاکنی گفت «دکتر، واقعاً بسیار‌متأسفم که زحمتتان دادم، خیلی‌مرا ببخشید. شمارا از رختخواب راحتتان بیرون کشیدم. دکتر، ازتان عذر می‌خواهم و استدعا دارم مرا بابت جسارتی که کرده‌ام ببخشید.»
«هیچ اشکالی ندارد. من برای همین کار در اینجا هستم.»
وقتی که وارد این بیمارستان می‌شدم با خودم گفتم می‌شك الان دکتر در بازوان مورفیوس[1] لم داده است، چنان خرابیده است که -
حرفش را بریدم و گفتم «خواهش می‌کنم بگوئید دردتان چیست؟»
ناگهان شکمش را دودستی گرفت و ناله سرداد.
در حالی که صفحات کتاب جراحی را در مغزم ورق می‌زدم گفتم «دلتان درد می‌کند؟ حتماً مربوط به‌روده است. با غذاهم ارتباطی دارد؟»
آرام گرفت، اطراف را نگاه کرد و آهسته گفت «دکتر، تنها هستم؟»
«تنها! اطمینان داشته باشید که اعتماد حرفهای ما شکسته نخواهد شد.»
«دکتر، شما جراح زیردست پروفسور هستید، اینطور نیست؟»
تأیید کردم.
«خب، دکترجان، داستان این است. پروفسور شش ماه پیش مرا عمل کرد - قسمتی از معده‌ام را برداشت. دکتر، همه‌چیز روبراه بود تا سه روز پیش. از سه روز پیش درد شروع شد.» یك‌باردیگر درد حمله‌ور شد و ناله‌اش برخاست. «دکتر، چیز تکان دهنده‌ای اتفاق افتاد. امشب، داشتم شام می‌خوردم که سرفه‌ام گرفت و چیز سختی از گلویم بیرون آمد.» دوباره اطرافش را نگاه کرد و آهسته گفت «دکتر، مهره‌بود.»
«منظورت این است که مهره خورده بودی؟»
«نه دکتر، منظورم مهرهٔ پیچ ومهره است. پنج دقیقه بعد، یك پیچ بیرون‌آمد. بعداز آن هم دوتا مهرهٔ دیگر و مقداری فنر بالا آوردم. دکتر، تمام شب را قطعات زنگ زدهٔ آهن استفراغ کرده‌ام. بنابراین بهتر دیدم که به‌اینجا بیایم.»
«پدرجان، پس کو؟ این تقریبا غیر ممکن است. مطمئنی؟»
با غرور تمام گفت «دکتر، نگاه‌کن.» واز جیبش یك روزنامهٔ ایوینینگ نیوز در آورد که‌در آن مقداری پیچ ومهرهٔ تیره تمیز و یك تکه فنر پیچدرپیچ قرار داشت. آنها را با حیرت نگاه کردیم، چشم‌هایمان را بالا آوردیم و به‌چشم‌های‌یکدیگر انداختیم. لب‌هایم را بازبان خیس کردم.
آهسته گفتم «اینها بایدمال‌رتراکتور[2] جراحی باشند.»
باتکان سر تأیید کرد «دکتر، من هم همین فکر را می‌کردم.» و آهسته‌ترادامه داد «می‌دانید، من دستگاه‌های جراحی را می‌شناسم. بااین حرفه آشنا هستم. بعداز اینکه مرا عمل کردند شنیدم که دربارهٔ گمشدن چیزی با هم در گوشی حرف می‌زدند. تا دلم درد گرفت به‌این فکرافتادم.»
گفتم «بگذار ولت را معاینه کنم.»
جای بخیهٔ عمل معده، مربوط به‌شش ماه پیش، دیده می‌شد.
گفتم «خوب» و سرم را خاراندم. نگاهی به‌بالا وپائین اتاق کردم. کسی در دیدگاهم نبود. حتی اگر پینگهام می‌آمد به‌او خوشامد می‌گفتم.
گفتم «ممکن است این وضع جدی باشد.»
گفت «دکتر، من هم برای همین آمدم.» و آرام ادامه داد «توجه داشته‌باشید که من از آن جور مردمی نیستم که از طریق مراجع قانونی دردسر درست کنم.اما اگر حرافاتی بیفتد... خب، دکترجان، من قوم وخویش‌های زیادی دارم.»
«می‌فهمم.»
دوباره پتورا رویش کشیدم و آرام به‌قدم‌زدن در طول و عرض اتاق پرداختم. مقررات بیمارستان روشن بود: تمام موارد جدی کشیك شبانه فورا باید به‌یکی از مشاوران بیمارستان گزارش می‌شد. اگر پروفسور ترتیبی داده بود که یك رتراکتور پراز فنر در شکم بیماری جا بدهد، حتماًدلش می‌خواست پیش از هر کس دیگری از آن را بداند.
گفتم «خیال می‌کنم بهتر باشد کمی صبر کنی. ساعت هشت می‌توانم پرونده‌ات را از دفتر بگیرم و بایك رادیو گرافی دقیق -
شکمش را با خشونت چنگ زد و فریاد کرد «دکتر، یك‌چیز دیگری دارد بالا می‌آید!»
شماره تلفن پروفسور در ویمبلدون را گرفتم و پس از آنکه تلفن مدت درازی زنگ زد، صدای زنانه‌ای با کج‌خلقی گفت:
«بله.»
«لطفا ممکن است با پروفسور صحبت کنم؟»
«شما کی هستید؟»
«از بیمارستان سن‌سویتین تلفن می‌کنم.»
«آقای عزیز! آقای عزیز! چرا نمی‌گذارید این مرد بیچاره در آرامش باشد؟ آرتور!»
پس ازچند دقیقه که پروفسور فاصلهٔ اتاق‌خواب تا محل تلفن را طی کرد و گوشی را برداشت، گفتم «قربان، خیلی معذرت می‌خواهم که ناراحتتان کردم؛ جراح بخش هستم.»
«راجرز؟»
«نه قربان، راجرز نیستم، گوردن هستم.»
صدای تنفس عمیقش را شنیدم.
«راجرز کجاست؟»
«قربان، امشب ایشان بیرون‌رفته‌اند.»
حس کردم که حقیقت را گفته‌ام، چون خودم دیدم که بطرف اتاق خواب می‌بردندش. بطور فشرده و سریع، تاریخچهٔ پزشکی ماجرا را برای پروفسور تعریف کردم.
گفت «کاملا ممکن است.»
می‌توانم بگویم که ناراحت شده‌بود. ادامه داد «الان نمی‌توانم مورد را به‌خاطر بیاورم، اما شش ماه پیش یك خانم دستیار تازه داشتم... مطمئن هستی که آن خرده ریزها تکه‌های رتراکتور است؟»
«بله قربان، قطعا.»
مدتی سکوت شد.
بالاخره با اکراه گفت «بسیارخوب. الان حرکت می‌کنم. خدا خودش می‌داند که چطور می‌توانم بااین هوا بیایم. او را به اتاق عمل ببر ووسایل جراحی فوری رودهرا آماده کن.»
«چشم قربان.»
«شما، گوردن.»
«بله قربان.»
«خیلی خوب کاری کردی که به‌من تلفن کردی.»
با خوشحالی گفتم «متشکرم قربان!»
اما او قبلا گوشی را گذاشته بود.
نیم ساعت بعد را به‌ترتیب دادن مقدمات عمل پرداختم. خانم دستیار اتاق عمل و کارمندانش را بیدار کردم، پرستاران شب و پیشخدمت‌ها را از رختخوابشان بیرون کشیدم، و به‌پرستاران بخش جراحی دستور دادم که یك بستر مجهز به کیف آب گرم و پتوی برقی آماده کنند. آن وقت به‌پیش بیمار برگشتم. اوآرام روی تخت معاینه دراز کشیده بود.
دستی بشانه‌اش زدم و صمیمانه گفتم «پدرجان، ناراحت نباش، همه‌چیز تحت کنترل است.» نگاهی بساعتم کردم، «هرلحظه ممکن است پروفسور سربرسد، در یك چشم‌به‌هم زدن درست می‌کنند.»
آهی کشید واز روی حق‌شناسی گفت «دکتر، خیلی ممنونم» بستم را با صمیمیت گرفت وادامه داد «دکتر، نمی‌دانم با چه زبانی از مواظبت دقیق شما تشکر کنم.»
«چیزی نیست. گوشه‌ای از خدمتی است که باید بکنم.»
«نه دکتر، من حقیقت را می‌گویم. واقعا متشکرم. می‌دانید، من احترام‌اولانی برای دکترها قائلم. بخصوص دکترهای جوانی مثل شما که به‌راستی زحمت می‌کشند.»
«شما خیلی لطف دارید.»
با رضایتی بیشتر گفت «دکتر، این

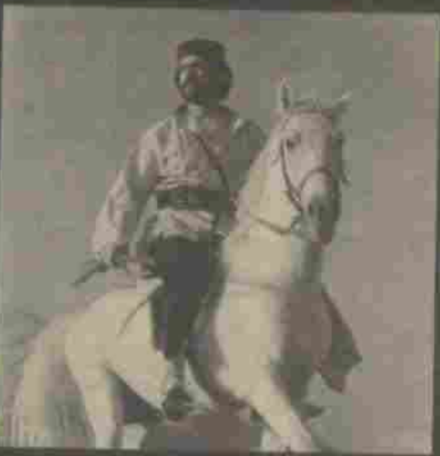
بقیه در صفحهٔ ۱۰۵

تماشای تاتر

زیر نظر جمشید چالنگی

بمناسبت درگذشت نابهنگام محمود جوهری

یادش همچون دلاور تنگستان گرامی باد



برخیز دوست!
پیش‌آور آن قبای نیاکانم را
ـ‌آن تاقهٔ موازی سبز وسفید وسرخ
آن خلعت مبارک ایرانم را
پیش آر، ما
این خلعت
این تاقهٔ بلند وموازی را
روی تمام‌دریاها
به اهتزاز درخواهیم آورد.

(از شعر فشنگ گل ـ گلولهٔ بوسه)
منوچهر آتشی

...... او سیمای جاودانه‌ی رئیسعلی دلواری ـ دلاور جنوب را جان بخشید. با تواضع تمام وبی‌چشمداشتی نقش رئیسعلی را پذیرفت؛ به‌این امید که رادمردی را ازصفحه‌ی تاریخ بیرون کشد و حرکت تاریخی او را بر مردمش آشکار کند و تجربه‌ی بازیگری در سینما را هم بیازماید. درهردومورد سرافراز بود و بیش‌از آنکه این نقش تجربه‌ای باشد، برایش وظیفه‌ای شد.

رئیسعلی دلواری دیگر یك نام تنها و چهره‌ی ناپیدا در اوراق تاریخ نیست، با سیمای مردانه وبهمت محمود جوهری شمایلی آشنا پذیرفته است و امروز برای تمامی مردم ایران، او تجسم پایمردی و شهامت رئیسعلی میهن‌پرست است. رئیسعلی قهرمان ایرانیان نه قهرمان جنوب ـ چرا که دریافت جوهری از نقش تاریخی این دلاور چنین بود.

شصتسال پس‌ازشهادت‌رئیسعلی، نقش‌آفرین دلاوری‌های او، بمانند او در سی‌امین سال زندگی، خون پاکش ـ نه در نخلستان، بل بروی اسفالت داغ جنوب جاری شد.

روح بزرگ رئیسعلی دلواری بخود خواندش.

یادش را همچون دلیر تنگستان گرامی میداریم. روانش شاد.



به‌مناسبت برگزاری «جشنواره و سمینار تئاتر شهرستان»

عرضه‌ی «تئاتر شهرستان» در سطحی وسیع‌تر

از بیست و یکم تا آخر فروردینماه، «جشنواره و سمینار تئاتر شهرستان‌ها» در تهران برگزار می‌شود. این موضوع، فراهم آورنده‌ی امکانی است درخور توجه برای آشناشدن با کار گروه‌های شهرستانی که در زمینه‌ی تئاتر فعالیت دارند.

تئاتر شهرستان، بی‌تردید نیازمند حمایت است. واین حمایت البته محدود به کمک‌های مالی تنها نمی‌شود. چرا که علاوه براین، که خود یکی از عوامل مهم دررشد تئاتر شهرستان میتواند محسوب شود، حمایت معنوی از این تئاتر نیز عامل مهم دیگری است در تعالی و تکامل آن. میدانیم که آنهایی که در زمینه‌ی تئاتر در شهرستانها فعالیت میکنند تشنه‌ی آن هستند که کارشان در سطحی وسیعتر از محدوده‌ی شهرستان خویش عرضه شده ومورد ارزیابی وقضاوت قرار گیرد، زیرا که این ارزیابی‌ها و قضاوتها، در صورتی که آگاهانه و عاری از غرض باشند، میتوانند به کار تئاتر در شهرستانها، جهتی اصیل داده ودر سازندگی آنها نقش مؤثری داشته باشند. از طرف دیگر عرضه‌ی تئاتر شهرستان در سطحی وسیع این خطر را نیز دربردارد، که تشویق‌ها و تحسین‌های ساختگی، اگر درست دریافته نشود باعث گمراهی شود، باین‌مفهوم که یک کارگردان و یا بازیگر چنین بپندارد که کارش در همین حد که مورد قبول افتاده، باوج خود رسیده است ودر نیابد که این تشویق‌ها و تأییدها، در واقع به‌مثابه محرکی است برای بروز هرچه بیشتر پشتکار و کشف امکانات خویش، که میتواند در ادامه تأثیری بارز داشته باشد.

«جشنواره و سمینار تئاتر شهرستان» در مرحله‌ی نخست، گذشته که فراهم‌آورنده‌ی امکان بسیاردرخورتوجهی‌است برای‌عرضه‌ی تئاتر شهرستان، ودر مرحله‌ی بعد براساس این هدف، که میتواند کشف استعدادها، ارزش‌ها و توانایی‌های دست اندر کاران تئاتر شهرستان باشد، این موضوع را نیز دنبال کند که با حمایت درست و آگاهانه از آنها، تئاترشهرستان را بیش از پیش با ریشه‌های خود آشنا سازد. میگوییم ریشه‌های خود و منظورم اینست که توجه داشته‌باشیم در شهرستانهای ما چه منابع عظیم ودر خور توجهی وجود دارد برای تغذیه‌ی تئاتر. از مراسم و سنت‌های بومی گرفته، تا اندیشه‌های اصیل جوانانی که مشتاقانه درزمینه‌ی تئاتر فعالیت میکنند. گذشته از قسمت جشنواره‌ی این رویداد، بی‌تردید قسمت سمینار آن میتواند روشن کننده ودر عین حال ارائه دهنده‌ی بسیاری راه‌حل‌ها باشد برای‌بوجود آوردن زمینه‌ای سالم واصیل در تئاتر شهرستان. البته این گفته به‌آن مفهوم نیست که در حال حاضر چنین زمینه‌ای بطور کلی وجودندارد، بلکه غرض اینست که کوشش‌ها، بحث و گفتگوها و سخنرانی‌ها نیز، میتوانند در بوجود آوردن هماهنگی و یکپارچگی لازم در این مورد سهم بسزایی داشته‌باشند. در واقع در طی این رویداد میتوان این هدف را تعقیب کرد که چه راههایی را بیابیم تا دست‌اندرکاران تئاتر شهرستان‌ها بتوانند با طی آنها، در نهایت چیزی را عرضه کنند که علاوه برداشتن رنگ و بوی بومی خود، قابل بررسی و ارزیابی براساس ضوابط تئاتر بعنوان یک هنر باشند. این هدف، بهمان اندازه که میتواند راه‌گشای ما باشد بسوی تئاتری جوان واصیل، از طرف دیگر نیز میتواند باعث این امیدواری گردد که ما برای دیدن یک نمایش خوب، همیشه چشم به صحنه‌های تهران نداشته‌باشیم، وصحنه‌های شهرستانها را نیز صحنه‌هایی خلاق در نظر آوریم. یک نکته که درزمینه‌ی تئاتر در شهرستانها قابل توجه است، اینکه تاکنون، در شهرستان‌ها بیشتر آنچه که به‌صحنه می‌آمده یاتقلیدی ناشیانه بوده از آنچه که در صحنه‌های تهران اجرا شده (وگاه در مقیاس دیگر صحنه‌های تهران ازتقلید صحنه‌های فرنگ) ویا کوششی نه چندان کامل برای عرضه‌ی یک تئاتر بومی. شق اول موضوع، متاسفانه از مواردی است که برای تئاتر شهرستان ما همیشه خطرناک بوده و شاید یکی ازعلل مهم در عدم رشد و تکامل آن. چرا که میدانیم این تقلیدها جز آنکه نماینده‌ارزش‌هایی مسخ شده را عرضه کنند ثمری را ببار نمی‌آورند ودر نهایت بنوعی گسستگی می‌انجامند که جبرانش چندان ساده نخواهد بود. واما شق دوم موضوع، میتواند مورد توجه این رویداد قرار گیرد، بااین هدف که آنهایی که براین‌اساس کار میکنند بیش‌از پیش با راههای صحیح استفاده از منابع نمایش بومی خویش آشنا شوند.

با امیدواری بسیار منتظر برگزاری «جشنواره و سمینار تئاتر شهرستان» می‌مانیم،وبا این آرزو که بتوانیم شاهد تحول در کار گروههای شهرستانی باشیم، ونیز این امید را داریم که «جشنواره وسمینار تئاتر شهرستان» همانگونه که در نظر دارد، بتواند درشناسایی ارزش‌های تئاتر شهرستان موفق بوده و با شناخت کاستی‌های آن، اقداماتی را که لازم است بعمل آورد.

«خبر ونظر»

از این هفته، زیر عنوان «خبر ونظر» …ش خواهیم کرد تا شما را با تازه‌ترین …های جهان تئاتر آشنا سازیم. که این … رویدادهای تئاتر ایرانی و غیرایرانی …ود. علاوه براین، درپی هرخبر، تا آنجا … امکان باشد، بطور فشرده درباره‌ی …وع مورد خبر نظری خواهد آمد که … بیشتر مستند است به‌سوابق. درمورد …‌های ایرانی، بالطبع نظر کامل طی … که پس از دیدن آن خواهد آمد…

● «کارگاه نمایش» در آغاز سال جدید اجرای «امشب شب مهتابه» را نیز به برنامه‌های خود افزوده است. «آشور بانی پال بابلا» این نمایش را برای نخستین بار در نهمین جشن هنر اجرا کرد.

آنچه که در این نمایش، مهم بنظر میرسد، نخست مربوط میشود باینکه میتوان آنرا به‌مثابه نقطه‌ی عطفی در کار این کارگردان تلقی کرد، و در مرحله‌ی بعد، چگونگی و مشخصات این نقطه‌ی عطف، که خود دارای ارزش‌های قابل گفتگوی بسیار است.

«آشور بانی‌پال بابلا» در این نمایش خود، بدنبال کشف امکاناتی در تئاتر سنتی ایران، کوشیده است تا باین وسیله مفاهیمی تازه را بیان کند که برای یک تماشاگر ایرانی بطور خاص، و تماشاگری غیرایرانی بطور اعم قابل لمس باشد. کوشش او در اینراه به‌موفقیت می‌انجامد ودر کل بوجود آورنده‌ی این نتیجه، که «امشب شب مهتابه» بتواند تماشاگر را بهرحال راضی از سالن برگرداند.

● «سیبها را در کجای این خانه بچینیم» نخستین کار «هوشنگ توزیع» (بازیگر باسابقه‌ی تئاتر) بعنوان کارگردان است که بتازگی به‌برنامه‌های کارگاه‌نمایش افزوده شده. «توزیع» اینبار درمقام‌نویسنده و کارگردان کوشیده تا استعداد وتوانایی خویش را در این زمینه کشف و تجربه کند. و بهرحال، چون کار نخست او دراین‌زمینه است، میتوان به‌آینده‌اش امیدوار بود.

● «محمد صالح علاء» نویسنده و کارگردان تئاتر «اسکی روی آتش» نوشته‌ی خودش را در دست تمرین دارد که بزودی به‌صحنه خواهد آورد. از «صالح علاء» قبلا اجرای «باغ آرزوها»، «رامسو و رامسوچه» ونیز اجرای‌نمایش «زیرچادراکسیژن» را دیده‌ایم. از آنجا که این نویسنده ـ کارگردان در تجربیات نمایشی خود جویای بیان تازه‌ای است و کوشش، بخصوص در «زیر چادر اکسیژن» او را موفق دیده‌ایم، میتوان با امیدواری بسیار منتظر تماشای کارتازه‌اش بود.

● «هملت» اثر ارزشمند و پردوام «ویلیام شکسپیر» ازمدتی قبل به‌کارگردانی «پیترهال» در لندن برصحنه است. آنگونه که منتقدین غربی درباره‌ی اجرای جدید «هملت» گفته‌اند اجرایی است با ارزش‌های تازه ودارای نشانه‌های فراوان ازشناخت آگاهانه‌ی «پیترهال» نسبت‌به‌آثار «شکسپیر» و ناگفته نماند که «هملت»را در این اجرا «آلبرت فینی» هنرپیشه‌ی‌توانای‌تئاتر وسینمای انگلیس بازی میکند که گویا بسان بزرگانی چون «لارنس اولیویه» درایفای این نقش موفق بوده است.

● یرژی گروتفسکی، کارگردان صاحب‌نام و بسیار معروف تئاتر لهستان،روز شنبه برای یک اقامت سه‌روزه وارد تهران میشود.

از «گروتفسکی» در دهمین جشن‌هنر، نمایشی را خواهیم دید واین سفر، گویا بمنظور انجام مقدمات کار این نمایش از یکسو است و نیز مقدمه‌ی سفری دیگربعد از جشن هنر، بمنظور کارهای نمایشی که ظاهرا در مدتی طولانی انجام خواهد شد.



صحنه‌ای ازاجرای «هملت» به‌کارگردانی «پیترهال»

تآتر انگلستان: آیا میتوان به‌بقای آن امیدوار بود؟



صحنه‌ای از «گراند ماژیك سیرکوس»

• تآتر انگلیس، دستخوش اوج و حضیض‌هایی شده بگونه‌ای که اگر از یکسو دولت از آن حمایت نکند، و از سوی دیگر تماشاگران، به‌بقای آن در شکل همیشه‌گی خویش نمی‌توان چندان امیدوار بود. مطلب زیر، نگاهی است گذرا به‌موقعیت کنونی تآتر در انگلستان که از طرفی میتواند ما را با خصوصیات آن آشنا سازد.

«نشنال‌تیاتر» (تآتر ملی)، پس‌از سالها انتظار و مدتها تأخیر، سرانجام در محل‌جدید خود، در یك بنای تازه در ساحل چپ رودخانه‌ی «تیمز»، مستقر شد و گروه تآتر ملی انگلستان، به‌عنوان اولین برنامه‌ی خود در این تالار جدید و زیبا، «ایلنجان» را به صحنه برد. این ساختمان جدید در حقیقت شکل یك مجتمع عظیم فرهنگی‌ست که حالا شامل ۳ تالار کنسرت، یك گالری برای هنرهای تجسمی و برپایی نمایشگاه و یك تالار سینماست. بخش تآتر آن، دارای ۲ تالار عظیم، یکی باگنجایش ۱۲۰۰ جایگاه، و دیگر باگنجایش ۹۰۰ جایگاه و یك استودیو برای تحقیقات تآتری‌ست.

تآتر انگلستان، یکی از فعالترین رشته‌های هنری در انگلیس، برغم وجود «تالارهای تآتر فراوان، بویژه در لندن، بعد از افتتاح این مرکز نیاز و ضرورت وجود چنین مجتمع عظیمی را حس کرد.

جهانگردانی که تنها به‌تماشای تآتر می‌آیند

از تاریخ تأسیس، یعنی از سال ۱۹۶۳، «نشنال‌تیاتر» منتظر این لحظه‌ی تاریخی بوده است. در عرض این مدت این مرکز فعال تآتری، ساختمان تآتر قدیمی «اولد ویك» را در اختیار داشت. این تالار که از زمان «شکسپیر» بجای مانده است، علیرغم اهمیت معماری، هنری و تاریخی‌اش غیر قابل‌انکارش، مدت زیادی نتوانست پاسخگوی نیازها و خواسته‌های علاقمندان پروپاقرص تآتر در لندن باشد. زیرا لندن، همچنان یکی از مهمترین و بزرگترین مراکز جهانی فعالیتهای تآتری‌باقی‌مانده است. درانگلستان ۲۶۰ تالار تآتر وجود دارد که ۴۸ تالار آن در لندن واقع هستند.

طبق آخرین آمار «مرکز جهانگردی انگلستان»، لااقل ۳۰ درصد از جهانگردهای اروپایی در تابستان سال ۱۹۷۵، در طول اقامت خود در لندن، به‌تماشای تآتر رفته‌اند. باید این نکته را هم در نظر داشت که برای تماشای هرنمایشنامه یا هربرنامه‌ی تآتری در لندن، از چندین هفته‌ی قبل باید جا را ذخیره کرد.

همانند سایر مراکز بزرگ‌فرهنگی در اروپا، موقعیت تآتر انگلستان از امکانات وسیع‌لامی ناشی میشود که در اختیار آماتورها و پیشروها قرار میگیرد.

با اینهمه «شکسپیر» همچنان درصدر قرار دارد و بازیگران موفق ومشهور، همچنان آنهایی هستند که در اجراهای آثار شکسپیر موفق باشند. گروه «رویال شکسپیر کامپانی» که تحت نظارت دولت قرار دارد، بی‌وقفه ریرتواری عظیم و وسیع از آثار شکسپیر را اجرا میکند. این اجراها متفاوتند: در «استراتفورد‌آپ‌اون‌آون»، زادگاه شکسپیر، از ماه آوریل هرسال تا دسامبر هرسال این اجراها بی‌وقفه جریان دارند. در لندن، در تآتر «آلدویچ» از ماه ژوئن تا آوریل سال بعد. همه‌ی این اجراها اغلب از طرف مردم و منتقدین با استقبال شدید مواجه میشوند. مثلا اجرای «هنری پنجم»، به کارگردانی «تری‌هاوندز» و بازیگری «آلن‌هاوارد»، در ماه فوریه‌ی امسال با استقبال شدید منتقدان جدی مواجه شد.

شکسپیر و برنارد شاو

علیرغم مشکلات مالی که «تریوور نان» مدیر و سرپرست «رویال‌شکسپیر کامپانی» از آن مینالد و گله دارد، برنامه‌های گروه برای ۶ ماهه‌ی اول سال ۱۹۷۶ چشمگیر است. مجموعا ۱۱ نمایشنامه که ۶ نمایشنامه تنها از آثار شکسپیر هستند، در «استراتفورد» از تاریخ ۲۹ مارس ۷۶ به‌صحنه میآیند والبته ۲ نمایشنامه‌ی جدید نیز در لندن.

یکی دیگر از تولها و بزرگان تآتر انگلستان، برنارد «شو» جورج‌برنارد‌شاو است که مدام در برنامه‌های تآترها آثاری از او اجرا میشوند. درلندن، نمایشنامه‌ی «دراستگو از آنس که زیبا باشی» او در «تآتر گلوب» مجددا به‌صحنه میرود در حالیکه تآتری در «مایتکیاب» اجرای‌جدیدی‌ازنمایشنامه‌ی مشهور او «پیگمالیون» را اعلام کرده است.

ولی اهالی لندن، مؤلفها و هنرمندهای کمتر شناخته‌شده را ترجیح میدهند، بویژه تماشای تآترهای سبك و پراز گفتگوهای درخشان را بیشتر میپسندند، همان تآترهایی که در فرانسه به «تآتر بولوار» مشهورست.

«نشنال‌تیاتر»، بدنبال اجراهای تازه‌ی آثار کمدی «بن‌تراورز»، نمایشنامه‌نویس انگلیسی، نمایشنامه‌ی مشهور او «پلاندر» را که ۵۰ سال قدمت و شهرت دارد در تآتر «اولدویك» به‌صحنه میبرد. با همین‌نمایشنامه است که «نشنال‌تیاتر» در تالار جدید خود در ساحل چپ مستقر میشود.

تآتر مدرن

بدون مقایسه با نیویورك و پاریس، باید گفت که تآتر مدرن نیز در لندن جای خود را دارد، اما بخاطر اشکالات مالی، معمولا در محل‌های خاص و ویژه‌ای این تآترها اجرا میشود.

مشهورترین تالار اجرای آثار و اجراهای‌مدرن بدون‌شك، تالار «راوندهاوس» در شمال لندن است که درأصل یك انبار

صحنه‌ای از «هملت» اجرا شده در «اولدویك»



«بن‌تراورز»، درمیان دو بازیگر نمایشنامه‌های خود



...وکوموتیوبوده است. صحنه‌ی گردان ... روی یک سن فلزی قرار دارد، در ...رای تغییر مسیر و جهت لوکوموتیوها ...رکه است و تماشاگران در دهانه‌های ...ی قدیمی می‌نشینند. بمقدار استقبال ... مردم از اجرای «گراندمانژیک ...س»، اکنون در این تالار «اینکه، ...ه‌ی جدید «پیتربروک» اجرا میشود. ... گروه‌های بسیاری‌هم هستند که ...های قدیمی و متروک یا حتی میخانه‌ ...ینه و قدیمی را ترجیح میدهند. یکی ... کلیساها، صحنه‌ی بسیار وسیعی‌دارد ... ۸ ستون بلند و قدیمی وسط کلیسا ...رد. مهمترین امتیاز این تآترها که ... اصطلاحاً «کمرینده» میگویند، دادن ...و امکانات فراوان به‌هنرمندان و ...های جوان است. در تالار کوچک ...اوس، اکنون اجرای جدید «هملت» ...ه است که با بیشترین استقبال از ...ردم و دانشجویان روبرو شده.

... اما تآترهای‌حومه‌ی‌لندن، علاوه‌براین، ...یه‌های خارجی را نیز اجرا می کنند. ...ین اجراها به‌همت انستیتوهای‌فرهنگی ... و گوته به‌صحنه میروند. اجرای ...ین»، از «آنتوان‌ویتز»، در ماه فوریه، ...آتر برانسوی را در لندن گشود، که ... ۴ ماه ادامه خواهد داشت. در دیگر ... «روی طنابها» اثر جدید «فوتانلو ... «کلکشنهای ژاژتزنه ـ فسورهای ... (که این یکی توسط گروه مشهور ... فرانسه اجرامیشود) و آثار «ماریوو» ...نه خواهندرفت. همچنین اجرای‌دیگری ...وره آلن «آرتور شینسلر»، نمایشنامه‌ ... اتریشی به‌زبان انگلیسی توسط ... «اورن‌اسپیس» به‌صحنه خواهد آمد.

... مشکل مالی؟

... چنین برنامه‌ی متنوع و غنیی نباید ...وهم را پیش بیاورد که تآتر انگلستان ...ع ثروت غوطه میخورد. تآتر البته کمتر ...تنها از بحرانی که منجر به‌بسته شدن ... کثیری از تالارهای تاریک سینماها ...طمه دید، ولی همه‌جا درآمدها بجزور ... هزینه‌ها را میدهند. تقاضاهای کمک ...رطرف بلند شده‌اند. با وجود حمایت ...انجمن بسیار مشهور و معروف، با بیش ۲۰۰۰ عضو، «رویال شکسپیر کامپانی» گذشته تهدید کرد که اگر دولت ... به‌مساعدت نباشد، اجراهایش را در ... تعطیل خواهد کرد. وزارت‌هنر انگلستان ...نکاری «انستیتو فرهنگی بریتانیا»، ...دار نظارت و حمایت از ۸۰ گروه ...یست که تنها ۱۲ گروه آن درلندن ...ر هستند. علاوه‌براین گروه‌ها، باید از ...رد انجمن‌های محلی نام برد که مایلند ... شهرستانها، گروه‌های تآتری داشته ...د. البته بی‌بی‌سی» یاتلویزیون‌تجارتی ...ستان قسمتی از سالهش را صرف تشویق ... میکند و یا حتی دانشگاه‌هایانگلستان. ...ودرعین‌حال اغلب این مراکز آموزشی‌خود ... یا چند گروه تآتری تحت حمایت‌دارند. ... بخش خصوصی که پیش‌از آغاز ...ان کمکهای مؤثری به‌تآتر میکرده، بعد ...حران بسیار محافظه کارتر شده و از ...خودداری کاسته است.

... اینک امید واقعی تآتر انگلستان فقط ...تماشاچیست. مدیران تآترهای لندن ...وانند بتوانند قیمت بلیتها را تا ۳ الی ...ونه بالا ببرند و همینطور جنبش «مردم» ...اد کنند تا از خلال آن به‌گروه‌های ...تماشاچی‌های همیشگی و ثابت خود که‌همیشه ... زیادی از صندلیها را در ذخیره دائم ...ر دارند بیافزایند. افزایش این تعداد از ...تماشاگران ثابت و نیز افزایش تعداد ...تماشاگران غیر ثابت، اکنون تنها امیدبحران ...تآتر پیشرو و موفق انگلیس است.

ترجمه‌ای: مریم موسوی

خاطره‌هائی از محمود جوهری



خبر، ناگهانی بود. ناگهانی و باورنکردنی. وقتی شنیدم، نزدیک بود قلبم ازکار بیفتد. آخر، مگر پذیرفتنی بود «رئیس علی» دلیران تنگستان ناگهان، این چنین ساده و سریع، اسیر سرپنجه‌ی مرگ شود؟

***

اینک که به‌روزهای گذشته می‌نگرم و به‌سالهای از دست رفته، در آینه‌ی ایام، چهره‌ی همیشه خندانش را می‌بینم. چهره‌یی که هیچ‌گاه، چین بر جبین نداشت، حتی به‌هنگامی که کسی یا چیزی خار راهش بود. نه از کسی کینه‌یی به‌دل می‌گرفت و نه با احدی دشمنی می‌ورزید. دوست‌داشتن، آیین او بود و اینرا، براستی می‌گویم.

آنها که «جوهری» را از نزدیک می‌شناختند و می‌شناسند، بر گفته‌ی من مهر تصدیق می‌نهند. «محمود» چون نامش، ستایش شده بود و پسندیده. در دوستی، به‌ندرت آدمی را سراغ دارم، همچون او، پایمرد و ثابت قدم. کافی بود، یک‌بار، یک لحظه با او برخورد کنی، دیگر خاطره‌اش از ضمیرت نمی‌رفت و یاد تو از خاطر او.

در کار، سخت‌کوش بود و صادق. به‌یاد دارم، هنگامی که «پهلوان اکبر» را با او تمرین می کردیم، بارها و بارها، با صداقت وتلاشی بی‌نظیر، هرصحنه را تمرین می‌کرد و با بازیگران خود، همچون بازیگری که جوانان رفیق، رفتار می کرد. برای او، نام بازیگرش، مطرح نبود و نه سابقه‌ی کارش و نه دوستی‌های خصوصی. تازه‌کارها را تشویق می‌کرد و حتی اگر امکان داشت، تا حد توانائی خود، به‌آنها میدان میداد تا اگر ذوق و استعدادی دارند، بروز دهند. گرچه در تآتر، به‌جایی رسیده بود که بی‌مبالغه، می‌توانست بگوید: این منم، لیکن از غرور و تکبر، که متاسفانه دامنگیر گروهی از هنرمندان ماست، عاری بود. تواضع و خود کوچک شماری، آیین او بود.

***

گفتم در دوستی بی‌نظیر بود و ثابت قدم و اگر عیبی براو وارد باشد همین‌افراط در دوستی‌اش بود. هرپیشه‌هایی که با او کار می‌کردند ـ در «پهلوان اکبر» ـ گاه می‌شد که نظم معمول را می‌شکستند و به کارگروهی، خلل می‌رساندند اما او هیچ‌گاه عصبانی نمی‌شد. خواهش می‌کرد، تقاضا می‌کرد که نظم رعایت شود، و هرچند به‌او می‌گفتیم و می‌گفتند، رضا نمی‌داد که از اختیاراتخود ـ به‌عنوان کارگردان ـ استفاده کند. با بردباری، همه‌چیز را تحمل می‌کرد و شاید از اینرو بود که تمرین «پهلوان اکبر» بیش از ده ماه وقت او را گرفت و سرآخر هم شاید چیزی نبود که او می‌خواست.

***

می‌گفت: حس کنید، اصلی کار، همین است که لذت آنچه را می‌خواهید ارائه دهید، حس کنید و حیات هنری او نیز، سراسر، مصداق همین اعتقادبود. نمایشنامه‌هایی که بازی کرد و مجموعه‌ی «دلیران تنگستان» خود گواه این گفته است.

جوهری، سراپا احساس بود. چه‌در کار حرفه‌یی و چه در روابط عادی خویش، اینکه می‌گویم سراپا احساس بود، دلیل بر این نیست که از اندیشه به‌دور باشد. هنگامی که نمایشنامه‌یی را به‌دست می‌گرفت، چه برای خواندن، چه بازی و چه کارگردانی، بارها و بارها آنرا مرور می‌کرد. با این و آن به‌گفتگو می‌نشست، و تا به‌یقینی نسبی که مورد اعتقادش بود، نمی‌رسید به‌اظهار نظر نمی‌پرداخت.

«پهلوان اکبر» عشق او بود. عشقی که سالها و سالها او را رها نکرده بود. شاید او در وجود خویش، پرتوی ازمردانگی و جوانمردی «اکبر» می‌دید و براستی که چنین بود. گذشت و فداکاری، خصلتی بود که هرلحظه از زندگیش را زیبا می‌ساخت، و تمام این صفات، در جوار بی‌اعتنایی به دنیا، وجودی به‌نام «جوهری» می‌ساخت. آیا بی‌اعتنایی فزون از حد او به‌دنیا بود که آن حادثه‌ی اسفناک را سبب شد؟ نمی‌دانم.

اگر بگویم، او بهره‌یی از عرفان داشت، سخنی به‌خطا نگفته‌ام، چراکه همیشه از «عشق» دم می‌زد و از صفاومردانگی. هنوز سخنانش در گوشم طنین‌انداز است که: دوستان، دوستی را سخت حفظ کنید که ازین بهتر، گوهری در دنیا نخواهید یافت. کار، همیشه هست، اما دوستی، نه.

***

دوری از ابتذال و تن ندادن به‌آن، از صفات او بود. گرچه وسیله‌اش را نداشت، امکانش را داشت، اما هیچ‌گاه به‌ابتذال تسلیم نشد. بارها شنیدم که پاره‌یی دوستان او را سرزنش می‌کردند که چرا از موقعیتی که برایش پیش آمده، استفاده نمی‌کند و غرقشان از موقعیت، بازی ستایش انگیزش بود در نقش رئیس‌علی‌دلواری. نهایت پیروزی برای او، رضایت از خویش بود. او در همه حال، می‌خواست خویش باشد. انسانی راستین و عاشق تآتر، انسانی متواضع که هیچ‌گاه خویشتن خود را گم نکرد و از یاد نبرد رسالتی را که برعهده داشت و می‌بایست، در حد توانایی خویش، به‌انجام رساند.

***

مرگ نابهنگام جوهری نه تنها برای دوستانش، ضایعه‌یی جبران‌ناپذیر است که برای تآتر جوان این مملکت نیز، غم‌آور است، چرا که این تآتر، با مرگ او، همراهی را از دست داد که امید او بود و اگر متاسفانه دست خشنائی را می‌گرفت وگرچه گفته‌اند یک دست بی‌صداست، او را همراهی می‌بود که راستین بود.

این قلم بی‌مقدار، اگر برآن شد سخنی بگوید درباره‌ی آن انسان راستین، صرفاً به‌پاس گرامی داشت یاد او بود و ادای دینی که نسبت به‌او داشت و ندارد والا، این قلم را چه توانایی که جز گلبو خویش، یارای گذارد و به‌یادآوری خاطراتی چند، از انسانی بپردازد، که فناناپذیر در خاطره‌ها است؟

محمد شب‌زنده‌دار

اتحاد اروپای غربی

بقیه ازصفحه ۱۴

آلمان روزی بصورت یک عامل انفجاری درخواهد آمد.

سیاست دفاعی اروپای غربی نیز نمی‌تواند در آینده نزدیک علائق شوروی را مورد خطر قرار دهد. در صورتیکه اتحادیه کشورهای اروپائی (البته ایرلند نیز می‌بایستی در این اتحادیه شرکت داشته باشد) درعمل نیز بصورت یک واحد ملی درآید آنگاه از نفوذ امریکا در ناتو کاسته می‌گردد. ارتش آلمان فدرال پس از امریکا بزرگترین عامل دفاعی در اروپای غربی بشمار میرود. در یک «اتحادیه اروپائی» مخارج دفاعی بطور عادلانه‌تری بین اعضاء جامعه اروپا تقسیم و در نتیجه از وزنه‌آلمان فدرال بعنوان یک قدرت نظامی کاسته‌خواهد شد و قدرت دیگر کشورهای عضو بهمین نسبت افزایش خواهد یافت. اگر اصولاً بتوان از ارتش آلمان فدرال بعنوان خطری برای اتحاد جماهیر شوروی صحبت کرد آنگاه، در چارچوب اروپای متحد از این‌خطر کاسته خواهد شد. ادغام نیروهای اتمی انگلستان و فرانسه نیز در صورتیکه اصولاً امکانپذیر باشد نمیتواند این خطر فرضی را برای شوروی بیشتر کند. زیرا این قدرت در برابر قدرت اتمی شوروی بسیار ناچیز است و در آینده نیز همانطور ناچیز باقی خواهد ماند.

پس تنها ۳ موضوع میتواند برای مسکو مطرح باشد:

۱ـ احزاب کمونیست کشورهای اروپای غربی میتوانند بطور یگانه زیر پرچم حزب کمونیست ایتالیا رقیب بزرگی برای ادعای رهبری حزب کمونیست شوروی‌باشند. ولی در هرحال اگر احزاب کمونیست اروپای غربی بخواهند بصورت «نیرومندترین‌عامل» درآیند و در نتیجه رسوم اجتماعی خود را آمیزش دهند نمیتوان از این روندجلوگیری کرد.

۲ـ یک اروپای غربی یکپارچه صرفنظر از آنکه از سیاست کاپیتالیستی و یا سوسیالیستی پیروی کند میتواند برای اروپای شرقی محل جالب و دلخواهی باشد. در هر حال تنها در صورتی میتوان بطور مؤثر با این امر مبارزه کرد که وضع زندگی در کشورهای اروپای شرقی برای هر یک از مردم این کشورها بهبودی یافته باشد.

۳ـ موضوع دیگری که مسکو را نگران میکند اتحاد اروپای غربی و چین و یا ناتو و چین است. برای جامعه اروپا که محتاج به‌مواد خام و ارزهای خارجی است تفاهم و نزدیکی با کشورهای جهان سوم ودیگر دارندگان مواد خام ضروریست.

اگر هدف شوروی نفوذ کامل و فرمانروائی بر اروپای غربی نباشد، این کاملا عاقلانه است که واقعیت را بپذیرد و با همکاری سازنده با بازار اروپائی مفاد قرارداد کنفرانس امنیت و همکاری اروپا را بمورد اجرا گذارد. در واقع جز هیچ منطقه‌ای از جهان مانند ۹ کشور عضو جامعه اروپا طرفدار صلح و آرامش نیست. آنها از نظر اقتصادی و در آینده از دیدگاه‌دفاعی نیز به‌یکدیگر محتاج هستند. در نتیجهٔ روند یگانگی در اروپای غربی کشورهای این منطقه دست‌کم برای مدت ۲۰ سال آینده بمسائل داخلی خود مشغول خواهند بود. فشار از خارج تنها میتواند روند یگانگی و اتحاد را سریعتر کند درحالیکه اگر آنها بحال خود گذاشته شوند این روند مدتی بیشتر بطول خواهد انجامید.

عروسکهای خیمه‌شب‌بازی

ژان کوکتو چنین می‌گفت: «آدمهائی که روحشان مثل چوب است، چندان زیاد هستند که می‌توان آدمکهای چوبی را که روح دارند، دوست داشت». عروسکهای خیمه‌شب‌بازی را مردم در هر زمانی دوست داشته‌اند. در معابد مصر و معابد هند شکلی به خدایان یا افسانه‌ها داده‌اند. در مغرب‌زمین، برای شاهزادگان و شهریاران و توده‌های مردم مایهٔ سرگرمی بوده‌اند، سنتهای نمایشی را گرد آورده‌اند و نسخه‌ای از عشق و رؤیا به انسانها عرضه داشته‌اند. چندی پیش که جشنوارهٔ جهانی نمایش عروسکی در شارل‌ویل‌ـ مزیر برگزار شد، معلوم افتاد که عروسکهای خیمه‌شب‌بازی هنوز هم که هنوز است چه اندازه زنده و جاندار هستند و تا چه حد می‌توانند به‌تناوب، هزل‌آلود و انتقادی و شورانگیز یا حتی حماسی باشند و از نوآوریهای قوه تخیل فرمان ببرند.



خدایان کوچك

بسیاری از مردم در خانه‌هایشان یکی از آن ساعتهای دیواری را دارند که آهنگی چون نوای فاخته سر می‌دهد اما نمی‌دانند که در سایهٔ همین ساعت دیواری، صاحب یك تئاتر کوچك عروسکی و یك معبد مذهبی هستند. در واقع، همین دستگاه خودنمائی واپسین وارث یکی از آن سنتهای چندین ساله است و یادگار عروسکهای خودکار و حقه‌هائی است که راهبها برای شور و هیجان بهپا کردن در دل پیروان خودشان به‌کار می‌برده‌اند.

تئاتر کوچك عروسکی که در مصر ـ در نقطه‌ای به‌نام آنتینوئه ـ پیدا شد و یادگار قرن دوم پس از میلاد مسیح بود، گواهی می‌داد که عروسکهای خیمه‌شب‌بازی از زمان بسیار قدیم وجود داشته‌اند و از ابتدا رابطهٔ بسیار نزدیکی با مذهب داشته‌اند. این تئاتر عبارت از کلبه‌ای بوده است که در روی زورق چوبی ـ مختص رودنیل ـ ساخته می‌شده است و دو در عاج داشته است که به‌سوی صحنه‌ای باز می‌شده‌است. در داخل صحنه، دو ستون برای نگهداری چوبی برافراشته می‌شده است و نیچ‌هائی که برای حرکت دادن آدمکهای مفصل‌دار به‌کار می‌رفته است از این چوب آویخته می‌شده است. (و این آدمکها از عاج ساخته می‌شده‌اند.) حتی ابعاد این تئاتر نشان می‌دهد که تئاتر خصوصی بوده است. و در واقع صحنه‌ای که به‌ابعاد کوچك باشد عموماً به معنی آئین جادوگرانه یا مذهبی است.

یگانه نتیجه‌ای که از متون مقدسهٔ آن دوره می‌توان به‌دست آورد این است که هرنمایش یا هرآئینی تیول انحصاری طبقهٔ کاهن‌ها و راهبها بوده است. در قرن پنجم پیش از میلاد مسیح، هرودوت از آدمکهائی که به‌وسیلهٔ طنابهای کوچك یا نیچ‌هائی به‌حرکت در می‌آیند، حرف می‌زند و این آدمکها را چیزهائی می‌داند که بی‌اندازه قدمت دارند. و آن وقت، به‌عنوان مثال از نمایش «باروری» که به‌چشم خود دیده است سخن می‌گوید و از زنان مصر که به‌هنگام برگزاری آئین‌هائی به پاس اوزیریس، به‌صورت دسته‌ای که به‌مصلی می‌رود، به‌راه می‌افتند و این نمایش باروری را عرضه می‌دارند، یاد می‌کند. مورخ یونانی که به‌بازدید «معبد ـ تئاتر» شهر تبه (یا دبه) رفته است، در مقام تجسم این معبد به‌وصف حیرت خود در برابر «تیزرنگیهای گرانمایهٔ عروسکها در سالون «رؤیاها»» می‌پردازد و چنین می‌گوید: «این هنر که مصریها هنر «الهام و مکاشفه» و «کتمان و استتار» می‌خواندند، در میان ایشان چنان نیروی روحانی عظیمی است که بزرگترین قسمت مذهب را به‌وجود می‌آورد».

در نخستین تئاترهای عروسکی که به تمدنهای باستانی سواحل مدیترانه ودریای اژه اختصاص دارد، گسترده‌ترین صناعتها، این بوده است که عروسکها را به‌وسیلهٔ نیچ به‌حرکت در می‌آورده‌اند و توهم‌هائی را که می‌خواسته‌اند، از این راه به‌بار می‌آورده‌اند. و اطلاعی که در این زمینه داریم، در سایهٔ کتابهای نویسندگان یونان و روم و در پرتو اشاره‌های بسیاری که در ادبیات دورهٔ باستانی به‌وجود عروسکها شده است، به‌دستمان آمده است.

کهنترین شهادتی که دربارهٔ تئاتر عروسکی داده شده است، شهادتی است که گزنفون ـ چهارصد و بیست و دو سال پیش از میلاد مسیح ـ دربارهٔ تئاتر عروسکی داده‌است. آنگاه، نوبت به ارسطو می‌رسد که خدا را فرمانروا وناظر جهان می‌داند ومی‌گوید که خدا، مثل کارگردانی که عروسکهای خود را (به‌وسیلهٔ نیچ) به‌حرکت در می‌آورد، کارهای دنیا را در دست خود دارد. پس‌از ارسطو، به‌آپوله می‌رسیم که در قرن اول میلادمسیح به‌توصیف نحوهٔ کار کسانی می‌پردازد که حرکتهای این آدمکهای چوبی را به‌وسیلهٔ یك رشته نیچ‌تنظیم می‌کنند، وچنان حرکتهائی به‌این آدمکهای چوبی می‌دهند که

سرایای بدن‌شان واقعاً زنده و جاندار

بصکی، در مشرق زمین، تئاتر
کی سالهای سال پیش از هرپیشگان
بوجود آمده است. در واقع، در دورهٔ
ن در قارهٔ آسیا، نمایش دادن شخص
در صحنه بشدت ممنوع بوده است
را بنام کس دیگر جازدن، یا نقش
دیگر را بازی کردن علامت مرگ
بود. پس، تصور تئاتری که برای خود
شکالی داشته باشد، غیرمعمول بوده
در صورتی که عروسکها بهاین دلیل
آدمکهائی بیش نبوده‌اند، از قید این
ممنوعیت‌ها آزاد شمرده می‌شده‌اند.
اگر چه تئاتر عروسکی مشرق زمین
لحاظ سنن مذهبی قدمت هزاران ساله
از لحاظ فنی و هنری، تئاتری پیشرو
هاهنگ است. در واقع، عروسکهای
شان و اشباح بیشتر از بیست قرن بر
یرهای جاندار دنیای سینما پیشی گرفته‌اند،

و عروسکها این کار را در زمینه صدا و اشباح در زمینهٔ اصل حرکت صورت داده‌اند. زبان کاتهوکالی‌های راجستان لفظی نیست، زبانی است که جنبهٔ موسیقی دارد.

خود کارگردان گروه نیز صداهای گویائی بوسیلهٔ یک ساز بادی در می‌آورد که از خیزران و چرم ساخته شده است (و چیزی مثل نی‌انبان کوچک است). حرکتهای تند یا گریزانه بوسیلهٔ آهنگ‌های بریده بریده نشان داده می‌شود، صداهای بم که با حرکت آرام عروسک همراه است، حس تنفر را نشان می‌دهد، خشم بوسیلهٔ صداهای زشت و زننده باز گفته می‌شود، پس، موسیقی گویای میکی‌موز که در تصویرهای جاندار عصر ما به کار برده می‌شود، از هند سرچشمه گرفته است، از آن صوت‌های گویا سرچشمه گرفته است که جانشین کلمات شده است.

عروسک مغرب‌زمین که در معبد تولد یافته بود و بهنگام تجاوزهای بربرها از میان رفت، از نو در آغوش کلیسا زنده شد. عیسی مسیح، تا اواخر قرن هفتم هرگز بصورت انسان نشان داده نشده بود و همیشه بصورت بره خدا نشان داده شده بود، و درهمان دوره بود که سروکلهٔ نخستین مجسمه‌های جاندار در کلیساها پیدا شد، و بدینگونه تمثال‌های مقدسی بمیان آمد که می‌توانست چشمها و سرش را تکان بدهد، و حتی، بدستور زشتلیغ آئین تقدیس بجای بیاورد.

عروسکها که کینهٔ آئین‌های دوره بت‌پرستی را رها کرده بودند و بخدمت کینهٔ مسیحیت، یعنی بخدمت مذهب اصلی آن دوره درآمده بودند، در نمایش‌های پانتومیم که همراه باتلاوت آیه‌هائی از تورات صورت می‌گرفت، جائی برای خودشان پیدا کردند. و اگر چه در قرن سیزدهم بارها از طرف کشیش‌ها و پاپ‌ها بهباد سرزنش و ناسزا گرفته شدند، سرانجام به برنامه‌های آموزش مذهبی راه یافتند.

مست‌های مضحکه‌بازی کهن که در دلقک‌بازی‌های روم و سیرهای یونان بجلوه در می‌آمد، در همان زمان‌هائی که از طرف کلیسا پذیرفته شده بود، از طرف محافل غیرمذهبی و غیر روحانی – یعنی میخانه‌ها و سالون‌های قصرها – در پیش گرفته شد و میدان در این جاها بدست مسخره‌گران و خیالگرانی افتاد که با نجهای عروسکها هنرنمائی می‌کردند. مثلا در اروپای شمالی، خیالگران برای سرگرم کردن نجباء یا شگفت زده کردن دهقانها از زیر لباس‌های خودشان ارواح و اجنه بیرون می‌آوردند...

این نمایش غیر روحانی که از تئاتر عروسکی قرون وسطی برگرفته شده بود، و از خصوصیتهای آن، وجود رابطه‌ای بسیار نزدیک در میان هنرپیشه و عروسک، و حرکت عروسکها جلو چشم بینندگان بود، مایهٔ ولادت آن والتهام عوام شد که مخصوصاً در قرن نوزدهم در نمایش‌هائی که در میدانها داده می‌شد، گسترش یافت و در برخی از



▲ عروسکهای نخی ایوو پوهوتی



سکهای چوبی «کولا» ▲



▼ عروسکهای پکن یا نمونه‌ای از عروسکهای بی‌جسم یا ارواح مشرق‌زمین.



وسک ژاپنی – و این همان «بوراکو» است که در اوزاکا پل کلودل را به
رت انداخت و شاعر فرانسوی چنین گفت: «زندگی در اینجا، در قطعه
وبی تجسم یافته است».

نمایش‌های «مستیزه‌جویانه» عصر ما از سر گرفته شد.

عروسکهای میخانه‌ها، چون به‌تئاتر‌های کوچك دوره‌گرد راه‌یافتند، به صورت گروههای نمایش درآمدند و برای خودشان سازمانی به‌راه انداختند. این تئاترهای دوره گرد برای خودشان شکل مشخصی داشتند و این شکل مشخص عبارت از قصرهای کوچکی بود که در دوسویشان دو برج سر برمی‌افراشت. این دو برج در این سر و آن سر قصر ساخته می‌شد و در میان‌شان دیواری دیده می‌شد که در وسط کنگره‌دار بود. (تصویر این تئاترهای دوره گرد را مینیاتوری که در یکی از کتابهای خطی قرن چهاردهم فرانسه نگاشته شده است، نشان می‌دهد) و در این جا باید بگوییم که آدمك‌های پانتومیم‌های تورات، رقته‌رفته، به‌صحنه‌های مقدس پای نهادند.

در سال ۱۴۴۳، در کلیسای سن‌ژاك در شهر دیپ، در اثنای برگزاری نمازی به‌پاس معراج حضرت مریم، صحنه‌ای برافراشته شد که به‌سقف می‌رسید و تمام نمایش ـ یعنی پرواز فرشتگان، عروج حضرت مریم و خدا که برتخت خود نشسته بود ـ به‌وسیلهٔ عروسکها و مجسمه‌های جاندار و گردان انجام پذیرفت. این نماز ـ یا نمایش دیپ ـ یکی از نمایش‌های تئاتر مذهبی با عروسکهای قرون وسطی بود.

کلیسای آن دوره، اگرچه با نمایش‌های هرزه و بیش از اندازه مخالفت داشت، از ارزش آموزشی هنر و تئاتر آگاه بود و چنین می‌پنداشت که در سایه عروسکها بتواند هرزگی نمایش‌های عوام را درهم بکوبد. به‌این ترتیب، تئاتر عروسکی جزء مکمل درام مذهبی قرون وسطی شد.

حتی در انگلستان که گاهی نمایش اسرار و به‌زبان دیگر «تعزیه» تا اندازه‌ای مختص هنرپیشگان واقعی بود، «میلاد مسیح» پیش از آنکه به‌توسط هنرپیشگان حقیقی نمایش داده شود، همیشه تیول عروسکها بود. حتی عروسکهای چوبی چنان با این تعزیه پیوندی نزدیك یافتند که «مریمهای کوچولو» خوانده شدند.

در اواخر قرن پانزدهم که عروسکها ـ در برابر سلطهٔ مضحکه و ابتذال ـ از کلیسا رانده شدند، دوره تازه‌ای برای نمایش عروسکی آغاز شد. نمایش‌ها به کوچه و خیابان، به‌میخانه‌ها، به‌بازارهای روز و جشن‌های عوام انتقال یافت و شهرت و آوازه‌ای پیدا کرد. سبکهای تازه‌ای به‌وجود آمد و برای عروسکها عصر جدیدی آغاز شد.

زیورها و پیرایه‌های تازه

در میان انقلابهای گوناگون فرهنگی که در عصر ما رخ داده است، انقلاب عروسکها نادیده مانده است. با اینهمه، انقلاب عروسکها ابعادی غول‌آسا پیدا کرده است و صرف نظر از افزایش قهرمانها، به مرحله‌ای رسیده است که تئاتر عروسکی‌را رقیب خطرناك تئاتر زنده کرده است.

در این چند سال گذشته، عروسك در نمایش‌های دوگروه نمایشی ـ تئاتر عروسکی میخائل مشکه و تائن و عروسك پیتر‌تومان ـ نشان داده است که در زمینهٔ بیان امکانهای بیکرانی دارد.

نمایش «سلطان اوبو» که در حدود دوازده سیزده سال پیش به‌صحنه آمد، نمونه‌ای از روش‌های تئاتر عروسکی میخائل مشکه ـ یعنی «ماریونت تئاتر» را عرضه می‌داشت.

مشکه، در کاربرد عروسکها، ازجنبه غرابت و مضحکه‌ای که در نمایشنامهٔ آلفرد ژاری می‌بینیم، کاسته است، و برای حصول این منظور، بوی تای زنندهٔ این اثر «المتنجنده» را پنهان داشته است... وبرای آنکه جنبه‌های سوررئالیست این اثر را نمایانتر کند، کم وبیش در همه‌جا از عروسکهای «کنایه‌آمیز» یا انتزاعی استفاده کرده‌است. حتی منطق قدرت اوبو، یعنی طرز تفکر «ازهم‌گسسته» این دیکتاتور، طبق رابطه‌بسیار روشنی که از لحاظ بیان واز لحاظ بصری



عروسکهای راجستان (یکی از ایالتهای هند) که کات‌پوتلی خوانده می‌شوند خاطرهٔ آئین‌های کهن را زنده نگه می‌دارند و در پایان زندگی‌شان، به دست امواج شطی مقدس‌داده می‌شوند.



▲ نمونه‌ای از عروسکهای خاور دور.



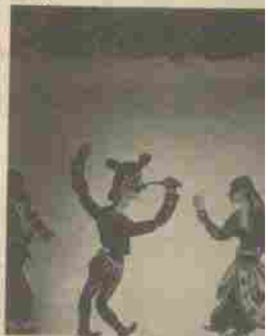
▲ از درون فریاد برون، ای پانچ فاتح، من باچه شادمانی نگران تاخت‌وتاز دیوانه‌وار تو هستم»
«پانچ» که باید پسرخالهٔ گینیول و هانسوورست، و پتروشکا و کاسپارخ شمرده شود مظهر تودهٔ مردم در انگلستان است... عروسکی بسیار شوخ و درنده است



سکهای تایلندی لباس‌های فاخر و مجلل می‌پوشند.



ه‌هائی از عروسکهای بی‌جسم یا ارواح مازی



نمونه‌ای از عروسکهای ترکیه یا قراگوز معروف.

ه‌ای از عروسکهای خوشگل مونیخ.



در میان هست، شرح داده شده است. نقش‌های پدر و مادر اوبو، به‌عهده هنرپیشگان گذاشته شده، در مقابل، نقش‌های سرداران، سپاهیان، دهقانها، و دیگران به‌دست لعبت‌هائی سپرده شده بود که به‌شکل آدمکهائی بریده بودند و به‌طرق گوناگون به‌آنها جان داده بودند. پس، تفاوت واختلاف بارز اجتماعی قهرمانها، با ابعادی که بر مبنای سلسله مراتب استوار است، نشان داده شده بود. بعد سوم فقط به موجوداتی که طبقه حاکمه را تشکیل می‌دهند، تعلق داشت و توده مردم، سیمائی گروهی و دوبعدی بود.

در نمایشهای گروه نان و عروسک، ومثلا در نمایش معروف «مردم برای گوشت گریه نمی کنند»، رابطهٔ هنرپیشگان و عروسکها، بس گویاتر از رابطه‌ای است که در نمایش سوئدی سلطان‌اوبو وجود داشت: در بودن دوئی و روابط متقابله‌ای که دو عنصر نمایش در صحنه با هم دارند، شاهد استقرار مبادلهٔ دامنه‌دار و غیر مترقبه‌ای در زمینهٔ حالت قیافه و زبان می‌شویم که هر دو عامل را از روشها و نحوه‌های کپی‌عکس‌العمل دور می کند. عروسکها که گاهی دو متر قد دارند، می‌توانند لباس داشته باشند یا لخت باشند، بخورند یا بنوشند. اما حالت‌های قیافه تغییر نمی‌پذیرد، سر عبارت از نقاب یا ماسک است. هنرپیشه، به‌سهم خود، هر گز نقش معین وقطعی ندارد، زیرا که کارگردان عروسکها، موسیقی‌دان، تکنیسین، رقاص و هنرپیشه هم هست.

از سوی دیگر، هرعروسک مجموعهٔ حرکات خاصی دارد و این حرکتها به‌حکم ساختمان خاصی که دارد، انجام می‌پذیرد. کارگردان برای احتراز از حرکتهای تندی که عروسکهای کهن، به‌آن وسیله، به تقلید زندگی می‌پردازند، حرکتهای بی‌اندازه آرام و آهسته را به‌میان می‌آورد واین حرکتهای بسیار آرام و آهسته هنرپیشگان را هم مجبور می کند که بیانی سلیس داشته باشند. در واقع، پتر شومان عقیده دارد که حرکتهای بدن انسان بسیار پیچیده است، جزئیات هماهنگ جسم زنده، در صحنه، مجموعه‌ای یک دست و متجانس به‌بار می‌آورد. بعکس، حرکت عروسک ساده‌وابتدائی است و جزئیات کمتری دارد، واز اینرو، نسبتها وقدرتها، از این راه، افزایش می‌یابد.

نه‌بازیچه نه هنرپیشه

پس، تجدید حیات عروسک درعصر ما، به‌مقیاسی وسیع، بستگی به‌بحران هنرپیشه دارد. چنانکه درسلطان اوبو، مشکه‌دیدیم، عامل زنده چندان کاستی پذیرفته است که در صحنه به‌صورت «بعدی دیگر» درآمده است و چنانکه در نمایشهای «نان‌وعروسک» پترشومان دیده‌ایم نیرومندتر شدن زبان عروسک مایهٔ این شده است که زبان هنرپیشه هم باایجازی که پیدا می کند، پیراستگی یافته. واکنون همین مسائل یعنی کاهش عامل زنده در صحنه، و نیرومندی زبان عروسک، عناصر متشکلهٔ معانی و بیان «تئاتری» را بوجود می‌آورند که به‌هرعامل صحنه چنانکه باید و شاید مقام و منزلت و قدرت می‌دهد.

نمایشهای مشکه هم، از لحاظ تاریخی، سوابق روشنی دارد. در یکی از نمایشهائی که به‌المپیادها تخصیص داده بود و به مناسبت بازیهای اولمپیک در مونیخ نشان داده شده، برای آنکه بتواند از راه کاربرد عروسکهای «پاپ» و بیگانه به‌میان جماعت قلعهٔ ورزش راه بیابد وتمثیلهای سیاسی‌اش را بسرعت و عقلاً در آنجا نمایش بدهد، بجاست از تئاترهای تازهٔ عصر ما، یعنی تئاترهای «استریت‌جوگل» توسل جست اما در عین حال، در نمایش عروسکی به‌بعد تازه‌ای هم دست یافت ونمایش عروسکی را بنمایش عوام درآمیخت. مشکه، دراینجا، از تئاتر چینی، تئاتر کیسه‌ای، و نمایشهائی که در قرن نوزدهم در میدانهای شهرهای آلمان داده می‌شده، الهام گرفت.

در سایهٔ «تئاتر کیسه‌ای» که اسم خود را از پارچه‌ای که وسیلهٔ پنهان شدن حرکتنده می‌شود برگرفته است، عروسکهای گوناگون ریوورچیسو در قرن گذشته، تئاتری به‌راه می‌انداختند که به‌ساده‌ترین صورتها درآمده و به‌مرحلهٔ پدیدهٔ خنیاگران رسیده است. مرشدی که دستها و پاها و زانوها وآرنجها و سرش را برای ازبرخوانی، نوازندگی و به‌حرکت درآوردن عروسک به کار می‌برد، موضوعی را به میان می‌آورد که با تبلیغ بلافصل و خودرسیدن تطابق دارد.

جدا گوزاه در «مدح عروسک خیمه شب‌بازی» به‌توصیف این مطلب پرداخته است:

کمدی عروسکها، مثل ترانه‌های مردم، در میدان تولد می‌یابد و مثل ترانه‌های مردم، فی‌نفسه، قدرت گویائی مقاومت‌ناپذیری دارد. این بازیچه‌های پیش پاافتاده گاهی از مسالهٔ بسیار باریک و اجتماعی «دادن» و «داشتن» حرف می‌زنند.

گوردون کریگ در سال ۱۹۰۷ (در کتاب هنرپیشه وبرتر از عروسک) بازیگر دلخواه وایدال را بازیگری می‌داند که بیجان اما مثل موجودی زنده و به‌هرشکلی درمی‌آید. کریگ خطاب به هنرپیشه‌ای خیالی چنین می‌گوید: — «اگر می‌توانستی بدنت را به‌صورت دستگاهی درآوری یا به صورت مادهٔ بیجانی چون خاک رس درآوری، واگر بدنت می‌توانست برای هر حرکتی از تو فرمان ببرد، قادر می‌توانستی باشی که اثر هنری بیافرینی. زیرا که، در آن‌صورت، تنها در عالم رویا فرو نمی‌رفتی، می‌توانستی نقش خود را بدرجه کمال بجای بیاوری، هرآینه می‌توانستی این عمل را بی‌پایان تکرار کنی.»

کارگردان انگلیسی برسینهٔ هنرپیشه آتشین مزاج و هیجان‌زده‌ای که طبق‌اصول قرن نوزدهم پرورش یافته است، دست رد می‌زند واین نفی وانکار که با جدل همراه است، فضائی برای خود به‌وجود می‌آورد و سیاست ناتورالیسم و هرگونه هنری را که پیرو جمالشناسی تقلید زندگی است، به شدت وخشونت به‌باد انتقاد می‌گیرد.

در اوایل قرن بیستم، انقلابی در همهٔ هنرها پدید آمد که به‌موجب آن هر چیزی که «گروهی»، «فردی»، و «طبیعی» باشد هرگونه توازن و هماهنگی را از میان می‌برد ودر آن هنگام جریان هنری تازه‌ای گسترش یافت که می‌خواست «تصویر» را ساده‌تر کند و از این راه جنبهٔ ترتیبی به‌آن بدهد. تئاتر در تکامل این جمالشناسی تازه مشارکت جست و کوشش بسیار در این راه به کار برد. بدینگونه بیانها و زبانش به‌عقل ومنطق نزدیکتر شد واین تمایل به‌میان آمد که هنرپیشه به‌صورت «حضور جسمانی» ساده‌ای درآید واصل، در بازی‌او، حرکتهائی باشد که اعضاء بدن صورت می‌دهد.

در اینجا بود که هنرمند و کارگردان تئاتر با علاقه‌ای دیگر به‌سوی نمایش عروسکی روی آوردند. عروسک، دراین جریان تاریخی و فرهنگی، ابتداء مظهر رویائی تازهٔ جهان و زندگی شد و پس از آن مرحله بود که پایه‌ای برزمینه‌های تجربی وانتزاعی «کلی» و کاندینسکی و موهولی‌ناگی و باوهاوس قالب هنری یا یکی از صوروالشکال تئاتر شد و «صورت ملموس فلسفی» و علامت ایدئولوژیهای عصر خود درآمد.

در واقع، ولادیمیر سوکولوف، فیلسوف و کارگردان عصر ما، در کتاب «اندیشه‌هائی برای تئاتر عصر ما» که مبتنی بردینامیک موسیقی است به مفاهیم عرفانی کهن تئاتر عروسکی باز می‌گردد. «انسان که تشنه آزادی و آفرینش هنری بود تئاتر عروسکی را بوجود آورد. بدینگونه خویشتن را از چنگ اعتقاد به ستمگری و سنگینی سرنوشت آزاد کرد و برای آنکه بچنین استخلاصی توفیق یابد، بازیگرها و قهرمانهائی وابسته بخود بوجود آورد و اراده و منطق و جمالشناسی خود را بدنیای این بازیگرها و قهرمانها انتقال داد. وخلاصه، خدای کوچکی شد که بردنیای خود فرمانروائی دارد.»

وقتی که درعرصهٔ طبیعت وحش، به نحوی سریع و قطعی از هم تفکیک یافتند وتئاتر منحصراً بعرصهٔ هنر و جمالشناسی پیوست، عروسک پای به‌میان نهاد و حدود استقلال وحتی قدرت جادوگرانه انسان را تعیین کرد، در صورتی که هنرپیشه مظهر آن تمائی شد که ما را بسوی آشفتگی حسی و تداخل غیر مشروع زندگی در هنر دعوت می‌کند.

تئاتر برروی انگشتان

و «انقلاب فرهنگی» عروسکها درقرن بیستم زادهٔ همین جنبش کلی بود. درهمین‌گونه، وضع کاملا دیگرگون شد، دیگر از دورهٔ باستان که عروسک، در معبدها، برای گول زدن جانماز آیکنی‌ها به کار می‌رفت، اثری بجای نماند و دوره‌هائی چون قرن هیجدهم که عروسک را مثل «غول بچه‌ها» برای گول زدن تماشاگران به کار می‌بردند، به دست فراموشی سپرده شد.

در همان زمانی که درتئاتر هنرپیشگان خاصی به‌عنوان «فاصله» یا «تئوریه» به کار بسته می‌شد که در سالهای ۱۹۲۰ از طرف برتولت برشت عنوان شده بود، تئاتر تازهٔ عروسکی نیز کوشش به کار می‌برد تا اوضاع و احوال بوجود بیاورد که در میان تماشاگران و صحنه فاصله‌ای انتقادی برقرار کند.

جریانهای تازه‌ای که بنام تئاتر تجربی پیدا شده است این اوضاع و احوال را بدو طریق بوجود می‌آورد: یکی آنکه عروسک را به‌منتهی درجه به‌سوی سادگی می‌برند و بازی پیراسته و نمونه‌ای به‌آن می‌دهند، و از سوی دیگر، در جریان حرکتهائی که به‌عروسک داده می‌شود، پرده و حجه‌های نمایش کنار گذاشته می‌شود و این حرکتها اغلب با دخالت هنرپیشگان انجام می‌پذیرد.

«گروش» و کوکوشکا نمایشهای عروسکی خودشان را به شکل نمایشهای دادا درآوردند. گریبل و کوتزه روایتی از لوهنگرین واگنر را بصحنه آوردند که از دادائیسم الهام گرفته بود. در سالهای ۱۹۲۰، آپیا با کارگردانی که کارگردان نمایش عروسکی بود، همکاری کرد. بلاچر عروسکهای هندسی ساخت.

سرگی اوبرازتسف، کارگردان تئاتر عروسکی، به‌منتهی درجه در راه سادگی و پیراستگی پیش رفت. این کارگردان روسی عروسکها را کنار گذاشت و فقط دستهای عروسکها را به‌کار انداخت و حالتهای دراماتیک خارق‌العاده‌ای بهاین دستها داد. اوبرازتسف درباره تئاتر عروسکی عقیده‌ای دارد که از علم کالبد شکافی سرچشمه می‌گیرد، و کوشش می‌کند که تنها از راه «حرکت» تصویری در مخیلهٔ تماشاگر بهبار بیاورد... این صناعت که از طرف شخص اوبرازتسف «دست عروسک» خوانده شده است، از طرف تئاترهای دیگر هم پذیرفته شده است و امروز به‌صورتهای گوناگون عرضه داشته می‌شود. در تئاتری که گرهارد شتینگ بنام «تئاتر به‌روی انگشتان» دارد، «تئاتر به‌روی انگشت» به درجه‌ای از کمال رسیده است که بندرت می‌توان دید. این کارگردان آلمانی تئاتر عروسکی، برای آنکه ارتباط و انسجامی در میان حرکت و حرکت بوجود بیاورد، زبان «طبیعی» را کنار گذاشته وزبانی ساخته است که منحصراً جنبهٔ موسیقی دارد. حتی خود «سخن» نیز ساده و پیراسته شده است.

روش حرکت در جلو چشم نیز که کارگردانان تئاتر عروسکی برای نشان دادن خودشان و بارآوردن تئاتری مستقل در پیش گرفته‌اند، در قرن بیستم رواجی بسیار نتیجه‌بخش پیدا کرده است و مخصوصاً در مواردی که هنرپیشه و عروسک باهم به‌کار انداخته می‌شوند، توفیق‌هائی یافته است. «نان و بازیچه» اگر چه نمونهٔ شایستهٔ توجهی در این زمینه می‌تواند باشد، هنوز در این عرصه مرحله‌ای پیش است.

جسمی عجیب خوانده شده بودند... همان شاعری که تخت کفشهایش از «باده ساخته شده بود»... و چنین می‌گفت «هستی ما در تفریح، در رویای عشقها، نوایها وجهان‌های قرابت نشان و در کشمکش با خواهر دنیا خواهد بود» وشاید زیرورو کردن دنیای خواهر وظیفهٔ عروسکها باشد.

زندگی ما در تفریح خواهد بود

من، به‌حکم نمایش‌هائی که‌جشنواره در نظر گرفته بود، به‌تماشای تناسخ‌های گوناگون عروسك رفتم، به‌ندرت گرفتارملال شدم. گاهی از ناهمواری دلخور شدم اما اغلب مشتهای وجد وسرور به‌من دست‌داد، واکنون که آن دقایق خجسته وشیرین را به یاد می‌آورم، از خود پرسشهائی دارم، ای عروسك تصرف‌ناپذیر، ترا با چه سختی می‌توان به‌دام انداخت؟ و پیش از هرچیز بگو ببینم کیستی...

هرپیشه احتیاج به‌صحنه دارد، در صورتی که عروسك به‌چارچوبی خرسند است. شاید عروسك تصویری بیش نباشد؟ با اینهمه، تصویری متحرك است. در آن فضای بسیار تنگ که قصر کوچك کهن، بداو ارزانی می‌دارد و بچه‌ها خوب با آن آشنائی دارند، به‌حرکت درمی‌آید... این همان تئاتر کوچك است که برخی ازشعبده‌بازان در بازیهای ملی علم می‌کنند... و عروسك به‌حکم همان حرکتی که دارد،این توهم را به‌بار می‌آورد که موجودی زنده است، چندانکه انسان بخیال، ساقه‌ها یا‌حشی را که در جلد عروسك پنهان شده است، فراموش می‌کند، وبه‌این ترتیب، رویای دیرین انسان، یعنی «آفرینش»، آفرینش حیات، تحقق می‌پذیرد.

با اینهمه، این کار اشکال بسیار دارد، زیرا که «مرشد» باید «ماده» را چنان تغییر شکل دهد که به‌صورت رمز وکنایه، به‌صورت تشبیه واستعاره و تمثیل درآید.

این عروسکی که گاستون باتی عروسك بازیگر نامش داده است، گاهی چندان نمی‌تواند سردستش را تکان بدهد. عروسکهای بلند آوازهٔ لریژ که به‌جشنواره آمده بودند و «اوزیهٔ دالمارکی» را درجریان جشنواره به‌صحنه آوردند، نشان دادند که اگر صناعت «دستکاری» و «وزروری» تقلیل یافته باشند، دروهای به‌قدرت تلقین عروسك لطمه نمی‌خورد. عروسکهای لریژ که از خواهران سیسیلی‌شان زمختر هستند و بیشتر از خواهران سیسیلی‌شان جنبهٔ آئینی دارند، حماسهٔ اوزیهٔ دالمارکی را زنده نگه می‌دارند... و همهٔ لذتی که انسان ازتماشای این نمایش می‌برد، زادهٔ جنبه‌های ساده و زودباورانهٔ رزمها است. آیا عروسك می‌تواند با حماسه سازشی داشته باشد؟

بلغاریها این نکته را با قریحه و استعدادی بیهمتا نشان دادند... تئاتر مرکزی عروسك‌های بلغار با قهرمان افسانه‌ای خود «کرالی مارکو» به شارلویل آمد، واگرچه حرفها بزبان بلغاری زده می‌شد، قدرت تجسم به‌اندازه‌ای بود که انسان متوجه‌این مسأله نمی‌شد.

آنچه در اینجا به‌کار می‌رود، چوبی است که به‌جای بدن به‌کار برده می‌شود... به‌تن هریك از این چوبهای غول‌آسا لباسی پوشانده‌اند که از گونی‌دوخته شده است و عروسکهائی را که به‌این ترتیب ساخته شده‌اند، به‌منتهی درجه شکل ساده‌ای داده‌اند. شخصیت‌هریك ازعروسکها به‌وسیلهٔ نگاهی که دارند نشان داده می‌شود. بازوهای آنسان دستهائی که دستکش دارند و براز انگشتری هستند به‌این ترتیب قهرمانها را تکمیل می‌کنند و به‌عنوان علامت قدرت نمایان می‌شوند. این جزئیات بیشتر از هرگونه سخنی برانسان تسلط می‌یابد. فیم نمایش حماسی در سایه علامتها و رمزها و کنایه‌های بی‌شمار و بی‌پایان امکان می‌پذیرد، مرکوب عثمانی به‌خزنده شباهت دارد و تنفری را که می‌خواهند از دشمن بی‌احساس خشن و سنگدل و آوازهٔ بی‌رحم داشته باشیم، دوچندان می‌کند. بلژیک، دورو

بازیچه‌هائی که‌محل سکونت آدم‌ها هستند

کشورهائی که در آن سوی پردهٔ آهنین قرار گرفته‌اند در سایه بازیهائی که به‌اتفاق هرپیشگان انجام می‌گیرد به‌تهیه و تدارك انواع و اقسام نمایشهای عروسکی توفیق یافته‌اند و مخصوصاً، لهستان در این زمینه، به پیروزیهائی شگرفی دست یافته است. حصیری بسیار درشت که طبق حرفهٔ کهن زنبیل بافی بافته می‌شوند وهرپیشگان حقیقی در درونشان می‌نشینند شهرتی دارند. هرمندی که این «بازیچه‌ها» را به وجود آورد، آدام کیلیان بود و این کار زمانی صورت گرفت که آدام کیلیان درصدد برآمد که یکی از نمایش‌های عروسکی گروه لالکا را کارگردانی کند. گروه «گروتسکا»ی شهر کراکووی برسر بازیگران‌خود ماسك‌هائی بسیار درشت می‌گذارد و به‌این وسیله جنبه رمز و کنایه‌ای به‌بازیگران می‌دهد که به‌رمز و کنایه‌ای که در عروسکها هست، شباهت دارد. بعلاوه، در سایهٔ این حقه، می‌توان به‌وسیلهٔ یك هرپیشهٔ نقابدار یا بی‌نقاب نقش دو قهرمان را بازی کرد.

در ایتالیا، تنوع عظیم صنعت‌ها و هنرهای ابداعیائی که در قرن بیستم در دنیای تئاتر، در صحنه نمایش عروسکی، صورت گرفته است، گاهی جز برای «تئاتر زنده» ثمره تازه‌ای به‌ارمغان نیاورده است. صرف نظر از گروه عروسکی تورینو به کارگردانی جوانی مودری و کارگاه نمایش عروسکی اوتللو سارتس که نمایش‌های جانانه‌ای می‌دهند و «ارزش تمثیلی» و «ارزش بیانی» تئاتر عروسکی را با شعور و فراست بسیار زنده می‌کنند، باید گفت که تئاتر عروسکی ایتالیا گرفتار انحطاط تام و مطلق شده است.

عروسکهای ایتالیا، در عصر ما، جنبهٔ فولکلوری و کلاسیك پیدا کرده‌اند ومشتری‌هائی که به‌تماشای برنامه‌های این عروسکها می‌آیند، منحصراً بچه‌ها هستند. و گناه این انحطاط به‌گردن گروههائی است که جنبه خانوادگی دارند و هنوز هم که هنوز است، شمارشان در این مملکت نسبتاً بسیار است (و ناگفته نماند که این گروهها وارث هنر و لوازم و وسایلی هستند که از پدرها به پسرها رسیده است.)

این «دودمان‌های دنیای تئاتر» ازترس آنکه از تخت پادشاهی خودشان به‌زیر بیایند، در آن واحد، منطق موزه‌ها و منطق سنت را به‌عهده گرفته‌اند. پای نهادن عروسك به‌دنیای تلویزیون، به‌طور کلی، به زبان تئاتر عروسکی خاتمه یافته است. در سنتهای پارسائی کوشش کرده‌اند که نقصها و عیبهای عروسك‌را پنهان‌دارند، درصورتی که همین نقصها و همین عیبها، مایه قوت و قدرت عروسك و مظهر جوهر پیهمتائی است که عروسك از لحاظ هنر نمایش در نهاد خود دارد.

یگانه جائی که هنوزهم شایسته‌ترین جا برای تجدید حیات عروسك می‌تواند باشد، صحنه است... زیرا که در همینجا است که هرپیشه ـ اگر خواسته باشد ـ می‌تواند عروسك شود و عروسك هرپیشه‌ای بزرگ شود.

جشنوارهٔ بزرگ درشارلویل ـ مزیر

از روز بیست ودوم تا روز بیست و هشتم سپتامبر سال ۱۹۷۲، سکنهٔ شارلویل مزیر درهای شهرشان را بـه روی هزار میهمانی که برای شرکت در جشنوارهٔ جهانی تئاترهای عروسکی آمده بودند، باز کردند. از سال ۱۹۵۹ که شهر پاریس، گروههای بسیاری از دنیای تئاتر اشباح و تئاتر عروسکی را درچارچوب«تئاتر ملل»پذیرفت، فرانسه چنین تجمعی از کارگردانان تئاتر عروسکی ندیده بود، سی‌وهفت ملت دراین جشنواره شرکت داشتند و بیشتر از شصت نمایش در گوشه‌وکنار شهر داده شد.

شیفتگان ودلباختگان «دنیای خیال» در شهری که گهوارهٔ آرتوررمبو باشد، به



عروسك اسرائیلی



عروسك بلغاری



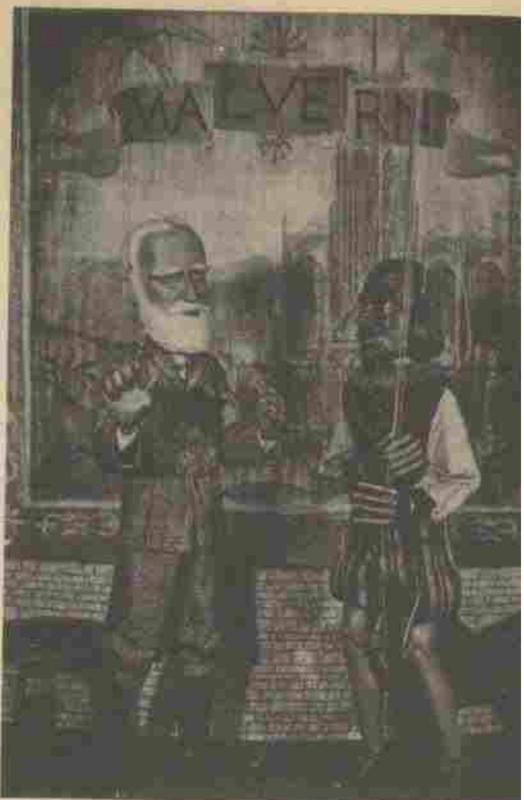
...ستهای «ایوزولی» مثل گل در فضا شکفته شده‌اند.



مخلوقات افسانه‌ای تئاتر عروسکی بلغار



...ره‌ای از عروسکهای کیلیان مجسمه‌ساز ... و مورانع نقاش



...شکان کوچك برای یکی از نمایشنامه‌های برنارد‌شاو ▲



...کشور گوته (که خود یکی از دوستداران عروسك بود) تئاتر کوچك یا تئاتر‌عروسکی ...کوته خوانده می‌شد. در قرن نوزدهم دنیای پراز قرابت باپالشنیت تصادف با ...وسك‌های توام به بار آورد. این دو عروسك نمونه‌ای از عروسکهای باپالشنیت هستند.

دکور تا حد امکان کاهش یافته است و همراه با زیبائی حادثه وداستان را پخش می‌کند. چه کسی می‌توانست باور کند که عروسکها بتوانند چنین عوالم سترگ و غول‌آسا را شرح بدهند؟ چنان گمان می‌رود که «الکساندر نوسکی» ایزنشتین رقیبی پیدا کرده است.

پس، قدرت تلقین عروسك در کم و بیش بودن شباهتی نیست که با واقعیت‌داشته باشد. چنین به‌نظر می‌آید که آندره تالون کارگردان خوش قریحه و خوش استعداد تئاتر عروسکی با آن عروسکهای چوبی‌اش به‌تمام چیره‌دستی و مهارت خود افتاده باشد. آندره تالون این نکته را پنهان نمی‌دارد که نمایش‌هائی برای موزیکهال فراهم می‌آورد... فیلیپ ژانتی هم دعوی دیگری ندارد اما نشان داد که می‌تواند کاری دیگر هم صورت بدهد. برنامه‌ای که به‌نام شترمرغ‌ها داشت، بی‌اندازه غریب و خنده‌آور بود... این موجودات عجیب و رنگین، در زیر نوری که بر رویشان می‌تابد، رقص‌ها می‌کنند، در فضا بی‌حرکت می‌مانند، به «سنگینی» ما و به «حماقت ماه» طعنه می‌زنند. اگر گردن‌شان را دراز کنند، چشمهایشان از حدقه در می‌آید، منقار عریض و درشتشان باز می‌شود، پاهایشان به‌روی هم چلیپا می‌شود، یا سرشان در زیر پرهایشان پنهان می‌شود. و این حرکتها به‌شکل زبانی بصری در می‌آید که همه از آن سر در می‌آورند. طراحی که در زیر این پرهای پرندگان هوشیار و شوخ نهفته است، از همهٔ بازیهائی که از دست این عروسکها برمی‌آید سرگرم‌کننده‌تر است.

عروسکهای رؤیا و عروسکهای دیگر

عده‌ای از گروههای نمایش عروسکی دنیا داستانهای زیبائی برای بچه‌های خوب حکایت کردند و این داستانها را با سبکی نزدیك به‌سبك داستان مصور باز گفتند. و کامیابترین گروه، گروه کاناداریکای بخارست بود که با دو بچه‌ببر خود «تینگرا و آلیگره» به جشنواره آمده بود. نمایش این گروه مایهٔ حظ بصر بود. همهٔ حیوانات جنگل دل از کف تماشاگران می‌بردند. و از این گذشته مایهٔ لذت روح هم بود... زیرا که زبان فرانسه به لهجهٔ رومانی در آمیخته بود و حلاوتی دیگر پیدا کرده بود... گوش هم از این نمایش لذت می‌برد... زیرا که کاربرد سازها در شیوه‌ای استادی صورت گرفته بود.

تئاتر پراگ با دو قهرمان مضحك و حتی غریب خود که به‌دست یوزف اسکوپا آفریده شده‌اند، به‌جشنواره آمده بود... یکی از این قهرمانها اشپیبل و دیگری هورویتك بود، پدر و پسری که عروسکهای نخی هستند... نیمی انسان و نیمی گوساله‌اند و چنان شوخ طبع هستند که همتائی برای‌شان نمی‌توان پیدا کرد... درست است که حرفها وحشتناك بود اما باید اذعان داشت که این نمایش بچه‌ها جنبه‌ی قراردادی داشت... چکوسلواکی که سرزمین برگزیدهٔ تئاتر عروسکی است، بهترین نمایش خود را در این جشنواره به‌ما عرضه نداشت.

گاهی برخی از کارگردانان تئاتر عروسکی هاله جادوگرانه‌ای را که درپیرامون عروسك هست از میان می‌بردند و در صفحه پدیدار می‌شدند... چرا باید رشتهٔ بازی را گسست و نخها و ساقه‌ها و پایه‌ها را به‌مردم نشان داد؟

گروه دانمارکی که اسم خود را «دیوانه‌ها» گذاشته است، همهٔ حقه‌ها را کنار گذاشت و از بچه‌ها خواستار شد که در طرح و تکوین نمایش مشارکت داشته باشند. و این کار با ظرافت بسیار صورت گرفت. و ژاپنی‌ها، یگانه کسانی بودند که با «اوتومه - بونراکو»ی خودشان سحرهای نشان دادند.

عروسك تا اندازه‌ای مرشد را پنهان نگه می‌دارد و وحدتی کامل عیار به‌بار می‌آید. پل کلودل که یکی از شیفتگان تئاتر عروسکی اوزاکا بود چنین می‌گفت: «موضوع شعر، دنیای اشیاء ناپیدا است.» نمایشی که از طرف گروه «هیتومی‌زا»ی توکیو داده‌شد، یکسره در غیرواقعیت شناور بود. «جوروریکه» یا به‌پای نوازندهٔ «سامیسن» [ساز بانژو مانند ژاپنی] از برخوانی می‌کند یا آوازهائی می‌خواند که گوئی سرگرم زبورخوانی است و به‌این ترتیب باعث می‌شود که صحنه رنگ و بوی ریاضت پیدا کند. در این‌جا آنچه گفته می‌شود وآنچه صورت می‌پذیرد، باریك‌بینانه از هم جدا شده است... و این نمایش نمایشی است که مردم باید در جریان تماشای آن تخیل خودشان‌را به کار اندازند.

تئاتر گروتسکای کراکووی «یانکوی نوازنده» را به‌صحنه آورد که در فضائی شاعرانه شناور بود و به‌آن مرحله‌ای رسید که شعرا گرامی‌اش می‌دارند. موسیقی در این نمایش برهمه چیز تسلط دارد و رفته رفته مظهر یانکو می‌شود واسانه‌را افسونزده می‌کند... و موسیقی که در این جا نواخته می‌شود موسیقی عصر ما است... موسیقی بسیار زیبا و بسیار سوداززده است.

نوآوری گروه، در این جا، در دوگانگی صحنه بود... فضای کهن عبارت از پنجره‌ای است که به‌سوی دنیای خوشبختی، دنیای یانکو و دوستانش باز می‌شود. نقاب‌های سحرکی پدیدار می‌شوند و با آن قیافه غریب و زننده‌ای که دارند خشونتی را که برسر یانکو فرود می‌آید نشان می‌دهند... همان یانکوئی که مظهر پاکی و بیگناهی و زودشکنی و مهربانی است...

این عروسك عروسکی شاعرانه، و حتی جادوگرانه است.

گروه نمایش «یوکه» که از توکیو آمده بود صحنه را با ارواح واشباح انباشت. دیگر خبری از سخن و موسیقی نبود. آنچه در میان بود جهانی تاریك بود که رقصی اضطراب‌آور و غول‌آسا و آشفته به‌نور در آن صورت می‌گرفت. تماشاگر ناگهان به لرزه می‌افتاد، پایش در می‌رفت و یکباره خویشتن را در آستانهٔ اساطیر خود می‌دید...

آیا کارگردانان نمایش عروسکی جادوگرانند؟ وقتی که سروکارمان با اپوزولی بیفتد به‌جائی می‌رسیم که چنین گمان ببریم... و چنین می‌نماید که این مخترع بادور حیات تازه‌ای به‌عروسك داده است، و بهتر از هر کسی می‌داند که‌هستی عروسکها تا چه اندازه به‌تخیل مردم بستگی دارد.

نگاه کنید!.. ببینید! کهنه‌پاره است! یا چوب و تخته است!

دستم در کیسه فرو می‌رود، انگشت ابهامم در سر میان تهی فرو می‌رود، شست و انگشت ابهام آستین‌ها را پر می‌کنند. اگر عروسك خوشگل و پر زرق و برقی را نشانتان بدهم که به‌وسیله قرقره‌ای کار می‌کند، نمی‌توانید فراموش کنید که عروسکی دیده‌اید در صورتی که عروسکهٔ من همهٔ حرکتهای مرا به‌جای می‌آورد، می‌رود، می‌آید، سلام می‌دهد، کشیده می‌زند و کشیده‌اش را هم باخوشی و شادمانی یا غم و نومیدی می‌زند.

از گفته‌های ژرژ ساند
که علاقه‌ای به «تئاتر کوچك»
در دلها برانگیخت

اتحاد شوروی

بقیه از صفحه ۱۹

«ویدیش» خوشحال میشود بطوریکه ظاهرا احساس ناراحتی هم میکند. بعد اورا به خانه ییلاقی‌اش در اوسنووف میبرد، ودرآنجا نیز مادرش سکوت میکند. سپس با یک هلی کوپتر با مادرش مستقیما بسوی شکارگاهش در سایدووف پرواز میکند و در حالیکه بخنود می‌بالد بخاری دیواری، تفنگهای شکاری وچیزهای دیگر را به او نشان میدهد، اما اینبار نیز مادرش چیزی نمی گوید.

سرانجام او که کاسه صبرش لبریز شده بود، ناچارانه از مادرش میپرسد «مامان، درباره اینها چه میگوئی؟»

و مادرش پس از درنگی کوتاه پاسخ میدهد «خیلی قشنگند، اما اگر کمونیستها برگردند چی؟»

محله‌های بزرگ داچا در تپه ماهورهای غرب و جنوب‌غربی مسکو واقع‌اند. مشهورترینشان نزد خارجیان محله‌ی مسکونی نویسندگان در «پردلکینو» هست، زیرا بوریس پاسترناک در آنجا مرده است و میتوانست اما «یفتوشنکو» نیز در این منطقه داچاهایی برای سردبیران خود دارد. ویکتور لوئیس نیز که در غرب بعنوان مامور ویژه‌ی سازمان جاسوسی شوروی شناخته شده است، در همینجا خانه‌ای دو طبقه، بزرگ و زیبا با بخاری دیواری از چوب درخت بلوط، سونا، یک زمین تنیس که در زمستان میتوان از آن برای پاتیناژ استفاده کرد، دارد. اتاقهای این خانه با تصاویری از حضرت مسیح، مریم و قدیسین تزئین یافته‌اند.

در نزدیکی «اسپنکویه» که بزرگترین [illegible] یکی از شاهزادگان بود اکنون داچاهای منطقه گورکی - ۶ ویژه‌ی امرای ارتش بنا شده است.

همه‌ی این محله‌ها فقط چند کیلومتر با هم فاصله دارند. محله‌ی «ژوکوکا» در نزدیکی «اسپنکویه» محله‌ایست که میگویند دختر استالین در آنجا زندگی میکرد. «ژوکوکا» منطقه‌ایست بس زیبا و فریبنده و مرکز ویلاهای بزرگان فرهنگ، ادب و رجال سیاسی. در اینجا میتوان کوچکی رأس هرم جامعه شوروی را دید. رانندگانی که از اینجا میگذرند و توریستهایی که از مسکو می‌آیند میتوانند در سمت راست جاده دهکده «ژوکوکا» را ببینند اما در سمت چپ جاده در اعماق جنگل دو دهکده دیگر بنامهای «ژوکوکای ۱» و «ژوکوکای ۲» وجود دارد. اهل محل «ژوکوکای ۱» را «سووُمین» می‌نامند که کوتاه‌شده‌ی عبارت «سوویت مینیستروف» یا شورای وزیران شوروی است. «سووُمین» ویژه‌ی وزیران دولت مرکزی و معاونان آنهاست. حصاری از آجر و دروازه‌هایی از آهن محوطه آن را احاطه کرده‌اند. تنها با کارت شناسایی میتوان داخل محوطه آن شد. در اینجا سلسله‌مراتب دقیقا رعایت میشود.

داچاها بر حسب مقام و منزلت افراد بین آنان تقسیم میشود. یکبار نویسنده‌ای که اطلاعات خاصی در این مورد داشت بلایی را که بر سر یکی از دانشمندان آمده بود برایم تعریف کرد. وی یکی از بلندپایگان دولتی بود که به معاونت وزیر برگزیده بودندش. بیدرنگ پس از انتصابش، پی برد که یک داچای دولتی در «سووُمین» برای وی در نظر گرفته‌اند. او عذر خواست و گفت هر چند که باعث افتخار اوست، اما وی در محله‌ی ییلاقی ویژه‌ی دانشمندان داچایی دارد که نه مایل است از آنجا نقل مکان کند و نه آنرا بفروشد.

هشداری که به او دادند، چنین بود: آیا منظورتان انتقاد از نظام «نومن کلاتورا» است؟! شما موظفید داچای شخصی خود را بفروشید و در داچای دولتی اقامت کنید، زیرا شما به روزنامه‌ای تعلق دارید که در آن کار میکنید و سرانجام او ناچار شد اطاعت کند. در این مورد گاه استثناهایی هم قایل میشوند، بطوریکه شخصیتهای بسیار مهم حتی پس از آنکه مقام خود را از دست دادند، میتوانند کماکان داچاهای خود را نگاه بدارند. مولوتوف، وزیر امور خارجه پیشین و مقرب استالین هنوز هم در «سووُمین» یک داچا دارد، همینطور ژوزف موروزوف، نوه استالین که یک پزشک است.

برای هیأت حاکمه شوروی همیشه جا هست

نخبگان شوروی که در داچاهای خود دور از انظار با اشخاص همتراز خود رفت و آمد دارند، از چنان زندگی‌ای برخوردارند که برای یک فرد عادی شوروی کاملا غیر قابل تصور است.

برای طبقه ممتاز همه چیز فراهم است. آنها میتوانند به داخل یا خارج از کشور سفر کنند، به موزیک غربی گوش فرا دهند، فیلمهای غربی تماشا کنند، فرزندانشان را به دانشگاههای معتبر بفرستند و یا در بیرون از منزل، در خلوت، غذای خود را صرف کنند.

بهشتیان در جامعه شوروی زندگی بشکوهی کاملا متفاوت جریان دارد. شیوه نخبگان و شیوه توده‌ها - با تفاوتهای اندک برای آنهایی که در حال ارتقاء موقعیت خود هستند.

یکی از راهنمایان جلب سیاحان شوروی به من گفت که مسئولان امر همواره وظیفه دارند در قطارها، در پروازها، در هتلها و در هر مراسمی برای هیأت حاکمه چندین صندلی را خالی نگهدارند. او گفت که در هتلها اتاقها را برای مقامهای بلندپایه خالی نگهمیدارند و به مردم جواب رد میدهند زیرا ممکن است هر آن سروکله‌ی اعضای هیأت حاکمه پیدا شود. در هواپیماها نیز وضع بدین منوال است. تنها زمانی که بلیطهای پرواز با تاخیر که احتیاطا کنار گذارده بودند از سوی اعضا هیأت حاکمه مطالبه نشد بیست ساعت پیش از پرواز هواپیما یا شروع برنامه تالار آنرا برای فروش عرضه میکنند. یا برعکس، آدم بدشانسی بلیط پروازش را در دست دارد، میخواهد سوار هواپیما شود که جلویش را میگیرند و به او میگویند تو نباید با این هواپیما پرواز کنی، ما صندلیات را لازم داریم. باید منتظر پرواز بعدی باشی. بدینسان این آدم بدشانس از سوی کنترل گیشه خویش پس رانده میشود و باید پنج تا شش ساعت منتظر هواپیمای بعدی باشد.

واقعیت این است و غیر از این هم چاره‌ای نیست. علاوه بر این تعداد زیادی باشگاه و رستورانهای خصوصی برای طبقه بالای جامعه دایر است تا آنها بتوانند بی‌دغدغه غذا بخورند، بی‌آنکه مجبور باشند چون مردم عادی شوروی در بیرون رستورانها به صف بایستند و سرویس بد و بی‌ادبانه را در داخل رستوران تحمل کنند. چنانکه در رستورانهای همیشه پر مسکو معمول است.

برای مثال بلندپایه‌ترین مقامها در ساختمان کمیته مرکزی حزب در هتل دوازده طبقه «کیسکی» که فقط برای اعضاء کابینه در نظر گرفته شده است غذا میخورند.

نخبگانی که در سلسله مراتب پایینتر قرار دارند، برای صرف غذا به باشگاههای اختصاصی گروه حرفه‌ای خود مانند «کلوپ اتحاد نویسندگان»، «خانه‌ی معماران»، «باشگاه افسران» و «خانه روزنامه‌نگاران» میروند و میتوانند خاویار، استیک وودکای درجه یک (که معمولا برای صادرات است) سفارش دهند و از آنان بسرعت و محترمانه پذیرایی بعمل بیاید.

فقط برژنف، کاسیگین و پادگورنی نیستند که در سفرها و برنامه‌های هنری از اولویتهایی برخوردارند. آنها میتوانند از لژ مخصوص تئاتر در بلشوی تئاتر استفاده کنند، اما برای اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست، شورای وزیران و دیگر مراجع مهم هر باجه‌های جداگانه برای تهیه بلیط سفر، دریافت کارت ورودی برای نمایشهای ویژه وجود دارد. حال آنکه تعداد این بلیطها همیشه محدود است و «مردم عادی» بایستی برای تهیه آن تمام شب را در صف بایستند.

در سپتامبر ۱۹۷۲، اندکی پیش از برگزاری مسابقه هاکی روی یخ بین تیمهای شوروی و کانادا، یکی از دوستان کانادایی من که درمقابل باجه پیشفروش بلیط حضور داشت، مشاهده کرد که جوانی خوش‌پوش به فروشنده بلیط گفت که وی فرستاده کمیته مرکزیست و برای دریافت «بلیطها» آمده است.

مسئولان مربوطه بیدرنگ کارها را نیمه تمام رها کردند تا خواسته‌ی این مرد را برآورند. چشمان دیپلمات کانادایی از تعجب باز ماند، وقتی دید برای هر یک از چهار مسابقه سه هزار بلیط بدست «فرستاده‌ی کمیته مرکزی» دادند. با این بلیطها یک چهارم ورزشگاه اشغال میشد. به عبارت دیگر یعنی از کارکنان کمیته مرکزی میتوانستند تمام بازیها را ببینند در حالیکه بقیه‌ی جمعیت ۷/۶ میلیونی مسکو حتی یک در هزار امکان ورود به زمین ورزش را نداشتند.

نمایش فیلمهای غیر مجاز برای طبقه ممتاز

یکی از امتیازهای نخبگان حق استفاده از چیزهای ممنوع برای دیگران است. مثلا ارنست نیزوستنی، پیکرتراش و نقاش آوانگارد پیشرو که نخست خروشچف از هنرش انتقاد کرد ولی بعدا کارش را مورد تأیید قرار داد، او اکنون مرد ثروتمندیست زیرا بلندپایگان شوروی ساختن سنگ مزارها را به او سفارش میدهند. با این حال هنوز هم میان او و فرشتدان اختلاف نظر وجود دارد، زیرا آن آثاری را که او بیشترین میداند بر اساس رئالیسم سوسیالیستی فاقد مضمون، بسیار نمادی و بدبینانه است. برای مردم عادی شوروی دیدن آثار نیزوستنی مقدور نیست اما گی‌ساموئیلکین، مشاور مخصوص برژنف «تابلوهایی از آثار وی» را به دیوارهای خانه‌اش آویخته است.

از نویسندگان شوروی شنیده‌ام که کتابهای غیر مجاز سولژنیتسین و آثار نویسندگان تبعیدی شوروی را در کتابخانه‌های خود چیده‌اند. ارتکاب یک چنین جرمی زندان دارد، ولی برای نخبگان داشتن آثار ممنوع امنیت نیز هست.

یکی از نشانه‌های آشکار اختلاف طبقاتی در جامعه شوروی اینست که فقط طبقه ممتاز مجاز است از نشریات، کتابها، فیلمها و اتومبیلهای غربی استفاده کند. آنها اجازه دارند فیلمهایی نظیر «ایزی رایدر»، «کابوی نیمه‌شب»، «بانی و کلاید»، و «سازش کاره» را ببینند، در حالیکه دیدن این فیلمها برای مردم عادی شوروی مجاز نیست.

فیلمهای غیرمجاز بطور خصوصی در اداره فیلم مسکو، در باشگاههای سندیکای فیلمسازان یا در «دمکینو» به نمایش گذاشته میشود. برای روشنفکران دیدن این برنامه‌ها جزئی مهم از امتیازهایی بشمار میرود که از آن برخوردارند.

هر از گاهی از گروه هنرمندان خارجی که در اتحاد شوروی برنامه اجرا میکنند دعوت میشود که برنامه‌ای اختصاصی برای هنرمندان و کارکنان وزارت فرهنگ شوروی اجرا کنند. آنها میتوانند جالبترین و بی‌پرده‌ترین برنامه خود را نمایش دهند، حتی برنامه‌های «مبتذل» که اجرای آنرا وزارت فرهنگ شوروی منع کرده است.

خانمی که سردبیر یکی از نشریات است به من گفت که شما هرگز نمیتوانید احساس شعفی را که از انجام یک کار غیرمجاز و یا تعلق داشتن به یک گروه برگزیده به انسان دست میدهد درک کنید. «این احساس به کسی دست میدهد که یک فیلم غیرمجاز را می‌بیند».

اتومبیلهای ساخت غرب بعلت منحصر بفرد بودنش یکی از نشانه‌های تشخص است که بسیار هوادار دارد. از هنگامیکه برسیاست «تنش‌زدائی» پیشرفتهائی بدست آمده است، برژنف داشتن اتومبیلهای خارجی گرانقیمت را متداول کرده است. خود او مجموعه‌ای از اتومبیلهای ساخت غرب را دارد: ۳ رولز رویس و سیتروئن، اس.ام، مرسدس بنز ۴۵۰ و کادیلاک، از هر کدام یک دستگاه که سیاستمداران خارجی باوی هدیه کرده‌اند.

علاوه به اتومبیلهای غرب بین بلند



اتومبیل شخصی درشوروی: نشانه تشخص

دیگر نیز مشاهده میشود: پرزیدنت
...ی مرسدس بنز ۶۰۰ میراند، نیکولای
...ی، تزار برنامه‌ریزی اقتصاد شوروی،
...ت ایمپالا سوار میشود، مایا پلیتسکایا،
... مشهور باله بلشوی ترجیح میدهد
... جیپای ۱۵۰۰ را براند، ولادیمیر
... یف و ماریولا، زوج هنری مشابق،
...ن و تولکس واگن میرانند.
... بر تعداد دارندگان اتومبیل‌های خارجی
...ه سال افزوده میشود، زیرا روزنامه‌
... و دیپلمات‌هایی که در خارج شاغل
...د و هنرمندانی که درآمدشان زیاد
...و در خارج از کشور برنامه‌های هنری
... میکنند، شیفته اتومبیل‌های ساخت

... از شرایط عمده آن پیش از هر چیز
... که آنها بتوانند به خارج سفر کنند،
...ز این طریق آرزوی آنها برآورده
... یکی از نویسندگان که درآمد خوبی
...ی، گله میکرد: «در شوروی پول بی‌
... است، باید امکان خرج کردن پول
... داشته باشد» و سپس افزود «البته
...ی گری حقوقشان چشمگیر نیست، اما
... آنان همه چیز رایگان است. آنها
...ند فرزندان خود را برای تحصیل به
...ی دانشگاهها و مدارس آموزشی و حتی
...ج از کشور بفرستند، سپس به کنایه
... «اکنون همه‌ی صدرنشینان، نورچشمی‌
...خود را به خارج میفرستند. آنها را
... میکنند، گویی آنها هم از مخالفان
... هستند.» سپس از روی حسادت نامهایی
...ه در ذهنش نقش بسته‌اند و فراموش
...انده، یکی پس از دیگری بر زبان
...ه زیرا رفتن این مردم به خارج از
...، درحالیکه به او این اجازه را نمیدهند،
...ت ناراحتی کرده است:

● یوری، فرزند برژنف، سه سال در
... نمایندگی بازرگانی شوروی را برعهده

● لودمیلا، دختر کاسیگین، میتواند
...ش را در سفرهای خارج همراهی کند.

● جرمن گویشیانی، داماد کاسیگین،
...ن کارشناس سیبرنتیک به سفرهای
...ج از شوروی میرود.

● آناتولی، پسر گرومیکو، سفیر
...رش در برلین شرقی است.

● ایگور آندروپوف، فرزند یوری آند
...ف، رئیس «ک.گ.ب» به ایالات متحده
...ک سفر کرد زیرا که میخواست برای
... رساله خود مطالعاتی در مورد جنبش
...گری ایالات متحده امریکا انجام دهد.

خیلی‌ها نظام امتیازهای بی‌واسطه را از
...ق شبکه‌ی نامرئی مناسبات گسترش می‌
... یک ژنرال ارتش شوروی قادر است
...ک تلفن به یک دانشمند، ترتیب پذیرش
...نش را بدهد و یک دانشمند نیز میتواند
...ت نظام خود را به تعویق اندازد. «بلات»
...ایست که روسها برای «مناسبات» بکار
...ند. «بلات» یک عامل پایدار، مهم، تعیین
...ده و موثر در شوروی‌ست. دانشمند
...خورده‌ای میگفت: «ما دارای یک «نظام
...ش» هستیم. نظامیان، دانشمندان، مقامهای
...ی و نویسندگان و هنرمندان با افراد
...گروه خود ازدواج میکنند.»

گفته میشود که بعضی از دانشکده‌ها
...موسسات آموزشی به نورچشمی‌های
...گان حزبی، دولتی و ارتش اختصاص دارند.
... دانشگاه آنها پیش از همه به رشته‌های
...ی و روزنامه‌نگاری روی میآورند زیرا که
... دو از رشته‌ها «سیاسی» بشمار میآیند.
...ه مناسبات بین‌المللی مسکو نیز هول‌
...ی دارد، زیرا تحصیل در آن مسافرت
... خارج از کشور و پیمودن مدارج ترقی
... امکان‌پذیر میکند.

اکنون همه میدانند که در این
...شکده‌ها پیش از همه فرزندان بلندپایه‌
...ن مقامهای حزبی و دولتی تحصیل میکنند
...قلب «مناسبات» جنبه قانونی می‌یابد تا آنان
...اند از عهده امتحانات برآیند. در آزمون
...ودی دانشگاهها نمرات بد آنها به «القه
...یل میشود. از یک دانشجوی فارغ‌التحصیل
...یدم، وزارت فرهنگ استادیاری را به



داچای نخبگان: همه چیز دور از انظار

بهانه اینکه از دستور رئیس دانشگاه سرپیچی کرده بوده از مقامش معزول کرد. او حاضر نشده بود به فرزندان نخبگان بهترین نمره را بدهد. این دانشجو افزود: در زمان او بسیاری از دانشجویان متعلق به طبقه ممتاز تحقیقات بی‌ارزشی انجام داده بودند، اما از آنجا که «مناسبات» از آنان حمایت میکرد، دانشکده نمی‌توانست آنها را اخراج کند.

مشهورترین کودنها ایگور شچلوکوف، پسر وزیر کشور بود. شهرت داشت که او در داچای پدرش میگساری میکرد، مرسدس بنز پدرش را میراند، به نام پدرش هدایایی به دانشکده میداد و صریحا میگفت که با وجود بی‌سوادیش یقین دارد که از عهده امتحانات برخواهد آمد. نمراتش در انگلیسی آنقدر بود که طبق مقررات باید از دانشگاه اخراج میشد، اما در سال پنجم از یک امتیاز غیرعادی برخوردار شد: به او ماموریت دادند که برای مدتی در سفارت شوروی در استرالیا مشغول کار شود و دوره‌ی «آموزش تجربی» را بگذراند.

آیا اینجا یک کشور کارگریست؟

گفته میشود اگر نخبگان بخواهند فرزندانشان در موسسه‌هایی نظیر بنگاه خبرگزاری «نووستی» (که ایمان سیاسی را مهم میشمارد و سازمانهای جاسوسی غرب آنرا شاخه‌ای از «ک.گ.ب» میدانند) استخدام شوند، هرگز جواب رد به آنان داده نمیشود.

فرزندان طبقه ممتاز با استفاده از «مناسبات» حتی در «موسسه پژوهش و انتشاراتی» که کار تحقیق در زمینه سیاست خارجی را برعهده دارد، به مشاغل تحصیلی پردرآمد دست می‌یابند. همه‌ی اینها روسیه قبل از انقلاب را در ذهن روسها زنده میکند.

یک مهندس شوروی معتقد است آنچه اکنون در شوروی روی میدهد همان‌چیزهایی است که مارکس برای جامعه سرمایه‌داری پیش‌بینی کرده بود، شماره‌ی آنهایی که قدرت اقتصادی را در دست دارند روز بروز کمتر میشود، شکاف بین نخبگان و مردم پیوسته عمیقتر میشود. احساس طبقاتی در نخبگان، آنهم در تمام گروههای سنی وجود دارد.

همسر یک نویسنده مرفه‌الحال اعتراف کرد که پسرش مدتها با برخی همکلاسی‌هایش را به منزل دعوت میکرد تا اینکه با پسر یک ژنرال مشهور آشنا شد. در واقع او نمی‌خواست دیگران آپارتمان زیبای والدینش را ببینند. اما فهمید که فرزند ژنرال را میتواند به خانه‌اش بیاورد.

با این حال نخبگان سیاسی از یک قانون نانوشته پیروی میکنند. آنها اجازه ندارند نورچشمی‌های خود را وارد سلسله مراتب حزب کنند. در حقیقت نیز فرزندان رهبران کنونی شوروی چندان علاقه به پیمودن مدارج سیاسی ندارند. بجز آناتولی، پسر گرومیکو، دومین مقام سفارت شوروی در برلین شرقی و گویشیانی، داماد کاسیگین و معاون فعلی سرپرست کمیته دولتی علوم و فن که از این قاعده مستثناء هستند.

مردم شوروی، حتی مارکسیست‌های مخالف معتقدند که موروثی نبودن قدرت سیاسی، داچاها و امتیازها نشان میدهد که جامعه شوروی نخبگان جدیدی بوجود نیاورده است.

استدلال یک دانشمند مارکسیست چنین است: «یک طبقه مادام که دوام و ثبات از خود نشان دهد، یک طبقه بشمار میآید. در نظام قدیم، اشراف‌زادگان به موقعیت خویش اطمینان داشتند. اما اکنون وضع فرق کرده است. هیچ کس نسبت به مقامی که دارد مطمئن نیست. از دست دادن مقام، یعنی از دست دادن همه چیز. انتقال مقام و امتیازها به فرزندان ممکن نیست.»

فقط نیمی از این استدلال درست است. زیرا نخبگان سیاسی فرزندان و نوه‌های خویش را به دانشکده‌های معتبر میفرستند، آنان را در موسسات و سازمانهای متخصص بفرد به کار میگمارند. این امر موجب میشود که فرزندانشان در دو نسل آینده مقامی را که آنها اکنون دارند، بدست آورند.

در مورد نخبگان شوروی یک عامل مهم دیگر را نیز باید در نظر گرفت. در عصر برژنف ثبات و تداوم مقام یکی از چشمگیرترین گرایشهای عصر است. تغییر در حیات حاکمه همانند حرکت یخچالها به کندی صورت میگیرد. بوروکراسی بالای حزب و دولت توانسته است موقعیت خود را بهتر از گذشته استحکام بخشد. زیرا اکنون مانند گذشته تصفیه‌های استالینی و اصلاحات غیرقابل پیش‌بینی خروشچف تهدیدش نمی‌کند.

در ایالات متحده امریکا تغییر اعضاء دولت و مدیران طراز اول سریعتر از شوروی‌ست. در اینجا برخی از وزیران و مسئولان صنایع، تا به الی بیست سال مقام خود را حفظ کرده‌اند. یک کارمند عالیرتبه وزارت صنعت گله میکرد که یکی از دشواریهای اقتصادی شوروی در سالهای هفتاد اینست که سرپرستان موسسات صنعتی هرگز تغییر نمی‌کنند.»

وقتی میلوان جیلاس میگوید که کمونیسم طبقه جدیدی پدید آورده است منظورش فرد فرد دارندگان مقام نیست بلکه از تمامی دستگاه بوروکراسی سیاسی-اقتصادی را بعنوان یک قشر اجتماعی منظور دارد. کسیکه به این قشر اجتماعی تعلق دارد، نسبت بدان احساس همبستگی میکند، زیرا امتیازهای وی ناگزیر به ادامه حیات این قشر ممتاز بستگی دارد.

با این حال آنها یک گروه همبسته نیستند. برخی هوادار رعایت جدی اصول مارکسیسم و برخی طرفدار امروزین کردن و تکامل آنند. بین آنها هم هواداران سرسخت کشور پلیسی و سیاست امنیت داخلی و نظریه پردازهای یک دنده وجود دارد و هم فن سالارانی که در علم و صنعت کارآیی را مدنظر دارند.

در زمان برژنف و کاسیگین، در صورت بروز اختلاف، رهبری برای حفظ وحدت حاضر به سازش محافظه‌کارانه میشود. از اینروست که باوجود برخوردهایی که نخبگان شوروی با یکدیگر دارند، هنوز هم به حزب وفادارند و به نظام «نومن کلاتورا» اعتقاد دارند – زیرا حزب و «نومن کلاتورا» ضامن حفظ قدرت و امتیازهاست.

مردم عادی شوروی بخوبی میدانند که نخبگان از همه‌ی مزایای ممکن بهره‌میبرند. اما میزان این امتیازها معلوم نیست، زیرا بیشتر محرمانه است و کسی درباره آن سر و صدا براه نمی‌اندازد. در محافل عمومی هرگز چیزی از زندگی خصوصی طبقه ممتاز برملا نمیشود.

در عین حال روسها اظهار نظر آشکار در اینباره را خطرناک میدانند و فقط در محافل خصوصی گله میکنند. یک زن مسن یکبار به همسرم گفت: «ما از این امتیازها متنفریم. در خلال جنگ آلمانیها که در صدر جای داشتند، رهبران واقعی ما بودند. در آن هنگام همه چیز بروفق مراد بود. اما اکنون وضع فرق کرده است.»

در تاشکند آدمهای خسته‌ای را دیدم که در صف ایستگاه تاکسی منتظر بودند. یک افسر بلندپایه بدون رعایت نوبت سر صف جای گرفت. اما آنها اعتراض نکردند و فقط با یکدیگر به نجوا پرداختند.

مکانیسینی که در آپارتمانهای افسران بلندپایه دستگاه تهویه هوا و وسائل منزل کار میگذارد، درحالیکه اختیارش را از دست داده بود به من گفت: وقتی چیزهایی را که این مردم دارند، می‌بینم، از خود میپرسم چرا ما انقلاب کرده‌ایم؟

واکنش همسر یک نویسنده مشهور از همه جالبتر بود: در منزل دیمتری پولانسکی، عضو دفتر سیاسی و وزیر کشور، ضیافتی برپا بود. میهمانان براثر خوردن مشروب «شنگول» شده بودند. حتی همسر این نویسنده. اندکی بعد ناگهان سر و صدای هولناکی برخاست، صدای شکستن شیشه همراه با ناسزا: همسر این نویسنده شیشه‌های عطر لاوان، چلچراغ و ورث را که در حمام پولانسکی ردیف شده بودند، خورد کرده‌بود و از شدت خشم فریاد میزد: «لعنت بر این غرور و دودولتی، در کشوری که سیاست سوسیالیستی باشد و همه با یکدیگر مساوی با عطرهای فرانسوی می‌بینیم!»

تسلیم و رضا معمول‌ترین واکنش روسها نسبت به امتیازهای بزرگان و قدرت‌مداران است. آنها میگویند: درتاریخ روسیه مدتهاست که وضع براین منوال بوده است و بدینسان نظام امتیازها را مقدر میپندارند.

برای یک فرد عادی شوروی فقط یک چیز مهم است: او سعی میکند اندکی از این امتیازها را بچنگ آورد. یک امریکایی جوان که مدت دوماه سرپرستی یک نمایشگاه را در مسکو برعهده داشت و ضمن کارش با روسها گفتگو میکرد، نتیجه این گفتگو را اینطور برایم تعریف کرد:

مردم شوروی نمی‌خواهند امتیازها را از بین ببرند، آنها مایلند به بالای گرفته شوند و رقبای دیگر را از میدان بدر کنند. آنها نمی‌گویند نظام موجود غلط است. تنها چیزی که میخواهند اینست که در مورد آنان نیز استثناء قائل شوند.

«ادامه دارد»

گفت و گویی با امین فقیری

امین فقیری را با مجموعه داستانهایی چون «دهکده پرملال»، «در کوچه باغهای اسطرابه»، «کوفیان» و «غباری در جذبه و مرثیه» باید یکی از نویسندگان خوب معاصر دانست. داستانهای او عموما مربوط به روستاست و همگی بکر و تازه و دور از هرگونه تقلید و تکلف است. ولی اینها حاصل تجربه دوره معینی از زندگی پربار اوست و باید منتظر بود در آینده او چه و از کجا خواهد نوشت.

در این گفتگو امین با سادگی و صمیمیت از زمینه، مایه و آدمهای داستانهای خود سخن میگوید و در آخر هم درباره داستان نویسی و نویسندگان معاصر ایران و جهان حرفهایی دارد.

محمدحسین حسینی

ـ ما شما را با دهکده پرملالتان که مجموعه داستانهائی از روستا بود شناختیم. نثر شما در این کتاب و آثار بعدیتان نثری صاف، ساده و روشن است و مطلب بخصوصی برای طرح ندارد ولی میخواهم راجع به آدمهای داستانهایتان بگوئید و اینکه شما چطور با آنها آشنا شده‌اید؟ و چطور آنها را انتخاب کرده‌اید و خودتان چه رابطه‌ای با آنها داشته‌اید و از چه جنبه باآنها در ارتباط بوده‌اید؟

● همانطور که گفتید کارهای اولیه من داستانهائی است از روستا و اینهم نتیجه معلمی من در روستاست. طبیعی است وقتی کسی بعنوان معلم بده میرود نوع کارش طوریست که بناچار با تمام آدمهای آنجا رابطه پیدا می‌کند. هرچند آدمها برای خود خصوصیات ویژه‌ای دارند ولی بیشتر در یک سلسله خصوصیات کلی باهم مشترکند، زیرا حالاتشان یکیست و دردهایشان هرجنبه یکیست و بیشتر با مسائلی روبرو هستند که برای همه آنها وجود دارد. همه باهم شادی می‌کنند و در مرگها هم همه بهم تسلیت می‌گویند. بهاین‌جهت در ذهن من شکلهای فراوانی نیست که مجبور باشم کدامیک را انتخاب کنم و کلیست در ذهنم مثلا قیافه حسنعلی را بیاورم بقیه چیزها همه خود بخود می‌آید و بین حسنعلی یا حسینعلی هم که تفاوتی وجود ندارد. منتهی بعضی از آنها کارهای جالبی می‌کنند که تیپهای خوبی برای داستانهای من میشوند و منهم از آنها استفاده می‌کنم. تیپهائی که من در داستانهایم می‌آورم تیپهائی است که در ذهنم بوده‌است من آنها را قبلا دیده‌ام و حداکثر اسم آنها را عوض کرده‌ام و مثلا بمناسبت، بجای حسنعلی، گل‌محمد گذاشته‌ام ولی حتماً چنین شخصی در ده بوده است و بهاین شکل کار برای من خیلی راحت است، چون تیپها همه برای من زنده بوده‌اند ولی بمناسبت تیپ داستان تنها بعضی از خصوصیتها و روابط و خانواده‌هایشان پس و پیش شده است.

ـ شما تیپهای داستانتان را چگونه انتخاب کرده‌اید. آیا پس از آنکه از لحاظ عاطفی تحت تاثیر تیپهای داستانتان قرار گرفتید، آنها را انتخاب کردید؟ یعنی انتخابتان انتخابی عاطفی بوده است؟

● بله، انتخاب، انتخابی عاطفی بوده است. جریانی بوده است که بر من تاثیر گذاشته است و مرا نسبت بموضوع بخصوصی حساس کرده است. البته استخوانبندی کل داستان بر من تاثیر می‌گذارد ولی در مورد بقیه اجزاء داستان، من از دیده‌ها و شنیده‌هایم استفاده می‌کنم.

ـ شما گفتید که تیپهای داستانتان همه تیپهائی عمومی و زنده‌اند آیا شما هیچوقت یک تیپ خاص و استثنائی از جامعه بیرون نمیکشید؟

● بعضی اوقات این کار را کرده‌ام مثلا آقای «صابری» یک تیپ خاص و استثنائی است. ولی باز واقعاً همچو آدمی با چنین خصوصیاتی وجود داشت و من هم در آنجا برخوردی که بین او و اخلاق روستا پیش می‌آید، نوشته‌ام چون فکر میکنم این برخورد صحنه‌هائی بوجود می‌آورد که بعضی از آنها ناراحت کننده و بعضی اوقات هم مضحک است و خود بازگوکننده واقعیت هائی است.

ـ آیا شما در خصوصیتهای اساسی تیپهای داستانتان تغییری هم میدهید؟

● بله، مثلا در داستان سیل در «کوچه باغهای اسطرابه» من سرنوشت تیپ یا همان قهرمان داستان را با نظر خودم پیچانده‌ام، چون فکر کردم چرا یکنفر باید همیشه شکست بخورد و به‌این‌ترتیب او که باید شکست بخورد، من تغییرش دادم تا پیروز شود. اینهم به‌این جهت است که این نقطه امید از بین نرود و خواننده فکرنکند که تا ابد شکست وجود دارد و بهمین جهت من بعضی جاها بجای آوردن تیپ زنده در داستانهایم، تیپ‌سازی می‌کنم.

ـ شما در این تغییر یا بقول خودتان پیچاندن واقعیت از چه ضوابط و خصوصیاتی پیروی می‌کنید و از چه مسائلی مایه می‌گیرید؟

● من تیپها یا آدمهای داستانم را تا آنجا تغییر می‌دهم که با توجه به درک و سوابقی که در ذهن من دارند این تغییر متناسب باشد. مثلا برای یک تیپ‌سازی از آدمی ترسو استفاده نمی‌کنم و بجای آن حتما از تیپی استفاده می‌کنم که به دلیری و پاکی مشهور است هر چند که در واقعیت نقشی در این داستان نداشته است. مثلا من هیچوقت از روی «(مش میلوش)» که قرنها آدم بسیار بدی بوده است خصوصیات و کاراکتر تیپها و آدمهای خوب داستانم را نمی‌کشم. من چنین کاری نکرده‌ام اگر چه ممکن بود با این کار داستان بهتر از آب درآید. اگر این کار را می‌کردم در ذهن خودم احساس می‌کردم داستان خوب نشده است. البته من به اجبار یا بملاحظه مساله بخصوصی تغییر تیپ نمیدهم و هر جا چنین کاری میکنم فکر میکنم داستان چنین ایجاب می‌کند. اصلا تیپها ناخودآگاه وارد میشوند و خودشان بموقع از مسیر طبیعی داستان خارج میشوند و بیرون میروند و منهم هیچ اصرار ندارم که حتما باید فلانی تا آخر داستان باشد منتهی بعضی اوقات بدلیل زنده بودن مبارزه خودم دوست نمی‌دارم که همیشه شکست باشد و همانطور که گفتم قهرمانسازی هم می‌کنم و این مساله در کتاب اول من خیلی کم است ولی در (کوچه‌باغهای اسطرابه) زیادتر شده است و بهمین جهت است که بیشترشان کشته می‌شوند و کشته شدنشان هم حالت بخصوصی دارد. بطوریکه خواننده فکر نمیکند کشته شده‌اند بلکه فکر می‌کند هنوز او و روح او وجود دارد.

ـ آیا همه آدمهای داستان شما ریشه واقعی دارند؟

● بله، صددرصد و یا لااقل درذهن خودم و اگر داستان واقعی نباشد وجودشان و خودشان واقعی است و بالاخره یکجائی آنها را دیده‌ام و باآنها آشنائی داشته‌ام، چون در روستا فقط مدیر مدرسه نبودم بلکه با آدمهای آنجا روابط مختلفی داشتم و در جریان همه کارها و امورشان قرار داشتم چون هرروز از حال خودشان، بچه‌شان، مریضی گاوشان و حتی جوجه کردن مرغشان هم میپرسیدم. بهرحال از ۱۰۰ نفر ۹۰ نفر آنها را بخوبی میشناختم و دراینها هم تیپهای مختلفی بودند که من از روی آنها سیمای آدمهای داستانهایم را منتهی باکمی تغییر ترسیم کرده‌ام. چون میدانید من گزارشگر نیستم، در درجه اول داستان نویسم، و تفاوت گزارش و داستان هم در این است که در گزارش گره‌ای وجود ندارد و گزارش هیچوقت نمیتواند خواننده را تکان دهد در حالیکه، برعکس، داستان همیشه خواننده را تکان میدهد. حال چه مثبت و چه منفی. این دیگر بستگی به ذهن خواننده دارد.

ـ ولی اینکه یک داستان را برپایه یک گزارش بنا کنیم و دائم بخواهیم رابطه آنرا با واقعیت و گزارش خشک حفظ کنیم و در آخر هم به تاثیر و تاثر داستانی برسیم بنظر من کار مشکلی است. شما در کارهایتان این مشکل را بچه صورت حل کرده‌اید؟

● کارهای من همانطور که گفتم گزارش مانند است ولی در آخر بعلت پیچاندن آن، از حالت گزارش درمی‌آید. چونمن برای آخر هریک از داستانها پرهفته‌ها فکر کرده‌ام. من اصلا بهبودن گزارش در داستان مخالف نیستم ولی گزارش باید باشد که در آخر حالت داستانی بخود بگیرد نه اینکه بگوئیم فلان، فلان شد و همین. بهرحال من هر چه در داستان بیاورم قصدم این است که خواننده را به یک تالم و تاثر دلخواه برسانم که مسائلی خواننده تازگی هم داشته باشد. والا اگر قرار باشد همان واقعیتها را بهمان صورت خارجیشان عینا در داستان بیاورم که دیگر کاری نکرده‌ام، طبیعی است خود مردم هم آنرا نمی‌پسندند.

ـ تیپهای داستانهای شما تا آنجا که من خوانده‌ام هیچوقت تیپهای مرموز و پیچیده‌ای نیستند که برای درک آنها مجبور باشیم ساعتها روی آن بایستیم و دقیق شویم تا بتوانیم مثلا به اعماق شخصیت آنها برسیم و آدمهایش بقدری عینی هستند که همیشه آنها را در حول و حوش خود می‌بینیم. آیا این به این دلیل است که واقعیت خود این تیپها همین بوده است یا شما اساسا در کارهایتان از پرداختن به تیپهای پیچیده دوری می‌کنید؟

● ببینید تابحال بیشتر آدمهای داستانهای من از روستا بوده‌اند و روستا محیطی محدود و بسته دارد. سطح سواد و فرهنگ در آنجا پائین است و فرد روستائی آگاهی‌های دیگری هم ندارد. برخورد او تنها با زمین است و آب و خدا و مذهب، نمی‌تواند افکار فلسفی یا زندگی پیچیده‌ای داشته باشد و اصلا کسی که تنها کار هر روزش بردن و آوردن گاوش باشد چطور میتواند مرموز باشد؟ و بدینترتیب اگر تیپهای داستانهای من افرادی مرموز و پیچیده نیستند دلیلش این است که آنها اصلا مرموز نبوده‌اند که بخواهم آنها را مرموز ترسیم کنم و باضافه تا بحال هیچوقت تیپ داستانهای من از زندگی و واقعیت دور نبوده است و منهم سعی کرده‌ام آنها را آنطور که هستند نقل کنم و بهمین دلیل هم هست که افتخار دارم که کارهای من در زمینه جامعه‌شناسی روستا و یا تاریخ روستا در ۵۰ سال آینده

...سله مورد استفاده قرار گیرد و اصلاً ... داستانها تمام روابط آمیخته است. ...یک فرد با زمین، آب و خدا ومذهب ...و آدمهای اطرافش...

ـ شما گفتید که: چون روستا را ...ام و در آنجا روابط و چیزهائی دیدم ...کر کردم باید نوشته شود این مطالب ...شته‌ام. این بجای خود درست ولی من ...یکنم شما هرچقدر روستا و روابط ...زیرا خوب‌شناسید باندازه شناسائیتان ...یط شهری نیست زیرا شما اساساً از ... شهری بوده‌اید. حال چرا شما ازجائی ...قاعدتاً تجربه بیشتری دارید ننوشته‌اید ...های روابط شهری روابط روستا را ...اید؟

● سئوال جالبی است. دلائل بسیاری ... اولاً موقعیکه بروستا رفتم اگرچه ...لاع بچه شهری بودم ولی از روابط ... چیزی نمی‌دانستم. زیرا من تاآن‌موقع ...ک مدارسته زندگی کرده بودم. من تا ... اینکه بعنوان سپاهی دانش روستایشوم ...تنها رفتن بمدرسه و برگشتن بخانه و ... خواندن بود و گاهی اوقات‌هم فوتبال ...می‌کردم. نه هیچوقت در جریان روابط ...و وسیع اجتماعی قرار گرفته بودم و ...ی نسبت به‌روابط و واقعیتهای شهری ...ن شده بودم و تازه اگرهم حساس می‌... ...روابط تیپها را گم می‌کردم ونمیتوانستم ...شان کنم یا دنبال‌هم بهجائی مربوطشان ... و اصلاً سن وسالم اقتضا نمی‌کرد، ولی ... بروستا رفتم همه‌اینها تغییر کرد.یکبار ...یطی جسرباز کردم که با هرچه خوانده ...یده بودم فرق داشت و از نظر سن‌وسال ...ر موقعیتی بودم که فوق‌العاده نسبت به ...ف دوروبرم حساس شده بودم و اساساً ...وابط زنده‌تری قرار گرفتم.

بهرصورت تصمیم گرفتم بنویسم و ...های خوب و بد راهم همه بنویسم منتهی ...لاحظه اینکه من هیچوقت نخواسته‌ام ...ائی را تحقیر کنم و این از کارهایم ...م است. چون بهرحال برای آنها قلم ...م و همیشه از بدبختیهاشان با نوعی دلسوزی ...رداخته‌ام. مثلا اگر حتی از آنها خشونت ...یدم ناراحت نمیشدم. چون دیگر آگاهی ...لی از روابط و ریشه‌های آنها داشتم و ...ستم خشونت از کجاست و اگر حتی ...اوش که همه هستیش بود اینهمه میزد ...ستم چرا. در حالیکه رفقایم اینطور فکر ...کردند. آنها تا این صحنه را می‌دیدند ...گفتند ببین چطور به‌گاوش میزند وخیلی ... می‌گفتند این خوب است و آن بد ...ت بهرحال بحسب همین‌مسائل بود که در ...م روستائی عروسک‌نبود که من‌بگردانمش ...چرخانمش و برقصانمش برای اینکه مثلاً ...فته از او خوشش بیاید. من چیزهای ...ملاحظاتشان را نه خیلی بزرگ کرده‌ام که ...ران ازآنها بخورند وازچیزهای خوبشان ...زیاد نکته‌ام که دیگران بگویند دروغ است.

ـ شما گفتید به‌این دلیل که بروستا ...ید و نسبت بروابط آنها حساس شدید ...ینه از روستا نوشته‌اید ولی حالاکه بطور ...ی بشهر آمده‌اید و شرایط ذهنی وفکری ...لتتان‌هم در مقایسه با زمانیکه روستا ...ید فرق کرده است، بنابراین باید ازحالا از روابط جامعه شهری بنویسید و ازاینرو قاعدتاً باید تیپ یا قهرمان داستانهای شما آدمهای شهری باشند.

● صددرصد، چون میخواهم تمام کارهایم تجربی باشند و یا لااقل خودم آنها را تجربه کرده باشم زیرا میخواهم در کارهایم صمیمی باشم. الان من رمانی دارم بنام «منتری» که تیپهای آن آدمهای شهری‌اند و رمانی‌دیگر دارم که باز در زمینه روستاست که البته در نوشتنش از خاطراتم استفاده کرده‌ام و همچنین نمایشنامه‌هائی دارم که همه مربوط به‌جامعه شهری است وهیچوقت هم اصرار ندارم به‌این دلیل که مردم مرا بعنوان نویسنده روستا می‌شناسند، نویسنده روستا باقی بمانم. من کاری به‌این کارها ندارم. هرچیزی که برایم جالب‌آمد مینویسم.

ـ من فکر میکنم اگر نوشته‌های شما در زمینه روستا اینهمه قشنگ وموفق بوده‌اند به‌این دلیل بوده که شما غیراز آنکه روابط را نشان داده‌اید در ذهنتان یکنوع احساس صمیمیت و تعلق نیز به‌آنها داشته‌اید وبنظر من همین پشتوانه موفقیت شما بوده. اسئوالی حالا در مورد روابط جامعه شهری چطور؟ و اگر شما دارای آنچنان زمینه عاطفی و ذهنی نباشید ممکن است نتوانید به‌آن‌خوبی، روابط و واقعیتها و آدمها را بنویسید. خودتان چه فکر می‌کنید؟

● گفتم که من دیگر آن بچه ساده خاله‌نشین قبل‌از روستا رفتنم نیستم وباضافه در زمینه روابط جامعه شهری نیز حساس و آگاه شده‌ام و نتیجتاً نسبت به‌اینجاهم دارای چنان زمینه ذهنی و عاطفی شده‌ام. شایدهم بقول شما در این مورد آنچنان زمینه‌ای پیدا نکنم و کار به‌آنصورت موفق از آب درنیاید ولی من در زمان بزرگی در دست دارم که خودش دوسه‌سال طول‌میکشد و پیداست که در این دوسه سال من در پرتشهای اجتماعی صبورتر خواهم شد. از طرفی من در روستا آنقدر به‌موضوعات گوناگون برخورد کردم که بی‌اندازه زیاد است. بصورتیکه من مثل دیگران کمبود موضوع ندارم بلکه فرصت نوشتنشان را ندارم.

ـ کارهای شما اصلاً سمبلیک نیست بلکه خود واقعیت است، آیا کارهای آینده‌تان هم همینطور خواهد بود؟

● من در گذشته‌هم کارهای سمبلیک داشته‌ام منتهی کم و نادر مثلاً «بیمار گشتی» در کتاب اخیرم «سیری در جلبه و دزد» که اثری کاملاً سمبلیک است و یکی از رمانهای آینده‌ام نیز بنام «دوف برای عروسی‌همسایه» باز اثری کاملاً سمبلیک است.

ـ نثر شما در آثار قبلیتان بسیارساده و بی‌پیرایه بود در حالیکه نثر «سیری در جلبه و دزد» کمی باشکوه‌تر و باصطلاح ادبی‌تر شده است آیا این ابتدای حرکت تازه‌ای در نحوه نوشتن شماست؟

● بله، تقریباً همینطور است و در «دوف برای عروسی همسایه» نیز به‌نثر بسیار توجه کرده‌ام‌وبهتر حالت‌شعر گونه‌ای یافته‌است. برای اینکه من از کوچکی خودم را شاعر حس می‌کردم و شاعرهم لازم نیست همیشه و یا حتی اصلاً شعر بگویند بلکه در برداشتهایش باید احساس شاعرانه داشته باشد و سهم برداشتهای خودم وضعیتهایدیگران همیشه احساس شاعرانه داشته‌ام. بهرحال من در «دوف برای عروسی همسایه» سعی می‌کنم نوشته‌هایم را آنطور که همیشه دلم میخواسته در اینجا بهزبان شعر دربیاورم.

ـ یعنی می‌فرمائید بدون توجه وتناسب به‌قالب داستانهایتان میخواهید نثرتان حتماً زبانی شاعرانه داشته باشد؟

● نه، من کاملاً همیشه نثری را متناسب قالب داستان می‌آورم و هیچوقتهم تعمدی ندارم که نثرم شاعرانه باشد. قالب داستان «سیری در جلبه و دزد» لازم بود که نثری بقول شما باشکوه‌تر باشد و همانجا هم می‌بینید در فصلی‌یکباره باز همان نثر ساده و قبلی من ظاهر میشود، و در همه‌حال ناخودآگاه قالب، نثر را شکل داده است. و در «دوف برای‌عروسی‌همسایه» نیز ناخودآگاه، سمبلها طوری است که نثرم شعرگونه شده است.

در آنجا مثلاً یک برگ، یک درخت، کوه، دره، باران، ستاره، همه حرف میزنند و اصلاً هم خودم و هم ذات شعریم میخواست که نثرم متناسب، سمبلیک و شعرگونه‌باشد. و خودم‌هم خیلی خوشحالم که چنین کاریرا کرده‌ام.

ـ چه شده که شما اصلاً سمبول بکار گرفتید در حالیکه بنظر من سمبول وقتی می‌آید که انسان دنبال تیپ می‌گردد که برایش حرفهای بخصوصی را بزند ولی چون تیپها در طبیعت واقعیشان گنجایش آنرا ندارند، ناچار، دست‌به‌دامن سمبول میشود و بکمک تخیل به‌تیپ و آدمهای داستانش ظرفیت متناسب میدهد.

● بله، تقریباً اجبار است و من نمیخواهم در اینجا همه را دقیقاً توضیح دهم. بهرحال من سمبول اختیار کردم چون لازمه قصه بود و نمیشد به شیوه رآلیستی آنرا گفت و باضافه در این راه تجربه‌ای داشته‌ام و مقداری رمانتیک شده‌ام و در اینجا بطور کلی سه سبک در اینجا باهم آورده‌ام. اول آنجائی که روابط آدم با آدمهاست، رئالیست. وآنجائی هم که روابط حیوان ـ درخت ـ زمانی ـ کوه با آدم است، رمانتیک شده است و یکی‌هم آمیخته‌ای از هردو آنها.

ـ اکثر داستانهای شما کوتاه است. دلیل خاصی بوده است؟

● من در آثار قبلیم هرجاکه لازم بوده داستان بلند داشته‌ام و بالنافه می‌خواستم هرچه زودتر حرفهایم را بگوش مردم برسانم و برای اینکار فرصت نوشتن داستان بلند نبود ولی حالا دیگر موقع این کاراست.

ـ شما گفتید که جامعه‌روستا ناشناخته بود و تنها حجازی و مستعان در این زمینه مقالاتی نوشته بودند. در حالیکه من فکر نمیکنم اینطوری باشد چرا که خیلی از نویسندگان ما آثار خوبی قبل ازشما درزمینه روستا نوشته‌اند.

● بله، درست است عده‌ای کارهای خوبی داشته‌اند.

ـ فکر میکنم در زمینه کارهایتان باندازه کافی صحبت کردیم میخواهم نظر شما را بعنوان یک آدم دست‌اندرکار قصه راجع به قصه‌نویسی معاصر فارسی بپرسم.

● والله، چندسالی خیلی‌خوب‌بود ولی یکی دوسال اخیرخراب شده است و عربیهم در زمینه داستان‌نویسی تنبلی پیدا شده است، البته شعر هم همینطور است. بهرحال این برای ادبیات خطرناکاست مثلاً چهارماه می‌گذرد ما فقط یک داستان داشته‌ایم.

ـ راستی راجع به داستان‌نویسهای بزرگ و پیشرو نظرتان چیست؟

● من به آثار صادق‌هدایت علاقه دارم و به او احترام می‌گذارم.

ـ کارهای او را چطور می‌بینید؟

● والله، کارهای او دیگر به اجتماع امروز ما نمیخورد و اگر احترام می‌گذاریم از نظر ادبی است و بعضی از داستانهای او مخصوص همانزمان است که امروز دیگر چنگی بدل نمیزند ولی آثاری مانند بوف کور و داش آکل همیشه زنده و ماندنی هستند. اما حق او بگردن نویسندگان بعد از خود زیاد است.

ـ در مورد رمانهای چوبک چه نظری دارید؟

● چوبک در رمانهایش قوی است و نویسنده پرقدرتی است که ما کمتر نظیرش را داریم و کارهایش خیلی خوب است بشرط اینکه ناامیدی و آنهمه بدبختی شدید را از قهرمانانش بگیریم و از آنها تیپهای امید ـ وارتری بسازیم، چون ما که نمیتوانیم همیشه ناامید زندگی کنیم.

همینطور «سووشون» سیمین دانشور که بجای خود شاهکاری است و همینطور «کتاب افغانی» که البته ایراداتی دارد ولی در کل نمیتوانیم منکر آن باشیم. بهرصورت باید اینها را ارج گذاشت. چون دیگر چیزی نداریم. مگر ما چند نویسنده داریم؟ اگر بخواهیم اینها را هم خودمان له کنیم که دیگر چیزی نمی‌ماند. اصلاً صلاحیتش را نداریم.

ـ در زمینه ادبیات دنیا شما بیشتر کدام نویسندگان را می‌پسندید؟

● من‌ازنوشته‌های‌جان اشتاین‌بک خیلی خوشم آمده است و آنرا دوست دارم.

ـ جک‌لندن چطور؟

● کار جک‌لندن راحت صرف است و حس می‌کنم هنر زیاد درآن بکار نرفته جز سینمائیشان، وهمه‌اش حادثه است.

ـ درست برعکس کارهای شما که اصلا حادثه هیجان‌آور در آن نیست.

● بله.

ـ آثار تازه‌ای که خوانده‌اید چه بوده است؟

● اخیرا آقای رئیس جمهور و صد سال تنهائی را خوانده‌ام که واقعاً آدم از خواندنشان کیف می‌کند و حس میکند چیزهائی که همیشه میخواسته بگوید وگفته، نویسنده نوشته است.

ـ بعنوان سؤال آخر میخواهم بپرسم برنامه آینده‌تان چیست؟ و آیا آثاری برای انتشار دارید؟

● آثاری دارم که زیرچاپ‌است‌مانند «دوست مرده» ـ «قالیباف» که نمایشنامه‌اند و همینطور مجموعه داستانی بنام «صبح‌دربسته» که اینهم زیرچاپ است. ولی دیگر با خودم شرط کرده‌ام که حتماً کارهایم را که تمام نکنم دست به هیچ کاری نزنم.

ـ موفق باشید.

داستان واقعی قرن ما

۱۴۶

نوشته‌ی آلفرد لروی
ترجمه‌ی دکتر منصور مصلحی

انگلیسی‌ها در قرن‌ها سختی‌های بسیار چشیدند. پدار از همه این سختی‌ها سنگینی بار دو جنگ بود و دردسر مستعمره‌ها که استقلال میخواستند، و لندن برای حفظ رابطه‌اش با آنها امتیازهای فراوان داد. در تمامی این دوران پرفراز و نشیب پادشاه ستون محکم حفظ وحدت ملی بود و در نیمه دوم قرن‌ها که یک زن، ملکه الیزابت دوم، به این عالی‌ترین مقام جامعه انگلستان رسید هیچ‌چیز حتی ذره‌ای از عظمت این مقام نکاست.

بهمین سبب ملکه الیزابت دوم یکی از برجسته‌ترین شخصیت‌های داستان واقعی قرن ماست و این نگاه کوتاهیست به زندگانی او.

روی چمن‌های سبز «رویال لاچه» در ویندسور دو دختر کوچک با احتیاط باغچه کوچکی را آب می‌دادند، چند گلدان را با یک ارابه دستی کوچک جابجا میکردند، علف‌های هرز را میچیدند و با غروری بی‌حق به‌حاصل کار خویش مینگریستند. آنها صاحب یک خانه کوچک بودند، یک خانه زیبا که در ششمین سالروز تولد شاهدخت الیزابت به‌او داده‌شده بود. (الیزابت روز ۲۱ آوریل ۱۹۲۶ متولد شده است).

این خانه به سبک خانه‌های محلی سرزمین گال ساخته شده بود، خانه‌ای که الیزابت و خواهرش مارگارت ساعت‌های بس خوشی را در آن گذرانده‌اند.

آنها درین خانه آب، برق، لوازم آشپزخانه، اثاثیه و قالی‌های متعدد داشتند و مثل صاحبخانه‌های دیگر از میهمانانشان پذیرائی میکردند، میهمانانی که دربرابر اینهمه ظرافت و کدبانوگری خیره میشدند.

بین سال‌های ۱۹۳۲ و ۱۹۳۵ این خانه کوچک مرکز بازی‌ها و تفریح‌های مطلوب این دو دختر بود. الیزابت علاقه زیادی به‌مطالعه داشت و آثاری که ترجیح میداد بخواند اینها بود: «آلیس در سرزمین عجایب»، سرگذشت‌های برگزیده از اویسه، «باد در درختان بید».

او و خواهرش اصرار داشتند که کتاب‌ها را خودشان انتخاب کنند و خواندن آثاری که نمی‌پسندیدند به‌آنها تحمیل نشود.

یک روز یکی از بزرگان کلیسا به قصر «گلامیس» آمد و چون میل داشت خاطره دیدارش هرچه بیشتر در ذهن دو شاهدخت بماند، به‌آنها پیشنهاد کرد که کتاب‌هائی برایشان بفرستد.

الیزابت به‌او گفت:

– اوه! از شما تشکر میکنم، این محبت بزرگی است که میخواهید برای من هدیه‌ای بفرستید، ولی اگر قرار است این هدیه کتاب باشد فکر نکنید که باید درباره خداوند باشد، چون من همه‌چیز را درباره‌اش میدانم.

این شیوه‌ی مؤدبانه‌ای برای رد هدیه‌ای ناخواسته بود.

آنچه الیزابت و خواهرش میخواندند بسیار متنوع بود. آنها در دوران کودکی و نوجوانی‌شان زیاد مطالعه کردند و الیزابت بویژه در باره دستور زبان انگلیسی، زبان لاتین و افسانه‌های باستانی تحقیق میکرد و درین زمینه‌ها به پیشرفت شگرفی نائل آمد و بعد از مدتی دیگر خودش یک متخصص شد.

برای دو دخترخانواده سلطنتی انگلستان ورزش چیزی بیشتر از تفریح و سرگرمی بود. این دو دختر ورزشکار، اسب سواری و ژیمناستیک میدانی دوخود ستایش بدست آورده بودند.

در زمینه نوازندگی پیانو هر دو چیره‌دست بودند اما مارگارت بر خواهرش برتری داشت.

***

در آغاز جنگ الیزابت و مارگارت در «وینسور» ساکن شدند چون «باکینگهام پالاس» محل خطرناکی بود و در سالهای جنگ چهار بار بمباران شد.

در هجده سالگی الیزابت به ارتش پیوست و اونیفورم سرویس زنان را بر تن کرد. او را به سمت «رانندگی» – مکانیسین» برگزیدند. الیزابت هرگز ازین ایام غفلت نکرد که دستهایش روغنی شود و بهرحال با



شاهزاده خانم الیزابت در ۱۴ سالگی



▲ شاهدخت الیزابت در چندماهگی



الیزابت اسب سواری را درحد یک سوارکار ماهر میداند ◀

▼ ملکه الیزابت و درکنارش پرنسس آن و پرنس چارلز





▲ ملکه الیزابت در یک ضیافت رسمی



الیزابت و فیلیپ در سال ۱۹۴۸ ◄

دلسوزی فراوان مراقب موتور وسیله نقلیه‌اش بود.

الیزابت هرچه را کـه در اطرافش می‌گذشت بدقت موردبررسی قرار میداد و بهمین جهت اطلاعات دست اول و زنده‌ای درباره جامعه و کشورش بدست آورد که هیچ چیز نمی‌توانست جانشینش شود و قدر آنرا بعدها دانست. از ۱۹۴۹ ببعد الیزابت همراه پدر ومادرش دربیشتر مراسم رسمی شرکت می‌کرد.

***

«کورفو» جزیره‌زیبای‌مدیترانه که امواج دریـا صیقلش داده‌اند و گیاهان سرسبز و خوشبو گوشه و کنارش را پوشانده‌اند بـه سرزمین رؤیاهای جادوئی میماند.

«کورفو» کـه میان یونان و ایتالیا و در زیر آسمان نیلگونی‌قرار دارد و شب‌های هومر را بخاطر می‌آورد جزیره‌ای است که بیکبختان ساعت‌های پر از شادی وسرور ازاندوه خود را در آن پس می‌آورند. روز ۱۰ ژوئن ۱۹۲۱ فیلیپ شاهزاده‌یونان و دانمارك دراین سرزمین روشنائی و زیبائی دیده به‌جهان گشود.

آفتاب درخشان ویلای «مون ریپو» را روشن کرده بود و پرتو آن به‌اتاق‌های وسیع ویلا حالتی شاد و سرخوشانه داده بود.

مادر فیلیپ شاهزاده خـانـم «آلیس دوتنبرگ» کـه زنی جوان، زیبا و خوب، بود، در جریان اغتشاش‌های ۱۹۲۴ که یك دوران دهساله‌جمهوری دریونان برقرارشد،شاهزاده«آندریو» پدر فیلیپ، ناچار شد جزیره کورفو را زیر حمایت ناوهـای انگلیسی رها کند. بدین‌ترتیب فیلیپ از همان‌آغاز کودکی طعم تبعید را چشید وتاسال‌های دراز نتوانست بدیـدن میهنش یونان برود.

شاهزاده آموزیو در نزدیکی پاریس مستقر شد، ولی تصمیم گرفت پسرش را بهسبك انگلیسی‌ها تربیت کند. چون‌رشته‌های‌بسیاری‌خانواده‌اش را به خاندان سلطنتی انگلستان‌پیوند میداد.

چـرا فیلیپ تبعه انـگلستان نشود؟ چرا به نیروی دریائی سلطنتی نپیوندد و چرا همهٔ ارتباطهای عاطفی خود را با یونان قطع نکند؟

فیلیپ وقتی برای اولین‌بار به «باکینگهام پالاس» قدم نهاد سه‌ماهه بود و از همین هنگام بود که بـه محیط خشك و تشریفاتی انگلیسی خو گرفت و این بخاطر آن بود که حالت جهان وطنی اصل‌ونسبش‌تعدیل یابد: دانمارکی، انگلیسی، یونانی، روسی و آلمانی.

***

فیلیپ افسر نیروی دریائـی انگلستان تا سال ۱۹۴۷ ملیت یونانی خود را حفظ کرد، تا اینکه در ۲۸ ژانویه همین سال «لندن گازت» قبول تابعیت انگلیسی او را اعلام داشت و چیزی نگذشت که خبر نامزدی الیزابت و فیلیپ منتشر شد.

جرج ششم روز ۹ژوئیه ۱۹۴۷ خبر نامزدی را بدین‌گونه اعلام کرد: «پادشاه و ملکـه بـا شادی فراوان خبر نامزدی دختر محبوبشان شاهدخت الیزابت را با ستوان فیلیپ مونتباتن اعلام میدارند.»

آنچه انگلیسی‌ها بدان«رمانس سلطنتی» لقب داده بـودنـد، تحقق پذیرفت. بنظر می‌آمد که اینـدو یکی از کاملترین زوجها هستند و مراسم ازدواج در محیطی آکنده از شادی و نشاط برپا شد.

روز ۲۰ نوامبر ۱۹۴۷ کاروان مجلل فاصله‌ای دوکیلو و ابهتری را در میان شادی مردم لندن طی کرد. از بیست هزار پنجره گل و پرچم آویزان بود و از روزها پیش پـنـك صندلی در طول مسیر به‌قیمت سیصد تومان خرید و فروش میشد.

در ژوئیه ۱۹۲۸ دوك فیلیپ ادینبورگ عضو مجلس لردها شد و یك سال بعد به ریاست دانشگاه ولز رسیـد. الیزابت و فیلیپ در بیشتر زمینه‌ها توافق کامل دارند، زندگی در هوای آزاد، مسافرت، شنا، اسب سواری و مطالعه را دوست میدارند و نویسندگان محبوبشان اینها‌هستند: شکسپیر، رابرت براونز، سروالتر اسکات و استونسن.

شاهـدخت الیـزابت در سال ۱۹۵۲ با عنوان ملکه الیزابت دوم به سلطنت رسید.

در تاریخ سلطنت انگلستان به ملکه الیزابت دوم جایگاه ویژه‌ای اختصاص داده شده است. چون تـا بحال هیچگاه اتفاق نیفتاده که یك شاهدخت جانشین پـدرش شود. الیزابت اول جانشین پدرش هـنـری هشتم نشد، بلکـه بجای بـرادرش ادوارد ششم نشست.

در اینجا باید بـه ویژگـی قانون اساسی انگلستان و نقش ملکه اشاره کرد:

ملکه با ملت خویش ارتباط دائمی دارد و تعداد نامه‌هائی کـه دریافت میکند باورنکردنی است. گذشته ازین همه وزارتخانه‌ها اسناد و پرونده‌ها را قبل از اینکه درجلسه کابینه مورد بحث قرار گیرد، برای بررسی و ابراز نظر بحضور او می‌فرستند. الیزابت دوم که در مکتب پدرش جرج ششم تربیت شده است، برای انجام این وظیفه طاقتفرسا آمادگـی کامـل دارد. او بسیار منظم است، ذهنی روشن دارد وتمایل خود را بهوجود انضباط درهمه کارها و رعایت سلسله مراتب به‌آسانی به همگان می‌قبولاند. بهمین دلیل هـر روز ساعتهای کـارش را در دفتر کاری که انباشته از پرونده‌ها، اسناد و مدارك است، با آرامش میگذراند.

جرج ششم در سالهای پیش از مرگش، قسمتی از پرونده‌های دولتی را برای دخترش میفرستاد تا او را با شیوهٔ حکـومتداری آشـنا سازد.

یکی از شرح‌حال‌نویسان دربار انگلستان می‌نویسد: «جرج ششم با وزراء کابینه‌اش در ارتباط دائمی بود، آنچنانکه از یك قرن پیش در انگلستان دیده نشده‌بود که پادشاهی تا این حد دست اندر کار فعالیت‌های کابینه‌اش باشد.»

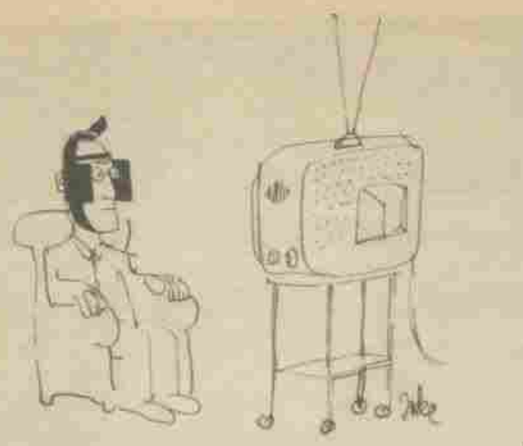
و اینك برای انگلیسی‌هـا الیزابت دوم چهرهٔ درخشانی است. هنگامیکه نیروهای اقتصادی وقدرت‌های سیاسی تمایل دارند که انسانها را در گروههای عظیم گردآورنده فردیت در جمعیت ذوب و مستحیل میشود، پس همچنانکـه انسانهـا ایمانشان را نسبت بـه‌خودشان از دست میدهند، عصر دمکراسی نیز به پایان نزدیك میشود.

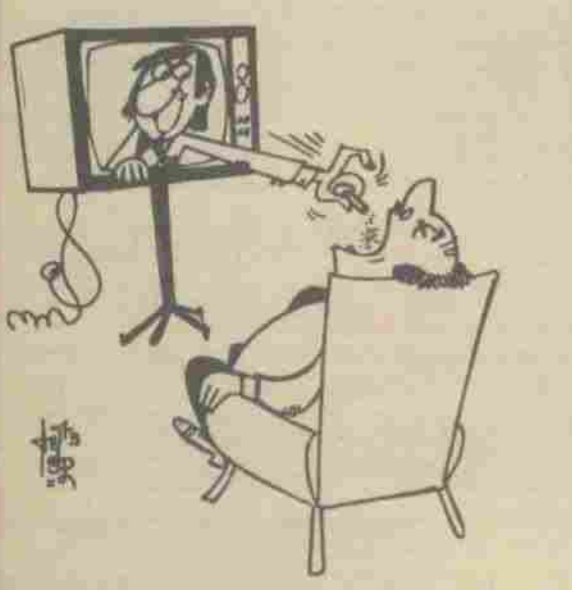
دراین‌حال برای مردم‌انگلستان تاج و تخت چیزی بسیار والاتر از یك سنت قابل احترام است: مظهر ایمان به خویشتن است.»

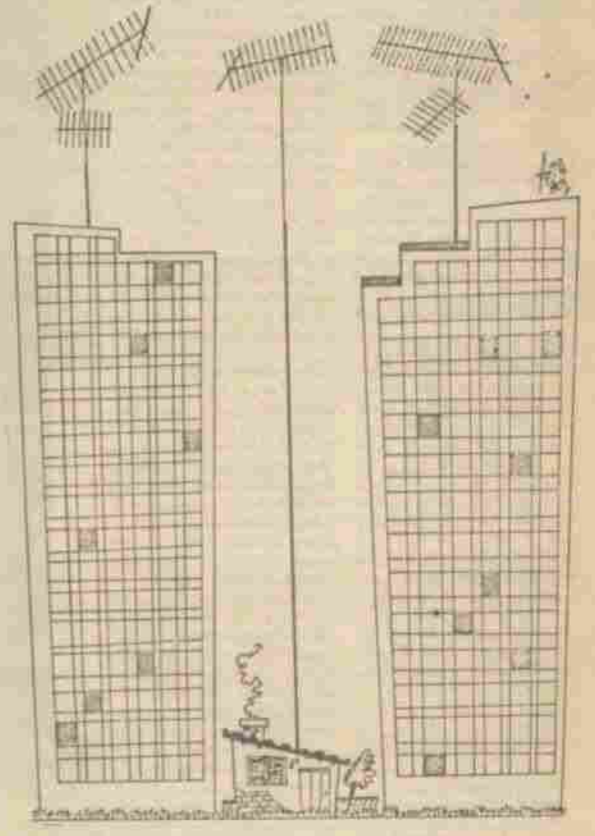
در شماره آینده:

دگرگونی در مصر

تله کاریکاتور

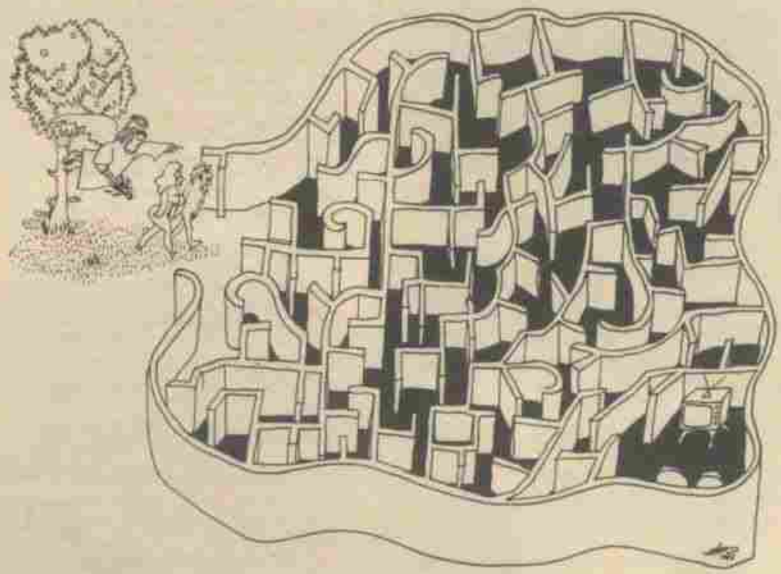


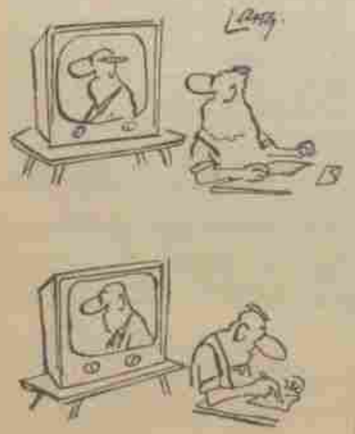


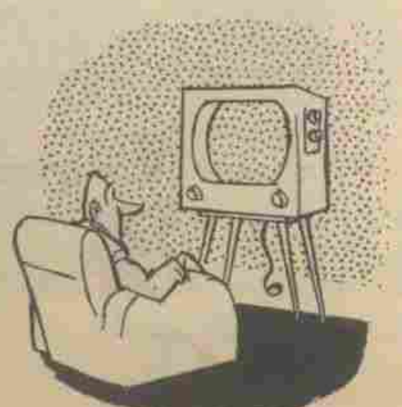


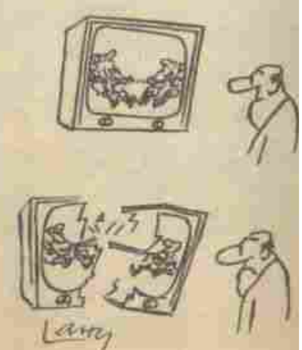




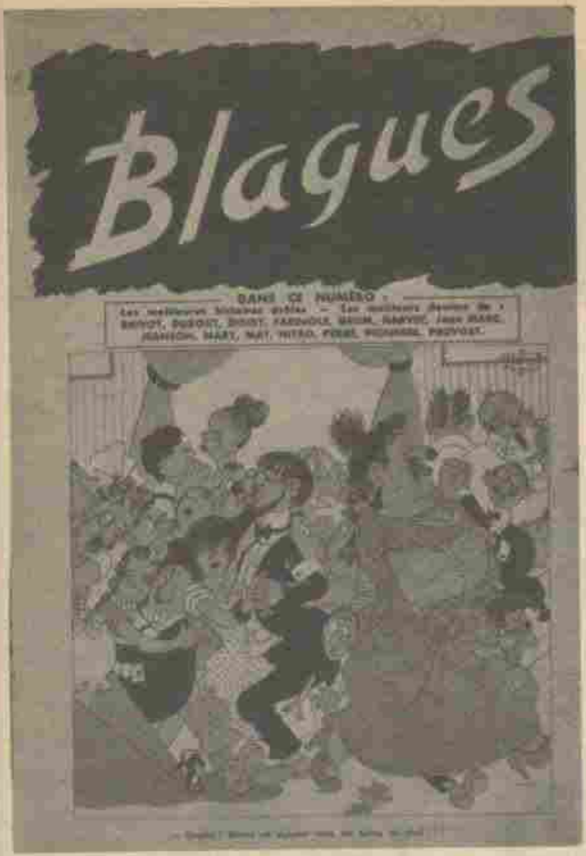








طنز گرافیک



طرح‌های دوبو

Dubout

«آلبر دوبو» در ۱۹۰۵ در مارسی فرانسه، متولد شد و از آن زمان که توانست دانشکده هنرهای زیبای (مون پلیه) را پایان رساند مقیم پاریس شد و در خانه‌ای اقامت گزید مملو از کلاه‌گیس و ریش‌های مصنوعی که در الهام او تأثیر فراوان دارد.

در طرح‌های دوبو، علامت جمعیت و دقت در جزئیات فراوان دیده میشود. البته با تأثیری از بوش و بروگل...

موضوعی که دوبو، در مورد آن خیلی کار کرده است و آلبومی را هم به آن اختصاص داده «زن» است. دوبو، حداکثر خنده را در این موضوع می‌آفریند:

زن‌هایی که مانند یک بالکن، یا گلدان تزئین یافته‌اند، زن‌هایی که دایره‌وار می‌چرخند و معمولاً هم‌آسمان شده‌اند، زن‌هایی با دودکش‌هایی که با نخ بهم وصل شده‌اند و دود از فاصله آنها بیرون میزند...

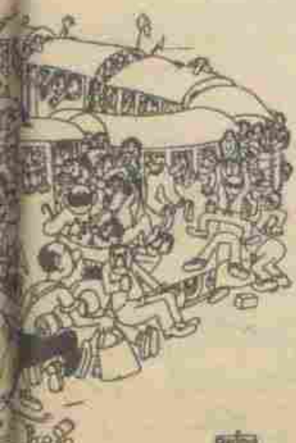
گرمها و وصله‌ها، از چیزهایی است که دوبو، به آنها زیاد تکیه می‌کند یا آن زوج مشهورش:

مرد کوچولوی سبیلو با شاپوی ملون با زنی چاق، بزرگ و پرمو...

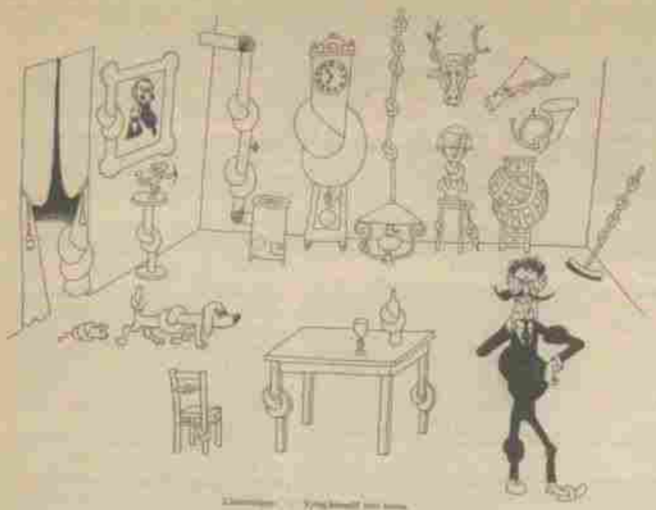
پرسوناژهای دوبو شلوارهایی می‌پوشند که یا خیلی بلند است یاخیلی کوتاه و دوبو برای ایجاد خنده، به این جنبه‌ها خیلی تکیه می‌کند.

ایراندخت محصص



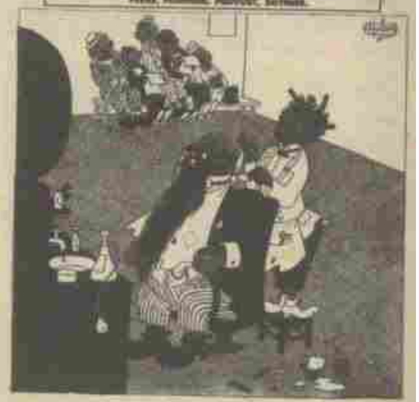


آناتول عجله‌کن! دلم میخواد کنار پنجره جا بگیرم





Blagues







کوچولوی کی‌تیش ماما نی!

معمای جیمز جویس

بقیه از صفحه ۴۹

بالا می‌گیرد تا آنجا که مخاطب خشمگین و مست، پلیفوئمی بیسکویت را بسوی بلوم پرتاب می‌کند و سگ خولیگن‌گری را بتعقیب او میفرستد، تا وی را بدرد. در آنتقابل اگر اتومبیلی نبود که بلوم را از صحنهٔ نبرد خارج کند، چه‌بسا وی کارش به بیمارستان و گورستان کشیده بود.

۸۰ـ «نازیکه» در افسانهٔ اودیسه، یک شاهزاده خانم مهربان و زیبارویی است که دلباختهٔ اودیسوس می‌شود اما قهرمان ایتاک بعشق او پاسخ مثبت نمی‌دهد. در داستان یولیسس، «گرتی ماکداول» بازیگر نقش نازیکا است. وقتی بلوم به کنار دریا می‌رود، گرتی را می‌بیند که در معیت چند دختر دیگر به‌بازی مشغول است. این دو بهم نظر می‌افکنند. گرتی درمی‌یابد که این مرد شیفتهٔ اوست از اینرو ران و بدن خود را بیشتر به او می‌نمایاند.

۸۱ـ در داستان اودیسه، اودیسوس و همراهان در چراگاهی پای می‌گذارند که گاوان ربالنوع خورشید در آنجا بچرا مشغولند. بدآنان گفته شده بود به‌این حیوانات مقدس دست تطاول دراز نکنند وگرنه آماج‌خشم ربالنوع قرار خواهند گرفت. هنگامی که اودیسوس خسته بخواب میرود، همراهان گرسنه بر گاوان رحم نمی‌کنند. نتیجه این خودسری فنای اکثر همراهان است. در داستان یولیسس، بیشتر حوادث در زایشگاه اتفاق می‌افتد. «مینا پیورفوی» در انتظار نوزادی است وبلوم‌ضمن عیادت از او، به‌دیدار استفن و یک مالیگان ودیگریاران او موفق می‌شود. مطالب این بخش بگونه‌های مختلف، از طریق باروری، شیردهی، زندگی، مرگ، نطفه، جنین و بحث پیرامون گاوهای ایرلند، تشابه بین فصل این کتاب و کتاب هومر را بمیان می‌آورد.

۸۲ـ جویس این بخش از داستان یولیسس رابیش از هفت بار از نو نوشته است. آنچه دراین بخش آمده، حوادثی است که در یک فاحشه‌خانه اتفاق می‌افتد واین روسپی سرا متعلق است به زنی بنام «بلا کوهن». اشکال این بخش در نحوهٔ نگارش آنست و بگونه‌ایست که تا مدتی خواننده نمی‌فهمد گوینده کیست، مخاطب کیست، موضوع چیست، حوادث در داخل خانه است یا خارج‌خانه و صحنه‌ها در عالم رویاست یا واقعیت. در داستان هومر، سرسه ساحرهٔ افسونگری است که جمعی از همراهان اودیسوس را بصورت گراز درمی‌آورد و می‌کوشد تاخود قهرمان را نیز بدینگونه اسیر خویشتن کند اما افسون او در سلحشور یونانی کارگر نیست. در داستان یولیسس، استفن گوئی سحر شده است. وقتی پای بداین خانه می‌گذارد، هوس رقص می‌کند، ولی در یکدم از خودبیخود می‌شود و با چوبی چلچراغ را می‌شکند و پای بفرار می‌گذارد. بعضی نقادان معتقدند که جویس هنگام‌نگارش این بخش، شب «والپرگیس قدیس» را بیاد داشته که بموجب روایاتی می‌گویند هرسال در شب اول ماه مه، ساحران و جادوگران در کوهستان «هارتز» در آلمان گرد هم می‌آیند تا بیاد والپورگای قدیسی که روزگاری درآن وادی می‌زیسته جشن و سرور برقرار کنند. تشابه این‌بخش با بخش سرسه در منظومهٔ اودیسه اینست که بلوم‌بسبب هوشیاری، نقش اودیسوس را بازی می‌کند. صاحبخانهٔ روسپی سرا نقش سرسه ودیگران، منجمله استفن، نقش همراهان که بصورت گراز وحشی درآمده‌اند.

۸۳ـ یومیوس درمنظومهٔ «اودیسه»، خوکبان اودیسوس است و از زمرهٔ معدودی یاران فرمانروای ایتاک است‌که ثابت بدو وفادار مانده است. وی به‌اودیسوس یاری می‌دهد تا رقیبان را برخاک هلاکت افکنند. در داستان یولیسس، بلوم بخشی از نقش یومیوس را برعهده دارد که به‌حالی استفن برمی‌خیزد. بخش دیگر را ملوان فرتوت بازی می‌کند که برای او حکایتها بازگو می‌کند. دراین صحنه است که استفن و بلوم بیکدیگر نزدیک می‌شوند. منتقدانی که در زندگانی‌نامهٔ جویس مطالعات بسیار کرده‌اند، معتقدند که در این داستان، خود وی، گاهی در نقش بلوم و گاهی در سیمای استفن ددالوس ظاهر شده است وسبب اینکه در بخشهای نخست داستان، اینهردو عین اینکه یکدیگر را میشناخته‌اند باهم به گفتگو ننشسته‌اند، کشمکش آشتی ناپذیر درون خود نویسنده‌است که هیچگاه دوشخصیت مجزای جویس (آنچه را که روانشناسان اسکیزوفرانیا نامیده‌اند) باهم به صلح و دوستی نمی‌نشستند.

۸۴ـ ایتاک در داستان منظوم هومر، خانه وزادگاه اودیسوس است. مکانی است که او سرانجام به‌آنجا باز می‌گردد. در یولیسس نیز قهرمانان عاقبت بخانه باز می‌گردند. ساعت ۲ بامداد است که استفن و بلوم داخل آشپزخانه میشوند و بلوم برای دوستش کاکائو درست می‌کند. وقتی استفن آنجا را ترک می‌گوید قریب دو دقیقه صبح است و سپیده در آسمان ایرلند از افقهای شرقی‌خود را نشان می‌دهد. با اینحال چراغ خوابگاه مالی روشن است. بلوم از باقی ماندهٔ غذا و گیلاسهای مشروب می‌داند که کسی در خانه‌اش بوده است و آنکس با مالی می‌نوشیده و غذا صرف کرده است. با اینحال این مالی است که از بلوم میپرسد بکجا رفته و چه کرده‌است، صبح بود که بلوم از خانه بیرون رفت و پیش از رفتن، صبحانه را برای همسرش آماده ساخت. اکنون نیز بامداد است و باید ناشتائی را برای مالی آماده کند. با بازگشت او به خانه، هجده ساعت حوادث داستان یولیسس در آستانهٔ پایان قرار میگیرد.

۸۵ـ با این بخش، که مالی جانشین پنه لوپه می‌شود، داستان بسیار طولانی یولیسس به‌آخر میرسد. شناخت راستین مالی، شناخت دیگربازیگران است و کشف او، کشف داستان یولیسس است. بین قهرمان زن منظومه اودیسه باقهرمان زن داستان یولیسس تفاوت بسیار است. پنه لوپه زن پاکدامن و وفاداری بود که هرگز فریب تهدید واغوای رقیبان را نخورد ودر مهر شوهر پایدار ماند، در حالیکه مالی نقطهٔ مقابل اوست.

۸۶ـ اصطلاح «جریان یا سیلان هوشیاری» Stream of Consciousness در اینمورد بکار رفته است.

۸۷ـ برای درک این قطعه باید بچند نکته توجه داشت:

۱) واژهٔ yes که مترجم آنرا بزبان عامیانه «آره» ترجمه کرده، در این تفکرات گاهی معنی «بلی» و گاهی «نه» و بعضی مواقع مفهوم معادل «جونم» را دارد. پاره‌ای موارد واژهٔ yes جایگزین یکی از چهار عضو بدن زن است یعنی پستان، کپل، رحم و مقعد (رجوع شود به توضیح جیمز جویس در نامهٔ شماره ۱۷۲۰ کتاب راهنمای خواننده برای شناخت جیمز جویس، صفحه ۲۳۲)

۲) در چند مورد کلمه yes بوجه استفهام است و در سایر موارد تصدیق.

۳) مونولوگ بصورت‌نمایش یکنفره‌وخودگفتگوئی دراین بخش، گاهی سخنان خود مالی است و گاهی سخنانی که از دهان مخاطب او بیرون آمده واینهردو از هم تفکیک نشده‌اند در اینصورت خود خواننده باید متوجه شود که جمله متعلق بچه کسی است.

۴) دراین تخیلات عاشقانه و هوس‌آمیز، نویسنده تعبیرات واصطلاحاتی را بکار برده است که پاره‌ای ازآنها محلی است یا اختصاص به‌گروهی از مردم دارد و برای همهٔ آشنایان بزبان انگلیسی قابل فهم نیست، بهمین سبب است که درک‌مفاهیم جویس بدون مطالعهٔ قبلی امکان‌پذیر نیست. مترجم دربرگردان اینگو صفحه کوشیده است این اصطلاحات را بصورت پای نوشت معرفی کند.

۸۸ـ اصطلاح give a snap of two fingers for را شاید بشود «بشکن‌زدن برای کسی» ترجمه کرد، در اینصورت جمله باید اینطور خوانده شود «من برای‌همه سوادشون تره خورد نمیکنم»

۸۹ـ دراینجا میشود ah yes را «آره جونم» ترجمه کرد.

۹۰ـ سرهاوت Howth head منظور قلهٔ هاوت است که شبه‌جزیره‌ایست درشمال‌شرق دابلین و تفرجگاهی است زیبا و گل رودودندرون rhododendron که شباهتی به خرزهره دارد و روی زمین می‌خزد (نام دیگرش در فارسی گل معین التجاری آمده است) سرتاسر کوهسار را پوشانده است.

۹۱ـ وبشتیاق «آره» کردن منظور، بوت بعشق‌ورزی و همخوابگی است.

۹۲ـ منظور از Seedcake که در اینجا کلوچهٔ دهان ترجمه شده، شیرینی بوسه است.

۹۳ـ در سراسر این بخش، مالی نه‌تنها «بدن» و «گوشت» است بلکه ظرف، درخت، ابر، آب و ماه نیز هست و مکرر اصطلاح «گل کوهی» نیز برخود دارد، درچند مورد، «گل کوهی» اشاره‌ای است برای بالیدنهٔ او.

۹۴ـ مقصود از این «او» لئوپولد بلوم است که اینک شوهر اوست.

۹۵ـ منظور از این جمله «داشتن روی اسکله بازی میکردن که پرنده‌هشون را سه‌پرواز بیارن» اینست که ملوانها در حال تحریک جنسی بودند و آلات تناسلی‌خود را آماده میساختند.

۹۶ـ اصطلاح «میگم خوشتو و لوقاتو بشوره» منظور عمل جنسی است و ظاهراً اصطلاحی بوده متداول بین ملوانان آلمانی.

۹۷ـ روندا Ronda.

۹۸ـ بنظر می‌رسد داستانسرا هنگام نگارش این جمله «دایتوله همهٔ عطر پستونهام را حس کنه» بیاد غزلهای حضرت سلیمان بوده است.

۹۹ـ صفحات ۷۰۳ و ۷۰۴ از کتاب یولیسس، چاپ پنگوئن، سال ۱۹۷۴.

۱۰۰ـ برای آگاهی ازنظر جرج برنارد‌شاو و دبلیو. بی. ییتز در امور ایرلند پیرامون هموطن خود جویس، رجوع شود به کتاب سه ایرلندی بزرگ: شاو ـ ییتز ـ جویس نوشتهٔ آرلاند یوشر:

ARLAND USSHER: Three Great Irishmen - Shaw - Yeats - Joyce

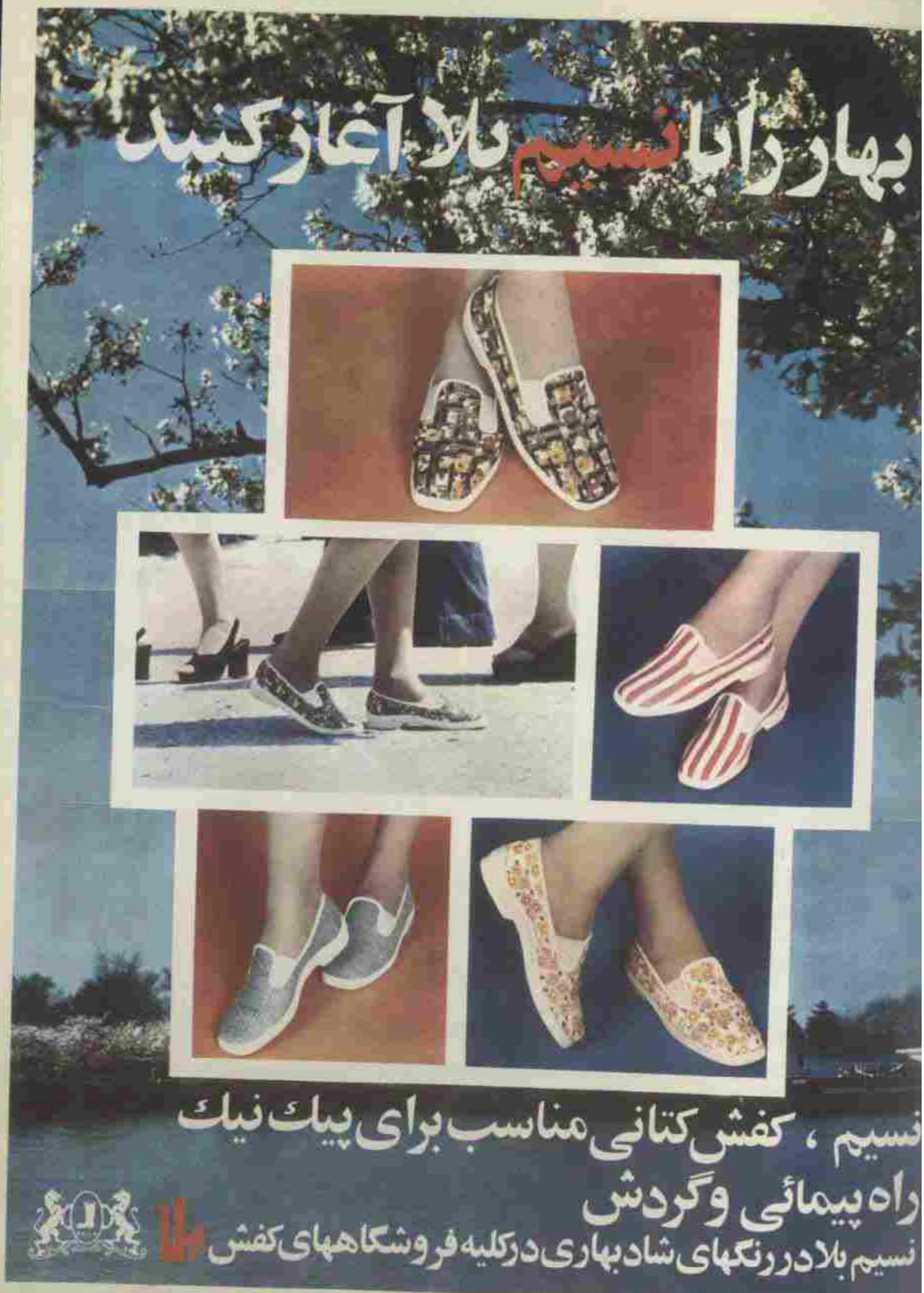
چاپ منتور A Mentor Book آمریکا سال ۱۹۵۷.

توافق‌های تسلیحاتی

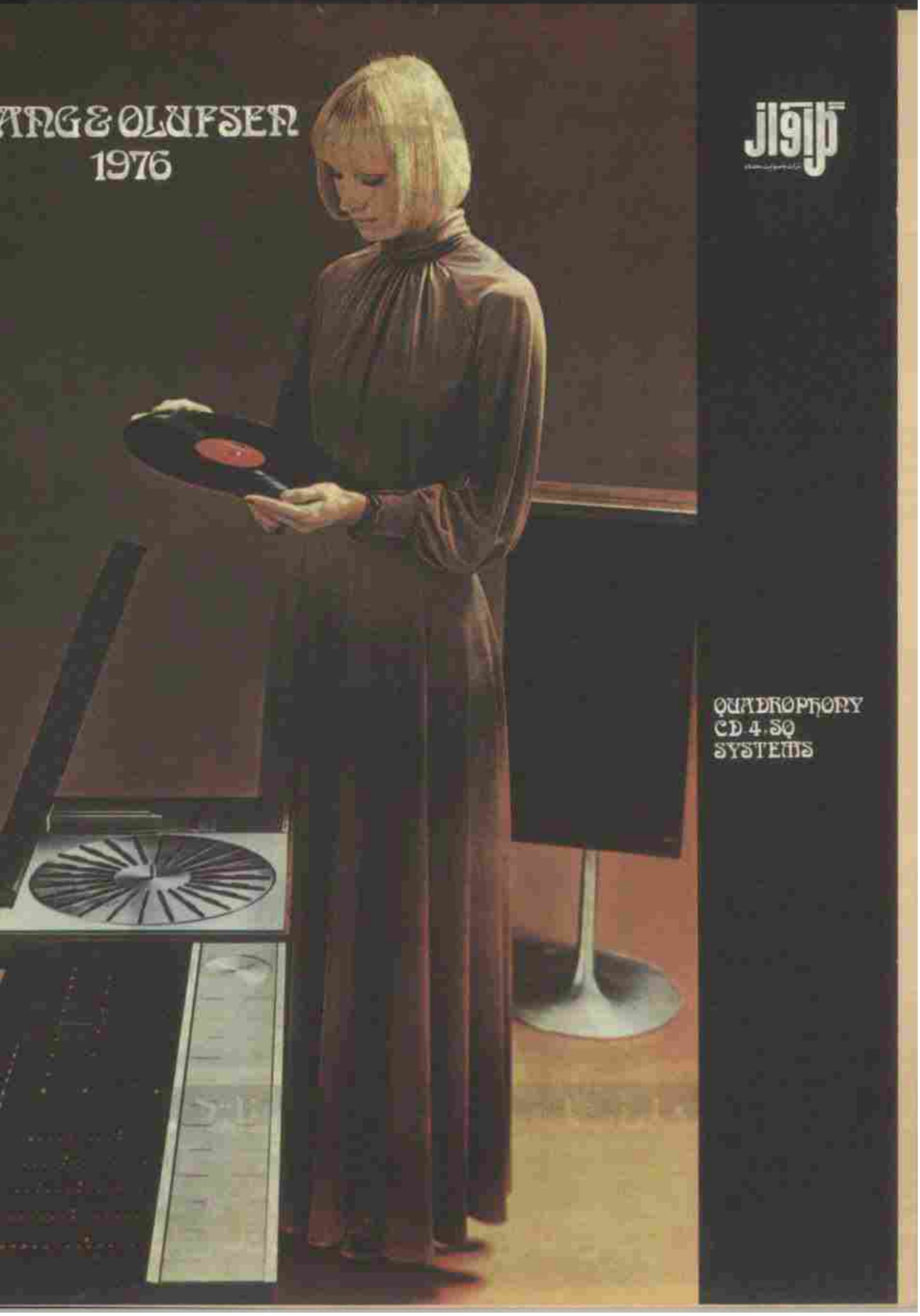
بقیه ازصفحه ۱۴

می‌بینند که یا بکلی از بکاربردن هواپیماهای میگ ۲۱ چشم بپوشند و یا اینکه در زمینه تعمیر و نگهداری آنها بدول غربی متوسل شود و منجمله از آنها بخواهد که موتورهای جت از کارافتاده میگ ۲۱ها را با موتورهای مشابه دیگری تعویض کنند. دولت مزبور پس‌از بررسیهای زیادی که درباره امکان این طرح بعمل آورد نیت خود را با کارخانه رولزرویس درمیان نهاد ولی کارخانه مزبور پس‌از بررسیهای دقیق باین نتیجه رسید که تعمیر و جایگزینی موتورهای‌مزبور باندازه بهای یک هواپیمای نو هزینه دارد و لذا مقرون بصرفه نیست. باین دلیل است که مصریها علاقمندند که در صورت امکان موتورهای جت «آتار 9 C»را که اینک در هواپیماهای میراژ ۳ فرانسوی مورد استفاده قرار میگیرد احتمالا برروی میگ ۲۱های خودسوار کنند. ضمناً دوش‌بدوش این پیشنهاد قصد دارند که هواپیماهای میراژ ۳ ومیراژ اف ۱ راکه بموتورهای جت «آتار K 590» مجهزند، بازموتورهای «آتار ۹» نیرومندتر ند خریداری نمایند.

علاوه‌بر رقابت موجود بین فرانسه و انگلستان و امریکا درباره فروش جنگ‌افزار بمصر رقابت مشابهی نیز در این زمینه در میان کارخانجات مختلف فرانسوی درجریان است. ولی فعلا تا پایه‌گزاری و بهره‌برداری از صنایع نظامی احتمالی مستقر در حومه قاهره و عقد قراردادهای لازم واحیانا باگرفتن آنها دولت مصر باید بهوصله‌وپینه‌کردن موتورهای جت «اسکما» برروی میگ‌های خود قناعت کند و این البته در صورتی است که این عمل را نسبت بخرید یک ناوگان کامل هواپیماهای میراژ از کارخانه هواپیماسازی «مارسل‌داسو» بیشتر بصرفه وصلاح خود تشخیص دهد.



بهار را با نسیم بلا آغاز کنید
نسیم ، کفش کتانی مناسب برای پیک نیک
راه پیمائی و گردش
نسیم بلا در رنگهای شاد بهاری در کلیه فروشگاههای کفش


ANG & OLUFSEN
1976
QUADROPHONY
CD 4 SQ
SYSTEMS

g& Olufsen

● نماینده انح
محصولات بی
دانمارک شرک
آواز با مسئ
محدود
● نمایشگاه و ف
مرکزی. بلوار
سامان ایران
فروشگاه تلف
۶۵۳۰۸۸ - ۸
● نمایشگاه و ف
شماره ۲ ـ خ
تخت طاووس
۹۲ تلفن ۳۷



BA


همیشه
جوان
بمانید!
موقعیت شغلی شما
هرچه باشد به تفریح نیازمندید
در اداره، در دفتر کارتان، منزلتان
و در اتومبیلتان
برای هرلحظه شما
آقای دیسکو
موسیقی مناسبی را پیشنهاد میکند.
به کیت انتخابی آقای دیسکو در ضبط
برترنوارهای کاست
استریو دیسکو اعتماد کنید.
در فروشگاه دیسکو 2000 متخصص امور صوتی ما شما را در جریان
آخرین تحولات دستگاههای صوتی جهان قرار خواهد داد.
دیسکو 2000 خیابان میرداماد (بلوار پهلوی) میدان محسنی
دبل کارتریج
ضبط شده آماده

این هفته در تهران

تالار رودکی

یابان ارفع)
رقص‌های محلی ایران
نبه ۱۰ فروردین ۴ بعداز ظهر
رشنبه ۱۱ فروردین ۸ بعدازظهر

برنامه ویژه نوجوانان
نبه ۱۵ فروردین ۵/۳۰ بعد از

(تالار کوچك)

موسیقی محلی
ثاری از: ولفگانگ آمادئوس
نسارت
وازندگان: چارلز آیوز ـ پل
ندمیت ـ یوهانس برامس
وشنگ باستان‌سیر
الارینت)
رول شالتسکی (ویولن)
رج باستان‌سیر (ویولن) ـ
یری‌هگر (ویولا)
رو تاسایك (ویولنسل)
میرا آزاده (پیانو)
وشنبه ۱۶ فروردین ۸ بعداز ظهر

● اپرای توراندخت
وسیقی: جاکومو پوچینی
ن: جوزپه ادامی ـ
ناتو سیمونی
هبر ارکستر: فرشاد سنجری
رگردان: یان بیزسکی
مپرکر: ویرجینو وجانزینی
راح دکور: لئو لاو
رح لباس: هلن اشاه
واندگان: اواد پولتسووا ـ
دانیل گوژو ین
ریمبر بنکوف ـ آلندره
کوخارسکی ـ منیرو کیلی ـ
لادیسلاو کولبا ـ احمد پارسی
رشید وطندوست
سه‌شنبه ۱۷ فروردین ۸ بعدازظهر

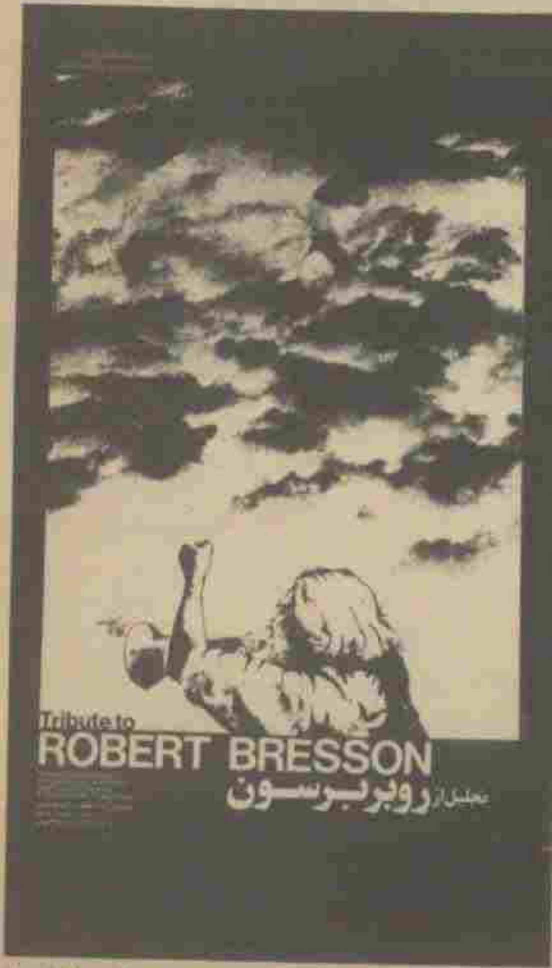
سینمای آزاد ایران

برنامه‌های نمایش فیلمهای
روبر برسون
نمایش فیلم
● فرشتگان گناه (۱۹۴۳)
دوشنبه ۱۶ فروردین
● لانسلو دو لاك (۱۹۵۹)
سه‌شنبه ۱۷ فروردین
● ژان دارك (۱۹۶۲)
چهارشنبه ۱۸ فروردین
● بالتازار (۱۹۶۵)
پنجشنبه ۱۹ فروردین
● موشت (۱۹۶۷)
جمعه ۲۰ فروردین
ساعت شروع فیلمها ۸/۳۰ و ۱۰
بعد از ظهر

تاتر کوچك تهران

تاتر کوچك تهران

(خیابان پهلوی پشت بازار
صفویه تلفن ۶۶۰۸۶۰۳۳)
● گل کاکتوس
نویسنده: باری و گردی
کارگردان: پرویز صیاد
بازیگران: آربیك یوسفیان ـ
پرویز صیاد ـ مری آربیك ـ
بهمن زرین‌پور ـ ایروانلو
محمد گودرزی



آفیش تجلیل از برسون

فیلمخانه ملی ایران

(تالار بزرگ وزارت فرهنگ
و هنر ـ بهارستان خیابان
کمال‌الملك)
جلسه ۵۴۱
● نمایش فیلم

شکار مگس
بازیر نویس انگلیسی
اثر: آندره وایدا
دوشنبه ۱۶ فروردین
ساعت ۱۹ و ۲۱
سه‌شنبه ۱۷ فروردین
ساعت ۱۹ و ۲۱

بقیه از صفحه ۷۹

دکتر تازه‌کار

را از ته دل می‌گویم. دلم می‌خواهد وقتی که این دوره تمام شد دوباره شما را ببینم. منظورم بیرون از اینجاست.»

با لحنی حاکی از گذشت گفتم «شاید بتوانیم. کسی چه می‌داند؟»

«دلم می‌خواهد یکبار تعطیلات آخر هفته را بیائید و پیش من بمانید. جای کوچک و قشنگی دارم. آن پائین، در کنار رودخانه است. یک قلعهٔ قدیمی است که آن را ارزان به‌دست آوردم. اگر دوست داشته باشید می‌توانید شکار و ماهی‌گیری‌هم بکنید. البته زمین گلف شخصی‌هم دارم. اگر بازی می‌کنید، چوبگانتان را هم با خودتان بیاورید.»

«خیال نمی‌کنم کاملاً...»

«هر کاری بخواهید برایتان می‌کنم. بعدازظهر جمعه رولز رویسم را دنبالتان می‌فرستم. راننده‌ام می‌تواند شما را از اینجا بردارد و بیاورد. هیچ‌چیزتان نمی‌شود، همه‌اش طلاست، حتی دستهٔ پیستونش‌هم از طلاست دکتر، درست نگاهم کنید.» با غرور گفت «هیچ نمی‌توانستید فکر کنید که من صاحب «بانک انگلیس» هستم، می‌توانستید؟»

• • •

پینگهام را در آسانسور ملاقات کردم. با پوزخند گفت «سلام، پسر. متأسفم که نتوانستی شغل جراح ارشد بخش را بگیری.»

«بله، منهم متأسفم.»

«دوره‌ی بزرگی داشتی، پسر منظورم آن مرتیکه دیوانه است. باید پیش‌از خبر کردن پروفسور، او را رادیوگرافی می‌کردی. یا به‌عنوان اولین سئوال، شغل بیمار را می‌پرسیدی. اگر من بودم می‌پرسیدم.»

«خیال می‌کنم که باید می‌پرسیدم.»

«حالا لابد داری می‌روی تا کاری در شهرستانها پیدا کنی. شنیده‌ام که بیرون از لندن‌هم بیمارستان‌های خوبی هست. البته به استانداردهای من‌سوینتن نمی‌رسند، اما در موقعیتی که تو داری بد نیستند. می‌خواهی از قول تو با پروفسور خداحافظی کنم؟ خیال نمی‌کنم که بعدازآن افتضاح بخواهی دوباره با پروفسور روبرو بشوی.»

«اتفاقاً همین حالا برای گرفتن رضایتنامه پیشش بودم.»

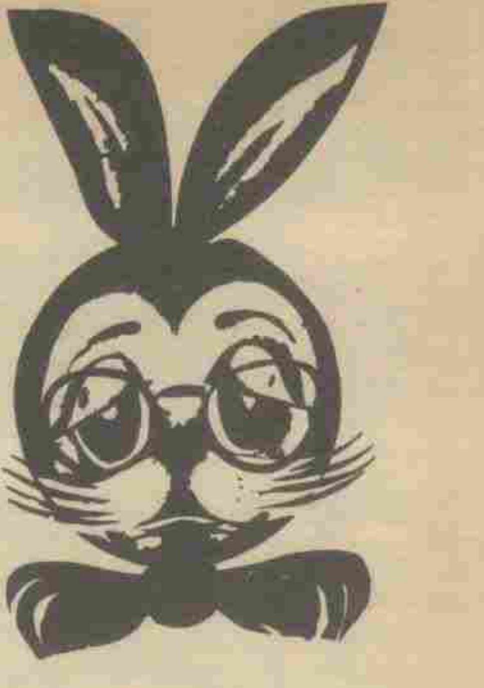
«الحمدالله.»

بطبقهٔ هم‌کف رسیدیم ومن‌از آسانسور خارج شدم.

پینگهام گفت «من می‌خواهم بطبقه‌زیر زمین بروم. می‌روم تا در لابراتوار تعدادی اسلاید ببینم. حالا دیگر من‌جراح ارشد بخش هستم. خیال‌دارم مطالعاتی را در زمینه‌بیماری‌شناسی و میکروب‌شناسی توسعه بدهم.»

در آسانسور را بستم، اما او ادامه داد «پسر، پیش‌از رفتن حتما بیست، باید با یک جراح ارشد جدید چند کلمه‌ای گپ بزنی — می‌دانی که، این فارغ‌التحصیل‌های تازه هیچ‌چیزی سرشان نمی‌شود.»

دکمه را فشار داد. آسانسور شش اینچ پائین رفت و ایستاد. **پینگهام** تمام دکمه‌های دیگر را فشار داد. آسانسور تکان نخورد. در را فشار داد. آنهم باز نشد. مرا با اضطراب صدا زد «پسر، ببین.



تالار مولوی

(خیابان ۲۱ آذر شماره۶)

● تاتر عروسکی

گروه‌عروسکی استارازاگورا از بلغارستان

نمایشنامه عروسکی هدیه خرگوش‌ها ، بدعوت کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان وهمکاری سفارت بلغارستان

نام‌گروه: استارازاگورا

کارگردان: آتاناس‌ایلکف

نویسنده: پنچومانچف

آهنگساز: پطراستوپل

نمایشنامه بزبان فارسی اجرا می‌شود

ساعت شروع ۶ بعداز ظهر

روزهای ۹ تا ۱۷ فروردین

هتل اینتر کنتیننتال

(خیابان آریامهر)

● نمایشگاهی ازخط ونقاشی مهدی سدیفی

از ۲۸ فروردین تا ۶ اردیبهشت

گالری سیحون

(خیابان وزرا خیابان‌چهارم)

● نمایشگاه‌گروهی از نقاشان معاصر ایران

بازدید ۱۰ تا ۱۲

۴ تا ۷ بعداز ظهر

از ۱۴ فروردین



Canon
EX AUTO
حرفه‌ای یا آماتور !
تفاوت نمیکنند..
دوربین ۳۵ میلیمتری
رسمی
بازیهای المپیک
۱۹۷۶
Canon
کانن


TACHYMETER
SEIKO
CHRONOGRAPH
AUTOMATIC
SUN
سیکو هدیه‌ای که سالها می‌ماند
SEIKO